

تفسیر أنوار القرآن

[گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدير
شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر
المنیر وهبة الزحیلی]

جلد سوم

ترتیب و ترجمه:

عبد الرؤوف مخلص

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته!
خواننده عزیز، اگر گاهی حین مطالعه این تفسیر شریف به آیه از آیات قرآن کریم با قلم (فونت) نا آشنا (غیر از قلم Times
New Roman) مواجه شدید و یا به اشتباهی در جای دیگری پی بردید لطف نموده ما را با تماس به پست برقی و شماره های
تلفن زیر در جریان قرار دهید: abdulqawee2000@yahoo.co.uk
0093(0)775270508, 0093(0)707831364

فهرست جلد سوم

۳	(سوره هود)
۹۶	(سوره یوسف)
۱۸۲	(سوره رعد)
۲۷۴	(سوره حجر)
۴۱۳	(سوره اسراء)
۵۸۹	(سوره مریم)
۶۴۲	(سوره طه)

(سوره هود)

مکی است و دارای (۱۲۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان هود است، «هود» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت ترمذی و حاکم آمده است که ابوبکر صدیق گفت: یا رسول الله! شما هم که پیر شده اید! آن حضرت ص فرمودند: «مرا سوره های هود، واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و إذا الشمس کورت پیر ساخت». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ص سؤال شد: چه چیز از سوره هود شما را پیر ساخت؟ فرمودند: این دستور خدای متعال: **(فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ)** (چنان که مأمور شده ای، استقامت کن).

فضیلت آن: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سوره هود را در روز جمعه بخوانید».

این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سوره «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی ای مانند وصف اسلام، قرآن، پیامبر ص، دعوت به سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجه با مشرکان و ذکر داستانهای بعضی از انبیاء ص به اجمال بیان شده است، با اندک تفصیل بیشتری بیان می‌دارد.

الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱)

خوانده می‌شود: «الف، لام، را» تفسیر حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این» قرآن کریم «کتابی است که آیات آن استوار ساخته شده» یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقن گردانیده شده که همچون بنایی استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه‌ای برکنار است و این کتاب – برخلاف تورات و انجیل – منسوخ هم نشده است «سپس به تفصیل بیان شده است» با تبیین وعده‌ها، هشدارها و ثواب و عقاب در آن. مجاهد و قتاده در تفسیر آیه می‌گویند: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی – هردو – کامل می‌باشد». «از جانب حکیمی آگاه» یعنی: قرآن را خداوندی استوار ساخته که حکیم است و کسی آن را به تفصیل بیان کرده که به جایگاه نزول احکام و عواقب آنها دانا و آگاه می‌باشد.

أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲)

«که» این تفصیل و تبیین، به این مضمون است: «جز خدا را نپرستید» یعنی: پیام آیاتی که خداوند Ψ آنها را در قرآن محکم و استوار ساخته و سپس به توضیح و تفصیل آنها پرداخته، مربوط به پرستش اوست که این پرستش باید فقط از آن او بوده و احدی جز او مورد پرستش قرار نگیرد «به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده‌ام» و نافرمانان را از عذاب وی بیم می‌دهم «و بشارت دهنده‌ام» که فرمانبرداران را به بهشت و خشنودی او مژده می‌دهم.

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳)

«و» نیز خداوند Ψ در قرآن شما را فرمان داده است به «اینکه: از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید» آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دستیافتن به آن می‌باشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به سوي خداوند Ψ از گناهان کبیره «تا شما را بهره‌مند سازد» در دنیا «به بهره نیک» مانند بخشیدن گشایش در روزی و بخشیدن رفاه و فراوانی در معیشت «تا می‌عادی معلوم» که نزد خداوند Ψ مقدر است و آن هنگام مرگتان می‌باشد «و تا به هر صاحب فضلی» در عقیده و عمل «فضل او را» یعنی: پاداش فضل او را «بدهد» در دنیا، یا در آخرت، یا در هر دو. به قولی؛ معنی این است: خداوند Ψ برای هر کسی که حسناتش بسیار باشد، از فضلی که بدان بر بندگانش تفضل می‌کند، می‌بخشد پس فضل اهل فضل از جانب حق تعالی است.

ابن مسعود τ در تفسیر (وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ) می‌گوید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته می‌شود و هر کس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می‌شود. پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه

آن ده ثواب برایش باقی می‌ماند و اگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می‌شود و نه ثواب دیگر برایش باقی می‌ماند. سپس فرمود: هلاك شد كسي كه يگانه‌اي او بر دهگانهايش غلبه كرد». «و اگر رویگردان شوید» از عبادت و استغفار و توبه «پس در حقیقت من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» که عذاب روز قیامت است.

البته این مقام، مقام ترهیب و تخویف است چنان‌که مقام اول ذکر شده در آغاز آیه، مقام ترغیب بود.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤)

«بازگشت شما به سوي خداست» با مرگ، سپس زنده شدن بعد از آن و آنگاه دریافت پاداش و جزا «و او بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عذاب کردن شما در مقابل ترك او امرش. پس این آیات، مقاصد قرآن را در دو چیز خلاصه کرده‌اند: عبادت و استغفار، و بشارت و انذار زیرا هیچ کس نمی‌تواند عبادت حق تعالی را چنان‌که باید انجام دهد لذا همراه با عبادت، استغفار نیز لازم است.

أَلَا إِنَّهُمْ يَثُورُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٥)

سبب نزول آیه کریمه این بود که: چون رسول خداص از برابر کفار می‌گذشتند، برخی از آنان سینه‌های خود را پیچانیده و پشت‌های خود را بر می‌گردانیدند و جامه‌های خود را بر سر خویش می‌کشیدند تا رسول خداص آنها

را نبینند. به قولی: این آیه درباره گروهی از مشرکان نازل شد که گفتند؛ چون پرده‌های خانه‌هایمان را فروانداخته و پتوهایمان را بر سرهایمان بیندازیم، آنگاه سینه‌هایمان را بر دشمنی محمدص بیچانیم، چه کسی از این حال ما آگاه می‌شود؟

«آگاه باش که آنان سینه‌های خود را می‌پیچند» یعنی: کافران سینه‌های خود را از پیامبرص بر می‌پیچند و از ایشان به سبب اصرار بر کفر روی بر می‌گردانند. یا آنها دشمنی با اسلام و پیامبر را در سینه‌های خود پنهان می‌دارند؛ **«تا از او پنهان شوند»** یعنی: تا از خدا Ψ یا پیامبرش با اعمال بد خود پنهان شوند و بنابراین، خداوند Ψ پیامبر خود و مؤمنان را از اعمال بدشان آگاه نگرداند؛ **«آگاه باش، آنگاه که آنها جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند»** یعنی: آنگاه که بر بسترهای خواب خود جای گرفته و پتوهای خود را بر سرهای خود می‌پوشانند، یا آنگاه که جامه بر سر می‌کشند تا رسول خداص آنها را نبیند؛ **«می‌داند»** خدای سبحان **«آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند»** پس از این پنهان‌سازی خود هیچ سودی نمی‌برند زیرا پنهان و آشکارشان نزد خداوند Ψ یکسان است **«چرا که او دانای راز سینه‌هاست»** مراد از صدر: ضمیر انسان است که سینه در برگیرنده آن می‌باشد.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٦)

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزیش بر عهده خداست» حق تعالی انواع خوراکی‌هایی را که سزاوار حال هرگونه جانداري با اختلاف انواع و گونه‌هاي آنهاست، تأمین می‌کند. البته تأمین روزي آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب اوست، نه این‌که بر وي واجب باشد. پس هرگاه خداوند متعال از حال هیچ جانداري - به اعتبار آنچه که به وي از رزق و روزي مقدر کرده است - غافل نمی‌ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می‌ماند؟ **«و محل استقرار آن را می‌داند»** یعنی: حق تعالی جایی از زمین را که آن جاندار در آن استقرار می‌یابد و آرام می‌گیرد، می‌داند **«و بازگشتگاه آن را»** یعنی: جایی را که آن جنبنده در آن می‌میرد، نیز می‌داند **«همه در کتابی مبین ثبت است»** یعنی: همه آنچه که در باره جانداران ذکر شد؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزي آنها، در کتابی روشن که همانا لوح محفوظ می‌باشد، ثبت است.

شاه ولي الله دهلوي؛ در معنی: **(وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا)** می‌گوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد و رحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن می‌ماند؛ مانند خانه».

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (٧)

«و اوست آنکه آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» برای اینکه تأنی و تأمل رابه بندگانیش بیاموزاند «در حالی که عرش وی بر آب بود» یعنی: قبل از آفرینش آسمانها و زمین، عرش حق تعالی بر آب بود. عرش: مرکز تنظیم ملك و فرمانروایی الله Ψ و مصدر تدبیر اوست که از آسمانها و زمین بزرگتر است. از ابن عباسك پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افکنده است. «تا شما را بیازماید که کدامیک نیکوکار ترید» در امثال اوامر و نواهی خداوند Ψ ، آنگاه نیکوکار را در برابر نیکوکاری اش و بدکردار را در برابر بدکرداری اش پاداش می‌دهد. دلیل اینکه فرمود: (أَحْسَنُ عَمَلًا): (نیکو کردار ترید) و فرمود: «اکثر عملا!»: بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای خدای عزوجل خالص نبوده و با شریعت پیامبرش ص منطبق نباشد. پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی‌ثمر است «و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: این سخن جز سحری آشکار نیست» یعنی: جز باطلی همانند بطلان سحر و فریبی چون فریب آن نیست.

وَلَيْنٌ آخِرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لِيَقُولَنَّ مَا يَحْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸)

«و اگر عذاب را از آنان تا مدتی شمرده شده به تأخیر افکنیم» یعنی: تا مدتی اندک شمار. و به قولی: تا آن هنگام که عمر گروهی شمرده شده از مردم سپری شود «می‌گویند: چه چیز آن را باز می‌دارد؟» یعنی: منافقان در این هنگام می‌گویند: چه چیز عذاب را از فرود آمدن باز می‌دارد؟ این سخن را از روی شتابزدگی و استهزا و تکذیب می‌گویند «آگاه باش، روزی که عذاب به آنان برسد از آنان بازگشتنی نیست» یعنی: از آنان بازداشتنی نیست بلکه حتماً و خواه‌ناخواه بر آنان فرود می‌آید «و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزا و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است. شایان ذکر است که «امت» در قرآن کریم در معانی متعددی به‌کار رفته که از آن جمله است: ۱ - امام. ۲ - دین و آیین. ۳ - جماعت. ۴ - فرقه و طائفه. ۵ - زمان.

وَلَيْنٌ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّهَ لَيُتُوسٌ كَفُورٌ (۹)

«و اگر از جانب خود به انسان رحمتی بچشانیم» مانند آماده کردن روزی، بخشیدن سلامتی و دور ماندن از رنجها و محنتها. رحمت: نعمت است «سپس آن را از وی برگیریم» یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم «قطعاً او نا امید است» از رحمت ما و از بازگشت آن نعمت و امثال آن سخت مایوس

است «و ناسپاس» کفور: بسیار ناسپاس و کفران‌کننده نعمت است لذا همه نعمتهایی را که در گذشته از آنها بهره مند بوده، فراموش می‌کند و بر نمی‌گردد تا بعد از زوال آنها شکر و سپاس نعمتهای از دست رفته را بکند.

البته نا امیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر - هر دو - می‌شود.

وَلَمَّا أَدْقَنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰)

«و اگر به آدمی پس از محنتی که به او رسیده نعمتی بچشانیم، می‌گوید: سختی‌ها از من دور شد» یعنی: اگر خدای سبحان به بنده خود - بعد از آن که در رنج و بلاي فقر، یا بیماری، یا ترس و بیم گرفتار بوده است - نعمتهای خود - از جمله سلامتی و توانگری - را بچشاند، او این نعمتها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه می‌گوید: مصیبتها و رنج و محنتهایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آن‌که در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار خداوند متعال، یا منت‌پذیر وی باشد «بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است» یعنی: او به آنچه که خداوند Ψ بر وی از نعمتهای آماده خود منت نهاده، بسیار فخر فروش، گردنکش، خودستا و برتری جو و از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده است.

آری! این طبیعت انسان است، به جز کسانی که به وصف صبر و عمل صالح موصوف باشند:

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱)

«مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده اند» پس آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده خدای عزوجل را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گذارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال نکبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمتها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند «آن گروه» موصوف به وصف صبر و عمل به شایستگی‌ها «برای آنان است آمرزشی» برای گناهانشان «و پاداشی بزرگ» و بسیار عظیم برای اعمال شایسته‌شان. در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خدای عزوجل در باره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر اینکه آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به او شادی و گشایشی برسد، شکر می‌گذارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج و سختی‌ای برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچکس دیگر چنین حالی ندارد».

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲)

بعد از آنکه خدای عزوجل به بیان این حقیقت پرداخت که قرآن برای تحقق عبودیت و معرفت وی نازل شده است و بعد از آنکه حکمت آفرینش آسمانها و زمین و موضع اهل کفر و ایمان را در قبال سختیها و نعمتها بیان کرد، اکنون پیامبرش را به پایداری در تمسک به قرآن فرامیخواند زیرا هرگونه اخلاقی در تطبیق قرآن، اخلاقی به عبادت حق تعالی و اخلاقی در تحقق حکمت آفرینش هستی است: **«و مبادا برخی از آنچه را که بهسویت وحی میشود، فروگذاری»** یعنی: مبادا به خاطر خشونت و درشتی کفر و تکذیبی که از سوی کفار میبینی و به سبب این که آنان از روی عناد و هوس، معجزات و نشانه های حسی را درخواست میکنند، برخی از آنچه را که حق تعالی بر تو نازل کرده و تو را به تبلیغ آن مأمور کرده، ترک کنی؛ مانند اموری که شنیدن یا عمل کردن به آن بر آنها دشوار می آید، مانند دشنام دادن خدایان باطلشان و دستور دادنشان به یگانه پرستی. پس نباید چنین کاری از تو سرزند بلکه تو مأموری تا تمام آنچه را که بر تو نازل کرده ایم به آنان ابلاغ کنی، چه آن را دوست بدانند و چه از آن نفرت داشته باشند. لعل: در اینجا برای توقع و ترجیح نیست بلکه استفهام انکاری است که مراد از آن نفی یا نهي است **«و مبادا از آن دل تنگ داری که بگویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده»** که از آن بهره گیرد **«یا چرا فرشته ای با او نیامده است»** تا او را تصدیق کرده و از صحت رسالتش به ما خبر

دهد؟ «جز این نیست که تو فقط هشاردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است» پس بر او توکل کن و وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آن‌که به استکبار و استهزای آنان پروا داشته باشی و بدان که حق تعالی به حالشان داناست پس آنان را در برابر سخنان و اعمالشان مجازات می‌کند.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هم‌آورد طلبی گذاشته می‌فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاَدْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۱۳)

«یا می‌گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است» و آن را افتراکنان به خداوند Ψ نسبت می‌دهد؟ «بگو: پس ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید» که در بلاغت، حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلندمرتبگی معانی، مانند آن باشد. یعنی: بر فرض که من قرآن را برساخته باشم، آیا جز این است که من نیز بشری مانند شما هستم. پس اگر من این قرآن را بر ساخته‌ام، اینک شما هم به میدان آید و کمترین تعداد از این سوره‌هایی را که من بر ساخته‌ام، بر سازید «و فرا خوانید» برای پشتیبانی خود بر ساختن ده سوره مانند قرآن «هر که رامی‌توانید» که فراخوانید، از انسانهایی که به یاری جستن از آنان توانایید و همچنان از کسانی که آنها را عبادت کرده و شریک خدای سبحان قرار

می‌دهید «اگر راستگو هستید» در این پندارتان که من این قرآن را بر ساخته‌ام زیرا اگر قضیه چنان باشد که شما ادعا می‌کنید، در آن صورت در امکان شما نیز هست که مانند آن را بیاورید.

شاه ولی الله هلوی: می‌گوید: «نخست به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه می‌خواند و چون عجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، می‌گوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال اینچنین بر اعجاز قرآن حجت اقامه کرد و این حجت تا روز قیامت برپاست». ابن‌کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد - مقدس و منزّه است پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

«پس اگر شما را اجابت نکردند» یعنی: اگر از عهده کاری که شما از آنان خواسته‌اید و در آن تحدی و معارضه طلبی کرده‌اید، بر نیامدند و آن را انجام ندادند «پس بدانید» به علم یقین ای مؤمنان! یا ای کافران! «که قرآن نازل کرده شده است به علم خدا» یعنی: به علم مخصوص به او که عقلها را به کنه و حقیقت آن دسترسی نیست

زیرا قرآن مشتمل بر اعجازی است که احاطه بر آن از توان وامکان بشر خارج است «و بدانید که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند «پس آیا شما گردن می‌نهدید؟» یعنی: آیا شما مسلمانان بر اسلام ثابت قدم و برای خدای عزوجل مخلص هستید و بر طاعات خود می‌افزایید؟ آری! این‌گونه باشید و برای خدا Ψ گردن نهدید زیرا با عجز کفار از آوردن نظیر ده سوره مانند قرآن، برای شما آرامش و بینشی افزونتر از آنچه که قبلاً بر آن قرار داشته‌اید، حاصل شده است، هرچند که از قبل نیز، مسلمان و مطیع بوده‌اید. اما اگر مخاطب کفار باشند، معنی چنین است: ای کافران! شما باید بعد از این حجت قاطع مسلمان شوید زیرا عجزتان از آوردن قرآن، خود مستلزم گردن نهادن به اعجاز آن است و لازمه آن این است که: یگانگی خدا Ψ را باور نموده و اسلام را بپذیرید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (١٥)

«کسانی که زندگی دنیا و تجمل آن را خواسته باشند، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی به آنان می‌دهیم و به آنان در دنیا کم داده نخواهد شد» یعنی: کسانی که بعد از حجت قاطع یاد شده، باز هم به قرآن ایمان نیاورند، مسلماً با این اعراض، جز دستیابی به دنیا هیچ هدف و مقصود

دیگری ندارند و هر کس با عمل خویش فقط طالب بهره دنیا باشد، به پاداش دنیا - چون سلامتی، امنیت، گشایش در روزی، بالارفتن میزان برخورداري، برآورده شدن خواسته‌های مادی و مانند اینها - دست می‌یابد و این امر نیز بر اساس مشیت خدای سبحان است، به دلیل اینکه می‌فرماید: **(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ)** (هر کس خواهان دنیای زودگذر است، به زودی هر که را بخواهیم نصیبی از آن می‌دهیم) «اسراء / ۱۸».

شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر **(وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ)** می‌گوید: «پاداش صدقه و صلّه رحمی که کفار انجام می‌دهند، در دنیا - با گشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان - داده می‌شود».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶)

«اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نیست» به سبب آن‌که در قبال چیزی از اعمال نیک خود قصد پاداش آخرت را نداشته‌اند تا به‌خاطر آن پاداش نیک سرای آخرت را دریافت نمایند «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیت، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند «و آنچه به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمالشان از اصل و اساس، باطل بوده

است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است. شایان ذکر است که هر دو آیه فوق در حکم خود عام اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷)

«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایش‌های آن است؟ مراد از بینه: قرآن است که حجت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول اکرم ص اند «و شاهی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم ص، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوسته به آن حجت، گواه و شاهی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «و پیش از قرآن، کتاب موسی امام و مایه رحمت بود» تقدیر آیه چنین است: با آن گواه، گواه دیگری که پیش از آن است پیوسته می‌باشد، آن گواه کتاب موسی است،

کتابی که مژده آور بعثت محمد ص گردید و از این حقیقت که ایشان فرستاده خداوند متعال اند خبر داد. آری! کتاب موسیؑ راهنما و مایه رحمت و نعمت بزرگی بود که خدای عزوجل به وسیله آن بر امت موسیؑ منت گذاشت. امام: کسی یا چیزی است که در دین به آن اقتدا شود. «این گروه» یعنی: کسانی که از جانب پروردگار خویش بر حجتی روشن قرار دارند و به گواهی آن دو شاهد ذکر شده، دانا هستند «به آن ایمان می آورند» یعنی: پیامبر اکرم ص یا قرآن را تصدیق می کنند و بهشت از آن ایشان است «و هر کس از احزاب به آن کفر ورزد» اعم از مردم مکه و غیر آنها از تمامی اهل ادیان. احزاب: گروه ها. «پس آتش وعده گاه اوست» یعنی: او خواه ناخواه از اهل آتش است چنان که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی ای نمی رساند و سپس او به من ایمان نمی آورد مگر اینکه به آتش وارد می شود». «پس، از آن در شبهه مباش» یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده گاه آتش برای آنان، در شك و شبهه مباش «که آن حق است از جانب پروردگارت» پس در آن مجال هیچ شك و شبهه ای نیست «ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجهه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ
 الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸)

«و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بر بست» با این سخن خویش که بتان نزد خداوند Ψ برای ما شفاعت می‌کنند و فرشتگان دختران خدا Ψ اند و مانند این از یاوه‌ها و اراجیف دیگر «آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند» در صحرائی محشر پس آنان را در برابر اعمالشان مورد محاسبه قرار می‌دهد «و گواهان می‌گویند» مراد از گواهان: فرشتگان و پیامبران و علمایی‌اند که آنچه را خدای عزوجل به تبلیغ آن دستور داده است، به آنان ابلاغ کرده‌اند. آری! این گواهان در هنگامی که آن ستمکاران بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، می‌گویند: «اینان» یعنی: این عرضه‌شدگان «همان کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند» با شرکی که به او نسبت دادند «هان! لعنت خدا بر ستمگران باد» یعنی: بر کسانی باد که با دروغ بستن بر خدای عزوجل، بر خود ستم کرده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن‌عمر رضی‌الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خداص در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای عزوجل در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک می‌کند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور می‌گرداند، سپس او را به گناهانش مقرر و معترف ساخته و به او می‌گوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن می‌گوید: پروردگارا! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و

مقر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به
هلاکت رسیده است، در این هنگام می‌فرماید:
اما من این گناهان را در دنیا بر تو ستر
نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را
برایت می‌آمزم. سپس نامه حسناش به وی
داده می‌شود. اما گواهان درباره کافر و
منافق می‌گویند: **(هُؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ
الظَّالِمِينَ)** اینان همان کسانی بودند که بر
پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت
خداوند Ψ بر ستمگران باد».

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (١٩)
«همانان که مردم را از راه خدا باز
می‌دارند» یعنی: این ستمگران همان کسانی
هستند که هر که را می‌توانند از دین خدا Ψ
باز دارند، از آن باز می‌دارند «و برای آن
راه، کجی را می‌خواهند» یعنی: راه خدا Ψ را
به کجی وصف می‌کنند تا مردم را از آن
متنفر و بدان بداندیش کنند «و هم آنان
آخرت را منکرند» و باور ندارند.
آری! در عصر حاضر نیز بسیاری از شیاطین
انسی را می‌یابیم که همیشه در پی یافتن
نقطه ضعفی برای دین خدا Ψ هستند و هرگاه
به ظن خود در آن کجی و عیبی تراشیدند، آن
را در بوق و کرنا گذاشته اینجا و آنجا
تبلیغ می‌کنند. که لعنت خداوند Ψ بر این
ستمگران باد.

**أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ
يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (٢٠)**

«آنان در زمین عاجزکننده نیستند» یعنی: آنان از عذاب خدا Ψ در دنیا گریزی ندارند؛ چنانچه بخواهد آنان را مجازات کند بلکه در زیر قهر و غلبه و در قبضه و سلطه وی قرار دارند «و جز خدا دوستانی برای آنان نیست» تا عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند Ψ به ستمگر مهلت می‌دهد تا اینکه چون او را فروگرفت، دیگر او را از در گرفت وی نجاتی نیست». هم به این دلیل می‌فرماید: «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب افترایشان بر خدای عزوجل، بازداشتنشان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی و نقص و بنابر همه این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها را مرتکب شده‌اند، مضاعف می‌باشد «آنان توان شنیدن حق را نداشتند و حق را نمی‌دیدند» یعنی: آنان در اعراض از حق و بغض و کین در برابر آن تا بدانجا افراط کردند که گویی از شدت تنفر نسبت به حق، نه توان شنیدن آن را داشتند و نه یارای دیدن آن را.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱)

«اینانند که» با پرستش غیر خدا Ψ «به خود زیان زده‌اند» زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند «و آنچه بر می‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که بر خدای سبحان افترا می‌بستند و مدعی شفاعتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برایشان باقی نماند.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (۲۲)

«بدون شك آنان در آخرت زیانکارترند» زیرا بهشت برین را به دوزخ جحیم فروخته اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳)

سپس حق تعالی بعد از بیان حال اشکیا و سیه روزان، به بیان حال نیکبختان می‌پردازد: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و فروتنی کرده‌اند و نموده به‌سوی پروردگار خویش» یعنی: در برابر پروردگار خود خشیت و خشوع داشته و در پناه یاد و نام او آرامش یافته‌اند «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانند».

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴)

سپس خداوند متعال برای کافران و مؤمنان مثلی زده و می‌فرماید: «مثل این دو گروه، چون نابینا و ناشنوا با بینا و شنواست» پس کافر به کسی تشبیه شده که هم کور و هم کر است و مؤمن به کسی تشبیه شده که هم شنوایی دارد و هم بینایی «آیا در مثل یکسانند؟» یعنی: آیا آن دو گروه در حال و وصف خود برابرند؟ هرگز! «پس آیا پند نمی‌گیرید» از تأمل در عدم برابری میان آنها و در تفاوت آشکاری که میان آنها وجود دارد تا به خود آید و از اهل ایمان گردید؟.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٢٥)

«و به راستي نوح را به سوي قومش فرستاديم» درحالي که ميگفت: «بيگمان من براي شما بيمدهنده اي آشکار هستم» از جانب حق تعالي و با من حجتی است روشن بر اينکه پيامبر او هستم.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (٢٦)

سپس نوح^ص افزود؛ مضمون دعوت من اين است: «که جز خدا را نپرستيد زيرا من از عذاب روزي سهمگين بر شما بيمناکم» نوح^ص اين روز سهمگين را به طور مبهم ياد نمود و آن را براي شان تفسير نکرد. و تفسير آن: روز قيامت، يا روز طوفان است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِآدِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (٢٧)

«پس ملاي که کافر بودند از قوم او گفتند» ملاً: سران و اشرافند. اين تعبير متضمن آن است که برخي از اشراف قوم نوح^ص، کافر نبودند. آري! اشراف کافر از قوم نوح^ص پاسخ او را به گونه اي دادند که از سه وجه مقتضي طعنشان در نبوت وي است:

وجه اول اين سخنشان است: «ما تو را جز بشري مانند خويش نمي بينيم» اي نوح! نه تو فرشته هستي و نه فرمانروا، از اين رو، تو از چنان مزيت خاصي برخوردار نيستي که با آن سزاوار نبوت باشي ولي ما نباشيم.

وجه دوم اين سخنشان است: «و نمي بينيم کسي جز اراذل ما از تو پيروي کرده باشد»

اراذل: از نظر آنان فقرا و کسانی بودند که مشاغل و حرفه‌های فرومایه‌ای داشته و از حسب و شرف ظاهری‌ای برخوردار نبودند. یعنی: کسی از اشراف از تو پیروی نکرده است پس تو را با این مشت فرومایه از پیروانت، بر ما هیچ مزیتی نیست زیرا این فرومایگان در آنچه می‌شنوند به نقاط ضعف و اشتباه پی نمی‌برند بلکه هر کسی را که به سوی مذهب و راه و روش جدیدی فراخواند، بی‌آنکه از سخن وی فهم و برداشت درستی داشته باشند، پیروی می‌کنند «آن هم **نسنجیده**» یعنی: این فرومایگان از تو به طور سرسری، بی‌تأمل و نسنجیده پیروی می‌کنند، بی‌آنکه در این امر که تو آیا حقیقتاً پیامبر هستی یا خیر، تعمق و تحقیق کنند.

وجه سوم از طعن‌هایشان این سخن بود: «و **برای شما بر خود هیچ برتری نمی‌بینیم**» این بخش از سخنانشان را خطاب به نوح و پیروانش - هر دو - گفتند. یعنی: ای نوح! ما برای تو و کسانی از فرومایگان که از تو پیروی کرده‌اند، هیچ‌گونه فضل و برتری‌ای بر خود نمی‌بینیم که با آن بر ما امتیازی داشته و شایسته این تفوق ادعایی خویش باشید.

سپس آنها بر سبیل استدراک از آن طعن‌های سه‌گانه دست برداشته به گمان بی‌بهره از برهان خویش که جز عصبیت محض و حسد و حرص بر باقی ماندن ریاست دنیوی‌شان، هیچ تکیه‌گاه دیگری نداشت، منتقل شدند و گفتند: «**بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم**»

یعنی: تو را ای نوح در دعوت و شما پیروانش را در اجابت و تصدیقش، دروغگو می‌پنداریم و شما در دعوت و اجابت با هم تبانی کرده‌اید تا ریاست و رهبری را به جنگ آورید.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸)

«گفت» نوح: «ای قوم من! به من خبر دهید که اگر از سوی پروردگارم بر حجتی روشن باشم» یعنی: اگر از سوی پروردگارم در نبوت خود حجت و برهان روشنی داشته باشم که بر صحت نبوتم دلالت کند و پذیرش آن را بر شما حتمی گرداند چه‌طور؟ آیا باز هم دعوت را انکار می‌کنید؟ «و» آیا باز هم انکار می‌کنید اگر حق تعالی «مرا از نزد خود رحمتی» مانند نبوت «بخشیده باشد که از دید شما پنهان مانده باشد» یعنی: بر شما پوشیده مانده باشد؟ شما باید بدانید که برابر بودن در وصف بشریت، مانع داشتن امتیاز در وصف نبوت نیست زیرا ممکن است که همه انسانها در آدمیت برابر باشند ولی لزوماً همه آنها شایستگی وصف نبوت را نداشته باشند «پس آیا ما شما را بدان ملزم کنیم» یعنی: آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دعوت مجبور کنیم و ایمان را علی‌رغم میل باطنی‌تان به دل‌هایتان فرونماییم؟ «در حالی‌که شما بدان اکراه داشته باشید» بی‌آنکه در آن تدبر و اندیشه کنید؟ قطعاً این کاری است که جز خدای عزوجل، هیچ کس دیگری بر آن توانا نیست.

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (٢٩)

«و ای قوم من! بر این امر» یعنی: بر تبلیغ رسالت «مالي از شما درخواست نمی‌کنم» زیرا فرستاده خدا Ψ در برابر تبلیغ رسالت، از کسی مال و منالی طلب نمی‌کند تا با این کار در موضع تهمت قرار گیرد «مزد من فقط بر خداوند است» و او برایم کافی است «و من طردکننده کسانی که ایمان آورده اند» از فقرا «نیستم» چنان‌که شما می‌خواهید «قطعا آنان با پروردگارشان دیدارکننده اند» یعنی: آن فقرای مسلمان به لقای پروردگارشان مشرف می‌شوند و این همه فضل و برتری دارند پس در واقع امر، اشراف حقیقی آنانند که به بارگاه حق تعالی قرب و منزلتی داشته و در برابر ایمانشان از او پاداش دریافت می‌کنند. یا معنی این است: اگر طردشان کنم، آنگاه که با پروردگارشان ملاقات کنند، از من شکایت می‌کنند «ولي من شما را قومي مي‌بینم که جهالت می‌کنید» و قطعا فرومایه پنداشتن فقرا و درخواست طرد آنان، از جهل و نادانی شما ناشی شده است، شما باید بدانید که اشراف حقیقی همانا پیروان حق‌اند، هرچند که فقیر و بی‌حسب و نسب باشند و در مقابل، کسانی‌که با حق می‌ستیزند، اراذل و اوباش فرومایه‌اند، هرچند که توانگر و سرمایه‌دار باشند و این حقیقتی است که در آن کمترین شك و شبهه‌ای وجود ندارد. همچنین این سخن شما که: فقرای مؤمن، سرسری نگر، بی‌تأمل و

نسنجیده‌کارند، نکوهشی برایشان نیست زیرا وقتی حق روشن بود، دیگر برای رأی و اندیشه و فکر و تأمل، هیچ مجالی باقی نمی‌ماند و اصولاً فکر و تأمل در امر حقی که روشن و آفتابی است، خود مستوجب مذمت و نکوهش است چنان‌که نقطه مقابل آن محل ستایش می‌باشد، به همین دلیل است که رسول خدا ص در حدیث شریف راجع به ستایش ابوبکر صدیق Ψ فرمودند: «هیچ‌کس را به‌سوی اسلام دعوت نکردم مگر اینکه برایش درنگی بود، جز ابوبکر که هیچ درنگی نکرد و بی‌تأمل پذیرا شد».

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۰)

«و ای قوم من! اگر آنان را طرد کنم، چه کسی مرا در برابر خداوند یاری خواهد کرد؟» در حالی‌که ایشان به‌سوی ایمان و اجابت دعوتی که خداوند Ψ مرا برای برافراشتن پرچم آن فرستاده است، سبقت گرفته و پیشی جسته‌اند؟ بنابراین، فقرا به‌سبب پیشدستی در ایمان، به اکرام و ترفیع مقام شایسته‌تر و سزاوارترند تا به طرد و راندن و اهانت پس‌جز جاهلان به حق خدای عزوجل، کسی دیگر با آنان چنان رویه‌ای در پیش نمی‌گیرد و من درحالی‌که فرستاده خدا Ψ هستم، چگونه به صف جاهلان از خدا بی‌خبر بپیوندم؟ وانگهی اگر مرتکب این معصیت بشوم، چه کسی مرا در برابر خداوند Ψ یاری خواهد کرد زیرا شکی نیست که مؤمنان شتابگر به‌سوی طاعت خدا Ψ ، اولیا و دوستان

وي‌اند، هر چند كه فقير بوده و مالك چيزي نباشند پس اگر من به آنان بدى كنم و طردشان نمايم، يقينا خداي قهار خصم من خواهد بود، آن وقت چه كسى مرا در برابر مجازات او يارى خواهد كرد؟ **«آيا پند نمي‌گيريد»** و نمي‌فهميد كه هر كس به خداوند Ψ ايمان آورد، نبايد طرد شود بلكه بايد مورد اكرام و تجليل قرار گيرد؟ اين خواسته قوم نوح \cup همانند خواسته كافران همانندشان، از خاتم پيامبران ص است كه ضعفا را از خود طرد کرده و با اشراف قوم نشست مخصوصي داشته باشد و به آنان شأن و منزلتي ويژه قايل شود.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱)

نوح \cup افزود: **«و به شما نمي‌گويم كه گنجينه‌هاي خدا پيش من است»** تا به اين طريق براي خود فضيلتي را مدعي شوم كه شما با نيافتن آن در من، بر دروغگو بودنم استدلال نماييد. مراد از گنجينه‌هاي خدا Ψ : گنجينه‌هاي روزي وي است **«و غيب نيز نمي‌دانم»** يعني: اين ادعا را نيز ندارم كه غيب خداوند Ψ را مي‌دانم و بر نهان كار پيروان خويش دانايم بلكه جز اين به شما نمي‌گويم كه: من هشداردهنده آشكاري هستم و بس **«و نمي‌گويم»** به شما **«كه من فرشته‌ام»** تا شما بگوييد كه ما تو را جز بشري مانند خويش نمي‌بينيم **«و درباره كساني كهديدگان**

شما به خواري در آنان مي‌نگرد» از مؤمنان به خدای عزوجل «نمي‌گويم که خدا هرگز بديشان هيچ خيري نخواهد داد» بلکه بي‌گمان خدای عزوجل Ψ با بخشیدن گوهر ايمان، به آنان خير و نعمت داده است و او يقينا برتري دهنده آنهاست در دنيا و پاداش‌دهنده آنهاست به پاداشي عظيم در آخرت «خدا به آنچه در ضمير آنهاست» از صدق ايمان و اخلاص «داناتر است» پس در قبال آن به آنها پاداش مي‌دهد. يعني: اگر در دلهايشان خيري وجود داشته باشد، قطعاً خدای عزوجل مطابق آن، از فضل خود به آنان ارزاني مي‌دارد و اين امر که آنها ضعيف و فقيرند، هرگز مانع دادودش الهي و ريش نعمتهايش بر آنان نيست و اگر جز اين بگويم: «من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود» يعني: اگر ايشان را طرد کرده و ايمانشان را نپذيرم و بگويم که خداوند Ψ هرگز به ايشان خير و نعمتي نمي‌دهد - در حالي که بدانچه در ضميرشان است هيچ علمي ندارم - بي‌شک از ستمکاران خواهم بود.

نوح U اين گونه با پاسخ‌هاي بليغ، حکيمانه، قاطع و در عين حال نرم خود، سخنانشان را رد کرد.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
(۳۲)

«گفتند: اي نوح! به راستي با ما مجادله كردي و بسيار هم جدال كردي» يعني: سخنان ما را با هر گونه حجتی دفع كردي «پس آنچه را به ما وعده مي‌دهي» از عذاب، همان كه از

يكسو ما را از آن مي‌ترساني و از سويي خود
نيز از فرود آمدن آن بر ما بي‌مناكي «براي
ما بياور، اگر از راستگويان هستي» در اين
وعده خویش.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳)

«گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را
براي شما مي‌آورد» چه آن را بر شما به
تعجيل بفرستد، چه به تأخير. پس آوردن
عذاب در اختيار من نيست بلکه در اختيار
کسي است که شما منکر وي هستيد «و شما
عاجزکننده نيستيد» که توان بازداشتن تحقق
اراده الهي را در مورد خود داشته باشيد و
بدانيد که با گريختن يا دفاع از خود، از
دست رفتني هم نيستيد بلکه هر جا که
باشيد، در قلمرو قدرت و علم و اراده او
هستيد.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴)

«و اگر خدا خواسته باشد که شما را» به
سبب کبر و ستمتان «گمراه کند» از راه رشد
و هدايت و جدا کند از راه حق «نصيحت من»
که آن را براساس حق نصيحت و خيرخواهي
براي خدا Ψ - با ابلاغ رسالت و روشن کردن
حقيقت - به شما نثار کرده ام و بسيار هم
نثار کرده ام «به شما سود نمي‌بخشد اگر
بخواهم» باز هم «شما را نصيحت کنم» و من
نمي‌دانم که خداوند Ψ درباره شما چه اراده
دارد؟ «او پروردگار شماست» پس گمراه کردن
و راه نمودن همه در اختيار او و مفوض

به سوي اوست «و به سوي او بازگردانیده می‌شوید» پس شما را در قبال اعمالتان جزا می‌دهد.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرَمُونَ (۳۵)

اکنون در میانه داستان نوح^۱، آیه معترضه‌ای می‌آید که رفتار قوم محمدص را در قبال داعی حق به زیر سؤال می‌برد: «آیا می‌گویند آن را بر بسته است» یعنی: آیا کفار مکه می‌گویند: محمدص داستان نوح^۲ را از نزد خود بر بسته است؟ «بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده باشم» این جرمی است عظیم «در آن صورت گناه من» و جزای عملکرد من «بر عهده خود من است ولی من از جرمی که به من نسبت می‌دهید بر کنارم» بنابراین، فرجام خفتبار این افترای شما در باره من، گریبانگیر خود شماست و من از آن بیزار و برکنارم.

وَأَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

«و به سوي نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد» حق تعالی با این خبر قاطع، نوح^۳ را از ایمان آوردنشان مأیوس کرد تا از دعوتشان دست برداشته و برای نجات آماده شود. بنابراین، این سخن خداوند^۴، نوح^۵ را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، نومید می‌کند «پس به سبب آنچه می‌کردند اندوه مخور» و بدان که گاه انتقام از دشمنانت به سبب

عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ
(۳۷)

«و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز»
یعنی: کشتی را پیش دیدگان ما و با حفظ و حمایت ما و براساس آنچه که به سویی تو از کیفیت ساختن آن وحی می فرستیم، بساز. قتاده می گوید: «طول کشتی نوح ۷۰ سیمد گز و عرض آن پنجاه گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان. «و در باب کسانی که ستم کرده اند، با من سخن مگوی» یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن «چراکه آنان غرق شدنی هستند» و حکم محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی به سویی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعاً در وقتی که تعیین شده است، غرق شدنی هستند.

وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأْ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ
(۳۸)

«و نوح کشتی را می ساخت» یعنی: شروع به ساختن آن کرد «و هر بار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی می گذشتند، او را مسخره می کردند» و می گفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده ای! یا می گفتند:

شگفتا! در خشکی کشتی می‌سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می‌شود؟ «می‌گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید» امروز به سبب ساختن کشتی «ما نیز شما را همان‌گونه که مسخره می‌کنید، مسخره خواهیم کرد» در فردای عذاب، به هنگام غرق شدن در توفان.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۹)

«پس به زودی خواهید دانست که بر سر چه کسی عذابی می‌آید که خوارش سازد» و آن، غرق شدن در دنیا است «و بر او عذابی پایدار فرود می‌آید» که همانا عذاب پایدار دوزخ در آخرت است؟.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلِي فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ مِّنْ أَثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰)

«تا آن‌گاه که فرمان ما» یعنی: عذاب ما «در رسید و تنور فوران کرد» یعنی: آب چنان جوشش گرفت که حتی از تنور نانوایی فوران کرد. به قولی: مراد تنور نانوایی نیست بلکه مراد روی زمین است و فوران آن نشانه آغاز توفان بود «گفتیم: در کشتی از هر جنسی» یعنی: از هر صنفی از اصناف حیوانات روی زمین «دو نر و ماده را حمل کن و نیز خانواده‌ات را» ایشان شامل همسر وی، فرزندان و همسرانش بودند «مگر آن کسی که حکم ما از پیش بر او مقرر شده است» که از غرق‌شدگان است، او را حمل نکن و بدان که این حکم بر او مقرر نشده مگر از روی علم به این امر که او کفر را به اراده خویش انتخاب می‌کند «و بردار»

در کشتی «کسانی را که ایمان آورده اند» با تو از قومت. سپس خدای سبحان قلت ایمان آورندگان همراه با نوح را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده می‌فرماید: «و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند» به قولی: همه آنان هشتاد تن بودند که سه تن از پسران نوح به نامهای سام، حام و یافث با همسرانشان نیز در جمله آنان قرار داشتند.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (٤١)

«و گفت» نوح «در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش» روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام خدا Ψ و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند «همانا پروردگار من آمرزنده» است گناهان مؤمنان با اخلاص را «مهربان است» که نجات دادن این گروه برای بقای نسل بشر و نسل حیوانات و جاندارانی که نوح آنها را با خود در کشتی بعد از طوفان حمل کرد، از مهربانی و فضل و بخشایش وی است. شایان ذکر است که بر مبنای سنت نوح Ψ ، بردن نام خدا Ψ در آغاز سوار شدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب است چنانکه رسول خداص در حدیث شریف فرموده اند: «امان امتم از غرق - وقتی که به کشتی سوار می‌شوند - این است که بگویند: بسم الله الملك (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ

قَرَاتِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ) «انعام / ۹۱»، (بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۲۴) قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (۴۳)

«و آن کشتی، آنان را در میان موجی کوه آسا می‌برد» این تعبیر، بیانگر شدت هول و هراسها و نیرومندی توفانی است که تمام روی زمین را فراگرفته و پوشانده بود ولی خداوند ﷻ به فضل و رحمت خویش کشتی و سرنشینان آن را به رغم آن توفان مهیب و در دل آن موجهای کوه پیکر که سرتاسر زمین را فرا گرفته بود، به سلامت نگه داشت «و نوح، پسرش را بانگ در داد» به قولی: نام این پسر وی کنعان، و او از جمله کافران بود. و به قولی: او از منافقان بود «که در کناری بود» از قوم و نزدیکانش، به نحوی که این سخن نوح ﷺ که گفت: در آن سوار شوید... به گوش وی نرسیده بود. به قولی دیگر معنی این است: او در کناری بود از دین پدرش. آری! نوح ﷺ خطاب به او چنین بانگ در داد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش» در خارج از کشتی، یا بر دین آنان مباش زیرا آنان نابود میشوند. اما او جاهلانه بر این باور بود که توفان به قله کوهها نمیرسد بنابراین، در پاسخ پدرش: «گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می‌برم که مرا از آب نگاه دارد» یعنی: با

ارتفاعش مرا از غرق شدن در آب باز دارد
«نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده‌ای از عذاب خدا نیست» زیرا این روزی است که در آن عذاب همگانی به تحقق می‌پیوندد **«مگر کسی که خدا بر وی رحم کند»** یعنی: لیکن کسی که خدا Ψ بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت خویش نگاه می‌دارد و این رحمت‌شدگان فقط کشتی‌نشینانند و بس **«و»** در این هنگام بود که **«موج میان آن دو حایل شد»** یعنی: امواج فراز آمد و چنان بزرگ و فلك آسا گشت که میان نوح و پسرش حایل گردید و بنابراین، نجات وی از غرق دشوار گشت **«پس، از غرق‌شدگان شد»** ابن‌کثیر نقل می‌کند: **«امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوه‌ها ارتفاع گرفت»**.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤٤)

«و گفته شد: ای زمین! آب خود را فروبر» به یکباره، نه آن‌گونه که زمین عادتاً وبه تدریج آب را در خود فرو می‌برد **«و ای آسمان! بازمان»** از باریدن. گفته می‌شود: **«أقلع المطر!:** باران باز ماند» آن‌گاه که از باریدن باز ایستد **«و آب کم ساخته شد»** یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد **«و فرمان گزارده شد»** یعنی: کار به سرانجام خود رسید و خداوند Ψ قوم نوح \cup را جملگی نابود کرد **«و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت»** جودی: کوهی معروف در نزدیکی **«موصل»** است. یادآور می‌شویم که خدای عزوجل کشتی نوح \cup را بر کوه جودی ابقا کرد تا

عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آارات» است. گفتنی است که ماهواره‌ها – و قبل از آنها یکی از کاوشگران – بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوههای ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم». قتاده می‌گوید: «نوح» و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند. **«و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار».**

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر اینکه این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و میدانداران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحیان توحیدی در تفسیر «البحرالمحیط» می‌گوید: «به رغم آنکه این آیه شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیستویک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...»، ابوحیان هر یک از این

انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است^۱.

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (٤٥)

«و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسر من از اهل من است» یعنی: او از همان کسانی است که تو نجات آنان را با این فرموده‌ات: **(وَأَهْلَكَ...)** به من وعده داده‌ای «و البته وعده تو راست است» که در آن هیچ خلافي نیست «و تو بهترین حکم‌کنندگانی» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم‌کنندگانی.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٤٦)

پروردگار عزوجل در پاسخ وی «فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست» که من وعده نجات آنان را داده‌ام زیرا او از کسانی نبوده است که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده‌اند پس نزدیکی و قرابت مورد اعتبار، قرابت در دین است نه قرابت در نسب «همانا او عملی ناشایست است» از بس که او در کردار ناشایست غرق شده، گویی خود عین عمل ناشایست است. پس این تعبیر، گویای مبالغه در نکوهش و مذمت این فرزند نوح می‌باشد. یعنی: تو ای نوح! می‌دانی که هرگز عمل ناشایست را با تو نسبت و مناسبتی نیست، او در حقیقت از خانواده و

^۱ نگاه کنید به حاشیه تفسیر «البحرالمحیط ۲۲۷/۵»

کسان تو نیست، خانواده‌ای که پیامبران خدا ﷺ به‌سوی تشکیل آن دعوت کرده‌اند. بر مبنای این دعوت، فقط آن رابطه‌ای پابرجا و دارای وجود حقیقی خواهد بود که میان مؤمنان به خدا Ψ برقرار شده باشد لذا اگر میان دوستان خدا Ψ و میان دشمنانش رابطه دوستی و موالات وجود داشت، آن رابطه غیرقابل قبول است و قطع شده اعلام می‌شود «پس چیزی را که بدان علم نداری، از من نخواه» یعنی: اگر در علم ازلی من رفته بود که فرزندان مؤمن است، بی‌گمان او را نجات می‌دادم. این آیه دلیل بر عدم جایز بودن دعایی است که انسان به عدم مطابقت آن با شرع علم دارد «من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی» یعنی: ای نوح! من تو را از اینکه از نادانان باشی و از من چیزی را بخواهی که خواستن آن برای تو روا نیست، بر حذر می‌دارم بلکه از عالمان با عمل باش.

و چون نوح Ψ دانست که این درخواستش مطابق رضای خداوند Ψ نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به‌سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد:

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٤٧)

«گفت» نوح Ψ «ای پروردگار من! همانا من به تو پناه می‌برم از آنکه از تو چیزی بخواهم» در آینده «که بدان علم ندارم»

یعنی: به درستی و جایز بودن آن علمی ندارم «و اگر بر من نیامرزی» گناه آنچه را که از روی ناآگاهی و بی‌علمی از تو خواسته‌ام «و به من رحم نکنی» با پذیرفتن توبه‌ام «از زیانکاران باشم» در اعمال خود و از اعمال خود هیچ سودی نخواهم برد.

**قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُتَّبِعُهُمْ
ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤٨)**

«گفته شد: ای نوح! فرود آی» از کشتی به سوی زمین، یا از کوه به سوی زمین هموار زیرا زمین به فرمان پروردگار آبش را فروبلعید و خشک شد. آری! فرود آی «با سلامی از جانب ما» یعنی: با درود و سلامی از جانب ما، یا با ایمنی کامل «و با برکت‌هایی» یعنی: با نعمت‌های پایدار، فزاینده و رشد یابنده‌ای «فرود آمده بر تو» و این برکات در حق نوح، بسیاری نسل و تبار اوست، به طوری که اکثر انبیاء و ائمه دین از نسل وی‌اند «و» با برکت‌هایی فرود آمده «بر امت‌هایی از همراهان تو» مراد امت‌هایی هستند که از نسل شاخه‌های مختلف همراهان نوح در کشتی به وجود می‌آیند، همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح نیز می‌شود زیرا آنها نیز امت‌ها، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند «و امت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند می‌کنیم، سپس به آنان از جانب ما» در آخرت «عذابی دردناک می‌رسد» مراد: گروه‌هایی از نسل امت‌های یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند.

پس خداوند ﷻ آنان را در دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌سازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند.

تَلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (٤٩)

«این» داستان نوح ﷺ «از اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این» وحی ما در قرآن «نه تو آن را می‌دانستی» ای محمدص «و نه قوم تو» آن را می‌دانستند. پس بیان این داستان از سوی تو با این تفصیل شگرف که گویای حقیقت است، خود دلیلی است برای اهل خرد بر این امر که تو رسول بر حق خداوند ﷻ هستی «پس صبر کن» ای محمدص! بر آنچه که از کفار زمانت می‌بینی چنان‌که نوح ﷺ صبر کرد «بی‌گمان عاقبت» نیک و پسندیده در دنیا و آخرت «از آن تقوای پیشگان است» یعنی: از آن خداترسانی است که به پیام پیامبران ﷺ ایمان دارند، همان‌گونه که فرجام نیک از آن نوح ﷺ و متقیان همراهش بود.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (٥٠)

«و فرستادیم به سوی عاد» یعنی: به سوی قبیله عاد که ساکن احقاف یمن بودند «برادرشان هود را» زیرا هود ﷺ یک تن از اعضای قبیله آنها بود «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما جز افتراکننده نیستید» با

گرفتن معبودي جز خدای یگانه و نامیدن آن به نام خدا و دادن حقوق الوهیت به وی.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱)
«ای قوم من! برای این» تبلیغی که به شما می‌کنم و اندرزی که به شما می‌دهم «پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم» و بی‌چشمداشت هیچ پاداشی از شما، رسالتم را ابلاغ می‌نمایم «پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست» و اوست که مرا در برابر این دعوت پاداش می‌دهد «پس آیا تعقل نمی‌کنید» وقتی نصیحت کسی را رد می‌کنید که از شما در برابر آن هیچ پاداشی نمی‌طلبد؟!!

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲)

«و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید» از کفر و گناهی که از شما سر زده است «سپس به سوی او توبه کنید تا آسمان را» یعنی: باران را «بر شما ریزان‌گشته بفرستد» مدراراً: بارانی بسیار ریزان، پیگیر و فراوان. ناقه مدرار: یعنی شتر بسیار شیردهنده. پس این آیه دلالت می‌کند براینکه استغفار و توبه، جلب‌کننده روزی آسمان و برکات زمین است و در این باره حدیث شریف بسیار بزرگی آمده است که برای آمرزش‌خواهان هدیه‌ای بس روح‌افزا است: «من لزم الإستغفار جعل الله له من كل فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب: هر کس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند Ψ به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی

پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد». «و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» یعنی: آمرزش بخواهید و توبه کنید تا گشایش و آسایشی بر فراز گشایش و آسایش شما، یا عزتی بر عزت شما بیفزاید «و مجرمانه روی برنتابید» یعنی: از آنچه که شما را به سوی آن دعوت می‌کنم، تبهارانه روی بر نگردانید که در این صورت، مرتکب جرم روگردانی از دعوت خدای عزوجل و کفر به آیات و به فرستاده وی می‌شوید.

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (٥٣)

«گفتند: ای هود! برای ما بینه‌ای نیاوردی» یعنی: برای ما دلیل و حجت روشنی نیاوردی که بر مبنای آن عمل کنیم و با آن بر این امر راه بریم که تو فرستاده بر حق خدا هستی و در این ادعای خود بر خدا دروغ بر نمی‌بندی. اما این سخنان دروغی بیش نبود زیرا هر يك از پیامبران الهی معجزاتی با خود آورده‌اند که انسانهای منصف با مشاهده آنها به ایمان پیوسته‌اند «و ما به گفته تو» یعنی: به خاطر این سخن بی‌حجت تو، یا از روی پشت پازدن به سخن تو و اهمیت ندادن به آن «ترک‌کننده معبودان خود» که بجز خدا Ψ آنان را عبادت می‌کنیم «نیستیم و ما تو را باوردارنده نیستیم».

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (٥٤) مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ (٥٥)

«چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما» که تو بر آنها عیب و ایراد می‌گیری و رأی ما را در پرستش آنها، بر کم‌خردی و نادانی ما حمل می‌کنی «به‌تو آسیبی رسانده‌اند» مرادشان از این آسیب، جنون و دیوانگی است. یعنی: آنچه به ما در نفرت انگیزی و فرافکنی علیه بتان می‌گویی و آن را پیوسته تکرار می‌کنی، نشانه جنون و دیوانگی توست «گفت» هود «همانا من خدا را گواه می‌گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید، بیزارم» یعنی: من از پرستش آنها براءت می‌جویم و اعلام می‌کنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته‌اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرك آوری شما بیزارم «پس همه شما درباره من هر کید و نیرنگی که دارید به‌کار برید» یعنی: شما و خدایانتان - اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند - هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید «سپس مهلتم ندهید» زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بیجان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶)

«در حقیقت، من بر خدا پروردگار خود و پروردگار شما توکل کردم» پس او مرا از نیرنگ شما نگاه می‌دارد، هرچند که شما در جستجوی راههای آسیب رساندن به‌من، تمام

سعي و توانتان را هم به کار برید زیرا هر کس بر خدا Ψ توکل کرد، او برایش بس است **«هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستی‌اش را در دست‌دارد»** یعنی: هر گونه جنبنده‌ای - و از آن جمله خود شما - در قبضه قدرت و اراده حق تعالی و تحت سلطه وی قرار دارید و مهار هستی همه، در غایت تسخیر و نهایت خضوع و خواری به دست با کفایت بلاکیف توانای اوست. معنی: **(أَخَذُ بِنَاصِيَتِهَا)**: (موی پیشانی او را در دست گرفته) این است که: او مالک همه جنبنده‌ها، حاکم بر همه آنها، قادر بر تصرف در آنها و مقهورکننده آنهاست که **«ناصیه: دسته موی جلو»**، تمثیلی براین معنی است **«همانا پروردگار من بر راه راست است»** یعنی: اراده او در جهت حق و عدل است پس شما را بر من مسلط نمی‌سازد زیرا من به او مؤمن هستم و به سویی راهش دعوت می‌کنم، در حالی که شما به او کافر بوده و از دعوتش روگردانید.

به حق که این سخنان هود را، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (٥٧)

«پس اگر روی بگردانید» یعنی: اگر بر روگردانی از اجابت دعوت حق و تصمیمتان بر کفر استمرار ورزید؛ **«به یقین پیغمبری را که به منظور آن به سویی شما فرستاده شده‌ام، به شما رسانیدم»** و جز این هیچ تکلیف دیگری

بر عهده من نیست. پس حجت بر شما تمام است
**«و پروردگارم قومی جز شما را جانشین
خواهد کرد»** یعنی: یقیناً خداوند Ψ شما را
به سبب این موضع‌گیریتان در برابر
فرستاده‌اش و اعتراضتان از دعوت وی، نابود
خواهد کرد سپس قومی غیر از شما را به
میان خواهد آورد که در دیار و امواتان
جانشینتان باشند **«و به او هیچ زیانی
نمی‌رسانید»** با این رویگردانی‌تان؛ نه
زیانی بسیار و نه اندک بلکه فرجام بد این
کفر و شرک به خود شما بر می‌گردد **«در
حقیقت، پروردگارم بر همه چیز حفیظ است»**
یعنی: ناظر و مسلط و نگهبان است پس اعمال
شما بر او پنهان نمی‌ماند و سرانجام شما
را در برابر آن جزا می‌دهد، همچنین او مرا
از هرگونه گزندی از سوی شما نگاه می‌دارد.

**وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ
غَلِيظٍ (۵۸)**

«و چون فرمان ما» یعنی: عذاب ما که هلاک
کننده قوم عاد بود **«در رسید، هود و کسانی
را که با او ایمان آورده بودند»** و جملگی
چهار هزار تن بودند **«به رحمتی از جانب
خود»** یعنی: به رحمتی بزرگ از جانب خود
«نجات دادیم» زیرا هیچ کس جز به رحمت ما
نجات پیدا نمی‌کند **«از عذابی غلیظ»** یعنی:
از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد
سموم بود که دیارشان را ویران و خودشان
را نابود ساخت تا بدانجا که از آنان احدي
باقی نماند.

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (٥٩)

«و این است عاد» اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند «و فرستادگانش را نافرمانی نمودند» یعنی: فقط هود را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود پیامبر دیگری غیر از وی نبود. ولی آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هر کس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند «و فرمان هر جبار عنیدی را پیروی کردند» جبار: متکبر، و عنید: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمی‌پذیرد و به آن گردن نمی‌دهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت خدا و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از رؤسای سرکش و رهبران حق‌ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ (٦٠)

«و سرانجام در این دنیا از پی آنان لعنتی فرستاده شد» که لعنت‌کنندگان همیشه آنها را نفرین می‌کنند، از این رو لعنت پیوسته گریبانگیر آنهاست، بدان‌گونه که تا این دنیا باقی باشد، این لعنت هم از آنان

جدایی نداشته و همیشه بدرقه راه آنان خواهد بود «و» لعنت در «روز قیامت نیز» گریبانگیر آنان شد و در آنجا نیز مورد لعنت قرار گرفتند چنانکه در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند «آگاه باش که همانا عادیان به پروردگار خود کافر شدند» یا نعمت پروردگار خود را کفران و ناسپاسی کردند «هان! دوری بر عاد قوم هود باد» یعنی: آنها همیشه از رحمت خدای قهار دور و مطرودند پس نفرین خداوند Ψ بر آنان باد. (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي بَعَثْنَا فِيهَا نُسُورًا لِّقَوْمٍ ظَالِمِينَ أَسَفًا لِّمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۶۱)

«و» فرستادیم «به سوی ثمود برادرشان صالح را» قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند «گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، او شما را از زمین پدید آورد» یعنی: او آفرینش شما را از زمین آغاز کرد زیرا تمام بشر از صلب آدم \cup اند و او از زمین خلق شده است. (وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا) یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید «پس از او آمرزش بخواهید» یعنی: از خدای عزوجل بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناهی را

که مرتکب گردیده اید، بر شما پیامرزد «سپس به سوي او توبه کنید» یعنی: به سوي عبادت خدای یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید «که بیگمان پروردگار من نزدیک» است به رحمت خود «اجابتگر است» برای کسی که او را بخواند.

بدینگونه است که می‌بینیم؛ دعوت پیامبران ﷺ همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می‌باشد.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (٦٢)

«گفتند: ای صالح! به راستی تو پیش از این در میان ما مایه امید بودی» یعنی: ما پیش از این امیدوار بودیم که تو در میان ما سرور و سالاری مطاع باشی که از رأی و اندیشه‌ات سود بریم، البته قبل از آنکه داعیه نبوت و دعوت به سوي توحید را سردهی. عجایب بر آن قوم! که چون صالح را آنها را به سوي خدای عزوجل دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!! «آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟» استفهام انکاری است. یعنی: این کار تو ناپسند و محکوم است «و بیگمان ما از آنچه تو ما را بدان می‌خوانی» از عبادت خداوند به یگانگی و ترک عبادت بتان «سخت دچار شکیم» این دعوت قویا محل شبهه و سبب نگرانی و ناآرامی ماست.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (٦٣)

«گفت: ای قوم من! آیا دیدید» رأیتم: یعنی در سخنم اندیشه کنید و به من خبر دهید که: «اگر» در این ادعا «بر بینه ای» یعنی: بر حجتی روشن و برهانی صحیح و راستین «از سوی پروردگار خود باشم و او به من از جانب خود رحمتی» یعنی: نبوت را «عطا کرده باشد پس اگر او را نافرمانی کنم» در تبلیغ رسالت و برای رعایت خاطر شما از شما بترسم و بنابراین، تکلیف و وجیبه خود را در رساندن پیامهای حق به شما - دایر بر اینکه پرستش طاغوتها را فرو گذاشته و خدای عزوجل را به یگانگی بپرستید - به کناری بگذارم، در آن صورت: «چه کسی مرا در برابر خدا نصرت می‌دهد» یعنی: چه کسی مرا از عذاب وی باز می‌دارد؟ آری! شما فرض را بر این قرار دهید که من حجت روشنی از جانب پروردگار خود دارم و پیامبری حقیقی و راستین هستم در این صورت، اگر اوامر پروردگارم را نافرمانی کنم، یقیناً مرا از عذاب وی گریز و نجاتی نیست. پس راه نجاتم فقط در این است که رسالت و دعوت خداوند Ψ را که مرا بر آن امین خویش قرار داده، به شما ابلاغ نمایم «در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید» یعنی: شما با سست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می‌گردانید زیرا معلم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند Ψ پیش می‌افکنید.

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَدَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (٦٤)

«و ای قوم من! این ماده شتر خداست که برای شما آیه‌ای است» یعنی: این ماده شتر برای شما معجزه آشکار و پدیده شگرفی است زیرا خدای متعال طبق درخواست خودتان و در جلو نگاهتان، آن را از کوهی برایتان بیرون آورد. شایان ذکر است که شتر برای آنان از شش وجه معجزه بود:

۱ - آفرینش آن از صخره.
۲ - بیرون آوردن آن از دل کوه.
۳ - آفرینش آن همراه با حمل، بی‌نزدیکی به جفت.

۴ - آفرینش آن به یکباره با آن هیکل بزرگ، بدون ولادت آن از شتری دیگر.

۵ - پیکر عظیم آن؛ به‌گونه‌ای که آب چشمه قوم صالح یک روز از آن وی و روز بعد از آن کل آن قوم بود.

۶ - شیر بسیاری می‌داد که خلقی عظیم را بسنده بود.^۱

«پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس در چراگاه بر آن تنگ‌نگیرید زیرا این ماده شتر خدا Ψ است و از زمین او می‌خورد «و آسیب‌نرسانید که آن‌گاه شما را عذابی زودرس فرومی‌گیرد» یعنی: عذابی زودهنگام که نزدیک به آسیب‌رساندنتان به آن شتر است. و چنین هم شد زیرا آن عذاب،

^۱تفصیل این داستان در سوره «اعراف» گذشت.

سه روز بعد از پی کردن شتر بر آنان نازل گردید.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ (٦٥)

«پس آن ماده شتر را پی کردند» یعنی: آن را به وسیله شمشیر یا مانند آن از وسایل کشتند «پس گفت» صالح! به آنان «سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید» یعنی: در منازلتان سه روز از زندگی بهره گیرید زیرا بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است «این وعده ای بی دروغ است».

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (٦٦)

«پس چون فرمان ما در رسید» بر فرود آمدن عذاب «صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خود رهانیدیم و از خیزی آن روز نجات دادیم» و آن خیزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خیزی: ذلت و حقارت و خواری است «به یقین پروردگار تو همان نیرومند شکستناپذیر است» که بر نجات دادن دوستان و نابود کردن دشمنانش توانا می باشد.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٦٧)

«و ستمکاران را آن بانگ سخت فراگرفت» یعنی: بانگی سخت و مرگبار بر آنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دلهایشان را تکه

پاره کرد «پس صبح کردند در خانه‌هایشان از پا درآمده» یعنی: بامدادان بر روهایی خویش چنان درافتاده و بیجان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که بر خاک درمی‌غلطد و مرده بر روی می‌افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو برآنان فرود آمد.

كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ (٦٨)

«گویی هرگز آنجا نبودند» یعنی: چنان نابود شدند که گویی هرگز در دیارشان مقیم نبوده‌اند و در آن دیار، خانه و بار و بنه ننهاده بودند «آگاه باشید که ثمود به پروردگارشان کفر ورزیدند» پس سزاوار عذاب شدند «هان! دوری بر ثمود باد» از رحمت خداوند، و چنین هم شد.

قطعا این عذاب، درسی بزرگ برای دعوتگران راه حق و عبرتی سهمگین برای منکران آن است.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (٦٩)

«و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» چون خداوند فرشتگان را فرستاد تا بر قوم لوط عذاب فرود آورند، آنان در راه رفتن به سوی شهر لوطا نزد ابراهیم فرود آمدند تا او را به تولد اسحاق فرزندش، و به قولی: به هلاکت قوم

لوط مژده دهند «آنها سلام گفتند، ابراهیم جواب سلام را داد» فرشتگان به صیغه (سلاما) که به تقدیر (سلمنا سلاما) است و مفید گذرا بودن سلامشان میباشد، به ابراهیم سلام گفتند، اما او با صیغه (سلام) که اسم مرفوع است و مفید دوام و استمرار میباشد، به آنها سلام گفت بنابراین، سلام گفتن ابراهیم بلاغیتر بود «پس دیری نپایید که» ابراهیم سلام «گوساله‌ای بریان آورد» حنید: یعنی: گوشت بریان شده با سنگ داغ، بی‌آنکه آتش به آن برسد. آری! ابراهیم سلام از میهمانان ناشناخته خود این‌گونه به گرمی پذیرایی کرد. در حدیث شریف آمده است: «من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه: هر کس به خداوند Ψ و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرمی بدارد و هر کس به خداوند Ψ و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرمی بدارد».

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ (٧٠)

«پس چون دید که دستهایشان به غذا نمی‌رسد» یعنی: چون ابراهیم سلام دید که آنها دستهای خود را به سویی گوساله دراز نمی‌کنند «ناپسند یافت از آنان» یعنی: این کارشان را ناپسند تلقی کرد و پنداشت که آنها برایش شری به همراه آورده‌اند زیرا عرف و عادت بر این بود که چون میهمان وارد خانه می‌شد اما از غذایشان نمی‌خورد، گمان بر

این می‌رفت که او با خود شری آورده و در حق میزبان قصد بدی دارد «و از آنان در دل خود ترسی احساس کرد» و از آنان وحشتی در دل گرفت «گفتند: نترس، همانا ما فرستاده شده ایم» با عذاب «به سوی قوم لوط» یعنی: ما فرستادگان پروردگاریم و به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم تا عذابشان کنیم.

وَأَمْرَأَتُهُ قَانِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱)
«و زن ابراهیم ایستاده بود پس خندید» زیرا در حالی که ابراهیم با فرشتگان نشسته بود، او به خدمت ایستاده بود پس به سبب از بین رفتن ترس و نگرانی، خندید، یا از غفلت قوم لوط با وجود نزدیکی عذاب برآنان خندید. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «خنده او به سبب خوشحالی‌اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم در این اثنا حیض شد در حالی که پیره‌زنی نازا بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنابراین توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. «پس مژده دادیمش به اسحاق» که او را برای ابراهیم به دنیا می‌آورد «و» مژده دادیمش «از پی اسحاق به یعقوب» که از فرزندش اسحاق به دنیا می‌آید. دلیل این‌که ساره زن ابراهیم به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر می‌شوند، نیز به این دلیل که ابراهیم از هاجر فرزند دیگری

داشت که اسماعیل است در حالی که ساره فرزندی نداشت.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه از صحیح‌ترین، واضح‌ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد».

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲)

«گفت» ساره «وای بر من!» این کلمه ای است که چون کاری شگفت‌آور بر زنان پیش آید، بر زبان‌شان بسیار جاری می‌شود «آیا فرزند می‌زایم با آن که من پیره‌زنم» که عمری از من گذشته است. به قولی: او در این هنگام، نود سال داشت «و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعا این چیز بسیار عجیبی است» یعنی: شوهرم ابراهیم نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی باردار نمی‌شوند. به قولی: ابراهیم در این حال صدوبیست سال داشت.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

«فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی» درحالی‌که چیزی در پیشگاه قدرت وی مستحیل نیست؟ دلیل انکار از تعجب وی و بی‌جا تلقی نمودن آن – با آن‌که تعجب ساره در امری از امور خارق‌العاده بود – این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون اویی این

حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدرات خدای سبحان است. آری! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمتها و موهبت‌های دیگر «رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل این خانه» یعنی: ای اهل بیت نبوت که تو ای همسر ابراهیمؑ، نیز یکی از آنان هستی. برکت: رشد و نمو و فزونی است «بی‌گمان خداوند حمید است» یعنی: ستوده‌ای است که موجبات ستایش وی از جانب بندگان بسیار فراوان است «مجید» است، یعنی: صاحب مجد و رفعت و بزرگی است.

بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر پسری داشته باشد، اما به سبب کبر سن خود، از داشتن فرزند مایوس بود تا اینکه خدای عزوجل او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (٧٤)

«پس چون ترس ابراهیم» که از این میهمانان ناآشنا در دل خویش احساس کرده بود «زایل شد و بشارت» فرزند دارشدن «به او رسید» دیگر مطمئن گردید و «شروع کرد به جدال کردن با ما در باب قوم لوط» یعنی: با فرستادگان ما در باره قوم لوط چون و چرا می‌کرد. به قولی معنی این است: درباره قوم لوط با ما چون و چرا می‌کرد تا شاید راهی برای به تأخیر افگندن عذاب از آنان بیابد. به قولی: چون ابراهیمؑ این سخن فرشتگان را که گفتند: (ما به یقین هلاک‌کننده اهل این شهر هستیم) شنید،

فرمود: آیا اگر در میانشان پنجاه تن از مسلمانان باشند، شما نابودشان می‌کنید؟ فرشتگان گفتند: نه! فرمود: اگر چهل تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر بیست تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر ده تن باشند... اگر پنج تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: و اگر یک تن باشد؟ گفتند: نه! در اینجا بود که گفت: (یقیناً لوط در آن شهر است. گفتند: ما به کسانی که در آن هستند داناییم، قطعاً او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم) «العنکبوت / ۳۲».

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵)

«بی‌گمان ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده بود» به‌سوی خدا Ψ . حلیم: بردبار بود که در کارها و در انتقام گرفتن از بدکاران شتاب نمی‌کرد. او‌اه: بسیار آه‌کشنده، دردمند، پر از سوز و گداز و نرم‌دل بود. منیب: بازگشت‌کننده بود به‌سوی خداوند Ψ . پس این سه دلیل روشن بر رقت قلب، رأفت و رحمت ابراهیم \cup است. از آیه کریمه چنین بر می‌آید که اوصاف یادشده بود که ابراهیم \cup را به جدال و چانه زدن در باره قوم لوط واداشت.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶)

پس، از بارگاه الهی جواب آمد: «ای ابراهیم! از این چون و چرا بگذر» زیرا چون و چرای تو در امری است که از آن فراغت حاصل شده و قضای بی‌برگشت ما بر آن رفته

است «قطعاً فرمان پروردگارت در رسیده است»
بر عذاب نمودنشان و قضایش بر این امر
سبقت گرفته «و بی‌گمان عذابی بی‌ بازگشت بر
آنان خواهد آمد» یعنی: نه آن عذاب را
دعایی بر می‌گرداند و نه جدال و چون و
چرایی بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه برآنان
آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع
شدنی.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ
(۷۷)

«و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به
آمدنشان ناراحت شد» بعد از آن که فرشتگان
از نزد ابراهیم و بیرون رفتند، آنها به شکل
میهمانانی نزد لوط آمدند. یادآور می‌شویم
که در میان محل اقامت ابراهیم و شهر لوط
فقط چند فرسخ فاصله بود. یادآور می‌شویم
که لوط برادرزاده ابراهیم علیهما السلام
است. آری! فرشتگان – به عنوان ابتلایی از
سوی خداوند متعال بر قوم لوط – به هیأت
جوانانی پاکیزه روی و زیبا صورت نزد لوط
آمدند و چون لوط ایشان را دید، از
آمدنشان ناراحت و اندوهگین گردید «و بر
آنان تنگدل شد» زیرا او این خوبرویان را
نمی‌شناخت که چه کسانی‌اند و چه مأموریتی
دارند و فقط آنان را میهمانانی محض
می‌پنداشت، از این‌رو تنگدل شد که مبادا
قوم تبه‌کارش برآنان تجاوز کنند چرا که
عمل فسق و لواط‌کاری آنان بر وی هویدا بود
«و گفت: امروز، روزی سخت است» زیرا دانست
که او برای جلوگیری قومش از اعمال آن

عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می‌کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می‌شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد. سدی می‌گوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم^۱ به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می‌گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین‌جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدنشان آگاه کرد و آنها به مجرد شنیدن این خبر، شتابان به سوی خانه لوط روی آوردند.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ
(۷۸)

«و قوم او شتابان به سویش آمدند» با هجوم و تهدید. به قولی: (یهرعون) بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به شتاب از یکدیگر پیشی می‌گیرند «و پیش از آن، کارهایی زشت می‌کردند» یعنی: پیش از آن نیز، عادت زشت مقاربت با مردان در میانشان مسلط بود. پس چون شیوه فسق و فجور، نزدشان امری عادی بود، دیگر به طور آشکارا و با حالت هجومی، بسان تندری

به سوي لوطا آمده و به منظور ارتكاب اين عمل با ميهمانانش، قصد ايشان كردند، لوط دفاع كنان به سوي آنان برخاست و **«گفت: اي قوم من! اينان دختران منند، آنان براي شما پاكيزه ترند»** به قولي: مراد لوطا اين بود كه با دخترانم ازدواج كنيد. بدين گونه بود كه او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان ميهمانانش گرداند و اين منتهاي كرم و بزرگواري است. يادآور ميشويم كه در عهد وي، به نكاح دادن زنان مسلمان براي كفار جايز بود. و به قولي: مرادش از اين سخن كه (اينان دختران منند)، تمام زنان آن شهر بود زيرا پيامبر يك قوم، پدر همگي شان است، گويي او توجه شان را به سوي زنان شان معطوف ساخت. به قولي ديگر: اين سخن از سوي لوط به شيوه مدافعه صادر شد تا ميهمانانش را به عافيت برگرداند. پس او از اين سخنش حقيقت را اراده نداشت و منظورش اين نبود كه حتما دخترانش را به عقد نكاح آنان درمي آورد **«آنان براي شما پاكيزه ترند»** يعني: حلال تر و پاك ترند **«پس، از خدا بترسيد»** با ترك آن عمل زشت و انجام اين امر مباح **«و مرا در باب ميهمانانم رسوا نكنيد»** اين ننگ و رسوايي را در حق ميهمانانم بر من روا نداريد **«آيا در ميان شما هيچ مرد رشيدي نيست»** تا شما را به ترك اين عمل زشت ارشاد کرده و از آن بازدارد؟.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (٧٩)

«گفتند: تو خوب میدانی که ما را به دخترانت هیچ حقی نیست» یعنی: تو میدانی که ما به دخترانت هیچ شهوت و حاجتی نداریم. به قولی: آنها قبلا از دختران لوط خواستگاری کرده بودند، اما او خواسته آنان را رد کرده بود، از این رو این سخن را گفتند «و تو خوب میدانی که ما چه می‌خواهیم» یعنی: تو میدانی که ما مردان را می‌خواهیم، نه زنان را.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (٨٠)

«لوط گفت: کاش برای مقابله با شما قوتی می‌داشتم» یعنی: ای کاش بر دفع کردن شما قادر می‌بودم، یا یار و مددکاری را با خود می‌یافتم که به همکاری وی شما را خرد و خوار سازم «یا به رکنی شدید پناه می‌جستم» یا کاش می‌توانستم به تکیه‌گاهی استوار، مکانی امن و دژی مستحکم پناه گیرم. به قولی: هدف وی از «رکن شدید»، قوم و قبیله قوی و زورآوری بود که از وی حمایت کند زیرا لوط خود با آن قوم هیچ نسبت عشیره‌ای و قومی نداشت، چه او از اهالی عراق بود. یعنی: ای کاش یکی از این دو امر برایم فراهم می‌بود: نیرومندی و قدرت، یا قوم و قبیله زورآور که اگر چنین می‌بود، یقیناً شما را با تمام شدت از هتك حرمت به حریم خانه و میهمانانم باز می‌داشتم و در مقابل شما سخت مقاومت نموده و شما را چنان سرکوب می‌کردم که درس عبرتی برای دیگران گردد.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جست»، یعنی: حمایت خدای متعال.

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ أَهْلَكَ بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (٨١)

فرشتگان «گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار تویم» یعنی: تکیه‌گاہت سخت محکم و استوار است زیرا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم و بنابراین «آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت» هرگز قدرت آن را نخواهند یافت که بر تو دست یافته و گزندی به تو برسانند زیرا ما فرشتگان خداییم که ما را به‌سویت فرستاده است تا از تو و مؤمنان دفاع کرده و کفار فجار را به هلاکت رسانیم. آنگاه به وی دستور دادند تا از میانشان بیرون رود و گفتند: «پس پاسی از شب‌گذشته» یعنی: در ساعتی از شب که تاریک باشد «کسان خود را ببر» با خود به قصد کوچ از این شهر «و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد» یعنی: هیچ‌کس از شما نباید به دنبال خود نگاه کند، یا نباید به آنچه که پشت سر خود از مال و غیره دارد، مشغول شود «مگر زنت» یعنی: لیکن زنت از این دستور مخالفت کرده و به واپس می‌نگرد زیرا «که به او رسیدنی است آنچه به آنان رسد» از عذاب «بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است» گویی لوطا پرسید:

وعده‌گاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «آیا صبح نزدیک نیست؟» خداوند Ψ صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به سر می‌برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده‌اند.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ
(۸۲)

«پس چون فرمان ما آمد» بر وقوع عذاب «آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: خداوند Ψ به جبرئیل ν فرمان داد که آن منطقه را به وسیله بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد «و بر آن، سنگ پاره‌هایی از سجیل لایه به لایه بارانندیم» یعنی: بر آنها سنگ و گل پیایی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر بارانندیم. سجیل: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله بن عباس ك نقل شده است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است».

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ (۸۳)

«سنگهایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگها در خزانه‌های

پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم می‌شوند. به قولی: بر سنگها علامتهایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. بایسته یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه - که در هنگام نزول آیه از ستمکاران مشرک بودند - دور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این‌که خدای عزوجل بر آنان سنگهایی از سجیل بفرستد. سپس آن حضرت ص آخر این آیه را تلاوت کردند: **(وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ):** **«این نقت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست».**

ابن‌کثیر می‌گوید: «امام شافعی - در روایتی از وی - و جمعی دیگر از علما برآنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افکنده شود، آنگاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود»^۱.

^۱ آرای فقها در باره لواط کار، در سوره [اعراف/ ۸۱] گذشت.

وَالِي مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ
(٨٤)

«و» فرستادیم «به سوي مدین برادرشان شعیب را» یعنی: به سوي قوم مدین برادر نسبی‌شان شعیب را فرستادیم. قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن ابراهیم، «مدین» نامیدند و داستان‌شان در سوره اعراف: «آیات ۸۵ - ۹۳» گذشت. شعیب را خطیب انبیا نامیده‌اند، به سبب آن‌که او در امر دعوت، به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت‌وگو و محاجه می‌کرد «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جز او معبودی نیست» بدین‌گونه او مانند همه پیامبران^ﷺ، دعوت خویش را با ندای توحید آغاز کرد «و پیمانه و ترازو را کم نکنید» بلکه آن را به تمام و کمال بپردازید «به راستی من شما را در نعمت می‌بینم» یعنی: من شما را در ثروت و رفاه و آسایش می‌بینم پس نعمت خدا^ﷻ را بر خود با معصیت وی و زیان‌رسانی به بندگان‌ش تغییر ندهید زیرا در این نعمت چنان گشایشی فراروی شما قرار دارد که شما را از گرفتن اموال مردم به ناروا، بی‌نیاز می‌کند «و در حقیقت، من بر شما از عذاب روزی فراگیر می‌ترسم» که هیچ یک از شما را استثنا نکند و کسی از شما را از آن گریزگاه یا پناهگاهی نباشد. مراد از این عذاب فراگیر، یا عذاب ریشه‌کن کننده در دنیا، یا عذاب آخرت است.

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (٨٥)

«و ای قوم من! پیمانه و ترازو را تمام و کمال دهید به قسط» یعنی: به عدل و داد که این عدل و داد عبارت از عدم کاستن و افزودن در آن است «و به مردم اجناسشان را کم ندهید» با کاستن از حقشان؛ از طریق غش و خیانت، یا تردستی و فریبکاری، یا معامله به شیوه نادرست و رویه‌ای ناهنجار «و در زمین فسادکنان تبه‌کاری نکنید» عیث: شدیدترین فتنه و فساد – مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ قومی روش کم‌فروشی را در پیمانه و ترازو در پیش نگرفت مگر اینکه خدای عزوجل آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (٨٦)

«باقیمانده حلال خدا برای شما بهتر است» یعنی: خیر و برکت در آن چیزی است که خداوند Ψ از حلال برای شما باقی می‌گذارد – بعد از تمام و کمال دادن حقوق مردم به عدل و قسط – و در کم دادن و کم‌فروشی و فساد در زمین هیچ خیر و برکتی نیست «اگر مؤمنید» زیرا این مؤمنانند که از حلال خدا Ψ بهره می‌گیرند، نه کفار «و بر شما نگهبان نیستم» که بر اعمال شما نظارت و مراقبت و نگهبانی کنم و شما را در قبال آن محاسبه کرده پاداشتان دهم یا مجازاتتان کنم بلکه من ابلاغ‌گری بیش نیستم.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (٨٧)

«گفتند» قوم شعيبؑ به شیوه تهکم و استهزا «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند» از بتان «ترک کنیم؟» هدفشان از این سخن، به ریشخند گرفتن نماز شعیبؑ بود. و از آنجا که شعیبؑ بسیار نماز می‌خواند، آنان به ویژه از نماز یاد کردند. حسن می‌گوید: «آری واللہ! این نماز شعیبؑ بود که به او فرمان می‌داد تا آنها پرستش بتان را ترک کنند». «یا» آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که «در اموالمان به میل خود تصرف نکنیم» از گرفتن و دادن و افزودن و کاستن؟ آخر این اموال ماست پس بر ما هیچ حرج و مانعی نیست که در آنها هر طور که می‌خواهیم و می‌پسندیم تصرف کنیم «بدون شک تو بردبار و رشیدی» این سخن را نیز به شیوه استهزا و تمسخر به شعیبؑ گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالَفَكُمْ إِلَيَّ مَا أَنهَاكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (٨٨)

«گفت» شعیب! در مقام برپاداشتن حجت علیه آنان، همانند هر پیامبر دیگری: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهي می‌کنم بر حجتی روشن از جانب پروردگار خود قرار داشته باشم «و به من از جانب خود روزی نیک داده باشد» باز هم سزاوار این سرزنش و این گونه برخوردی هستم؟ آیا باز هم امر و نهي شما را به صرف این‌که شما آن را رد می‌کنید فروگذارم؟ نقل است که شعیب! توانگر بود و مال بسیاری داشت. ولي به قولی: هدفش از «روزی نیک» نبوت بود. به قولی دیگر: هدف وی برخورداری از اندیشه و حکمت بود «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهي کنم و باز خود مرتکب آن گردم «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهي که می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان ندارم «تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش‌توان و طاقتم باشد «و توفیق من جز به تأیید خدا نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان‌بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبت‌های بزرگ «بر او توکل کردم» در تمام امور خویش «و به‌سوی او باز می‌گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به‌سوی او باز می‌گردم.

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (٨٩)

«و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدانجا نکشاند که بلایی مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد» یعنی: مبادا دشمنی و ستیزه جویی، شما را به تکذیب من وادارد که در آن صورت مجازات شما فرود آمدن عذاب خواهد بود چنانکه این عذاب بر پیشینیان فرود آمد «و قوم لوط چندان از شما دور نیست» منطقه آنها از منطقه شما، یا زمان آنها از زمان شما دور نیست زیرا قوم لوط از نظر زمانی، نزدیکترین قوم نابود شده به شما هستند پس، اگر شما نیز مانند آنان خدا Ψ را عصیان کنید، باید از تکرار ایامی برخوردار مانند ایام بیمناک باشید. از این آیه چنین بر می آید که ترتیب میان داستانها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعید[†] میزیسته اند.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (٩٠)

«و از پروردگار خود آمرزش بخواهید» در گناهان گذشته خود «سپس به درگاه او توبه کنید» از گناهی که بعدا از شما سر میزند «همانا پروردگار من مهربان» است بر تائبان و «دوستدار است» بندگان به فرمان را زیرا او آنچه را که مقتضای محبت است،

با توبه‌کاران آمرزش‌خواه انجام می‌دهد؛ از لطف کردن به آنان، سوق دادن خیر به سوی‌شان و دفع شر از ایشان.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱)

«گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی، نمی‌فهمیم» تو به ما خبرهایی از عالم غیب می‌دهی که ما نسبت به آنها هیچ آشنایی و معرفتی نداریم، همچون خبر رستاخیز و حشر و نشر و ما آن گونه که امور محسوس قابل مشاهده را درک می‌کنیم، این سخنان را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. یا معنی این است: ما صحت و درستی سخنان را در نمی‌یابیم «و واقعا تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم» یعنی: تو چنان نیرویی نداری که با آن خود در مقابل ما دفاع کنی و توان مخالفت با ما را داشته باشی «و اگر قبیله تو نبود قطعا سنگسارت می‌کردیم» رهط: عشیره و قبیله شخص‌اند که او به آنان تکیه کرده و از توان و نیرومندی آنان نیرو می‌گیرد. دلیل این‌که آنها قبیله شعیب را مانع زیان رساندن خود به وی معرفی کردند - در حالی‌که قبیله وی از نظر شمار اندک و آنان هزاران هزار تن بودند - این بود که قبیله شعیب نیز بر دین و آیین آن کفار قرار داشتند. پس آنها چنین وانمود کردند که به احترام هم‌کیشان خود و نه به خاطر ترس از آنان، از شعیب درمی‌گذرند «و تو بر ما عزیز نیستی» که گرامیات بداریم بلکه سنگسار کردنت را به

خاطر حرمتي که به قبیله ات قایل هستیم ،
فرو گذاشته ایم .

**قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَا إِنَّ رَبِّي بِمَا
تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (٩٢)**

«گفت» شعيبؑ «اي قوم من! آيا قبیله من پيش
شما از خدا گرامي تر است؟» زیرا توهين به
انبياؑ در حقيقت توهين به خدای عزوجل
می باشد پس چگونه شما به خدای عزوجل در
مورد رعایت حق پیامبرش حرمت نگذاشته و به
قبیله ام بیشتر از حرمتي که به خداΨ
قایلید، حرمت می گذارید؟ «و خدا را» به سبب
عدم اعتنا و ارج گذاری به پیامبري که
به سوي شما فرستاده است «پشت سر خویش
گرفته اید» يعني: او را فراموش کرده و با
او همانند چیزی که پس پشت افکنده می شود،
رفتار کرده اید، بی آن که هیچ اهميتي به او
قایل شوید؟ «در حقيقت پروردگارم به آنچه
انجام می دهید، احاطه دارد» بنابراین،
چيزي از اعمال شما بر او پنهان نمانده و
او شما را در برابر آن مجازات می کند.

**وَيَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَّاتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ
وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَاَرْتَقِبُوا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ (٩٣)**

و چون شعيبؑ اصرار آنان بر كفر و تصميمشان
بر دين پدران شان و عدم تأثیر پندواندر ز
را در آنان دید، از آنان مأیوس شد و آنان
را تهدید کرد که هر چه در توان و امکان
دارند، فروگذار نکنند: «و اي قوم من! بر
حالت خود عمل کنید» علي مکانتکم: بر روش و
حالت و بر حسب توان و امکانات خود عمل

کنید «همانا من نیز عمل می‌کنم» بر حسب امکانات و به شیوه خودم «به زودی خواهید دانست» فرجام حال و اعمالتان را که مبتنی بر عبادت غیر خداوند Ψ و زیان رساندن به بندگانش می‌باشد، آری! خواهید دانست «که عذاب رسواکننده» و خوارکننده فضیحت‌بار «بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست؟» آیا من عذاب‌شونده خواهم بود یا شما؟ آیا من در دعوت و پیام خویش دروغگو بوده‌ام، یا شما در انکار و استکبار و سخنان باطلتان؟ قطعاً عذاب او، گریبانگیر مستکبران و برتری‌طلبان می‌شود «و انتظار برید که من هم با شما منتظرم» حکمی را که خداوند Ψ در میان من و شما فیصله می‌کند.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٩٤)

«و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش» که همانا هدایت کردنشان به راه ایمان بود «نجات دادیم» از عذاب خفت‌بار «و کسانی را که ستم کرده بودند» به دیگران؛ با گرفتن اموالشان به ناحق و ستم کرده بودند بر خود؛ با تصمیم و پافشاردن بر کفر «بانگ سخت فروگرفت» جبرئیل^۱ بر آنان چنان بانگی برآورد و آن بانگ وی چنان سخت و مرگبار بود که همه قالب تهی کردند و ارواح از اجسادشان رخت بریست «پس در خانه‌هایشان از پا در آمدند» تفسیر (جاثمین) در آیه (٦٧) گذشت.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (٩٥)

«گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشته‌اند» یعنی: گویی هرگز در خانه‌ها و کاشانه‌هایشان زندگی نکرده بودند «آگاه باش، دوری باد بر مردم مدین، همان گونه که ثمود دور افتادند» بعداً: یعنی مرگ بر مردم مدین، همان‌گونه که ثمود هلاک شدند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (٩٦)

«و به راستی، موسی را با آیات خود» تورات «و با سلطانی مبین فرستادیم» سلطان مبین: معجزات روشن و حجت‌های آشکار است. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نه‌گانه‌ای است که در سوره «اسراء» بیان شد و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (٩٧)

«به سوی فرعون و ملاً وی» ملاً: اشراف و سران قوم اند که سایر قوم در هر امر کوچک و بزرگی، پیرو آنان می‌باشند «ولی سران از امر فرعون پیروی کردند» یعنی: از فرمان وی بر کفر پیروی کردند. همچنین محتمل است که مراد از «امر» فرعون، راه و روش وی باشد «و فرمان فرعون صواب نبود» برشید: یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (٩٨)

«او روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود» یعنی: فرعون در سبقت‌گرفتن به سوی آتش دوزخ

پیشاهنگ آنهاست، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند «پس آنان را به آتش درمی‌آورد» او پیشاپیش آنان در حرکت است و از او پیروی می‌کنند تا آنان را یکجا با خود وارد دوزخ می‌کند «و دوزخ چه ورودگاه بدی برای واردان است» ورد: آبی است که شتر بر آن وارد می‌شود تا رفع عطش کند. و کسی که به آب در می‌آید، برای آن در می‌آید که گرمای عطش را از خود فرونشاند در حالی‌که آتش دوزخ ضد آن است. پس تعبیر (بئس الورد المورود) متضمن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

وَأْتِبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹)

«و از پی آنان لعنتی آورده شد» یعنی: خدای عزوجل بعد از نابود کردن فرعون و سران قومش، آنان را به لعنت بدرقه کرد، یعنی: از رحمت خویش طرد کرد «و روز قیامت نیز» به لعنت بدرقه می‌شوند و اهل محشر آنان را لعنت می‌کنند. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است «چه بد عطیه‌ای است که به آنان داده شده» یعنی: این لعنت پیوسته و همیشگی چه بد عطا و اعانه‌ای است که به آنان داده شده!

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَرَى نَقَصَهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰)

بعد از آن که خداوند Ψ داستان مجموعه‌ای از پیامبران را در این سوره بیان کرد، می‌فرماید: «این» اخباری که در این سوره

حکایت کردیم «از اخبار آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم، بعضی از آنها» یعنی: بعضی از آن شهرها «هنوز بر سر پا هستند» بر سقفها و ستونهای خود «و بعضی بر باد رفته‌اند» حصید: درو و ویران شده‌اند به طوری که مبانی و ساختمانهای آنها فروافتاده و نابود شده‌است تا بدانجا که از آنها اثری هم برجای نمانده است. خداوند متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقه خویش ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (۱۰۱)

«و ما به آنان ستم نکردیم» با نابود کردنشان به وسیله عذاب «ولی آنان خود بر خویشان ستم کردند» با کفر و معاصی‌ای که سبب نابودی است لذا این خود آنان بودند که نابودی را برای خود خریدند «پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب وی «آمد، معبوداتشان که آنها را بجز خدا می‌خواندند، هیچ دفع نکردند از آنان» عذاب را «و جز بر هلاکت آنان نیفزودند» یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند در حالی‌که آنها بر این باور بودند که بتان در به‌چنگ آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲)

«و گرفتن پروردگارت اینگونه است؛ وقتی که شهرها را» یعنی: مردم شهرها را «در حالی که ستمگر باشند فرومی‌گیرد» یعنی: حق تعالی در حالی اهالی آن شهرها را فرومی‌گیرد که ستمگر باشند «بی‌گمان گرفتن او» یعنی: مجازات و عذاب او «دردناک و سخت» و سهمگین و سنگین «است» این هشدار است به هر ستمگری که نباید به مهلت خدای عزوجل مغرور شود. چنان‌که بخاری و مسلم از ابوموسی اشعری^۳ روایت کرده‌اند که رسول خداص در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را گرفت، دیگر رهایش نمی‌کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: (وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقَرْيَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ) (۱۰۲)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (۱۰۳)

«قطعاً در این» یادآوری‌ها و در این داستانها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که از عبرتها درس گرفته و از موعظه‌ها پند می‌گیرند «آن روز، روزی است که مردم در آن گردآورده می‌شوند» همگی از اول تا آخر، برای محاسبه و دریافت پاداش یا مجازاتشان «و آن روز، روزی است که جملگی در آن حاضر کرده می‌شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلائق - انس، جن، پرندگان، جانوران و جنبندگان - در آن احضار می‌شوند.

وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ (۱۰۴)

«و ما آن را» یعنی: روز قیامت را «جز تا زمان معینی» که به شمار و عدد معلوم است «به تأخیر نمی‌افکنیم» و بعد از آن مدت، ویرانی دنیا و تحقق جزا را مقدر کرده ایم.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵)

«روزی است» روز قیامت «که چون فرا رسد، هیچ‌کس سخن نگوید» در باب حجت یا شفاعتی «جز به اذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن خدای تبارک و تعالی است و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اذن وی «آن‌گاه بعضی از آنان تیره‌بخت و بعضی نیک‌بخت هستند» یعنی: آن وقت مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: اصحاب دوزخ که شقی و نگون‌بخت‌اند و اصحاب بهشت که سعید و نیک‌بخت‌اند.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶)

«اما آنان که تیره‌بخت شده‌اند» از کفار و گنه‌کاران. یعنی: در سرنوشت‌شان به سبب کفر و فساد اعمالشان، شقاوت و تیره‌بختی نوشته شده است «پس در آتش باشند، برای آنان در آنجا فریاد و عربده‌ای است» زفیر: بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از اثر شدت درد سینه‌هایشان است. زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است. شهیق: دم فروبردن، یعنی ضد زفیر است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ (١٠٧)

«تا آسمانها و زمین برجاست، در آن ماندگارند» یعنی: آنان در دوزخ به طور ابدی ماندگارند که این امر هیچ انقطاع و انتهایی ندارد. مراد از آسمانها و زمین، آسمانها و زمین آخرت است. به قولی: مراد جاودانگی کفار در دوزخ بر سبیل تمثیل است چنانکه اعراب می‌گویند: «چنین و چنان... نمی‌کنم تا کبوتر آواز بخواند، ستاره بدرخشد و تا آسمان و زمین پابرجا باشند». «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل‌هایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن‌اند که از دوزخ بیرون آورده می‌شوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا و آخرت «که خواهد».

همان طوری که از نقل دو قول یاد شده نیز بر می‌آید، مفسران در این امر که مراد از این استثنا کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن‌جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده است: «استثنا، به گنهکارانی از اهل توحید بر می‌گردد که خدای ارحم‌الرحمین آنها را به سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می‌آورد، سپس «رحمت» وی در می‌رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، از دوزخ بیرون

می‌آورد چنان‌که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام ص مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسی‌که جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکد شده است، باقی‌نمی‌ماند». و این قولی است که بسیاری از علمای متقدم و متأخر برآیند. از عمر^۳ روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعا برایشان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده می‌شوند». والله اعلم.

وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُودٍ (۱۰۸)

«و اما کسانی‌که نیکبخت شده اند» یعنی: سعادت و نیکبختی در حقشان نوشته شده است – به سبب ایمان و اعمال صالحشان «تا آسمانها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندنشان در قبرهایشان و در محشر – قبل از ورود به بهشت. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «استثنا در اینجا ناظر بر این معنی است که دوام آوردنشان در بهشت، امری واجب بالذات نیست بلکه به مشیت خداوند Ψ موکول است». «این بخششی غیر منقطع است» یعنی: تا بنهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند Ψ بعد از استثنای فوق و ذکر مشیت، این جمله را آورد تا کسی گمان نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی و برگشتناپذیر است».

فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ مُنْقِصًا غَيْرَ مَنقُوصٍ (۱۰۹)

«پس در باره آنچه که این گروه می‌پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می‌پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی «آنان جز همان‌گونه که قبلا پدرانشان می‌پرستیدند، نمی‌پرستند» یعنی: هرگز نقل صحیحی از جانب خداوند Ψ ، یا عقل صریحی از درون خمیرمایه خرده‌هایشان، وادارنده آنها به پرستش بتان نیست بلکه این پرستش، تقلیدی محض از پدرانشان است و لاغیر «و البته ما بهره آنها را» از عذاب «تمام و ناکاسته خواهیم داد» چنان‌که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم، به‌طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی‌شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول‌خداص و مؤمنان نیز هست.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيبٍ (۱۱۰)

«و در حقیقت ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن» یعنی: در مورد آن و در تفصیل احکام آن «اختلاف واقع شد» به گونه‌ای که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک کردند. پس ای محمد! تو نیز از آنچه از سوی این گروه در مورد قرآن روی داده، تنگدل

مباش «و اگر سخني که از جانب پروردگارت پيشي گرفته است نبود، قطعا ميان آنها فيصله شده بود» يعني: اي محمدص! اگر از قبل حکم و وعده حق تعالي به تأخير عذاب آنها تا روزقيامت نميرفت – به سبب مصلحتي که در اين تأخير دانسته است – يقينا در ميان قومت يا در ميان قوم موسي^۱ داوري ميشد و در نتيجه محقان به پاداش و باطلپرستان به عذاب روبرو ميشدند «و بيگمان آنان درباره آن» يعني: درباره عذاب، يا درباره تورات «در شكي قوي اند» پس در اين باطل خویش يقين ذهني و آرامش قلبي ندارند.

وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لِيُوفَيْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱)

«و قطعا پروردگارت نتيجه اعمال هر يك را به تمام و کمال به آنان خواهد داد» يعني: بيگمان خداوند^۲ جزاي هر يك از اين گروههاي را که اختلاف کرده اند – اعم از نيکوکاران و بدکاران – به تمام و کمال خواهد داد «و همانا او به آنچه ميکنند، آگاه است» و هيچ حرکت و عملي از وي پنهان نيست.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲)

«پس همان گونه که دستور يافته اي ايستادگي کن» که تمام اوامر و نواهي پروردگار به آن حضرتص، شامل اين خطاب ميشود. يعني: در تمام آنها استواري و پايداري کن «و هر که با تو توبه کرده» يعني: کساني که توبه

کرده و رو به خدا Ψ آورده‌اند، نیز باید با تو پایداری و ایستادگی کنند. پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس‌های زکیه و روان‌های تطهیر شده، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند – آن گونه که خداوند Ψ بدان دستور داده – استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در نگذرید «همانا او به آنچه می‌کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می‌دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می‌ماند.

ابن عباس ک می‌گوید: «آیه‌ای دشوارتر و سخت‌تر از این آیه بر رسول خدا ص نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سوره هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر ساخت». که بیان آن در آغاز سوره گذشت.

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۳)

«و به‌سوی کسانی‌که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید» به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران. تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ستمگران بر آن قراردارند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این‌گونه اعمال است، اما آمیزش و معاشرت با ظالمان برای دفع زیان

و جلب منفعت عاجلي، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست. قتاده می‌گوید: «معنی آیه این است که به شرك برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می‌رسد» **«و در برابر خدا برای شما دوستانی نیست»** یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن برهاند، از جمله این گروه ظلمه‌ای که به سویشان گرایش یافته‌اید، برای خود و شما هیچ کاری از پیش برده نمی‌توانند **«و سرانجام نصرت داده نمی‌شوید»** از جانب خدای سبحان زیرا این امر در علم وی سبقت گرفته که شما را به سبب این گرایش که از آن نهی شده‌اید، عذاب می‌کند. در حدیث شریف آمده است: **«المرء علی دین خلیله، فلینظر أحدکم من یخالل: انسان بر دین دوستش می‌باشد پس یکی از شما باید بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند»**.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)

«و در دو طرف روز نماز را برپا دار» مراد از آن: اوقات بامداد و عصر، و به قولی: اوقات بامداد و شام است. آیه کریمه دلیل بر این قول امام ابوحنیفه است که: تأخیر ادای نماز بامداد تا سپیده صبح و تأخیر ادای نماز عصر افضل است زیرا این آیه بر اقامه نماز در دو طرف روز، یعنی زمان اول نزدیک به طلوع و زمان اول نزدیک به غروب، دلالت می‌کند **«و ساعتی چند از شب»** زلفا: یعنی: ساعتی بعد از ساعت دیگر نماز شب را برپا دار، یا مراد نماز «عشاء» است **«همانا**

حسنات» به طور مطلق که نماز از جمله آنها بلکه ستون آنهاست **«گناهان را»** به طور مطلق **«از میان می برد»**. به قولی: مراد از سیئات، گناهان صغیره است که حسنات: یعنی طاعات و عبادات از بین برنده آنهاست، به گونه ای که گویی اصلاً وجود نداشته اند **«این»** او امری که ذکر شد **«پندی برای پندپذیران است»**.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: **«ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلي رکعتین إلا غفر له**: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضو گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این که بر وی آمرزیده می شود». همچنین آن حضرتص در حدیث شریف فرمودند: **«الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى الی رمضان مکفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر**: نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهی است که در میان آنهاست، به شرط آن که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرتص در حدیث شریف فرمودند: **«اتق الله حیث کنت، وأتبع السیئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن**: هر کجا که هستی، از خدا Ψ بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن».

اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

۱ - دست کشیدن از گناه. ۲ - پشیمانی از آن. ۳ - تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده. ۴ - انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

ترمذی در سبب نزول این آیه از ابی‌ایسر^۲ روایت می‌کند که فرمود: زنی نزد آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه ام آمد، او را بوسیدم. آن‌گاه پشیمان شده نزد رسول خدا ص رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه خدا Ψ به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس از آن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن‌گاه این آیه نازل شد.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵)

«و شکیبایی پیشه کن» بر آنچه که به آن مأمور شده‌ای؛ از استقامت و پایداری، عدم طغیان و سرکشی، عدم گرایش به سوی ظالمان و برپا داشتن نماز «که خدا پاداش محسنین را ضایع نمی‌گرداند» بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می‌دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶)

«پس چرا از قرنهایی» یعنی: از امتهایی که «پیش از شما» عذاب شدند «صاحبان فضلی نبودند» بقیه: آنچه که از یک چیز بعد از میان رفتن اکثر آن باقی می‌ماند، این کلمه

اکثرا در چیز اصلحي که باقي مي‌ماند، به‌کار مي‌رود زیرا عادتاً آنچه پست و دني است از بين رفته و آنچه که خوب و با ارزش است باقي مي‌ماند و اين است همان قانون «بقاي اصلح». از همین باب است اين سخن اعراب: «فلان من بقية القوم: فلان از برگزیدگان قوم است». پس معنای بقیه در اینجا این است: چرا باقي‌مانده‌ای از اهل اندیشه و خرد و دین در امتهای گذشته نبودند «که نهی کنند» مردم را «از فساد در زمین، جز اندکی» یعنی: لیکن اندکی بودند «از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم» یعنی: این شمار اندک از فسادافگنی در زمین نهی می‌کردند لذا ما نجاتشان دادیم «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: نازپروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت، این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمرخویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبه‌کار بودند. در حدیث شریف آمده است: «هنگامی‌که مردم منکر را دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند Ψ همه آنان را به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷)

سپس خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و می‌فرماید: «و هرگز پروردگار تو برآن نبوده است که

شهرها را به ستم هلاک کند در حالی که مردمانش اصلاحگر باشند» و با یکدیگر به عدل و انصاف رفتار نمایند. پس خدای عزوجل آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آنکه فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خدای عزوجل و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزامم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند. سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹)

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد» به طوری که همه بر حق استوار و پایدار می‌بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند «و همیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ بعضی به راه حق روانند و بعضی به راه باطل، بعضی کافرند و بعضی مؤمن. یا معنی این است: مردم پیوسته – به سبب پیروی از هوی و هوس و سرکشی و استکبارشان – در حق اختلاف می‌کنند «مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده» با هدایت نمودنشان به سوی دین حق. پس اینان بر اصول و ارکان عمده دین حق، اتفاق نظر دارند و در آن اختلاف نمی‌ورزند «و» حق تعالی «برای همین» چیزی که ذکر شد از اختلاف، یا برای

رحمت خویش «آنان را آفریده است» به قولی: اشاره «ذلك» به مجموعه اختلاف و رحمت برمی‌گردد. یعنی: آنان را برای این آفریده است که در حق و باطل اختلاف کنند، در نتیجه او حق‌پرستان را به رحمت خویش دریابد. ابن‌جریر طبری به نقل از امام مالك در تفسیر: (**وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ**) می‌گوید: «یعنی: آنان را برای این آفریده تا گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند». «و تمام شد کلمه پروردگار تو» یعنی: و عده و هشدار و قضا و امر وی ثابت شد و در آن هیچ تغییر و تبدیلی نیست. به قولی: مراد از «کلمه» این سخن پروردگار است: «**البتة جهنم را از جن و انس**» یعنی: از کسانی که سزاوار آنند از این دوگروه «**یکسره پر می‌کنم**» زیرا در ازل چنین مقدر کرده‌ام و این قضا و فرمان من است که از هر نوع تغییر و تبدیلی به‌دور است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به‌وسیله تو بر هر که بخواهم رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به‌وسیله تو هر که را بخواهم عذاب می‌کنم و بر من است پر ساختن هر يك از شما».

**وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ
وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰)**

«و هر يك از سرگذشت‌های پیامبران را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم» با افزودن بر یقینت، تقویت طمأنینه و آرامشت و مستحکم‌تر کردن تکیه‌گاه‌های روحیات «و برای تو در

این» سوره «حق آمده» یعنی: برتو در این سوره برهان‌های قاطعی نازل شده که دال بر درستی عقیده به مبدأ و معاد است «و موعظه و تذکری برای مؤمنان است» که مؤمنان آگاه از آن پند می‌گیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه می‌شود. مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرنده موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستانهای پیامبران[‡] با امتهایشان است؛ و روشن می‌سازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امتهایشان به سوی خدای عزوجل را تداوم و استمرار بخشیده و مجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های اقوامشان را در این راه تحمل کرده‌اند. همچنین در این سوره، خداوند Ψ کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ستمگران را نابود کرده و آنها را بعد از آن‌که وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از يك ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همه این درسها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی اسلام ص در دعوتشان و تذکر دادن و توجیه اهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

در اینجا مناسبت دارد تا به نقل از تفسیر «الاساس»، اهداف داستان (قصه) در قرآن کریم را به اجمال بیان کنیم:

۱ - یکی از هدفهای بیان داستانها در قرآن خبر دادن از تواریخ برخی از امتهای گذشته و روشنی افگندن بر حوادث غیبی مهمی است که رسول اکرم ص و هیچیک از قومشان، از آنها آگاهی نداشتند.

۲ - یکی دیگر از این هدفها، آگاه کردن مردم از کوششها و مجاهداتی است که پیامبران جلیلالقدر الهی در راه نشر دعوتشان به خرج داده‌اند و آگاه کردن مؤمنان از این حقیقت است که قافله پیامبران الهی[†] برای اظهار حق و ابطال باطل، مجادلات و مناقشات بزرگی را از سر گذرانده‌اند.

۳ - از دیگر اهداف، اظهار این حقیقت است که پیامبران[†] همه در اصول رسالت، یعنی: در ایمان به توحید، معاد، تبیین حق، تعریف ارزشها و ضد ارزشها و همچنان تأیید یکدیگر در دعوت به سوی توحید، اتفاق تمام داشته‌اند.

۴ - داستان، عنصری است شوقبرانگیز، جذاب و دلچسپ که با به تصویر کشیدن رخدادهاي حسی، به امر تربیت و تعلیم و اثبات برهانهای عقلی کمک نموده و در این رابطه اثری اعجابانگیز دارد و پیران، جوانان، زنان و مردان را یکسان تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد.

۵ - داستان قرآنی مبین این حقیقت است که مأموریت پیامبران[†] فقط تبلیغ وحی و آگاه

کردن مردم از هشدارهاي الهي در وقوع عذاب بوده است.

۶ - داستان، ابعاد استعداد طبایع بشري را در امر ايمان و كفر و خير و شر روشن مي‌سازد.

۷ - با داستانهاي قرآن، سلطه مطلقه و قدرت بي‌انتهاي الهي با پيش فرستادن عذاب دنيوي که نمونه‌اي از عذاب اخروي است، نمايان مي‌گردد.

۸ - داستان قرآني متضمن تأييد الهي از پيامبران ﷺ و آشکارسازنده معجزات و حجتهاي او براي مردم است.

۹ - هر يك از داستانهاي قرآن مشتمل بر موعظه‌ها و عبرتهاي خاصي است که با تنوع و اختلاف نقش پردازان آن، متنوع و مختلف مي‌باشد، به طور مثال؛ داستان نوح^ع تمثيل‌کننده غرور، داستان قوم عاد تمثيل‌کننده استبداد و بها دادن به قدرت، داستان قوم لوط^ع، تمثيل‌کننده انحطاط انساني و انحراف جنسي، داستان قوم شعيب^ع، مظهري از مظاهر انحراف يا ستم اجتماعي و داستان قوم فرعون، تمثيل روشني از تکیه نافرجام بر سلطه و ثروت و جاه است که يادآوري عاقبت ناميمون اين اعمال، کيان و کرسی هر ستمگر طغيان پيشه و فرعون منش را در هر زمان و مکاني مي‌لرزاند.

۱۰ - داستان در کل، ارائه کننده پند و اندرز و درمان‌گر نفسها و روانهاست.

۱۱ - خبر دادن يك پيامبر امي که به نوشتن و روايتگري نا آشناست - يعني حضرت محمدص-

از این داستانها، خود دلیل قاطعی بر نبوت ایشان است.

۱۲ - داستان‌های قرآنی تبیین کننده صلابت و استواری تمام پیامبران^ﷺ در راه دعوتشان است.

۱۳ - تکرار يك داستان در سوره‌های مختلف قرآن، برای برآوردن مقاصد و اهداف و معانی بسیاری است که هر بار پیامی نو، اجرایی جدید و اهداف مخصوص به‌خود را به همراه دارد و گاهی این اهداف در جمع‌بندی نهایی حول يك محور واحد گرد می‌آیند.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱)

«و» ای محمدص «به کسانی که ایمان نمی‌آورند» به حق و نه پند می‌گیرند، نه به هوش می‌آیند و نه بیدار می‌شوند «بگو: بر مکانت خود عمل کنید» مکانتکم: یعنی بر حسب امکانات و بر حال و شیوه و برنامه و جهت‌گیری خود عمل کنید «که ما هم عمل خواهیم کرد» بر راه و روش و برنامه خویش.

وَانتظروا اِنَّا مُنتظرونَ (۱۲۲)

«و منتظر باشید که ما نیز منتظریم» یعنی: منتظر فرجام کار ما باشید زیرا ما نیز منتظر فرجام کار شما - یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت خداوند Ψ فرود می‌آید - هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول‌خداص و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداوند است» یعنی: علم تمام آنچه که در آسمانها و زمین از بندگان غایب است، از آن خداوند Ψ است و دیگران در این علم با وی مشارکت ندارند «و تمام کارها به سویی او بازگردانده می شود» در روز قیامت پس همگان را در برابر اعمالشان جزا می دهد. لذا ای محمدص! این امر قطعی است که خدای عزوجل برای تو از آنان انتقام می گیرد «پس او را عبادت کن و بر او توکل کن» زیرا او تو را بسنده است و او از هر آنچه که ناخوش می داری، بازدارنده توست و هر آنچه را که دوست می داری به تو می دهد «و پروردگار تو از آنچه می کنید غافل نیست» بلکه به تمام اعمال بندگانش داناست. پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند Ψ آرزوها و تمناها ببندد».

بدین گونه است که سوره مبارکه «هود» با همان پیامی به پایان می رسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

(سوره یوسف)

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

علما گفته‌اند: خداوند Ψ داستانهای دیگر انبیاء را در قرآن به معنای واحد اما در شکلها و روشهای گونه‌گون و به الفاظ مختلف تکرار کرده است، اما داستان یوسف را فقط در این سوره بیان کرده و آن را دیگر تکرار نکرده است به هر حال، نه مخالفان را توان معارضه با داستانهای مکرر قرآن است و نه توان معارضه با داستانهای غیر مکرر آن.

گفتنی است که خداوند Ψ این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستانها»، «آیات للسائلین: نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می‌باشد. چنان‌که در این داستان از مواقف ابتلا به سختی‌ها، ابتلا به شهوات، ابتلا به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، سخن رفته است.

موقعیت زمانی نزول این سوره بعد از اوج گرفتن بحران سختی‌ها بر پیامبرص در مکه از سوی قریش و بعد از «عام الحزن» که در آن رسول خدا ص همسرخویش خدیجه و عم خویش ابوطالب را از دست دادند، نیز نسیم‌های

اطمینان بخشی از تسلیت و دلجویی را برای رسول گرامی اسلام ص به همراه داشت و چشم اندازی روشن از فرجام امیدبخش کار دعوتشان را به تصویر کشید. بنابراین یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول خدا ص گفتند: کاش سوره ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱)

خوانده می شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره ها، در ابتدای سوره «بقره» گذشت «این آیات، آیات کتاب مبین است» یعنی: این آیاتی که در این سوره بر تو نازل شده، همانا از آیات قرآن مبین است، به این معنی که: حقیقت نزول آنها از جانب خداوند Ψ روشن، و اعجاز آنها نیز واضح و آشکار است چنان که به این معنی نیز مبین و روشنگر است که در آنها احکام و عبرتها و موعظه های فراوانی وجود دارد. یا معانی قرآن بدان جهت واضح و روشن است که قرآن به زبان فصیح عربی نازل شده است. یا معانی قرآن برای کسی که در آنها تدبر کند روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعاً به این نتیجه می رسد که این آیات از نزد خداوند Ψ است نه از سوی بشر.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)

«ما آن را» یعنی: قرآن را «قرآنی عربی» یعنی: به زبان عربی «نازل کردیم، باشد که شما بیندیشید» یعنی: برای اینکه معانی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح‌ترین، واضح‌ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیتهای لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معنای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین‌گونه است که خداوند متعال شریف‌ترین کتاب را با شریف‌ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف‌ترین فرشتگان و در شریف‌ترین اماکن زمین نازل کرد و آغاز نزول آن را در شریف‌ترین ماه‌های سال که ماه رمضان المبارک است قرار داد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳)

«ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت امتهای گذشته و سنتهای خود در باره بندگان خویش «حکایت می‌کنیم، با وحی فرستادن خود به‌سوی تو این قرآن را» و این نیکوترین حدیثی است که کسی با کسی در میان می‌گذارد «و تو قطعاً پیش از این از بی‌خبران بودی» نسبت به این داستان و غیر آن از داستانهایی که از طریق وحی الهی به تو رسیده است.

مفسران گفته‌اند: این سوره، بدین سبب «احسن القصص» است که:

۱- متضمن عبرتها، موعظه‌ها و حکمت‌هایی است که در غیر آن از سوره‌ها وجود ندارد.

۲- در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهایشان آمده است.

۳- هر کسی که در این داستان از او یاد شده است، مآل و سرانجام کارش نجات و سعادت بوده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (٤)

«یاد کن» ای محمدص! «زمانی را که یوسف به پدرش گفت» پدر یوسف؛ یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم[ؑ] است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خداص فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی فرزند گرامی فرزند گرامی فرزند یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم». آری! یوسف به پدرش گفت: «ای پدر! من» در خواب «یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم» تأویل یازده ستاره، برادران یوسف^ص اند که یازده تن بودند - چنان‌که در آخر سوره خواهد آمد - و تأویل خورشید و ماه؛ مادر و پدر یوسف^ص اند «دیدم آنها برای من سجده می‌کنند» یوسف^ص، در تعبیر بیانی خود ستارگان و ماه و خورشید

را به جای عقلا نشانند زیرا آنها را به وصف عقلا که سجده است، توصیف کرد.

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (٥)

«يعقوب گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت نکن» زیرا یعقوب تاویل خواب فرزندش را دانست و از آن ترسید که اگر خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تاویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک برند. در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کتمان آنها یاری جوید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا - تا آن گاه که صاحبش از آن سخنی نگوید - به پای پرنده ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می پیوندد لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

«که آن گاه در حق تو نیرنگی می اندیشند» یعنی: اگر خوابت را به برادرانت بیان کنی، مبادا در باره تو نیرنگی پنهانی که تو به آن پی نبری، سازمان دهند و بنابراین، تو را به انگیزه حسد به هلاکت رسانند «زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است» و چه بزرگ دشمنی که دشمنی خود با انسان را اعلان می کند! پس قطعاً او برادرانت را بر این نیرنگ و خواهد داشت.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ
يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
(٦)

«و اینچنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند»
یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با
نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را
بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و
برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند
چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب
دیدي، برایت رام کرد و آنها را در
پیشگاهت به سجده انحنا و تعظیم واداشت «و
به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر
و تفسیر خواب «می‌آموزد و نعمتش را بر تو
و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و نبوت و
پادشاهی را – هر دو – برایت فراهم می‌آورد
که بدون شك در اجتماع این دو نعمت، خیر
دنیا و آخرت هر دو وجود دارد. پس بدان که
این رؤیایی که خداوند Ψ به تو در خواب
نمایانده است، بر همه این معانی دلالت
می‌کند «همان‌گونه که قبلا آن را» یعنی:
نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد؛
ابراهیم» که خداوند Ψ او را از آتش نجات
داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت
خلیل‌الهی خویش مفتخر ساخت «واسحاق» که
به قولی: خداوند متعال او را نیز به نبوت
برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری
پاکیزه و موحد پدید آورد. از این آیه
دانسته می‌شود که اسم پدر گاهی بر پدر بزرگ
(جد)، و بر پدر بزرگ (جد جد) نیز
اطلاق می‌شود «همانا پروردگار تو داناست»

به خلق خویش و به کسانی که سزاوار این گزینش هستند «حکیم است» در صنع خویش؛ پس کارها را چنان که باید سامان می‌دهد.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَنَبِّئِينَ (٧)

«به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هاست» که این نشانه‌ها بر بسیاری از حقایق و از جمله بر نبوت حضرت محمدص دلالت می‌کند. پرسندگان؛ یهودیان بودند زیرا در یکی از روایات وارده در سبب نزول این سوره آمده است: رسول خداص هنوز در مکه بودند که یهودیان از ایشان درباره داستان یوسف سؤال کردند و در مکه احادی از اهل کتاب یا کسانی که از سرگذشت انبیاء آگاهی‌ای داشته باشند وجود نداشت، در چنین حالی بود که خداوند Ψ سوره «یوسف» را به یکباره بر آن حضرتص نازل فرمود.

همچنین جابر τ روایت می‌کند که مردی از یهود مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرتص آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف ψ در خواب دید خبر ده که نامهای آنها چیست؟ راوی می‌گوید: رسول خداص ساعتی سکوت کرده و در پاسخ وی چیزی نگفتند، در این اثنا جبرئیل ψ فرود آمد و ایشان را از نامهای آن ستارگان با خبر ساخت، آن‌گاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نامهای آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه گفت: آری! فرمودند: «نامهای آنها عبارت

است از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکفیات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نامهای آنها همین‌هاست که برشمردید. برادران یوسف نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهوذا، روبیل، شمعون، لوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف را به دنیا آورد.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸)

«هنگامی که» برادران یوسف «گفتند: یوسف و برادرش» بنیامین «نزد پدر ما از ما دوست داشتنی‌ترند» فقط بنیامین را برادر یوسف خواندند در حالی که خود نیز همگی برادران وی بودند، از آن رو که بنیامین برادر اعیانی (پدر و مادری) وی بود، اما ایشان برادران علاتی (پدری) وی بودند «در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم» به قولی عصبه: جمعی است بیش از یک نفر تا ده تن. یعنی: درحالی که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد «قطعاً پدر ما در خطای آشکاری است» با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌تفاتی به ما.

اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (٩)

«یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید» یعنی: یکی از برادران گفت؛ با یوسف یکی از دو کار را باید انجام دهید؛ یا کشتن، یا افگندن وی در سرزمینی گمنام و دور از آبادی که از وی سراغی گرفته نشود. یا برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افگندن وی در چنان سرزمینی «تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد» یعنی: در آن صورت، پدر صاف و خالص از آن شما می‌شود، فقط به شما می‌پردازد و شما را به کمال و تمام دوست می‌دارد «و پس از آن» یعنی: پس از یوسف «مردمی درستکار شوید» در امور دین و فرمانبرداری از پدرتان. یا مردمی شایسته شوید در امور دنیایان چرا که عامل مخدوش کننده عشرت و صفا و شایستگی شما در دنیا، همانا حسد به یوسف است و قطعاً این عامل با غیبتش برطرف می‌شود.

ابن‌کثیر در تفسیر: (وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ) می‌گوید: «بدین‌گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (١٠)

«گوینده‌ای از میانشان گفت» به قولی: او «یهودا» بود «یوسف را نکشید بلکه او را در نهانگاه چاه بیندازید» غیابت الجب: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتد.

و این چاه در سرزمین بیت المقدس بود «تا برخي از مسافران او را برگیرند» آن‌گاه او را با خود به سرزمینی گم‌وگور ببرند، به طوری‌که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند «اگر کننده اید» یعنی: اگر در کار یوسف^۱ به این مشورت من عمل می‌کنید. طرح این توطئه از سوی برادران یوسف^۱ دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمدبن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف^۱ نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قلت رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود - خداوند Ψ بر ایشان بیامرزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدان‌که بر نبوت برادران یوسف^۱ هیچ دلیلی وجود ندارد».

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱)

و آن‌گاه که بر افگندن وی در چاه همداستان شدند، نزد پدر رفتند و «گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی» یعقوب^۱ به‌خاطر علاقه فراوانی که به یوسف^۱ داشت، بر وی سنگین بود که او را با برادرانش بفرستد و شاید این خود از ترسی ناشی می‌شد که از جانب آنان بر جان وی داشت. گویی آنان قبلاً نیز از یعقوب^۱ خواهان بیرون آمدن یوسف^۱ با خودشان شده

بودند، اما او نپذیرفته بود. پس حالا با آن پیشینه‌ای که از موضوع داشتند، این سؤال را از وی کردند و افزودند: «در حالی که ما خیرخواه او هستیم» و در حفظ و نگهداری‌اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم؟.

أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲)

«فردا او را همراه ما بفرست تا بگردد» و بخرامد در چمن‌ها، سرگرم شود و میوه بخورد «و بازی کند» از بازیهای مباحی که فقط برای شادمانی و سرگرمی است «و ما به خوبی او را نگهبانیم» از اینکه به وی آسیبی برسد.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳)

يعقوباً «گفت: این‌که او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند» به این ترتیب، به ایشان خبر داد که از فرط محبتی که به یوسف دارد و از بیم و نگرانی‌ای که بر جان وی احساس می‌کند، از غیبت وی غمگین می‌شود «و می‌ترسم از آن‌که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید» به سبب مشغول بودنشان به گردش و بازی، یا به سبب عدم اهتمام و عنایتان به حفظ و نگهداری‌اش. به قولی: يعقوباً این سخن را از بیم و نگرانی‌ای که از ناحیه خود آنان بر جان یوسف داشت گفت و در واقع این جمله که: (می‌ترسم او را گرگ بخورد)، يك تعبیر کنایی بیش‌نبود - پس مقصود او از «گرگ»، خود برادران بودند. به قولی

دیگر: آن سرزمین، سرزمینی گرگ خیز بود پس این تعبیر به معنای حقیقی خود است.

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ (۱۴)

«گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با این که ما گروهی نیرومند هستیم» و بر دفع گرگ تواناییم «در آن صورت ما قطعاً زیانکار خواهیم بود» لخاسرون: اگر بر ساده‌ترین کار که نگهداری از یک پسر بچه است قادر نباشیم، در آن صورت، از فرط ضعف و عجز مردمی بی‌مقدار و نابود شونده خواهیم بود لذا شرط به سبب انتفای مشروط منتفی است، یعنی: ما آن قدر بی‌عرضه نیستیم که گرگ او را از نزد ما برباید.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَن يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵)

«پس وقتی او را بردند» از نزد یعقوب و «و همداستان شدند» و عزم خود را با هم جزم کردند؛ «که او را در نهانگاه چاه بگذارند» چنین کردند. تفسیر «غیابه الجب» در آیه (۱۰) گذشت «و به سوی او» یعنی: به سوی یوسف و «وحي کردیم» به منظور برطرف کردن وحشت وی و آرامش دادن به وی چرا که او پسر بچه خردسالی بود که ده مرد جفاجو - آن هم از برادرانش - با دلهای سختی که از رحم و عاطفه بیگانه شده و مهر و رأفت از آنها رخت بر بسته بود، بر وی تاخت آورده بودند تا هر طوری شده او را از سر راه خود بردارند. آری! به او وحي کردیم «که قطعاً آنان را از این کارشان با خبر

خواهي ساخت» يعني: سرانجام، بعد از نجات خویش برادرانت را از چون و چند این توطئه اي که در حق تو سازمان دادند، با خبر و آگاه خواهي نمود. چنانکه در آیه (۸۹) سخنان يوسف خطاب به برادرانش هنگامی که ایشان برای خرید آذوقه نزد وي به مصر ميروند، مطرح ميشود، بعد از آنکه او ديگر يوسف گمگشته در نهانگاه چاه نيست بلکه متولي تمام گنجينه هاي مصر است. آري! آنان را آگاه خواهي ساخت **«در حالي که نمي دانند»** ابن عباس^۲ در تفسير آن ميگويد: **«به زودي آنها را از اين کاري که با تو کردند، درحالي آگاه خواهي ساخت که تو را نمي شناسند زیرا اصلا به خيال آنها هم نمي رسد که روزي با تو در مسند پادشاهي روبرو شوند»**. در روايات آمده است: برادران بعد از آنکه يوسف را زدند و به وي اهانت کردند، پيراهنش را از تنش بيرون کشيده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نيمه چاه رسيد، او را همانگونه با دلو در چاه افگندند تا بميرد. يوسف در آب افتاد، سپس به صخره اي پناه برد، در اين هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان اينکه دلشان به حال وي سوخته است و نسبت به وي بر سر رحم و شفقت آمده اند، پاسخ داد، اما قضيه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره اي را بروي بيندازند که پاك نابودش کند، اما يهوذا ایشان را از اين کار بازداشت. نسفي ميگويد: **«خداوند^۳ به يوسف در کودکی وحی**

فرستاد چنان‌که به يحيي و عيسي: در کودکی
وحي فرستاد». .

وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (١٦)

«و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند»
يعني: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی
نزد يعقوب آمدند تا این گریه‌ها را
پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش
را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن
بپوشانند. اعمش می‌گوید: «بعد از آگاهی از
داستان برادران يوسف، هیچ شخص گریانی
را تصدیق نکن».

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّنْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (١٧)

«گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه
دهیم» يعني: مسابقه دویدن، یا مسابقه اسب
سواری، یا مسابقه تیراندازی. ازهری
می‌گوید: «نضال» مسابقه تیراندازی، و «رهان»
مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق»
جامع هر دو معنی است. گفتنی است که هدف
از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های
جنگی بوده است «و يوسف را پیش کالای خود
گذاشته بودیم» تا از آنها حفاظت کند
«آن‌گاه گرگ او را خورد ولی تو باوردارنده
ما نیستی» در این عذری که پیش آوردیم، به
علت این‌که مادر قلب و نهانت متهم هستیم و
به سبب محبت و افری که به يوسف داری «هر
چند» در نزد تو، یا در واقع امر «راستگو
باشیم».

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ
وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸)

«و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند» برادران، گوسفندی را کشته پیراهن یوسف را به خون آن آغشتند، اما فراموش کردند که پیراهنش را پاره کنند. پس یعقوب خطاب به آنان گفت: چه قدر این گرگ ادعایی شما هشیار و فرزانه بوده است که یوسف را می‌خورد، اما پیراهنش را پاره نمی‌کند!! «نه بلکه نفس‌های شما کاری بد را» که با برادران انجام دادید «برای شما» یعنی: در پیش چشم و دل شما «آراسته است پس کار من صبری جمیل است» در حدیث شریف آمده است که از رسول خداص پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه‌ای به همراه نداشته باشد». «و از خدا مدد طلبیده می‌شود» یعنی: از او مدد و یاری می‌طلبم «بر آنچه توصیف می‌کنید» یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می‌طلبم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می‌کنید، مدد می‌طلبم.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ
بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹)

سپس خداوند متعال از حال یوسف در قعر چاه خبر می‌دهد: «و کاروانی» یعنی: گروه همسفری که از شام عازم مصر بود «آمد پس وارد خود را فرستادند» وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می‌آورد «پس دلوش را انداخت» یعنی: دلوش را به چاه

افگند تا آب بکشد، در این هنگام یوسف خود را در ریسمان آویخت و چون سقا دلو را بالا کشید، به جای آب یوسف را دید «گفت مژده باد، این یک پسر است» این مژده را یا به خود، یا به یاران همسرش داد «و او را پنهان ساختند، کالای دانسته» یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته‌اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده‌اند تا او را در مصر برایشان بفروشیم. یوسف هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند. اما ابن‌عباس τ در تفسیر (وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً) می‌گوید: «برادران یوسف راز کار وی را پنهان داشتند و به کاروانیان نگفتند که او برادرشان است و یوسف نیز از بیم آن‌که برادران او را به قتل رسانند، راز کار خویش را پنهان داشت». «و خدا دانا بود به آنچه می‌کردند» با یوسف از این اعمال محنت‌بار و از ستم و ابتدالی که – با به فروش رساندنش – او را در آن افکنده بودند درحالی‌که او «کریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم» بود. البته خداوند Ψ بر دگرگون ساختن حال وی و دفع این بلا از وی توانا بود، اما در این کار، حکمتی نهفته داشت.

وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰)

«و او را به بهایی ناچیز – درهمی چند – فروختند» یعنی: رئیس آن کاروان و

همراهانش او را در مصر به بهایی اندک فروختند. به قولی: مراد این است که برادران یوسف او را فروختند **(بِثَمَنِ بَخْسٍ)** به بهایی کمتر از بهایی برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن‌مسعود می‌گوید: «او را به بیست‌درهم فروختند». ابن‌کثیر این قول را که برادران یوسف او را فروختند، ترجیح می‌دهد و دلیل او این عبارت است: **«و در باب یوسف از بی‌رغبتان بودند»** که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی‌دادند. ابن‌کثیر می‌گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف بسیار شادمان شده و به او به خاطر آن علاقه‌مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشد. پس این بی‌رغبتان همان برادر یوسف بودند».

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَادًّا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٢١)

«و آن‌کس از اهل مصر که یوسف را خریده بود» او عزیز مصر بود که عهده‌دار امر انبارها و گنجینه‌های آن بود **«به همسرش گفت: او را گرامی دار»** ای همسر و به او به خوبی رسیدگی کن، با دادن غذایی پاکیزه و پوشاندن لباسی نیکو به وی **«شاید به حال ما سود بخشد»** یعنی: شاید او برخی از کارها و نیازهای ما را که از همچو او بی ساخته است، بر آورده کند **«یا او را به فرزندی اختیار کنیم»** یعنی: او را به فرزندی برگزیده و فرزند خویش گردانیم.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملك». ابن عباس می‌گوید: «نام وی «قطفیر» و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف ایمان آورد و در حیات یوسف درگذشت». روایت شده است که عزیز مصر یوسف را در هفده سالگی اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی اش او را به وزارت برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدوبیست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکنت رسید چنان‌که می‌فرماید: **«ما یوسف را در آن سرزمین مکنت بخشیدیم»** و او را بر امر و نهی فرمان دادیم **«و تا بیاموزیم به او تاویل احادیث را»** یعنی: تعبیر خوابها را **«و خدا بر کار خویش تواناست»** یعنی: کارها همان‌گونه روی می‌دهد که خدای سبحان بخواهد، هر چند مردم در جهت خلاف آن، تدبیرها به‌کار بندند **«ولی اکثر مردم نمی‌دانند»** که خداوند Ψ بر کار خویش تواناست و نمی‌دانند حکمت وی را در خلقش که این اکثریت، مشرکان و منکرانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲)

«و چون یوسف به عنفوان جوانی رسید» اشد: وقت رسیدن به کمال قوت و اوج رشد است که بعد از آن روند کاستی و فرسودگی بدن شروع می‌شود. به قولی: یوسف در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. آری! در این وقت «به او حکمت و علم عطا کردیم» به قولی: حکمت عبارت بود از نبوت و علم عبارت بود از دانش در دین و دانستن تعبیر خواب. «و نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم» پس هر کس که عملش را نیکو ساخت، خدای عزوجل هم پاداشش را نیکو می‌گرداند.

وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

«و آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود، با یوسف گفت و شنود کرد تا او کام گیرد» او زن عزیز مصر بود که نامش – بنا بر آنچه نقل کرده‌اند – زلیخا بود. راودته: از مراوده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است «و درها را بست» به قولی: در آنجا هفت در بود که زلیخا یکی را پس از دیگری بست «و گفت: پیش آی» یعنی: ای یوسف! بشتاب و پیش من بیا که از آن توام! بدین گونه او را به کامجویی خویش فراخواند «گفت» یوسف «معاذ الله» یعنی: پناه می‌برم به خدا Ψ به پناه بردنی استوار، از آنچه که تو مرا به‌سوی

آن فرامی‌خوانی «او آقای من است، جای مرا نیکو ساخت» یعنی: چگونه با تو چنین کاری بکنم در حالی‌که شوهرت عزیز آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تو را در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ «قطعاً ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند «رستگار نمی‌شوند».

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (٢٤)

«و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز آهنگ او کرد - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود» پس هر یک آنها به مقتضای طبیعت بشری و سرشت آفرینش، به دیگری میل و رغبت کردند. ثعلب می‌گوید: «زلیخا آهنگ معصیت کرد و بر ارتکاب معصیت مصر بود و یوسف نیز قصد کرد ولی قصدش را عملی نساخت. پس تفاوت میان دو قصد بسیار است». به قولی: یوسف آهنگ زدن زلیخا را کرد. برهان پروردگار: به یادآوردن عهد و پیمان خدا Ψ از سوی یوسف در این مورد بود که او از بندگان عهد گرفته که او را معصیت نکنند. به قولی دیگر: یوسف چهره یعقوب را در برابر خود در هیأتی دید که سرانگشتش را به دندان گزیده و او را از ارتکاب فحشا هشدار می‌داد. «چنین کردیم»

یعنی: از جانب خود به یوسف برهانی را نشان دادیم تا به خود آید و عهد و پیمان را به یاد آورد «تا از وی بدی» یعنی: خیانت به عزیز در مورد همسرش «و فحشا» یعنی: زنا «را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست» یعنی: یوسف از کسانی است که خدای عزوجل او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت معصوم نگه داشته است.

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٢٥)

«و آن دو به سویی در بر یکدیگر سبقت کردند»

یعنی: یوسف و زلیخا هر دو به سویی در شتافتند، یوسف قصد فرار و بیرون رفتن از در را داشت و زلیخا قصد آن را داشت تا بر وی سبقت گرفته و از بیرون رفتن بازش دارد «و آن زن پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد» زلیخا میخواست تا با کشیدن پیراهن یوسف، او را از بیرون رفتن باز دارد که در این اثنا پیراهن یوسف از پشت سر پاره شد «و شوهر زن را نزدیک دروازه یافتند» یعنی: در این هنگام عزیز شوهر زلیخا را در آنجا یافتند. مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است «گفت» زن عزیز «جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده چیست؟» زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند. بدینسان بود که این قصد بد را به یوسف نسبت داد و اضافه کرد: جزای کسی که قصد بدی به زن تو

کرده «جز این» نیست «که زندانی یا دچار عذابی دردناک شود» به این ترتیب زلیخا خواست تا به انتقام این‌که یوسف از خواسته‌اش نافرمانی کرده، او را به زندان افکند یا به زیر تازیانه اندازد ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف سزاوار این کیفر است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٢٦)

«یوسف گفت: این او بود که با من گفت و شنود کرد تا مرا از محافظت نفس من غافل کند» یعنی: این زن تو بود که از من با نرمی و مهر و نیرنگ، کام خواست و من هرگز به وی قصد بدی نکرده‌ام «و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد» صحیح این است که آن گواه، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبرص نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته‌اند، یکی هم شاهد یوسف را ذکر کرده‌اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف «از جلو» یعنی: از پیش رو «چاک خورده پس این زن راست گفته است» که یوسف در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغگویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٢٧)

«و اگر پیراهنش از پشت» سرش «چاک خورده پس این زن دروغ گفته است» در ادعای خود علیه یوسف «و یوسف از راستگویان است» در ادعایش علیه آن زن.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸)

«پس چون دید» عزیز «که پیراهنش» یعنی: پیراهن یوسف «از پشت پاره شده» در این هنگام حقیقت را دریافت و «گفت: این» یعنی: این ماجرا «از کید شماست» ای گروه زنان «که همانا نیرنگ شما زنان، بزرگ است» کید: مکر و نیرنگ است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)

آن‌گاه شوهرش برای آن‌که این خبر میان مردم شایع نشود، به یوسف گفت: «ای یوسف! درگذر از این» ماجرا و آن را پوشیده دار و از آن سخن نگو تا خبر میان مردم شایع نشود «و تو ای زن، برای گناه خود» که از تو روی داده است «آمرزش بخواه، بی‌گمان تو» به سبب این کار «از خطاکاران بوده‌ای» به قصد و عمد. بدین‌گونه بود که عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دلیل این‌که غیرت دینی نداشت، یا او را در امری که نمی‌توانست بر آن شکیبایی کند، معذور شمرد.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةٌ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۰)

«و زنانی چند در شهر» مصر «گفتند» یعنی: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبانها

افتاد و زناني چند که به قولي: زن حاجب، زن ساقی، زن نانوا، زن زندانبان و زن متولي چهارپايان شاه بودند، گفتند: «زن عزيز از غلام خود کام ميخواهد تا او را از حفظ نفس وي غافل کند، همانا محبت او در دلش جاي گرفته است» يعني: محبت يوسف در دلش جا خوش کرده و او را بيمار ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است «بهراستي ما او را در گمراهي آشکاري مي بينيم» چرا که با اين کار از راه رشد و اقتضاي عقل و خرد منحرف شده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أُخْرَجَ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (٣١)

«پس چون» زن عزيز «مکر آنان را» يعني: غيبت آنان را در مورد خود «شنيد» به قولي: آنان خواستند تا از اين طريق به ديدار يوسف نایل گردند، بدينگونه که زليخا را بر سر خشم آورند تا يوسف را به آنان نشان دهد، از اين رو سخن آنان را «مکر» ناميد، البته آنها در اين مکر به مراد خود نيز دست يافتند زيرا همسر عزيز: «نزد آنان فرستاد» تا ايشان را فراخواند که به جمال يوسف بنگرند و در همان دامي بيفتند که او در آن افتاده است «و براي آنان متکايي آماده ساخت» يعني: براي آنان مجلسي آراست و جاگاههايي آماده کرد که بر آن تکیه زنند «و به هر يك از آنان کاردی داد» تا میوههايي را که براي ايشان آورده بود، پوست بکنند و قطعه قطعه کنند;

مانند سیب و غیره «و گفت» به یوسف «بر آنان در آیی». این برنامه ریزی زلیخا نیز از کوتاهی شوهرش بود زیرا با وصف آنچه که از زلیخا در حق یوسف روی داد، باز هم شوهرش (عزیز) آن دو را در منزل یکجا باقی گذاشته بود «پس چون زنان او را دیدند بزرگ یافتندش» آنان از حسن و جمال بی‌مانند یوسف مدهوش و بی‌خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندامهایشان به لرزه در آمد «و دستانشان را بریدند» چون حسن دلربای یوسف را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان‌زده شدند که به‌جای میوه، دستانشان را بریدند و احساس درد هم نکردند، از بس که دل‌هایشان به یوسف مشغول بود «وگفتند: پاک است خدا، این آدمی زاد نیست» زیرا چنان زیبایی حیرت‌انگیز و جمال شگرفی دارد که در هیچ بشری دیده نشده است «این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست» که در سرشت و طبیعت ایشان، زیبایی‌هایی برتر و فوق‌العاده‌ای نهاده شده است.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَّلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ (۳۲)

«زن عزیز گفت: این همان» نوجوانی «است که درباره او سرزنش کرده بودید» و مرا در عشق و دل‌باختگی به‌وی ملامت کرده‌اید. این سخن را هنگامی به آنان گفت که شگفتی و دلربایی یوسف را در چشم و دلشان حاکم دید و آنان را جملگی مفتون و شیدا و عاشق وی

یافت تا عذر خود را برای آنها آشکار ساخته باشد و افزود: «آری! من از او کام خواستم ولی او خود را نگاه داشت» یعنی: از من نافرمانی کرد و راه عفت و پاکدامنی را برگزیده از برآوردن خواسته‌ام امتناع کرد تا خود را از این کار در پناه نگاه دارد. بدین‌گونه بود که زلیخا به کامخواهی از یوسف صریحا اعتراف کرد و ادامه داد: «و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند، قطعا زندانی خواهد شد» یعنی: در حق او نیرنگی خواهم تنید که سرانجام به زندانش در افگند «و حتما از خوارشدگان خواهد شد» به سبب آن‌که نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳)

«یوسف گفت» مناجات‌کنان با پروردگار سبحان «پروردگارا! زندان» که این زن مرا از آن بیم می‌دهد «برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به‌سوی آن می‌خوانند» تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. از این تعبیر و هم از این سخن پادشاه به زنان که در آیات بعدی می‌آید: «وقتی از یوسف کام می‌خواستید، چه منظوری داشتید؟» چنین برمی‌آید که زنان دیگر نیز که در محفل زلیخا گرد هم آمده بودند، یوسف را به‌سوی خود خوانده بودند «و اگر نیرنگ آنان را» در بر انگیختم به تسلیم «از من بازنداری» و مرا به مخالفت و سرپیچی از

اجابت خواسته آنان مصمم نگردانی «البته به سوي آنان خواهم گروید» و مشتاق و دلباخته آنان خواهم گشت «و از جمله نادانان خواهم شد» یعنی: از کسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب می‌شوند. بدین‌گونه بود که یوسف‌ا به سوي خدای عزوجل التجا کرد، آن‌گاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ص آمده است: «هفت کسانند که خدای عزوجل ایشان را در سایه خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به سوي خود فرامی‌خواند، اما او می‌گوید: من از خدای عزوجل می‌ترسم.

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

«پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید» یعنی: پروردگار یوسف‌ا به او لطف کرد و او را از افتادن در معصیت در پناه عصمت خویش قرار داد زیرا آن‌گاه که خدای عزوجل نیرنگشان را از او بازداشت، چیزی از خواستها و هواهایشان در او کارگر نیفتاد «همانا او شنواست» دعای دعاکنندگان را «دانااست» به احوال التجا کنندگان به سوي خویش.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لِيَسْجُنَّهٗ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵)

«سپس به نظرشان آمد» رأی و اندیشه‌ای در کار یوسف‌ا «بعد از آن که نشانه‌ها را

دیدند» یعنی: نشانه‌هایی را که دال بر برائت و پاکدامنی وی بود «که البته او را تا مدتی» نامعلوم «به زندان افکنند» آری! رأی عزیز و دیگران در به زندان افگندن یوسف بدین خاطر بود تا بساط این رسوایی خود را جمع کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود، پایان دهند و در قضاوت مردم، برائت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

نشانه‌های دال بر برائت یوسف که در این آیه بدانها اشاره شده، به قولی عبارت بود از: پیراهن چاک شده، گواهی آن طفل و بریدن زنان دستان خود را. ولی مشاهده آن نشانه‌ها هیچ تأثیری در آنان نکرد بلکه زلیخا زن عزیز همچنان بر عشق خویش پایدار و بر رأی خویش استوار بود و هر چه را که از نظر وی به امر دستیابی به یوسف کمک می‌کرد، انجام می‌داد و یکی از اقدامات وی در این راستا، به اجرا گذاشتن تهدید قبلی فرستادن یوسف به زندان بود.

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶)

«و دو جوان همراه یوسف به زندان درآمدند» یعنی: سرانجام آنها یوسف را به زندان انداختند و با او دو جوان (یعنی دو برده) به زندان افگنده شدند که به روایتی یکی

از آنها نانوای ملك و ديگري ساقی وي بود، آن دو غلام چون يوسف را دیدند به او انس و الفت یافتند. به قولي: آن دو با همدستي يكديگر در غذای ملك سمي ریختند، سپس ساقی از این کار پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. ابن جریر طبری میگوید: آن دو از يوسف راجع به علم و دانشش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را میدانم. آن گاه از وي درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنانکه خداوند متعال حکایت میکند: «يَكِي از آن دو گفت: من خويشتن را به خواب دیدم که انگور میفشارم» یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور میفشارم «و ديگري» یعنی: آن غلام نانا «گفت: من خويشتن را به خواب دیدم که روی سرم نانی را برداشته ام که پرندگان از آن میخورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن» یعنی: از تعبیر خوابهایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران میبینیم» یعنی: تو را از کسانی میابیم که خواب را به نیکویی تعبیر میکنند، یا تو را از نیکوکاران با زندانیان میابیم.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بَتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷)

«گفت: غذایی را که روزی داده می شوید برای شما نمی آورند» در همین روز و روزهای دیگر «مگر آن که من از تعبیر آن» یعنی: بیان ماهیت و کیفیت آن «به شما خبر می دهم،

پیش از آنکه به شما برسد» یعنی: پیش از آن که آن غذا یا چگونگی آن به شما برسد. این سخن یوسفؑ نظیر این سخن عیسیؑ است: (و به شما از آنچه می‌خورید، خبر می‌دهم) «آل عمران/۴۹». یوسفؑ این سخن را به آن دو جوان به این‌خاطر گفت تا آنان به دعوتی که بعداً در مورد ایمان به خداوندΨ و ترک کفر از آنان می‌کند، منقاد گردند و این خود، زمینه‌ای برای نفوذ دعوت وی در آنان گردد لذا بدانند که او از اهل بیت نبوت است و به اذن خداوندΨ از غیب خبر می‌دهد. مراد از: «ترزقانه: غذایی که روزی داده می‌شوید»؛ عبارت از غذایی بود که از سوی پادشاه یا دیگران به آنها می‌رسید «این» تعبیر خواب «از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است» از راه وحی و الهام. پس این نه از باب فال بینی و کاهنی و نه از باب ستاره‌شناسی و غیب‌گویی است «همانا من آیین‌قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت هستند» یعنی: کیش و آیین‌فرمانروای مصر و غیر او را «رها کرده‌ام».

این بیان یوسفؑ دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
(۳۸)

آن‌گاه یوسفا به منظور ترغیب دو رفیق زندانش بر ایمان آوردن به خدای عزوجل افزود: «و آیین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب را پیروی کرده‌ام» هر سه آنها را پدر نامید زیرا پدر بزرگ نیز پدر انسان است چنان‌که ابن‌عباس با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود «برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا گردانیم» یعنی: برای ما گروه انبیاء که من و پدرانم از آنان هستیم، شرك آوردن درست نیست «این» ایمان و توحید «از فضل خدا» و از لطف وی «بر ماست» به سبب نبوتی که در ما قرار داده است، نبوتی که متضمن عصمت از معاصی است «و» همچنان این ایمان و توحید، از فضل خداست «بر مردم» عموماً، به همین خاطر پیامبران را به سویشان برانگیخته تا آنان را به سوی پروردگارشان راهنمایی کنند و راه و روش حق را برایشان بیان نمایند «ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند» خدای سبحان را در برابر نعمتهایش لذا به او شرك می‌ورزند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (٣٩) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٤٠)

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسفا آن دو جوان را به سوی دین حق دعوت نماید: «ای دو رفیق زندانیم، آیا معبودان پراکنده بهترند یا خداوند یگانه قهار؟»

یعنی: آیا خدایان پراکنده در ذات، مختلف در صفات و جداگانه در تعداد، برای شما بهترند، یا خدای معبود بر حقی که در ذات و صفات خویش متفرد و یگانه است و برایش هیچ همتا و شریکی نیست، خدای قهار مقتدری که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر وی غالب نمی‌شود و هیچ معاندی نمی‌تواند با وی عناد ورزد؟ به قولی: هنگامی که یوسف^۱ این دعوت الهی را به آن دو هم‌بند خویش عرضه می‌کرد، در برابر آن دو، بتانی قرار داشت که آنها را می‌پرستیدند، از این‌رو افزود: **«شما به جای باری تعالی جز نامهای»** بی‌مسمای **«چند را نمی‌پرستید که شما و پدران‌تان آنها را نامگذاری کرده‌اید»** از نزد خود، درحالی که برای آنها بجز همین نامهای خشک و خالی دروغین، چیز دیگری از الوهیت نیست زیرا این خدایان اسمی، جماداتی هستند که نه می‌شنوند و نه می‌بینند، نه سودی می‌رسانند و نه زیانی **«خدا بر آنها»** یعنی: بر حقانیت این نامگذاری‌ها **«هیچ‌گونه برهانی»** یعنی: حجت و دلیلی که بر صحت آنها دلالت‌کند **«نازل نکرده است، فرمانروایی جز برای خدا نیست»** یعنی: جز خدا Ψ کس دیگری فرمانروا و حاکم نیست **«دستور داده که جز او را نپرستید»** و فقط خود او مستحق پرستش است نه غیر وی **«این»** مخصوص ساختن وی به پرستش **«دین قیم است»** یعنی: دین مستقیم و درست است **«ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»** این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

چنین بود که یوسف از فرصتی که برایش در زندان پیش آمد، با حکیمانه‌ترین شیوه برای عرضه کردن دعوتش استفاده کرد، بدین‌سان که در برابر آنان روش تدرج در دعوت و الزام حجت را به‌کار گرفت، یعنی: اولاً برتری توحید و یکتاپرستی را بر تعدد خدایان برایشان بیان کرد، ثانیاً: بر عدم شایستگی خدایان اسمی‌شان برای الوهیت، برهان اقامه نمود و ثالثاً: متن و خلاصه حق و حقیقت راستین را در کمال رسایی و ایجاز به آنان عرضه کرد.

آنگاه به تعبیر خواب آن دو پرداخته فرمود:

**يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فَضِي الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (٤١)**

«ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما» که ساقی پادشاه بوده «به مولای خود باده می‌نوشاند» گویی یوسف گفت: اما تو ای ساقی! بار دیگر به همان شغل سقایی خویش برمی‌گردی و پادشاه تو را مجدداً به دربار خویش فرامی‌خواند و از زندان آزادت می‌کند «و اما آن دیگر» که نانوای پادشاه بود «به دار آویخته می‌شود و پرنندگان از سر او می‌خورند» و این است تعبیر خوابش که بر سرش نان حمل می‌کند و پرنندگان از آن می‌خورند. در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن‌مسعود آمده است: بعد از آن‌که یوسف خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابهایی ندیده بودیم بلکه فقط می‌خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب

بیازماییم. اما یوسف در پاسخشان فرمود: **«امری که شما دو تن از من جویا شدید، فیصله شده است»** یعنی: تعبیری که من از خوابهای فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست. چنانکه در حدیث شریف آمده است: **«خواب به پای پرنده ای آویخته است تا آن گاه که تعبیر نشود پس چون تعبیر شد، محقق می شود»**.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (٤٢)

«و یوسف به یکی از آن دو که گمان می کرد نجات می یابد گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن» یوسف فقط گمان می کرد که آن شخص آزاد می شود و به این امر یقین نداشت زیرا تعبیرکننده خواب فقط گمان می کند و گمان مبنای داوری اوست. آری! یوسف به آن شخص سفارش کرد که او را نزد مولای خویش (پادشاه مصر) به یاد آورد و به آنچه که در او از تعبیر خواب و آگاهی بر اموری از علم غیب مشاهده کرده، توصیفش نماید تا این یادآوری، سبب جلب توجه پادشاه به ستم آشکاری گردد که با به زندان افگندنش بر وی رفته است، بعد از آن که پادشاه نشانه هایی را که دال بر براءت وی است، مورد توجه و تأمل قرار دهد **«ولی شیطان یادآوری به مولایش را از یاد او برد»** آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به کار ساقی گری گمارده شد ولی شیطان سفارش یوسف را از یاد و خاطر وی برد. در روایتی از ابن عباس و مجاهد،

ضمیر «ربه» به یوسف برمی‌گردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف برد و در نتیجه او چند سال در زندان ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند» بضع سنین: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف هفت سال در زندان ماند.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عَجَافٍ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرٍ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ
(٤٣)

«و پادشاه گفت» پادشاه مصر در این دوران، ریان بن ولید بود که عزیز شوهر زلیخا وزیر وی بود «من دیدم» در خواب «هفت گاو فربه است که» به دنبال آنها «هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند» گاوهای لاغر به گاوهای فربه حمله برده و آنها را می‌خورند «و دیدم هفت خوشه سبز» که دانه‌های آنها شیرازه بسته «و هفت خوشه خشکیده دیگر» که به حد درو رسیده‌اند. یعنی: دیدم که هفت خوشه خشک به هفت خوشه سبز رسیده و بر آنها پیچیده‌اند و بر آنها چیره شده و نابودشان ساخته‌اند «ای سران قوم! درباره خواب من به من نظر دهید» یعنی: مرا از تعبیر این خواب آگاه سازید «اگر تعبیر خواب می‌کنید» این خواب پادشاه مصر به خواست و تقدیر الهی سبب شد تا یوسف به طور آبرومندانه و با عزت و کرامت از زندان آزاد شود.

قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (٤٤)

«گفتند» سران و درباریان پادشاه مصر در پاسخ وی «این خوابهایی پریشان است» حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساسی به انسان دست می‌دهد «و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم» و تفسیر خوابهای آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. به قولی: قصدشان این بود که تصویر آن خواب را از خاطر پادشاه محو کنند تا ذهن وی بدان مشغول و مشوش نباشد.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (٤٥)

«و گفت آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود» یعنی: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یاد آورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف در زندان گذرانده بود، یوسف را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یاد آورد «من شما را از تعبیر آن آگاه می‌سازم» با سؤال کردن از کسی که در تعبیر خواب دانشی دارد و او کسی جز یوسف نیست «پس مرا بفرستید» پادشاه را با تعظیم مورد خطاب قرار داد و خواست که او را به زندان نزد یوسف بفرستد تا خواب وی را بر او حکایت کرده و با تعبیر آن نزد وی برگردد.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (٤٦)

پس او را به زندان فرستادند و او نزد یوسف آمد و گفت: «ای یوسف! ای مرد راستگویی! درباره این خواب که هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر، به ما نظر بده» یعنی: این خواب را تعبیر کن «تا به سوی مردم بر گردم» یعنی: به سوی پادشاه و کسانی که نزد وی انداز سران و بزرگان برگردم «تا آنان بدانند» تعبیر این خواب را و بدانند فضل و دانش تو را در فن تعبیر خواب.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (٤٧) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ (٤٨) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (٤٩)

یوسف بی آنکه آن جوان را از بابت فراموش کاری اش در امر یادآوری حالش به پادشاه سرزنش کند و بی آنکه بیرون آوردن خویش از زندان را پیش شرط قرار دهد: «گفت؛ هفت سال پی‌درپی بر عادت خود می‌کارید پس آنچه را درویدید، با خوشه اش کنار بگذارید» یوسف هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصلخیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی‌محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سالهای حاصلخیز و فراخ می‌دروید، همچنان در خوشه‌هایش واگذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریانه‌ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می‌خورید» برای تغذیه همان

سالتان، بقیه را همچنان در خوشه‌ها واگذارید.

«آن‌گاه پس از آن» یعنی: پس از سال‌های فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آنها بر مردم سخت و دشوار است «می‌آید که آنچه را قبلاً برای آنها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌های وانهاد در خوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آن‌گاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی خداوند Ψ بر آنها فرج و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب می‌شود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف^۱ به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی‌رسد مگر با سالی فراخ و حاصلخیز.

در اینجا یوسف^۱ آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی خدای عزوجل از طریق وحی او را بر آن آگاهانید.

وَقَالَ الْمَلِكُ اِنتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَاَسْأَلْهُ مَا بَالِ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰)

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید» بعد از اینکه پادشاه با توصیف غلام ساقی و

یافتن تعبیر خواب خویش، به فضل و شرف یوسف پی برد، مشتاق دیدار و آشنایی با آن حضرت گردید «پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آقای خود «برگرد و از او بپرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است» بدین‌گونه، یوسف از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتابزده اجابت نگفت تا برائت ساحت وی برای مردم روشن شود. بی‌تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی‌درنگ اجابت می‌کردم». البته این حدیث رسول خدا ص برای بیان رخصت در حق امتشان و از روی مهربانی به این امت است تا کسی از امتشان با تکیه بر سنت یوسف اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلَّمَنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (٥١)

«گفت» پادشاه خطاب به آن زنان «حال شما چه حالی بود» یعنی: چه منظوری داشتید «وقتی که با یوسف گفت و شنود کردید تا او

را از حفظ نفس وي بلغزانيد؟» راودتن:

 مراوده عبارت از خواستن با ملايمت و نرمي

 است و گاهي مخصوصا به معني كام خواستن

 است. از جمله كساني كه خطاب پادشاه شامل

 حالشان شد، يكي هم زليخا زن عزيز مصر بود

 «گفتند: حاش لله» يعني: پناه برخدا Ψ «ما

 هيچ بدى و زشتي اى از او سراغ نداريم» كه

 بتوانيم آن را به او نسبت دهيم. پس ساحت

 يوسف از هرگونه اتهامي مبرا است «زن عزيز

 گفت» اقراركنان بر نفس خود به كامخواهي

 از يوسف «اكنون حق آشكار شد» يعني: بعد

 از آن كه حق مدتي در پرده خفا باقي مانده

 بود، اكنون بسيار روشن و واضح درخشايد و

 اينك من اعتراف مي كنم كه اين «من بودم كه

 از او كام خواستم» و از سوي او هيچگونه

 مراوده و كامخواهي اى از من، روي نداده

 است «و بي شك او از راستگويان است» در

 آنچه كه در مورد تبرئه خويش و نسبت دادن

 مراوده و كامخواهي به من، گفته است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (٥٢)

«گفت» يوسف «اين» درخواست اعاده حيثيت و

 نفي تهمت «براي آن است تا او» يعني: عزيز

 مصر «بداند كه من به او در نهان خيانت

 نكرده ام و بداند كه خداوند نيرنگ خائنان

 را به جايي نمي رساند» اني لم اخنه

 بالغيب: من به عزيز در مورد زنش به طور

 پنهاني در حالي كه او از من غايب است، يا

 من از ديد وي غايبم، خيانت نكرده ام.

وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۵۳)

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم» به طور مطلق و کلی. این نیز از سخن یوسف است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسبتر است. پس اگر – چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید – این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده‌ام و آنگاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم زیرا وقتی یوسف از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به زندان افگندم **«چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند»** یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب اینکه نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است **«مگر کسی را که پروردگار من رحم کند»** بر او و او را از افتادن در معصیت نگاه دارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگاه دارد **«همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است»**.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«چه می‌گویید درباره رفیقی که به**

همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهایتان است».

**وَقَالَ الْمَلِكُ اِنَّوِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ
أَمِينٌ (٥٤)**

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود کنم» زیرا عادت شاهان بر آن است که چیزهای نفیس را مخصوص خود می‌گردانند، به طوری که دیگران در آن هیچ سهمی نداشته باشند «پس چون با او سخن گفت» یعنی: چون پادشاه با یوسف سخن گفت و به شایستگی‌هایش بهتر آشنا شد «گفت: ای یوسف، بی‌گمان تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی» آری! ارمغان یوسف چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او بر دل پادشاه نشانده و جایگاه او در اندرون جان وی را سخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است. مکین: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و امین: امانت‌داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می‌سپرد، امین بشمارد.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمَ (٥٥)

«يوسف گفت: مرا بر خزانة‌هاي اين سرزمين بگمار» يعني: مرا متولي امر نگهداري خزانة‌هاي سرزمين مصر و ذخاير خواروبار آن بگردان. يوسف اين منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از اين جايگاه به نشر عدالت و محو ستم توفيق يافته و از اين مقام به عنوان وسيله‌اي در جهت دعوت اهالي مصر به سوي ايمان به خداوند Ψ و ترك پرستش بتان استفاده کند زيرا به عهده گرفتن اين مقام، يوسف را در موقعيت مطلوبي براي تحقق اين اهدافش قرار مي‌داد «همانا من گهباني دانا هستم» يعني: من با داشتن سواد نوشتن و حسابداني و مانند آن از راه‌کارهاي حفظ و نگهباني، نگهبان اين خزانة‌ها و ذخاير هستم و آن را در غير مصارف آن صرف نمي‌کنم و به وجوه جمع و تفريق و درآمد و بر آمد آنها به‌خوبي دانايم.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (٥٦)

«و بدین‌گونه يوسف را در آن سرزمين تمكن بخشیدیم» يعني: به او جايگاه و مقامي نیکو و قدرت و نفوذي مهم در سرزمين مصر عطا کردیم تا بدانجا که فرمانروايي مصر از پایگاه رأي و امر او رهبري مي‌شد «که در آن هر جا که بخواهد قرار گیرد» يعني: تا در هر جا از سرزمين مصر که بخواهد، فرود آید و سکني گزیند و در آن چنان تصرف

کند که شخص در منزل خویش تصرف می‌کند «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را می‌رسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می‌کنیم «و مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم» همان گونه که مزد یوسف را ضایع نکردیم؛ آنگاه که بر بلای ما صبر کرد و به جهت رضای ما و حاضر و ناظر دانستن ما، خود را در هنگام فتنه، نگاه داشت و عفت و پاکدامنی اختیار کرد. آیه کریمه دلالت می‌کند بر اینکه به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به نفسی برخوردار باشد و به شرط اینکه کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد. چنانکه آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول خدا ص خطاب به عبدالرحمن بن سمره فرمودند: «لا تسأل الإمارة: درخواست امارت نکن...»؛ ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند. نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه کریمه: (فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ): «خود را تزکیه نکنید» «نجم/۳۲» نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به

تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش می‌کند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر^ص انطباق نداشت.

وَلَا جُزُءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

«و البته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند، بهتر است» بدین‌سان خداوند متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف^ص و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگتر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمتهای دنیاست.

وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸)

«و برادران یوسف آمدند» به مصر از سرزمین کنعان. سبب آمدنشان به سرزمین مصر این بود که چون یوسف^ص عهده‌دار وزارت گردید و سالهای فراخ و حاصلخیزی سپری شد و در پی آن سالهای سختی در رسید، قحطی سرزمین مصر را فراگرفت و به سرزمین کنعان رسید، در این مرحله بود که یوسف^ص با احتیاط تمام به توزیع عادلانه غله می‌پرداخت و خود و پادشاه و لشکریانش فقط یک وعده غذا در میانه روز می‌خوردند و صرفه‌جویی را به کمال و تمام رعایت می‌کردند. پس آوازه عدل و داد یوسف^ص به اکناف و اقطار پیچید و مردم از دور دست‌ها برای دریافت آذوقه به مصر می‌آمدند. گفتنی است؛ روش یوسف^ص در کار توزیع غله چنین بود که در طول یک سال به یک نفر بیشتر از بار یک شتر نمی‌داد. در این برهه بود که برادران یوسف^ص نیز جزء

کسانی بودند که از کنعان برای دریافت آذوقه به مصر آمدند «پس» برادران یوسف «بر او وارد شدند و او آنان را شناخت» زیرا او هنگامی از آنان جدا شده بود که آنان مردانی تمام سال بودند «ولی آنان او را شناختند» زیرا در هنگام کودکی اش از او جدا شده بودند و حالا که بر وی وارد می‌شدند، او مردی شده بود تمام عیار و با شوکت و ابهت يك پادشاه.

**وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اِنَّنِي بِاَخٍ لَّكُمْ مِنْ اَبْيَكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُفِي الْكَيْلِ
وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹)**

«و چون آنان را به خواروبارشان مجهز کرد» و آنچه از آذوقه که خواسته بودند به آنان داد، با آنان وارد گفتوگو شد و کم‌کم آنان را به حرف آورد تا داستان خویش را به وی روایت کردند و گفتند: ما دوازده برادر بودیم که یکی از آنان در بیابان سربه‌نیست شد!! و او دوست داشته‌ترین ما نزد پدر بود و از وی برادر اعیانی دیگری نزد پدر باقی مانده که پدر او را به سبب آرامش دل خویش نزد خود نگه داشته است. در این هنگام بود که یوسف موقعیت را مناسب دیده و «گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید» یعنی: این‌بار که برای تهیه آذوقه می‌آمدید، برادر پدری خود را نیز نزد من آورید. منظور وی «بنیامین» برادر پدرومادری (اعیانی) خود وی بود. و افزود: «مگر نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌دهم» و این شیوه همیشگی و پیوسته من است «و من بهترین میزبانان هستم» برای کسی که نزد من

آید چنانکه شما را به نیکویی میهمانداري کردم؟ آری! یوسف! از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ (۶۰)

سپس در صورت نیاوردن برادر، آنان را تهدید کرد و گفت: «پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما هرگز نزد من پیمانهای نیست» یعنی: در آن صورت هرگز درآینده چیزی را به شما نمی‌فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنانکه این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانه را به شما تمام دادم.

قَالُوا سَنَأْوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱)

«گفتند: گفتوگو می‌کنیم با پدرش تا از او دست باز دارد» یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم. به قولی: مرادشان این بود که او را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و ترفندی که شده او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

وَقَالَ لَفَتْيَانَهُ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲)

«و یوسف به غلامان خود گفت: بضاعتشان را در بارهایشان بگذارید» یعنی: سرمایه‌شان را نیز پنهانی در همان ظرفهایی بگذارید که خواروبارشان را نهاده‌اید، به گونه‌ای که خود بدان پی نبرند. بضاعه: سرمایه آنان؛ عبارت از درمهای نقره‌ای بود که با خود از دیار خویش آورده بودند تا با آن آذوقه خریداری کنند «تا وقتی نزد خانواده خود برمی‌گردند، آن را بازیابند، باشد که آنان باز آیند» یعنی: وقتی بدانند که آن خواروبار را بی هیچ بهایی گرفته‌اند، لابد به این ارج و احترام در حق خود پی‌برده و تشویق می‌شوند تا مجدداً به مصر برگردند و نسبت به این احسانی که در باره آنها شده است، سپاسگزاری کنند. شاید هم حکمت برگرداندن بهایی کالا به آنان، نگرانی یوسف از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند. یا کرم و بزرگواری یوسف به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. یا انگیزه او از برگرداندن سرمایه این بود که برادرانش تصور کنند آن پول اشتباهاً در باروبنه‌شان نهاده شده بنابراین، جهت برگرداندن امانت هم که شده، دوباره برگردند.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (٦٣)

«پس چون به سوی پدر خویش بازگشتند» همراه با آن آذوقه «گفتند: ای پدر! پیمانۀ از ما منع شد» در آینده، سپس سخن یوسف را در

مورد آوردن برادر باوي در میان گذاشته و گفتند: «پس با ما برادر ما» بنیامین «را بفرست تا پیمانۀ بگیریم» از آذوقه به سبب فرستادن او. یعنی: اگر او را بفرستی، پیمانۀ جدید می‌گیریم، در غیر آن از دریافت پیمانۀ محروم می‌گردیم «و همانا او را» یعنی: برادرمان بنیامین را «نگهبانیم» از آن‌که به او آسیب یا ناراحتی‌ای برسد.

قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ ۚ قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (٦٤)

«گفت» یعقوب «شما را در حق او امین نمی‌بینم مگر همان‌گونه که پیش از این، شما را بر برادر وی امین گردانیده بودم» یعقوب از آن ترسید که آنان در مورد بنیامین نیز به او خیانت کنند چنان‌که در مورد یوسف خیانت کردند و مگر در حق یوسف هم نگفته بودند که: (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ): «همانا ما نگهبان او هستیم»؟! «پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربان‌ترین مهربانان» یعنی: حق تعالی به‌خاطر پیری و ناتوانی‌ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که خداوند رحیم او را به من برگرداند پس بر او توکل کردم و او بهترین مهربانان است.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (٦٥)

«و هنگامی که بار و بنه خود را باز کردند، سرمایه خود را» که به مصر برده بودند تا با آن آذوقه بخرند «بازگردانده شده به خود یافتند، گفتند: پدرجان! دیگر بیش از این چه می‌خواهیم» از این پادشاه رعیت پرور نیکو منظر، بعد از آن که با ما چنین احسان بزرگ و شفقت بسیاری کرده؛ چرا که سرمایه‌مان را برگردانده و ما را در هنگامی که نزد وی بوده‌ایم سخت گرامی داشته و اکرام کرده است؟ به قولی: (مَا نَبْغِي) به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه‌مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوارستایش و قدردانی است لذا ای پدر! به ما اجازه بده که برویم و بنیامین را نیز با خودمان ببریم «و برای خانواده خود آذوقه می‌آوریم» میره: غله و خوراک است «وبرادر خود» بنیامین را «نگهبانی می‌کنیم» از آنچه که تو بر وی بیم داری «و زیاده می‌آوریم» به سبب بردن او «پیمانه يك شتر» یعنی: بار يك شتر دیگر را، افزون بر آنچه که این بار آورده‌ایم «و این پیمانه‌ای ناچیز است» یعنی: افزودن بار يك شتر بر پادشاه، کاری سهل و ساده است و او این بار اضافه را هرگز بسیار نمی‌شمرد و بر ما در آن مضایقه نمی‌کند.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا
آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (٦٦)

«گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا آن‌که عهده‌ی به نام خدا به من بدهید» یعنی: تا به من چیزی بدهید که بتوانم به آن اعتماد کرده و پشت‌گرم باشم که آن چیز، فقط سوگند شما به نام خداوند متعال است: «که حتماً او را نزد من باز آورید» یعنی: باید به نام خداوند Ψ سوگند یاد کنید که بنیامین را به من برمی‌گردانید «مگر آن‌که گرفتار شوید» یعنی: مگر آن‌که چاره کار درباره‌ی وی از کف اختیار شما برود، یا در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود «پس چون عهد خود را با او استوار کردند» یعنی: به نام خدا Ψ نزد وی سوگند خوردند «گفت» یعقوب ν «خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است» یعنی: آگاه و ناظر است زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند. پس او کی‌فرده‌نده کسانی است که عهدشکنی کرده و سوگند خود را زیر پا می‌گذارند.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي
عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحَمْتُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
(٦٧)

«و گفت: ای پسران من! همه از یک دروازه به شهر وارد نشوید» یعقوب ν از رسیدن زیان و آفتی همگانی به آنان ترسید بنابراین، در این اندیشه افتاد که اگر ایشان در هنگام ورود به شهر از هم جدا و پراکنده باشند، مصیبت سبکتر خواهد بود. به قول

جمهور مفسران: يعقوباً از آن ترسيد که اگر فرزندان وي يکجا باشند، به ايشان چشم زخمي برسد زيرا ايشان بسيار زيبا و با ابهت و با هيبت بودند و در عين اين زيبايي و ابهت و هيبت، همه فرزندان يك مرد بودند که اين نيز موجب شگفتي و چشم زخم است **«بلکه از دروازه هاي مختلف وارد شويد»** زيرا اين روش شايسته تر به آن است که سلامت بمانيد؛ چنانچه کسي قصد زيان رساندن به شما را داشته باشد **«و البته من»** با اين سفارش **«نمي توانم چيزي از قضاي خدا را از شما دور بدارم»** يعني: من با اين تدبير خويش نمي توانم از شما زياني را دفع کنم يا منفعتي را براي شما جلب نمايم، اگر خدای عزوجل اراده داشته باشد که به وسيله اين سفارشم به شما نفعي نرساند **«حکم، جز از آن خداوند نيست»** يعني: تصرف در آفرينش از آن اوست و هر چه در کائنات روي مي دهد به فرمان اوست؛ پس اگر بخواهد تدبير اندیشه وران را تباه مي گرداند، هرچند که بر مبناي سنن کوني وي کارها به اسبابي سامان مي يابند که او مسببها را به وجود آن اسباب موکول و وابسته کرده است **«بر او توکل کردم»** يعني: سروته کارم را جملگي به او تفويض نموده و بر او تکیه کردم و رشته کارم را محکم به قبضه مشيت و به نفعات رحمت و عنایت او سپردم **«و توکل کنندگان بايد براو توکل کنند»** توکل: سپردن کار به خداوند متعال و تکیه کردن به اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص همیشه از چشم زخم به خدای عزوجل پناه می‌بردند و می‌گفتند: «أعوذ بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة ومن كل عين لامة: به کلمات تامه خداوند پناه می‌برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی‌ای و از چشم زخم هر چشم بدی». ولی در صورتی که چشم زخم زننده در حق کسی که به وی چشم بد می‌زند دعای برکت کند، چشم بد به وی زیانی نمی‌رساند، آن دعا این است: «تبارك الله أحسن الخالقين، اللهم بارك فيه: بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است، بار خدایا! در او برکت بنه».

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦٨)

«و چون همان‌گونه که پدرشان به آنان دستور داده بود، وارد شدند» یعنی: از دروازه‌های مختلف وارد شدند، نه از يك دروازه «نمی‌توانست از سر آنان دفع کند» این ورود از دروازه‌های مختلف «در برابر خدا» یعنی: از جانب وی «چیزی را» از چیزهایی که خداوند ﷻ بر آنان مقدر کرده بود، از جمله این که حق تعالی مقدر کرده بود که یوسف، بنیامین را نزد خود نگه دارد «جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد» که آن نیاز، شفقت وی بر فرزندان و علاقه وی به سلامتی آنان بود پس این نیاز خود را با آن سفارش، برآورده کرد. به قولی: درضمیر یعقوب این تشویش و بی‌قراری پدید آمد که

وقتي پادشاه مصر آنان را با آن شكل و شمایل و سيمای شجاعتمندانه‌اي كه در وجودشان هويداست يكجا ببيند، به آنان حسد و كينه خواهد ورزید، يا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممكن است به ایشان گزندی برساند «و بي‌گمان او» يعني: يعقوب «از برکت آنچه بدو آموخته بوديم» از توسل به اسباب و گرفتن احتياط و در عين وقت توکل وي بر ما «داراي دانشي» فراوان «بود ولي بيشتر مردم نمي‌دانند» چنان‌که او مي‌دانست، يا نمي‌دانند که انبيای الهي ﷺ به اين حقايق دانايند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٦٩)

«و هنگامي که بر يوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جاي داد» يعني: يوسف برادر اعيانی خود بنيامين را در کنار خود گرفت. به قولي: يوسف فرمان داد تا هر دو تن از برادرانش را در يك منزل جاي دهند و چون تعداد آنها يازده تن بود، برادرش بنيامين فرد ماند لذا بي‌آن‌که برادران ديگر متوجه شوند، او را به خود ملحق ساخت و در کنارش گرفت و به او «گفت: همانا من برادر تو» يوسف «هستم» او اين سخن را در خلوت و در خفا به وي گفت و برادران ديگرش را بر آن آگاه نساخت و اضافه کرد: «پس، از آنچه» برادران درگذشته با ما «مي‌کردند، اندوهگين باش».

از سیاق آیات چنین برمی‌آید که یوسف بنیامین را به پنهان داشتن این راز از برادرانش دستور داد و با او به توافق رسید که برای نگاه داشتنش در نزد خود، چاره‌ای خواهد اندیشید.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰)

«پس هنگامی که آنان را به ساز و برگشان مجهز کرد، جام آبخوری را» که قبلاً پادشاه با آن آب می‌نوشید، سپس از آن به عنوان پیمانه استفاده می‌شد «در بار برادر خود» بنیامین «نهاد» رحل: ظرفی بود که در آن غله خریداری شده از مصر نهاده می‌شد «سپس» به دستور یوسف «ندا دهنده‌ای بانگ در داد که ای کاروان» یعنی: ای کاروانیان! «قطعاً شما دزد هستید» عیر: شتر سواری‌ای است که بار و بنه بر آن نهاده شده است.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ (۷۱) قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲)

پس چون برادران یوسف این سخن را شنیدند: «گفتند؛ در حالی‌که به آنان» یعنی: در حالی که به آن بانگ دردهنده از مأموران «روی کرده بودند: چه گم کرده‌اید؟ گفتند» مأموران یوسف «پیمانه پادشاه را گم کرده‌ایم» صواع: پیمانه است «و برای هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود» یعنی: هر کس داوطلبانه – بی‌آن‌که از وی بازرسی و تفتیش به عمل آید – آن را بیاورد، یک بارشتر جایزه دارد. بعیر: شتر

مذکر است. سپس آن منادی افزود: «و من ضامن این وعده هستم» یعنی: من ضامنم که این بار به او داده شود.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳)
«گفتند: به خدا سوگند شما خوب می‌دانید که ما نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما هرگز دزد نبوده ایم» یعنی: برادران یوسف! سوگند خوران گفتند: قطعاً یوسف! و یارانش می‌دانند که ساحت ما از این اتهام مبرا است و دامن ما از پلیدی فسادافروزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه‌ها و نمونه‌های آن می‌باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی‌مان به مصر خوب دانسته‌اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه‌مان را در بارهایمان نهاده و آن را به ما برگردانید که این خود دلیل نهایت امانت‌داری ماست.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴)
«گفتند» مأموران یوسف!، یا آن منادی «پس اگر دروغگو باشید» در آنچه که از برائت‌تان ادعا می‌کنید «کیفر آن چیست؟» یعنی: در آن صورت، نزد شما جزای سرقت پیمانانه چیست؟.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵)
«گفتند» برادران یوسف! «کیفرش همان کسی است که جام در بار او پیدا شود پس کیفرش خود اوست» یعنی: کیفر دزدی پیمانانه، گرفتن همان کسی است که پیمانانه در بار او پیدا

شود. آری! جزای دزد در آیین یعقوباً این بود که به مدت یکسال برده آن کسی می گشت که از وی دزدی کرده بود «**ما ستمکاران را**» که بر دیگران با ارتکاب سرقت ستم می کنند «**این گونه کیفر می دهیم**» و یوسفاً هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (٧٦)

«**پس شروع کرد**» یوسف «**به**» بازرسی «**بارهای آنان**» یعنی: بارهای برادران ده گانه «**پیش از بار برادرش**» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حيله اي که اندیشیده بود «**آن گاه آن را**» یعنی: آن جام یا پیمانه را «**از بار برادرش بیرون آورد**، این گونه به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم» یعنی: به او این ترفند را وحی کردیم. کید: حيله اي است که فرجام آن افتادن شخص فریب خورده از جایی که احساس نمی کند در امر ناخوشایندی است که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد «**چرا که او نمی توانست برادرش را طبق رسم و آیین پادشاه بازداشت کند**» زیرا در آیین پادشاه کیفر دزد این بود که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دو برابر مالی را که دزدیده است، غرامت بدهد، نه اینکه — مانند شریعت یعقوباً — به مدت يك سال برده ساخته شود «**لیکن او را اسیر گرفت**» یوسفاً «**به مشیت خداوند**» که این راه را بدو نمود «**درجات کسانی را که بخواهیم بالا می بریم**» با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه ها و

کرامتها به آنان چنانکه درجه یوسف را با این مواهب بلند بردیم «و فوق هر صاحب دانشی» از آنان که خداوند Ψ ایشان را با علم، رفعت و برتری داده است «دانشوری است» که از نظر مرتبه علمی، از ایشان برتر و بلندمرتبه‌تر است. حسن بصری در تفسیر این جمله می‌گوید: «هیچ دانشمندی نیست مگر اینکه فوق آن دانشمندی است تا اینکه کار به خدای عزوجل منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که خدای سبحان می‌باشد.

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (٧٧)

«گفتند» برادران یوسف «اگر او دزدی کرده» یعنی: اگر این بار بنیامین دزدی کرده، دور از تصور نیست زیرا «پیش از این نیز برادرش دزدی کرده بود» منظور آنها یوسف بود. به قولی: یوسف به انگیزه مبارزه با منکر، بت طلایی‌ای را از جد مادری خویش ربوده و آن را شکست و در راه افگند. به قولی دیگر: برادران یوسف هنوز هم در دل بر وی حسد می‌بردند لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف – حتی در مورد آن بت – سابقه نداشت «پس یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان داشت» یعنی: یوسف آزار و صدمه

روحی‌ای را که این سخنان به وی وارد کرد، فروخورد و اصلاً آن را بروز نداد، لیکن در دل خود «گفت: شما بدترید در منزلت خود» از آن کسی که به او نسبت دزدی دادید و او از این نسبت دروغین کاملاً پاک و مبرا است. یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست «و خدا به آنچه وصف می‌کنید» از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین «داناتر است».

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸)

و چون به اقتضای اعتراف خود برادران، برده ساختن بنیامین الزامی شد، آن وقت شروع کردند به دلجویی یوسف و برانگیختن عاطفه وی: «گفتند: ای عزیز! همانا او پدری پیر و سالخورده دارد» که نمی‌تواند بر فراق وی شکیبایی کند، از سوی پدرش به علت ضعف و کهولت سن قادر نیست که خود نزد پسر آید «پس یکی از ما را به جای وی بگیر» که نزد تو بماند زیرا بنیامین در قلب پدر منزلتی دارد که هیچ یک از ما دارای آن نیستیم بنابراین، او چنان‌که از فراق بنیامین دردمند و نالان می‌شود، از فراق هیچ یک از ما نمی‌شود «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» بر کافه مردم و مخصوصاً بر خود. پس با برآوردن این خواسته، احسان خویش را بر ما به انجام و اتمام رسان.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ (٧٩)

«گفت» یوسف «پناه بر خدا از آنکه جز کسی را که کالای خود را نزد وی یافته ایم، بازداشت کنیم» و او کسی جز بنیامین نیست. پس بنابر فتوای خودتان، برده گرفتن او برای ما رواست نه فرد دیگری بجز وی «زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود» اگر بی‌گناهی را به‌جایش به بردگی گیریم.

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكَمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (٨٠)

«پس چون از او» یعنی: از یوسف و یاری وی در دادن پاسخ مساعد به این درخواست؛ «نومید شدند، مشورت‌کنان تنها به خلوت رفتند» یعنی: خود را به کناری کشیده با همدیگر نجوا و مشورت کردند «گفت بزرگترشان» در سن که نامش «روبیل» بود. به قولی: مراد بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل اینکه او رئیس‌شان بود «مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما به‌نام خدا پیمانی استوار گرفته است» که پسرش را حفظ کنید و او را به وی برگردانید «و پیش از این هم درباره یوسف تقصیر کردید» یعنی: به تقصیر خود در حق یوسف و اینکه عهد پدر را در باره وی نگاه نداشته و رعایت نکردید، نیز دانایید «پس من هرگز از این سرزمین» مصر «قدم بیرون نمی‌گذارم» و پیوسته در آن اقامت می‌گزینم «تا وقتی که پدرم به من اجازه دهد» به ترک

مصر و خارج شدن از آن «یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است» زیرا اوست که به عدالت حکم می‌کند. در معنی جمله (یا خدا در حق من داوری کند) سه وجه آمده است:

۱ - خداوند Ψ به پیروزی‌ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.

۲ - خداوند Ψ به پدرم یعقوب \cup حقیقت ماجرا را وحی کند.

۳ - در مصر بمیرم.

ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱)

سپس به برادرانش دستور داد که عذر خویش را به پدر بازگویند و گفت: «ای برادران! پیش پدرتان بازگردید و بگویید: پدرجان! پسرت دزدی کرد» حکمشان به دزدی در حق بنیامین، به سبب آن بود که بیرون‌کردن پیمانۀ پادشاه را از باردان وی مشاهده کردند «و گواهی ندادیم جز به آنچه می‌دانستیم» از بیرون آوردن پیمانۀ از باردان وی «و ما نگهبان علم غیب نبودیم» تا کنه و باطن ماجرا بر ما روشن شود که آیا واقع امر همان است که ما دانسته‌ایم، یا واقعیت برخلاف آن است؟

شاید هدفشان از این تعبیر: (و ما نگهبان علم غیب نبودیم) القاء این معنی بود که بنیامین در حالی دزدی کرده که ایشان به خواب بوده‌اند، یا در حالی مرتکب دزدی شده است که از چشمشان پنهان بوده است

بنابراین، حقیقت را فقط خدا Ψ می‌داند و گواهی‌شان در این مورد بر اساس ظاهر قضیه است. یا مرادشان این بود که: ما به عواقب امور دانا نبوده‌ایم پس وقتی که به تو عهد سپردیم؛ بنیامین را بر می‌گردانیم، چه می‌دانستیم که او دزدی می‌کند؟.

وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲)

«و» ای برادران! به پدر بگویید: پدرجان! «از دهی که در آن بوده‌ایم پرس» یعنی: از مردم ده محل بودوباش ما که از قرای مصر است، پرس «و از کاروانی که در آن آمده‌ایم» یعنی: همچنان از کاروانی که همراه با آنان در یک قافله به دیارمان برگشته‌ایم، پرس. به قولی: آن کاروانیان، مردمی شناخته شده از همسایگان یعقوب بودند «و ما قطعاً راست گوییم» در آنچه گفتیم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳)

«گفت» یعقوب پس از آن که سخنانشان را شنید: «بلکه نفسهای شما امری را برای شما آراسته است» یعقوب آنها را نظر به سابقه‌ای که در کار یوسف داشتند، متهم دانست و گفت: چنین نیست که شما می‌گویید بلکه بار دیگر نفسهای اماره‌تان شما را به گردابی دیگر افکنده است لذا این سخنتان که (پسرت دزدی کرد)، خود ترفندی دیگر است و در واقع امر او دزدی نکرده است. به

قولي: مراد وي از اين سخن اين بود که شما از بردن بنيامين و جدا کردنش از من هدفی جز منفعت‌طلبي خود نداشته‌اید **«پس صبر من، صبري است جميل»** صبر جميل: صبري است که صاحب آن از خود شکوه و گلايه‌اي بروز نمی‌دهد بلکه استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفته و کار خویش را به خداوند متعال تفویض می‌کند **«امید که خداوند همه آنان را»** یعنی: یوسف، برادرش بنيامين و فرزند سوم را که در مصر باقی مانده است **«به سوي من یکجا باز آورد، همانا او داناي با حکمت است»** داناست به حال محزون و پریشان من، با حکمت است در کارها و قضا و قدر خویش و از جمله در مبتلا ساختن من به این پریشانی.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ
(۸۴)

«و» بعد از آن، یعقوب **«از آنان روی گردانید»** و از سخن‌گفتن با آنان امتناع کرد **«و گفت: ای دریغ بر یوسف!»** چرا که این غم جدید، غم کهنه اما همیشه شعله‌ور فراق یوسف را در نهاد وی زنده کرده بود **«و چشمانش از اندوه سپید شد»** یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت **«پس او از غم پر شده بود»** چرا که اندوه خود را فرومی‌خورد و آن را اظهار نمی‌کرد.

البته اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگه‌داری مقرون باشد، شرعا مذموم نیست

چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص بر فوت پسرشان ابراهیم گریستند و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گیرد و دل می‌گیرد، اما جز آنچه که پروردگاران را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم».

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)

«گفتند» فرزندان یعقوب «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی» از روی تأسف و درد و دریغ و اندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی» حرص: تباهی در جسم یا در عقل از اثراندوه، یا پیری یا مانند آن است «یا از هلاک‌شدگان گردی» و بمیری.

هدف فرزندان یعقوب از این سخن، بازداشتن پدر از گریه و اندوه، به انگیزه شفقت و دلسوزی بر وی بود، هرچند که آنان خود سبب این غمهایش بودند. یعنی: ای پدر! یوسف دیگر از میان رفته است، یا - چنان‌که ادعا کرده بودند - او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶)

«گفت» یعقوب «جز این نیست که من شکایت غم و اندوه سخت خود را پیش‌خدا می‌برم» بث: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه‌بار می‌رسد، به‌طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بث» بزرگترین و دشوارترین

اندوه است «و از جانب خدا آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم» از لطف و احسان وی و پاداش دادنش بر مصیبت. به قولی: مراد یعقوب از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف بود. به قولی دیگر: مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف، رؤیای راستین بوده است و حتماً تحقق پیدا می‌کند.

يَا بَنِي آدْهْبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْسُّوْا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ إِنَّهُ لَا يَيْسُّ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (٨٧)

«ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش تحسس کنید» تحسس: جست‌وجو در کار خیر است، اما تجسس، جست‌وجو در کار شر «و از روح خدا» یعنی: از گشایش و فرج وی «نومید باشید» و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می‌شود «زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود» زیرا کافران به قدرت خدای سبحان و صنع عظیم و الطاف پنهانی وی، علم ندارند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (٨٨)

«پس چون» برادران بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف «وارد شدند، گفتند: ای عزیز» برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود ولی قول راجح این است که لقب «عزیز»

در مصر براي هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به کار می‌رفت. آری! برادران گفتند: ای عزیز «به ما و خانواده ما آسیب رسیده است» یعنی: به ما و خانواده ما از کمی باران، گرسنگی و نیازمندی، رنج و بیماری، ضعف و ناتوانی رسیده است «و سرمایه‌ای ناچیز آورده ایم» سرمایه‌ای که تجار به سبب کمی و بی‌مقداری، آن را نمی‌پذیرند و مسترد می‌کنند «پس به مایمانه‌ای تمام و کمال بده و بر ما تصدق کن» یا به آنچه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره‌بودن سرمایه‌ای که با خود آورده ایم. یا مرادشان برگرداندن برادر به آنان بود «که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد» در اینجا او را به زبان ایمان مخاطب ساختند.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹)

پس چون یوسف و حال و روز سختی را که خانواده‌اش در آن قرار داشتند، از زبان برادرانش شنید و پدر و اندوه سخت وی را در از دست دادن دو فرزند محبوبش به یاد آورد، رقت و رأفت و شفقت بر پدر و برادرانش در جان او شوری به‌پا کرد و بیش از این نتوانست خود را نگاه دارد و «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن‌گاه که به گناهی که در آن اعمالتان بود، علم نداشتید و پایه معرفتتان از درك فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف کردند، همان است که خدای سبحان در

این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف در جان وی افگندند و اهانتها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید. از پدرش - یعقوب - که چه دردها و اندوهها در فراق وی و بنیامین کشیده بود - نام نبرد، به سبب تعظیم پدر و والا شمردن قدر و جایگاه وی.

قَالُوا أَنْتَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (٩٠)

برادران «گفتند: آیا به تحقیق تو خود یوسفی؟» این سؤالشان از روی تعجب و شگفت‌زدگی بود. به قولی: آنان به مجرد اینکه یوسف گفت: **(مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ)**: (با یوسف و برادرش چه کردید؟)، یوسف را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که جز یوسف کسی دیگر نمی‌تواند در این موقعیت با چنین لحنی در این باره سخن بگوید «گفت: آری، **من یوسفم**» گویی او گفت: آری! من همان مظلوم غریبی هستم که شما حرام را در حق وی حلال پنداشته و قصد کشتن و سر به نیست کردن وی را کردید «**و این برادر**» مظلوم «**من است**» که بر وی نیز ستم روا داشته‌اید «**به راستی خداوند بر ما منت نهاد**» با نجات دادنم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت. چنین بود که یوسف قبل از آنکه به سرزنش و عتاب

آغاز نماید، به یادآوری نعمت شتافت
«بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا
پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» بدین‌سان
بود که یوسف قبل از هر چیز، به بیان فضل
عظیم خداوند بر خود و بر برادرش بنیامین
پرداخت و بدان اقرار کرد.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَثَرَكِ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱)

در اینجا بود که برادران به فضل و برتری
یوسف اعتراف کرده و «گفتند: به خدا سوگند
که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده» و
به اوصاف کمال تو را بر ما برگزیده است؛
از جمله به حسن صورت، خوبی سیرت، پادشاهی
و قدرت، نبوت و غیره «و ما بی‌گمان خطا
کار بوده ایم» خاطی: کسی است که تعمداً از
وی اعمال ناشایست سرزند، اما مخطیء: کسی
است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد
ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا
افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود. خطا:
گناه است.

بدین‌گونه بود که برادران دانستند که از
اعتراف به خطاهای گذشته خود؛ از آن جمله
افگندن یوسف در چاه و خطاهای جدید خود؛
از آن جمله متهم کردن وی به سرقت، هیچ
گریز و گزیری ندارند.

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)

«یوسف گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی
نیست» یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم
و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و
مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید،

نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. پس اگر امروز که روز سرزنش است، بر شما سرزنشی نباشد، بدانید که در آینده نیز نخواهد بود. سپس در حقشان چنین دعا کرد: **«خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است»** یعنی: وقتی بنده بینوایی مانند من، شما را عفو کند، دیگر از بی‌نیاز آمرزگار، جز عفو و آمرزش چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟.

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ
(۹۳)

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود» و نور دیده به وی برگردد. آن پیراهن - به قول صحیح‌تر - پیراهن ابراهیم U بود که خدای عزوجل در اثنای که نمرودیان او را در آتش افگندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم U آن را بر تن اسحاق U، اسحاق U بر تن یعقوب U و یعقوب U بر تن یوسف U پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت - چنان‌که از رسول خداص نیز روایت شده است **«و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید»** از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام متنعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکت متالم گشتند.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴)

«و چون کاروان رهسپار شد» از مصر به سوی شام و از آبادیهای شهر مصر فاصله گرفت **«پدرشان»** یعقوب U **«گفت»** به کسانی از

خانواده اش که در کنعان نزد وی بودند
«همانا من بوی یوسف را میابم» زیرا باد
 صبا به اذن باری تعالی رایحه روح نواز یوسف را
 از آن فاصله دور که به قولی سه شبانه
 روز راه و به قولی هشت شبانه روز یا
 بیشتر **«هشتاد فرسخ»** بود، به مشام جان
 یعقوب رساند و او را سرمست و خرم و
 فرحمند گردانید. یعقوب افزود: **«اگر مرا
 به کم خردی نسبت ندهید»** یعنی: من بوی یوسف
 را میابم اگر مرا به خرفتی متهم نکنید.
 خرفتی عبارت از: کم شدن عقل به خاطر زیادی
 سن است.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵)

**«گفتند: سوگند به خدا که تو سخت در خطای
 دیرینت هستی»** یعنی: حاضران خانواده به وی
 گفتند: ای یعقوب! قطعاً تو بر همان شیوه
 همیشگی خود به سبب افراط در محبت یوسف، از
 قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته
 به یاد او هستی، هرگز او را فراموش
 نمی‌کنی، می‌پنداری که او زنده است و
 امیدواری که به سویت باز گردد در حالی که
 از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده
 و او دیگر در قید حیات نمی‌باشد.
 البته پاسخی به این درشتی در جواب پدر
 پیر پیامبری، از ادب به دور بود.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ
 مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶)

«پس چون مژده رسان آمد» و به یعقوب رسید
 «آن پیراهن را بر چهره او انداخت پس بینا
 گشت» یعنی: بینایی یعقوب با افگندن
 پیراهن یوسف بر چهره وی به وی برگشت و
 چشمانش سلامتی خود را بازیافت زیرا شادی و
 نشاط و بهجت، توان از دست رفته وی را
 مجدداً به وی برگردانید. مژده رسان به قول
 سدی: یهوذا فرزند یعقوب بود و دلیل این‌که
 او حامل این مژده شد، این بود که همو
 حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف
 نزد پدر نیز بود پس خواست تا آن ننگ را
 با این رنگ بشوید «گفت» یعقوب «آیا به
 شما نگفته بودم» که من شمیم عطر یوسف را
 می‌یابم ولی شما در پاسخ گفتید آنچه
 گفتید! و آیا به شما نگفته بودم: «که
 همانا من از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که
 شما نمی‌دانید» مراد یعقوب سخنی است که
 قبلاً به آنان گفته بود: (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى
 اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) «آیه / ۸۶».

**قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ
 رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)**

«گفتند: پدرجان! برای ما درباره گناهان
 ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده ایم»
 یعنی: چون برادران یوسف بعد از رسیدن پیک
 مژده‌رسان به کنعان نزد پدر رسیدند، این
 سخن را گفتند و این‌گونه به گناه خویش
 اعتراف کردند. یعقوب به این درخواستشان
 وعده مساعد داد و «گفت: به زودی از
 پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد،

همانا او آمرزنده مهربان است» زجاج می‌گوید: یعقوب در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا خواست تا در سحرگاهان در خلوت خویش با خدایش در حقشان دعایی خالصانه نموده و جویای ساعت اجابت گردد چرا که این وقت برای اجابت دعا مساعدتر است. و این از شفقت وی بر فرزندانش بود تا شاید خداوند منان از تقصیراتشان درگذرد. به قولی دیگر: یعقوب از آن رو آمرزش خواستن برایشان را به تأخیر افگند تا رأی یوسف را درباره آنان بداند، یا راستین بودن توبه آنان را بیازماید.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ أَمِينٌ
(۹۹)

آن‌گاه یعقوب با همه کسان و نزدیکانش به سوی مصر حرکت کرد. ابن‌کثیر می‌گوید: چون یوسف از نزدیک شدنشان به مصر آگاه شد، به پیشوازشان بیرون آمد و پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را فرمان داد تا همراه با یوسف به پیشواز یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند **«پس چون بر یوسف در آمدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت»** یعنی: ایشان را به قرارگاه خود نزد خودش فرود آورد. مفسران می‌گویند: مراد از (مادر یوسف) زن یعقوب است که خاله یوسف بود زیرا مادر یوسف در هنگام زایمان برادرش بنیامین از دنیا رفته بود. البته این روایت به نقل از منابع اهل کتاب است، اما

آنچه از آیه برمی‌آید، گویای این است که مراد، مادر حقیقی یوسف می‌باشد «و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید» که از هر امر ناخوشایندی ایمنید. سبب ایمنی‌شان، جایگاه و منزلتی بود که یوسف در مصر داشت. به قولی: وقتی یوسف در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰)

«و پدر و مادرش را به تخت برنشانند» یعنی: آنان را با خود بر همان تخت پادشاهی ای برنشانند که پادشاهان بنا بر عادت بر آن می‌نشینند «و آنان در پیشگاه او به سجده در افتادند» یعنی: پدر و مادر و برادران همه در پیش او به سجده درافتادند و این سجده – که سجده تحیت و تکریم است نه سجده عبادت – در شریعتشان جایز بود «و گفت» یوسف «ای پدر! این است تعبیر خواب من که پیش از این دیده بودم» و آن را همان وقت به شما حکایت کردم «به‌یقین پروردگارم آن را راست گردانید» با محقق ساختن تعبیر آن در عرصه واقعیت «و حقا که به من احسان کرد» پروردگار بزرگ من «آن‌گاه که مرا از زندان خارج ساخت».

یوسف را به بیرون آوردن خود از چاه، اشاره ای نکرد زیرا یادآوری آن نوعی سرزنش به برادران بود، درحالی که او خود قبلاً به آنان گفته بود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست! **«و شما را از بیابان»** یعنی: از صحرائی کنعان در سرزمین شام **«به اینجا آورد»** یادآور می‌شویم که خانواده یوسف اهل بیابان و صاحب چهارپایان بودند و از آب و چراگاهی به آب و چراگاه دیگری کوچ می‌کردند **«پس از آن که شیطان میانه من و برادرانم را بهم زد»** و میان ما خلاف افکنده بعضی از ما را علیه بعضی دیگر برشورانند. بدین‌گونه بود که یوسف از روی ادب و به‌لحاظ گرامی‌داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حواله کرد **«بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است»** یعنی: او در برآوردن آنچه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است **«زیرا او دانا»** است به خلقش و به راههای مصلحت آنها **«حکیم است»** در سخنان و افعال و قضا و قدر خویش.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (١٠١)

«پروردگارا! تو به من بهره‌ای از پادشاهی دادی» که آن بهره، تولیت وزارت دارایی (مالیه) در دولت پادشاهی مصر از سوی وی بود **«و به من از تأویل احادیث»** یعنی:

تفسیر کتب الهی و تعبیر خوابها «**آموختی**»
ای فاطر آسمانها وزمین» فاطر: یعنی:
آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده «**تویی**
ولی من» یعنی: یاری‌دهنده و متولی امور من
«**در دنیا و آخرت**» کارساز و پشتیبان من در
آنها تو هستی «**مرا مسلمان بمیران و مرا**
به صالحان ملحق گردان» یعنی: مرا در طول
زندگی‌ام بر اسلام پایدار گردان، به گونه‌ای
که از اسلام لحظه‌ای جدا نشوم تا سرانجام
بر آن بمیرم و مرا به نیکان و صالحان از
پیامبران † - اعم از پدرانم و غیر ایشان -
ملحق گردان تا به پاداشی همانند پاداش و
درجات آنان در نزد تو نایل شوم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «در اینجا سه احتمال
وجود دارد؛ اول اینکه یوسف این دعا را در
هنگام احتضار خویش کرده باشد. دوم اینکه
او رحلت از دنیا بر حال اسلام و پیوستن به
صالحان را در هنگامی که اجلش فرامی‌رسد و
عمرش به پایان می‌آید، مسئلت کرده باشد، نه
اینکه دردم خواهان مرگ گردیده باشد. سوم
اینکه او در دم طالب مرگ گردیده باشد.
باید دانست که طلب مرگ در شریعتشان جایز
بوده است». ابن‌عباس^۱ می‌گوید: «هیچ پیامبری
قبل از یوسف آرزوی مرگ نکرد». البته چنین
آرزویی در شریعت ما جایز نیست چرا که در
حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول
خدا ص آمده است: «هرگز یکی از شما به‌خاطر
رنج و سختی‌ای که به وی فرود آمده، آرزوی
مرگ نکند زیرا اگر او نیکوکار باشد، با
ادامه حیات بر نیکوکاری خود می‌افزاید و
اگر بدکار باشد، چه‌بسا که در ادامه

زندگی، از پروردگار خویش طلب بخشودگی کند پس باید بگوید: اللهم أحيني ما كانت الحياة خيراً لي، وتوفني إذا كانت الوفاة خيراً لي: بارخدایا! مرا تا آن‌گاه که زندگی به خیر من است، زنده بدار و مرا بمیران آن‌گاه که مرگ به خیر من است».

اما در اینجا يك استثنا وجود دارد و آن زمان ظهور فتنه‌ها در دین است که طلب مرگ در این هنگام جایز می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف به روایت معاذ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «... پروردگارا! چون به قومی فتنه‌ای را می‌خواستی، مرا به‌سویت در حالی قبض کن که به آن فتنه درنیفتاده باشم».

یادآور می‌شویم که یوسف ص در صدوبیست یا صدو هفت سالگی درگذشت و مصریان در محل دفنش اختلاف کردند، اما نهایتاً به این نتیجه رسیدند که او را در صندوقی از مرمر نهاده و در بلندای نیل دفن کنند تا برکت وی هر دو جناح نیل را دربر گیرد، سپس موسی ص پیکر او را به مدفن پدرانش در فلسطین انتقال داد.

از یعقوب ص بگوییم: بنابه برخی از روایات؛ او بعد از آمدن به مصر، مدت بیست و چهار سال با فرزندش یوسف ص در آنجا اقامت کرد، سپس درگذشت و وصیت کرده بود که او را در کنار پدرش در شام دفن کنند. پس جنازه او را به آنجا بردند و در کنار پدرش دفن کردند، یوسف ص بعد از دفن کردن پدر در شام به مصر برگشت و بعد از آن بیست و سه سال دیگر نیز زندگی کرد.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)

«این داستان از اخبار غیب است که آن را به سوي تو وحی می‌کنیم» ای محمدص! در حالی که قبل از وحی ما، تو چیزی از این اخبار را نمی‌دانستی «و تو نزد آنان» یعنی: نزد برادران یوسف «نبودی، آنگاه که کارشان را هماهنگ و عزمشان را جزم کردند» و با هم بر افگندن یوسف در چاه همدستان شدند «درحالی‌که آنان» در این حالت «نیرنگ می‌کردند» در حق یوسف و برایش تاروپود غایله‌ها را می‌تندیدند. پس از آنجا که رسول خداص به هنگام وقوع این رویداد نزد آنان نبودند و از آنجا که ایشان در میان قومی که از احوال امتهای گذشته آگاه باشد، نیز نبودند و نه با چنان قومی آمیزش و معاشرت داشتند بنابراین، آگاهی پیامبرص از این داستان، هیچ منبع دیگری جز وحی الهی ندارد لذا آن حضرتص فقط از طریق وحی خدای سبحان از این داستان آگاه شدند. پس این برهان خود، برای ایمان آوردن منکران کافی است.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

«و» لیکن با وصف مشاهده این همه آیات «بیشتر مردم هر چند مشتاق باشی» و در این راه نهایت سعی و تلاش خود را هم به‌کاربری «ایمان نمی‌آورند» به خدای متعال؛ جز کسی که او خود بر وی رحم کند؛ بدان جهت که

بیشتر مردم بینایی باطنی خود را از دست داده و بر کفر پدران خویش مصمم اند. بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول خداص داستان یوسف و برادرانش را پرسیدند پس رسول خداص از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح کردند، به امید آنکه این امر سبب ایمانشان گردد اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را درپیش گرفتند که دور از انتظار رسول خداص بود و این امر رسول خداص را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرتص را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۴)

«و تو از آنان برای آن مزدی نمی‌طلبی» یعنی: تو در برابر تبلیغ قرآن و تلاوت آن برایشان، مزدی از آنان نمی‌طلبی. یا از آنان در برابر ایمان آوردنشان یا در برابر داستانهایی که برایشان حکایت می‌کنی، مزد و مقرری‌ای نمی‌طلبی چنان‌که علما و احبار یهود چنین کرده و در برابر ابلاغ آیات تحریف شده تورات، از مردم اغوا شده خویش مزد و پاداش می‌طلبند «آن» یعنی: قرآن «جز پندی برای» عموم «عالمیان نیست» پس فقط به قریش اختصاص ندارد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵)

«و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است» که آنان را به یگانگی خداوند دلالت

و راهنمایی می‌کند؛ که از جمله نشانه‌ها در آسمانها؛ استوار بودن آنها بدون ستون و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان اعم از سیارات و ثوابت است و از جمله نشانه‌ها در زمین؛ کوه‌ها، بیابانها، دریاها، سبزیها و جاندارانند که بشر را به یگانگی خدای سبحان و اینکه او آفریننده همه این پدیده‌هاست، دلالت و راهنمایی می‌کنند ولی بیشتر مردم «بر آنها» یعنی: از برابر آن نشانه‌ها «می‌گذرند در حالی که از آنها» یعنی: از تأمل در آنها «روی برمی‌گردانند» و بی‌اعتنا و بی‌توجه به آنچه که این نشانه‌ها از دلایل و براهین دربردارند، وجود آفریننده و یگانگی وی را انکار می‌کنند و اگر هم به چشم خویش در آنها بنگرند، اما قطعا از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت‌گرفتن و درس‌آموختن از آنها روی‌گردانند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

«و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه شریک می‌گیرند» یعنی: بیشتر مردم یگانگی آفریننده روزی‌دهنده زنده‌کننده میراننده را انکار نموده و غیر او را با وی در عبادت شریک می‌گردانند چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند زیرا آنان از یکسو به خدای سبحان و به اینکه او آفریننده آنهاست مقرر و معترف بودند ولی از سوی دیگر برای او شرکایی قرار داده و آنها را پرستش می‌کردند تا به‌ظن و گمانشان آن شرکا به خداوند Ψ نزدیکشان گردانند.

باید یادآور شویم که یهودیان و نصاری که کشیشان و خاخام‌های خود را بجز خدا Ψ به الوهیت می‌گیرند، نیز مانند آن گروه‌ها هستند. همچنین مانند آنانند معتقدان به مردگان؛ یعنی کسانی که مردگان را بر آنچه که هیچ نیروی دیگری جز خدای سبحان بر آن قادر نیست، توانا می‌پندارند چنان‌که بسیاری از پرستشگران قبور و مزارات را بر این اعتقاد می‌بینیم. اینان از سویی به خدای عزوجل ایمان دارند ولی در عین حال، غیر وی را صاحب اختیار نفع و زیان می‌پندارند و بدین‌گونه، بخشی از عبادت و نیایش را صرف آنان می‌کنند - که البته این عین شرک است.

از ابوموسی اشعری τ روایت شده است که رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «هان ای مردم! از شرک بپرهیزید زیرا این شرک از خزیدن موریانه پنهان‌تر است»، سپس به یاران‌شان روش پرهیز از شرک خفی را این‌گونه بیان کردند: بگویید: اللهم إنا نعوذ بك من أن نشارك بك شيئاً نعلمه ونستغفرك لما لا نعلمه: بار خدایا! به تو پناه می‌بریم از این‌که چیزی را با تو شریک آوریم که می‌دانیم و از تو برای آنچه که نمی‌دانیم، آمرزش می‌خواهیم».

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)

«آیا ایمنند از این‌که عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد» غاشیه: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت است. به قولی

دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست «یا قیامت ناگهان برآنان فرارسد» یعنی: غافلگیرانه «در حالی که بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پساگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قراردارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸)

«بگو: این است راه من» این دعوتی که به‌سوی آن فرامی‌خوانم و این راه و روشی که برآن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. سپس این «راه» را چنین تفسیر می‌کند: «با بصیرت به‌سوی خدا دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، به‌سوی خدا Ψ دعوت می‌کنم «من و پیروانم» یعنی: کسانی که پیرو من‌اند و به‌راه و روش من رهنمون شده‌اند نیز به‌سوی این راه دعوت می‌کنند. یا معنی این است: من و پیروانم هر دو بر حجتی آشکار از سوی خداوند Ψ قرارداریم «و خدا منزّه است» یعنی: او را از هرگونه شریک و همتایی تنزیه و تقدیس می‌کنم «و من از مشرکان» به‌خدای سبحان، یعنی از کسانی‌که به او شرکا و همتیانی مقرر می‌کنند «نیستم».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)

«و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را» به رسالت «نفرستادیم که به آنان وحی می‌فرستادیم» یعنی: به آن رسولان بشر وحی می‌فرستادیم چنان‌که به تو وحی می‌فرستیم و رسولان ما در میان بشر، فرشته نبوده‌اند پس چگونه آنها فرستادن تو را به رسالت انکار کرده و بعید می‌پندارند.

نظر جمهور علمای اهل سنت این است که خداوند متعال پیامبرانش را از مردان برانگیخت نه از زنان، از آدمیان برانگیخت نه از فرشتگان و جنیان و از اهل شهرها برانگیخت نه از اهل صحرا و بیابان؛ زیرا مردم شهرها عاقل‌تر، بردبارتر، فاضل‌تر و داناترند، در حالی که مردم دهات و بیابان، خشک مزاج و خشن می‌باشند، از این‌جهت علما گفته‌اند: از شرایط رسول این است که آدمی، مرد و مدنی باشد. بنابراین، روایتی که می‌گوید: «در میان زنان نیز چهار تن از انبیاء بوده‌اند: حوا، آسیه، مریم و مادر موسی»، روایتی بی‌پایه است.

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند، بنگرند؟» یعنی: آیا مشرکان در زمین خداΨ سیر و سفر نکرده‌اند تا به هلاکت‌گاه‌های امت‌های گذشته نگریسته و از آنان درس عبرت بگیرند و در نهایت از تکذیب و شرک خود دست بردارند «و قطعاً سرای آخرت» یعنی:

بهشت «برای متقیان بهتر است» از سرای دنیا «آیا نمی‌اندیشید؟» و فهم نمی‌کنید؟!

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)

«تا اینکه چون فرستادگان ما نومید شدند» یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری برنینگیتیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامید شده و پنداشتند که ما اقوام منکرشان را عذاب نمی‌کنیم «و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند» به قولی، معنی این است: پیامبران! بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این القاء درونی قرارگرفتند که در وعده پیروزی مورد خلف وعده قرارگرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن‌عباس، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده. به قولی دیگر معنی این است: امتهای پنداشتند که پیامبران! در آنچه‌که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه رضی‌الله عنها نقل شده، چنین است: پیامبران! از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امتهایشان نیز آنان را دروغ‌گو شناخته‌اند. ابواللیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه رضی‌الله عنها نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است.

«آن‌گاه بود که نصرت ما به آنان در رسید»
 یعنی: بعد از آن بود که نصرت خدای سبحان
 به طور ناگهانی به پیامبران^ﷺ در رسید «پس
 کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند» که
 آنان، پیامبران^ﷺ و مؤمنان همراهشان بودند
 و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند «و عذاب ما از
 گروه مجرمان» در هنگامی که برآنان فرود
 می‌آید «برگشت ندارد».

**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ
 الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (١١١)**

«به راستی در سرگذشت آنان» یعنی: در
 سرگذشت پیامبران^ﷺ و اقوام و امتهایشان، یا
 در سرگذشت یوسف و برادران و پدرش «برای
 صاحبان خرد عبرتی است» عبرت: بینایی‌ای
 است که از جهل و حیرت رها و مبرا باشد.
 اولوالالباب: صاحبان خردهای سالمی‌اند که
 به وسیله اندیشه و خرد، پند و عبرت
 می‌گیرند و نهایتاً آنچه را که مصالح
 دینشان در آن نهفته است، به چشم بصیرت
 می‌بینند و با دیده دل می‌نگرند و می‌دانند
 «سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد»
 یعنی: قرآنی که مشتمل بر این سرگذشتها و
 داستانهاست، سخنی دروغ و بربافته نیست
 «بلکه تصدیق آنچه که پیش از آن بوده» از
 کتابهای نازل شده، مانند تورات و انجیل و
 زبور «است و روشنگر هر چیز است» از
 قوانین و برنامه‌های کلی‌ای که به شرح و
 تفصیل نیاز دارند «و هدایتی است» در دنیا
 که هر کس خداوند^ﷻ اراده هدایتش را داشته
 باشد، به وسیله آن راه می‌یابد «و رحمتی»

است در آخرت «برای مردمی که ایمان می‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق می‌کنند و به آنچه که قرآن از ایمان به خداﷻ، فرشتگان، کتابها، پیامبران، شریعتها و قضا و قدر وی متضمن است باور دارند، اما جز آنان هر که باشد، از آن نفع نمی‌برد و به آن هدایت نمی‌شود و بنابراین، مستحق آنچه که ایشان سزاوار آند، نیست.

عبرتها و اندرزهایی که از داستان یوسف برگرفته می‌شود، بسیار است که از آن جمله به چند مورد آن به‌طور خلاصه می‌پردازیم:

۱- نقت و محنت، گاهی به نعمت و راحت می‌انجامد، همان گونه که داستان یوسف با غمها و حوادث سخت آغاز شد، اما سرانجام به تخت پادشاهی انجامید.

۲- گاهی ممکن است در میان برادران چنان کینه‌ها و عقده‌هایی پدید آید که آنان را به نابود کردن همدیگر بکشاند.

۳- پیدایش و رشد یوسف در خاندان نبوت و برخورداري وي از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگناهاي حوادث و محنتها به‌سوی او گشود.

۴- عفت، امانت‌داری و استقامت، منشأ هر خیری برای بشر؛ اعم از مرد و زن است.

۵- خلوت مرد با زن بیگانه، برانگیزنده فتنه است، بدین جهت، اسلام آن را حرام گردانید.

۶- ایمان به اصول و مبادی حق و سرسختی و صلابت در عقیده، سپری محکم برای رویاروي با هجوم مکاید و توطئه‌هاست؛ چنان‌که یوسف در پناه این سپر، از مهالك نجات یافت.

- ۷ - چنگ زدن به آستان خدا Ψ در هنگام سختي، پشتوانه و تکیه‌گاه مؤمن است.
- ۸ - محنت و مصیبت، مؤمن را از مسؤولیت‌هایش در قبال دعوت باز نمی‌دارد چنان‌که زندان، یوسف را از دعوت در راه خدا Ψ باز نداشت.
- ۹ - حسد، سبب خواري و خسران است.
- ۱۰ - صبر، کلید گشایش است.

(سوره رعد)

مدنی است و دارای (۴۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آنکه در آن از رعد و برق و صاعقه و فرود آوردن باران سخن رفته است، «رعد» نامیدند. سوره «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره‌های مدنی سخن می‌گوید که به مقاصد سوره‌های مکی شباهت دارد؛ و آن عبارت است از: اثبات توحید، رسالت، معاد و رد شبهات مشرکان. بنا به روایتی، آیاتی از این سوره مکی است.

المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» یعنی: آیات این سوره «آیات کتاب است و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است» مراد کل قرآن است، یعنی قرآن موصوف به این وصف است که حق است «ولی بیشتر مردم» باوجود وضوح و روشنی این آیات «ایمان نمی‌آورند» به این حقی که خداوند Ψ آن را بر تو نازل کرده، از آن رو که در ستیز و عناد و نفاق به سر می‌برند و در قرآن به درستی تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ
رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (٢)

«خداوند ذاتي است که آسمانها را بدون ستونهايي که آنها را ببينيد، برافراشت»
عمد: ستونهاست. يعني: آسمانها بدون اتکا به ستون بر پايند. به قولي؛ معني اين است که: آسمانها داراي ستونهايي – مانند نيروي جاذبه – هستند ولي شما آنها را نمي بينيد «سپس بر عرش استوا يافت» و او خود به كيفيت اين استوا داناتر است و ما به آن – بدون بيان كيفيت، بدون تشبيه، تأويل و تعطيل – ايمان داريم. و چنانکه امام مالك: گفته است: «استوا مجهول نيست، اما درك كيفيت آن در حيطه عقل نمي باشد و ايمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». «و خورشيد و ماه را گردانيد»
براي تأمين منافع خلق ومصالح بندگان که بايد به وسيله آنها برآورده شود «هر کدام براي مدتي معين سيرمي کنند» يعني: هر يك از خورشيد و ماه در مدار فلکي خود تا ميعادي معين که وقت فناي دنيا و برپايي قيامت است، سير مي کنند. به قولي: مراد از (أجل مسمي) منازل خورشيد و ماه است که خورشيد اين منازل را در مدت يك سال و ماه آن را در مدت يك ماه طي مي کند «خداوند کار آفرينش را تدبير مي کند» يعني: او آفرينش را آن گونه که بخواهد اداره مي کند «و آيات خود را به روشني بيان مي کند» يعني: نشانه هايي را که دال بر کمال قدرت و ربوبيت وي اند، به روشني بيان مي کند که

آنچه گذشت؛ از بر افراشتن آسمانها بدون ستون یا بدون ستون قابل رؤیت، رام کردن خورشید و ماه و به سیر واداشتن آنها تا میعاد معین، از جمله این نشانه‌هاست. یا معنی این است: کتاب نازل کرده خود را بیان می‌کند «**باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید**» و در صدق و راستی این ملاقات، هیچ شکی به خود راه ندهید و بدانید؛ ذاتی که بر آفریدن این اشیا و سامان دادن و اداره آنها توانا باشد، بر اعاده خلقت شما و گرد هم آوردنتان در محضر خویش برای حساب و جزا نیز تواناست.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُجُومًا لِئَلَّا يَغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳)

«و اوست آن‌که زمین را گسترانید» در طول و عرض تا انسان و حیوان امکان گردش و حرکت بالای آن و بهره‌گیری از منافع آن را بیابند.

باید دانست که گسترده بودن زمین – فی نفسه – منافی با کرویت آن نیست، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن است که زمین – با آن که کروی است – برای ساکنان خود گسترده ظاهر می‌شود.^۱ «و» اوست آن‌که «**در آن، کوه‌ها و نهرها نهاد**» رواسی: کوه‌های شامخ و استوار است.

^۱ برای آشنایی با تفسیر علمی کرویت زمین از نظر قرآن، نگاه کنید به کتاب «جلوه‌های جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» ص ۱۸۳، از مترجم.

گفتنی است؛ کتابهای جغرافیا و علم زمین‌شناسی از بیان این حقیقت پر هستند که اگر کوه‌ها نبود، قشر زمین به شکل هولناکی در معرض شکافها، لرزه‌ها و زلزله‌ها قرار می‌گرفت.

آری! حق تعالی زمین را گسترانید «و از هرگونه میوه‌ای در آن زوجی دوگانه قرار داد» یکی نر و یکی ماده. این تصریحی اعجازگرانه بر حقیقتی است که جدیداً در مورد وجود دو جنس نر و ماده در میوه‌ها کشف و شناخته شده و خود یکی از آیات علمی معجز قرآن کریم است^۱.

«روز را به شب می‌پوشاند» یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون بر چهره روز می‌نشانند و آن را تیره و تار می‌گردانند، بعد از آنکه سپید و روشن و روشنگر بود «قطعاً در این امور برای مردمی که فکر می‌کنند، نشانه‌هایی وجود دارد» دال بر وجود و وحدانیت خدای تبارک و تعالی زیرا آفرینش آنها با این اهداف و منظورهایی متعدد و گونه‌گون، خود دلیل وجود آفریننده‌ای حکیمی است که کاروبار آنها را بدین نظم و استحکام سامان داده است ولی کسانی که فکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَيْرٌ صِنَوَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفُضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٤)

^۱ نگاه ؛ مرجع سابق.

«و در زمین قطعه‌هایی است» یعنی: کرت‌هایی است «کنار هم» یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است و آب آنها یکی است ولی این قطعه‌ها و کرت‌های متجانس و یکدست با وجود این تجانس، انواع مختلف و گونه‌گونی از میوه‌ها را می‌رویانند «و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه» یعنی: در زمین انواع و اصنافی همانند و انواع و اصنافی ناهمانند از درختان انگور و خرما وجود دارد. ابن عباس^۲ می‌گوید: «صنوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد» «که همه با یک آب سیراب می‌گردند، و» با وجود این «برخی از آنها را در میوه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم» پس طعم برخی از آنها شیرین و طعم برخی دیگر ترش است، این یکی در منتهای خوبی و خوش‌مزگی و آن دیگر در مرتبه پایین‌تر از آن قرار دارد، این یکی سرخ است، آن یکی سپید و آن دیگر زرد... با آن‌که همه از یک زمین روییده و از یک آب سیراب شده‌اند! پس هر کس در این حقایق عمیقاً تأمل و تفکر نماید، بی‌تردید به این قطعیت و یقین می‌رسد که اینها جز ثمره صنع پروردگار حکیم و آگاه چیز دیگری نیست زیرا هنگامی که کشتزار یکی بوده و کرت‌های زمین به هم متصل و چسبیده باشد و آبی که زمین با آن آبیاری می‌شود نیز یکی باشد، از نظر عقل هیچ عامل و سببی برای اختلاف گونه‌های درخت و میوه – جز این قدرت بزرگ و این صنع عجیب‌صانع بی‌مثل و مثال – باقی

نمی‌ماند «بی‌گمان در این امر دلایل روشنی است برای مردمی که تعقل می‌کنند» و کار تفکر و اندیشه را که موجب درک این جلوه‌های پر درخشش از قدرت و صنع پروردگار تواناست، ترك نکرده و مهمل نمی‌گذارند لذا در عرصه‌های عبرت‌آموز موجودات، آنچنان که باید تأمل نموده و از آنها درس‌های ایمان‌آفرینی بر می‌گیرند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در سه آیه فوق، سه دلیل از ادله آسمانی و شش دلیل از ادله زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که دلایل آسمانی عبارتند از:

۱ - برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.

۲ - تسلط بر عرش.

۳ - و رام نمودن خورشید و ماه.

اما دلایل زمینی عبارتند از:

۱ - گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده - در عین کرویت آن.

۲ - آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوه‌های استوار.

۳ - به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.

۴ - قرار دادن زوجیت در میوه‌ها.

۵ - پوشانیدن روز به وسیله شب.

۶ - تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع‌گیریهای کفار می‌پردازد:

موضع‌گیری اول: انکار روز آخرت، موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است. خدای متعال این موضع‌گیری هایشان را در حالی مطرح می‌کند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بیشک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌های بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود.

اینک بنگریم به نخستین موضع‌گیری از این مواضع کفار:

**وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلَمْ نَكُنْ لَمْ يَخْلُقْ جَدِيدًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵)**

«و اگر تعجب کنی» ای محمد ص از تکذیب آنان «پس این سخن آنان عجیب‌تر است» که در تکذیب معاد گفتند: «آیا وقتی خاک شدیم، به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» یعنی: آیا از بستر خاکی‌مان دوباره به خلعت وجود آراسته می‌شویم و به میدان حشر و نشر در عرصه‌گاه معاد باز می‌آئیم؟ بدین‌گونه، اعاده حیات خویش را انکار کرده و آن را بعید پنداشتند در حالی‌که پروردگار توانا بر ایجاد خلق بی‌هیچ‌گونه نمونه سابقی، به طریق اولی بر اعاده مجددشان نیز توانا می‌باشد «اینان همان کسانی اند که به پروردگارشان کفر

ورزیده اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجاجت ورزیده و در پیمودن درکات منحط آن، به پله نهایی رسیده‌اند **«و در گردنهایشان غل و زنجیرهاست»** پس این غل و زنجیرها آنان را از راه ایمان بازمی‌گرداند و بنابراین، به ایمان آوردن قادر نمی‌شوند. به قولی: غل و بندها عبارات است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می‌شود. ابوحیان می‌گوید: **«در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به‌سوی دوزخ می‌کشانند»** **«و ایشانند اهل آتش، جاودانه در آنند»**.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (٦)

آن‌گاه موضع‌گیری دوم کفار چنین بیان می‌شود: **«و پیش از حسنه، به‌شتاب از تو سیئه می‌طلبند»** سیئه: عذاب مهلك، و حسنه: عافیت و راحت و سلامتی است. یعنی: آنان از شدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می‌طلبند **«حال آن‌که پیش از آنان عقوبتها گذشته است»** یعنی: برامثالشان از تکذیب‌کنندگان، عذابها گذشته است پس چرا از سرگذشتهای ننگین پیشینیانشان درس عبرت نگرفته و از فرود آمدن نظیر آنچه که بر امتهای پیشین گذشته است، خود را بر کنار نگه نمی‌دارند **«و به‌راستی پروردگارت بر مردم بخشایشگر است»** یعنی: صاحب گذشت و

بخشایشی بزرگ است «با وجود ستمکار بودنشان» پس با وصف استمرارشان در ارتکاب گناه، به شتاب عذابشان نمی‌کند و این است راز عدم فرود آمدن عذاب عاجل بر آنان. ابن عباس τ می‌گوید: «این امیدوارترین آیه در کتاب خدا Ψ است». سعید بن مسیب؛ می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو و گذشت خداوند Ψ نمی‌بود، هیچ‌کس به گوارایی و خوشی زندگی نمی‌کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هر کس بر عفو و کرمش‌تکیه می‌کرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی‌ورزید. «و بی‌گمان پروردگارت سخت کیفر است» پس سرکشان تکذیب‌کننده کافر را به عذابی سخت - بر وفق آنچه مشیت وی اقتضا کند - عذاب می‌کند، بدین جهت، او مهلت می‌دهد اما مهمل و متروک نمی‌گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می‌کند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
(۷)

اما موضع سوم از مواضع ستیزه‌جویانه کفار عبارت است از: «و کافران می‌گویند: چرا بر این پیامبر نشانه‌ای آشکار از سوی پروردگارش نازل نشده است؟» یعنی: چرا بر او معجزه دیگری غیر از آنچه با خود از آیات معجز آورده، نازل نگردیده، همچون معجزات حسّی‌ای که بر پیامبران دیگر نازل شد، مانند عصای موسی و شتر صالح و امثال آن؟ عجب است که آنها نشانه‌های حسّی‌ای مانند انشقاق قمر، انقیاد درخت، تبدیل‌شدن

عصا به شمشیر، جوشیدن آب از بین انگشتان پیامبر ص و امثال آن از معجزات را دیدند، اما از روی عناد باز هم نشانه‌های جدیدی درخواست کردند. پس بدان که مشکل آنها نبودن نشانه و معجزه نیست **«ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای»** که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می‌دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. آری! رسول خدا ص طبق فرمان الهی مسؤولیت انذار و بیم‌دهی را که بر عهده‌شان بود، به نیکوترین شکل به سر رسانده و به بلیغ‌ترین وجه انجام دادند **«و برای هر قومی راهنمایی است»** یعنی: پیامبری است که آنان را به سوی آنچه که هدایت و رشدشان در آن است، دعوت و راهنمایی می‌کند.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸)

«خداوند می‌داند آنچه را که هر زنی در شکم بار می‌گیرد» از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی و اینکه آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد **«و»** نیز می‌داند **«آنچه را که رحما می‌کاهند و آنچه را که می‌افزایند»** مراد افزایش حجم رحم با رشد رو به فزون حمل در آن و کم شدن حجم رحم با بیرون آمدن طفل از آن است. یا مراد، افزونی حجم رحم با افزونی تعداد بچه است زیرا گاهی رحم حامل دوقلو یا چندقلو می‌شود. یا مراد از کاستی رحم، کاستی آن با سقط جنین است. همچنان محتمل است که افزونی یا

کاستی حجم رحم، به مدت زایمان نیز بستگی داشته باشد. پس در هر يك از این امور، معجزه‌ای است «و هر چیزی نزد او اندازه‌ای معین دارد» که خداوند Ψ آن را با موازین، مقادیر و نسبت‌های ثابت و معلومی در نزد خویش مرتب و مقدر نموده و بر وفق نظام محاسبه شده‌ای آن را به حرکت درآورده است که از جمله این پدیده‌های هدفدار با برنامه و نظم و حساب، یکی هم نوع جنین و حجم رحم‌های زنان و مدت حمل و حیض آنان است.

این یکی دیگر از آیات معجز علمی قرآن کریم است که گستره تمام علوم و معارف تجربی را در نوردیده به طوری که هر اندازه دانشمندان در عرصه‌های هستی کاوش کنند و هر چه به میدان آورند، در راستای کشف جلوه‌های شهودی این آیه است.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹)

«دانای غیب و شهادت است» یعنی: خدای متعال دانای هر امر پنهان از میدان حس و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است «بزرگ بلند مرتبه است» یعنی: حق تعالی با قدرت و عظمت و سلطه قاهرانه خویش، از هر چیز بزرگ و برتر است.

سِوَاءَ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰)

«یکسان است» در علم وی «کسی از شما سخن را پنهان بدارد و کسی که آن را فاش

گرداند» پس حق تعالی هر چه را که انسان پنهان کند، می‌داند همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد «و» می‌داند «کسی که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند» بنابراین، موجودات آشکار، یا پنهان در پرده تاریکی‌ها، همه در پیشگاه علم خدای دانا یکسان و برابرند.

ملاحظه می‌کنیم که در این سه آیه، کمال علم الهی با بیانی نهایت رسا، شافی و کافی متجلی شده است. آری! حق تعالی به همه جزئیات و مفردات هستی داناست، به مقادیر و حدود اشیا داناست، به همه موجودات نهان و به همه اشیا آشکار داناست، علم وی بر همه اشیا - بی هیچ گونه فرقی میان پنهان‌ها و آشکارها - محیط است؛ او ناظر است بر دل تاریکی‌ها چنان‌که ناظر است بر درخشش‌ها و جلوه‌گریها.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱)

«برای او فرشتگانی است از پی یکدیگر آینده که او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش نگهبانی می‌کنند» یعنی: بر هر یک از انسانها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که

خداوند Ψ به ایشان فرمان داده است نگهبانی می‌کنند، نه اینکه قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهبانی می‌کنند. به قولی دیگر: او را به امر خدا Ψ از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمی‌دارند. اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند.

از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: ص این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که پاسدارانی را از پیش رو و پشت سر برای نگهبانی خود می‌گمارند، خداوند Ψ می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهبانی می‌کنند؟ غافل از آن که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهبانان هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد.»

بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهبان و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند. فرشتگان نگهبان وظایفی دارند، مانند نگهبانی انسان در شب و روز از مضرات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند، یکی از جلو او را نگهبانی می‌کند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شر انسانند که یکی

از آنها به جانب راست وي گمارده است و ديگري به جانب چپش و اين دو فرشته، اعمال وي رامينويسند، فرشته دست راست اعمال نيك او و فرشته دست چپ، اعمال بد او رامينويسد. پس مجموع فرشتگان گمارده و موكل براي هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب اند كه در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نويسنده ميباشند. چنان كه در حديث شريف آمده است: «بر شما فرشتگاني در شب وفرشتگاني در روز پي درپي مي آيند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر يكجا ميشوند...». در حديث شريف ديگري آمده است: «همانا با شما كساني هستند كه هرگز از شما جدا نميشوند مگر در هنگام رفتن به قضاي حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حيا كنيد و گرامي شان بداريد».

«در حقيقت خداوند حال قومي را تغيير نمي دهد» از نعمت و عافيت **«تا وقتي آنان آنچه در دلهایشان دارند»** از طاعت خدا **«تغيير دهند»** پس پروردگار نعمتي را كه بر قومي ارزاني داشته است، سلب نمي كند تا آن قوم، آنچه را كه در ضميرش از خير و اعمال نيك است، تغيير ندهد لذا حفظ و نگهداري فرشتگان نعمتي است كه خدای عزوجل در هنگام دگرگون شدن نفسها به سوي شر، آن را دگرگون مي كند **«و چون خداوند براي قومي بداي را بخواهد»** يعني: آسيب و نابودي و عذابي را **«پس هيچ برگشتي براي آن نيست»** يعني: هيچ برگرداني ندارد. به قولي معني اين است: چون خداوند Ψ براي قومي بداي اراده كند، دلهایشان را كور مي كند تا بلا

را برگزینند «و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست» که کاروبارشان را به سامان آورد و چون به سویش پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند. بنابراین، تحول از طاعت خدای عزوجل به سوی معصیت وی، در نهایت؛ تحول از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزت به سوی ذلت است - که خدای عزوجل ما را از این ورطه مهلك در پناه خود نگاه دارد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲)

«و اوست آن که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید» تا بترسید و امید بندید. ترس برای مسافر است که با مشاهده رعدوبرق، دل نگران فرود آمدن باران می‌شود زیرا او از باران متأذی می‌گردد اما امید برای مقیم است که چون برق رابیند، به نزول باران امیدوار می‌شود «و» اوست آن که «ابرهایی گرانبار را» که به سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند «پدیدار می‌کند».

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)

«رعد به حمد او تسبیح می‌گوید» مانعی از آن وجود ندارد که خداوند متعال رعد را به نطق آورد زیرا صدای مهیب رعد، شاهد عظمت و قدرت خداوند Ψ است. به قولی: تسبیح رعد، گواهی وی به قدرت خداوند Ψ است، بی آن که نطق کند «و فرشتگان نیز از بیم او» تسبیحش می‌گویند «و صاعقه‌ها را می‌فرستد و با آنها هر که را بخواهد» از خلقش «مورد

اصابت قرار می‌دهد» و بدین‌گونه او را نابود می‌کند «در حالی که آنان درباره خدا مجادله می‌کنند و او شدیدالمحال است»
محال: مکر است. مکر خداوند Ψ : رساندن ناخوشی و بدی به هر کسی است که مستحق آن باشد.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: رسول خدا ص مردی را به‌سوی کسی از فراعنه عرب فرستاده به آن فرستاده فرمودند: «برو و او را به‌سوی من فراخوان». آن مرد رفت و به او گفت: رسول خدا ص تو را فرامی‌خوانند. آن فرعون متکبر در پاسخ وی گفت: مگر رسول خدا کیست و خدا Ψ چیست؟ آیا او از طلاست، یا از نقره، یا از سرب؟ آن مرد نزد رسول خدا ص بازگشت و به ایشان گفت: یا رسول‌ا! من به شما گفتم که او سرکش‌تر از آن است که چنین دعوتی را اجابت گوید، رفتم و او در پاسخم چنین و چنان گفت. رسول خدا ص برای بار دوم او را به سویش فرستادند، او رفت و این بار نیز از وی چنین پاسخی شنید. بار سوم در اثنایی که فرستاده رسول خدا ص با وی در حال گفت‌وگو بود، ناگهان خدای عزوجل ابری را بر سر آن مرد فرعون منش فرستاد، آن ابر غریدن گرفت و از آن صاعقه‌ای جهید و بر فرق سرش فرود آمد و نابودش کرد. همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در بیان سبب نزول این آیه، روایات دیگری نیز آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص چون صدای رعد را می‌شنیدند و برق صاعقه را می‌دیدند، می‌گفتند: «اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك: بار خدایا! ما را با غضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش». همچنان طبرانی از ابن عباس^ع روایت می‌کند که رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا^Ψ را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر خدا^Ψ اصابت نمی‌کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره^ع آمده است که چون رسول خدا ص صدای رعد را می‌شنیدند، این آیه را می‌خواندند: «سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو على كل شيء قدير: پاکای خدایی که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می‌گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نعمتی است که خدای عزوجل با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود...».

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ
كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ
(۱۴)

«دعوت حق براي اوست» ابن عباس τ مي‌گويد: «دعوت حق، کلمه حق يعني لا اله الا الله است». يعني: براي خدا Ψ است بر عهده خلق وي که او را به يگانگي بخوانند و دين خویش را براي او خالص گردانند. امام شوکاني در تفسير «دعوت حق» مي‌گويد: «يعني دعاي حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعاي انسان به بارگاه الهي در هنگام ترس و بيم زيرا در اين حال جز خدای سبحان کسي ديگر به ياري خوانده نمي‌شود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادي، فقط حق تعالي قادر به اجابت گفتن انسان درمانده است. پس کسي که او را در اين حال بخواند، بي‌گمان او را به حق خوانده است». «و کساني که جز خدا را مي‌خوانند، به هيچ وجه جوابي به آنان نمي‌دهند» يعني: خدایاني که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان مي‌خوانند و پرستش مي‌کنند، هيچ پاسخي به هيچ خواسته‌اي از خواسته‌هايشان - هر چه که باشد - نمي‌دهند «مگر مانند کسي که دو دستش را به سوي آب بگشايد تا آب به دهانش برسد درحالي که هرگز آن آب «به او رسنده نيست» يعني: خدایان به پرستشگران خویش در دعاهايشان هيچ پاسخي نمي‌دهند مگر مانند پاسخ دادن آب براي کسي که دو دستش را از دور به سوي آن دراز نموده و مي‌خواهد تا آب از همان دوردست حرکت کند و خود را به او برساند، طبيعي است که آب هيچ پاسخي به اين شخص نمي‌دهد زيرا آب نياز آن شخص را به خود احساس نمي‌کند و قادر نيست که خواسته وي را اجابت گويد. به قولي: کساني

که بتان و مردگان را میخوانند، به کسی تشبیه شده‌اند که دستش را بدون در کار بودن ریسمان و دلوی، به سویی چاه آب دراز نموده و از آن آب می‌طلبد «و دعای کافران جز در بی‌فایده‌گی نیست» یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی نمی‌بخشد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ
(۱۵)

«و هر که در آسمانها و زمین است برای خدا - خواهان و ناخواهان - سجده می‌کند» به سجده تعبد و انقیاد در برابر امر و حکم پروردگار، چون امر وی به صحت و بیماریشان، زندگی و مرگشان و فقر و توانگریشان، چه این سجده به رضا و رغبت باشد؛ مانند سجده فرشتگان و مؤمنان و چه ناخواسته و از روی کراهیت؛ مانند سجده کافران و منافقان در سختی‌ها و تنگناها، یا تسلیم بودن اجباری آنها به سنت‌های مسلط الهی زیرا کفار به‌طور ناخواسته در حالات سختی و ضرورت و از ترس شمشیر مجاهدان، به حکم خدای عزوجل گردن می‌نهند چنان‌که مؤمنان به دلخواه خود منقاد اویند و حق تعالی را آن‌گونه که به آنان فرمان دهد، عبادت می‌کنند «و سایه‌هایشان به وقت صبح و شام سجده می‌کنند» مراد از آن: سایه انسان است که او را دنبال می‌کند و این سایه به فرمان خدا Ψ در هیأت سجده قرار داده شده، به گونه‌ای که چون انسان می‌ایستد، سایه وی

به حال سجده بر زمین می‌افتد. صبح و شام را مخصوص ساخت زیرا نمایان بودن سایه در این دو وقت، بیشتر مشخص است. غدو: جمع «غداه»، عبارت از اول روز است چنان‌که آصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

**قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ
لأنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي
الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (١٦)**

سپس خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از کفار سؤال کند: «بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» آن‌گاه بی‌درنگ خود فرمود: «بگو: خدا» پس گویی پروردگار از پاسخ و باور خود آنان حکایت کرد زیرا کفار مکه به این امر که خداوند Ψ آفریننده است، مقرر و معتقد بودند «بگو: پس آیا بجز او سرورانی گرفته‌اید» یعنی: هرگاه عقیده دارید که خدای عزوجل آفریننده است پس شما را چه شده است که جز او سروران و سرپرستانی گرفته‌اید «که برای خود هم مالک سود و زیانی نیستند؟» یعنی: آن سرورانتان چنان عاجز و ناتوانند که برای خود هم اختیار سودی را ندارند تا از آن سود ببرند و اختیار زیانی را هم ندارند که با آن به غیرخویش زیانی برسانند، یا آن زیان را از خود دفع کنند پس چگونه شما از این خدایان ناتوان امید سود و زیان را دارید در حالی‌که آنان حتی برای خود هم مالک این سود و زیان نیستند؟ «بگو: آیا برابرند

نابینا» در دین خود که انسان کافر است «و بینا» در دین خود که انسان موحد است؟ قطعاً برابر نیستند زیرا اولی به واجبات و مکلفیتهای خود جاهل، و دومی به این واجبات و الزامات داناست **«یا آیا ظلمات و نور»** یعنی: کفر و ایمان **«برابرند؟»** هرگز نه! **«یا مگر برای خدا شریکانی مقرر کرده اند که مانند آفریدن خدا آفریده اند پس در نتیجه، این دو آفرینش برآنان مشتبّه شده است؟»** یعنی: آیا برای خدا Ψ شرکایی را گرفته اند که همچون او آفریننده باشند تا در نتیجه، امر آفرینش بر آنان مشتبّه شود و بناچار بگویند: این گروه نیز همچون خدا Ψ آفرینشگرند بنابراین، سزاوار پرستش میباشند چنانکه او سزاوار آن است؟ نه! هرگز چنین نیست بلکه آنها برای خدای سبحان شرکایی گرفته اند که عاجز و ناتوانند و حتی بر آنچه که انسان خود برانجام آن قادر است، توانا نیستند چه رسد به آنچه که آفریننده برحق به آن تواناست؛ پس چگونه کار برآنان مشتبّه شده است؟ **«بگو: خدا آفریننده هرچیزی است»** پس آفریننده ای غیر از او وجود ندارد بنابراین، این که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد درحالی که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست **«و اوست یگانه قهار»** و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می باشد.

اهل سنت با اين آيه استدلال کرده اند بر اينکه افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نيست زيرا فعل او «شيء» است و حق تعالي خالق هر «شيء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چيزي است که خداوند Ψ برايش آفريده است، نه بيشتر از آن.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (١٧)

«همو که از آسمان آبي فروفرستاد پس رودخانه هاي روان شدند» يعني: آب رودخانه ها روان شد «به اندازه گنجایش خودشان» پس اگر رودخانه کوچک بود، آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، آب بسيار در آن روان گشت. در اين آيه، خداوند Ψ نزول قرآن را که جامع هدايت و بيان است، به نزول باران، و رودخانه ها را به دلها تشبيه کرده است پس برخي از دلها براي گنجاندن خير و دانش، بزرگ و فراخ اند و برخي از آنها برخلاف آن تنگ و کوچک بوده عرصه چنداني براي گنجاندن خير و حکمت ندارند «و سيل کفي بلند روي خود برداشت» زبد: کف سپيد بالا آمده بر روي سيل است. رابي: بلند و بالا آمده برروي آب «و از آنچه در آتش ميگدازند» از اجسام معدني «به طلب پيرايه» يعني: براي به دست آوردن زيورآلاتي چون طلا و نقره که بدان زينت و آرايش

میکنند «یا به طلب کالایی» چون ظرفها و ابزارهایی که از آهن و برنج و مس و سرب میسازند «کفی مانند آن بر میآید» زیرا بر روی گداخته این آهنآلات و فلزات نیز، کفی از پلییدی و خاک و فضلات آنها بیرون میآید «خداوند برای حق و باطل اینچنین مثل میزند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سیل، کف را بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همین‌گونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدین‌سان که آب به عروق زمین و بافت‌های آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته‌گری به‌صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.

پس مثل مؤمن و عقیده‌اش و منافع ایمان، مانند مثل آبی است که از آن در رویاندن گیاهان و درختان زمین و کسب حیات و طراوت موجودات زنده بهره‌برداری می‌شود و منفعت آن همانند منفعت طلا و نقره و سایر جواهر و فلزاتی است که در معرض بهره‌گیری مردم قرار می‌گیرند. اما مثل کافر و کفرش، همانند کفی است که برباد می‌رود و بسان

پليدي آهن و پليديهاي ديگري است كه آتش از جوهر طلا و نقره به بيرون مي‌افگند و به هيچ دردي نخورده از بين مي‌رود و به زباله‌دانها افگنده مي‌شود **«خداوند مثلها را اين چنين مي‌زند»** يعني: به مانند اين مثل زدن عجيب، خداوند Ψ در هر بابي مثلها مي‌زند. چنان‌كه در سوره «بقره» براي منافقان دو مثل زده و در سوره «نور» براي كفار دو مثل زده - كه بيان آن مي‌آيد - همچنين در سوره‌هاي ديگر.

خلاصه اين‌كه مثل قرآن كريم - اين كلام نور و تجلي‌گاه حقيقت و ايمان - در زنده كردن دلها، مانند آبي است كه زمين را پس از مردن آن زنده مي‌كند و مانند معدن خالص و بي‌آلايشي است كه منافع بسياري را براي مردم تأمين مي‌كند. اما كفر و عقیده باطل مشركان، همانند كف روي آب يا غش و پليدي بي‌سود و ثمر برآمده از معادن است.

در سنت نيز مثلهاي مشابهي آمده است. چنان‌كه رسول خدا ص حال بهره‌گيران از سنت خود را به حال سه نمونه مختلف زميني تشبيه کرده‌اند كه آب بر آنها فرودمي‌آيد؛ در حديث شريف به روايت ابوموسي اشعري τ از رسول خدا ص آمده است: «در حقيقت مثل آنچه - از هدايت و علم - كه خداوند Ψ مرا بر آن مبعوث کرده، مانند مثل باراني است كه بر زمين فرود مي‌آيد پس بخشي از آن زمين، آب را پذيرفته و جذب مي‌كند و درنتيجه گياه و علف فراوان مي‌روياند و بخشي از آن، خشك و سخت است كه آب را جذب نكرده و بر روي خود نگه مي‌دارد و در نتيجه مردم از آن

بهره‌مند می‌شوند؛ می‌نوشند و به حیوانات خودنوشانده و آبیاری و کشت‌وکار می‌کنند ولی بخشی از آن آب بر زمینی فرودمی‌آید که دشت و هامون است، به‌طوری که نه آبی را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خدا Ψ فقیه شده و خدای عزوجل او را از آنچه که مرا بدان برانگیخته و بهره‌مند ساخته، بهره‌مند گردانیده است. چنین کسی خود می‌داند و به دیگران هم می‌آموزاند. همچنین این است مثل کسی که سربری برای آن برنیفراشته و هدایت خدای عزوجل را که بدان فرستاده شده‌ام، نمی‌پذیرد».

لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸)

«برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند» آن‌گاه که ایشان را به‌سوی یگانگی خود و تصدیق انبیا و عمل به برنامه‌هایش فراخواند «حسنی است» یعنی: پاداشی بس نیکو است که همانا بهشت برین است «و کسانی که وی را اجابت نکرده‌اند» یعنی: کسانی که دعوت حق تعالی را رد کرده‌اند «اگر سراسر آنچه در زمین است» از انواع و اصناف اموال «و مانند آن را با خود داشته باشند» یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد «قطعاً آن را برای بازخرید خود» یعنی: برای برطرف کردن عذاب بزرگ و هول عظیم روز قیامت که در آن قرار دارند «خواهند داد»

اما - برفرض اگر این هم در توانشان باشد - از آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد بلکه «آن گروه» یعنی: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده اند «برای آنان سختی حساب است» در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهانش آمرزیده نشود «و جایشان در دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و مأوايشان است «و چه بدجایگاهی است» دوزخ که در آن مستقر میشوند.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (١٩)

«آیا کسی که میداند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است» و هیچ‌شک و شبهه‌ای در آن نیست «مانند کسی است که نابیناست» و کوردل لذا این حقیقت را نمیداند؟ «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان خردهای برترند «که پند می‌پذیرند» اما آنان که از خردی سالم بی‌بهره‌اند، پند نمی‌پذیرند و هر کس پند نپذیرفت، نابیناست.

سپس خدای سبحان ویژگی‌های هر دو گروه را بیان میکند و در آغاز به اوصاف و ویژگی‌های اهل حق پرداخته می‌فرماید:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (٢٠)

«همان کسانی که به عهد خدا» یعنی: به پیمانهای که میان خود و پروردگار خویش، یا میان خود و دیگر بندگان - به نام خداΨ

– بسته اند «وفا می‌کنند و پیمان او را» که بر خود الزام کرده و آن را با سوگند و امثال آن از صیغه‌های تأکید، مؤکد و مستحکم ساخته اند «نمی‌شکنند» و هرآنچه را که بنده بر خود واجب گرداند یا به گردن بگیرد، چون نذر و مانند آن نیز شامل «میثاق» می‌شود. پس نخستین وصف اهل حق: وفا به عهد است.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱)

دومین وصف اهل حق این است: «و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می‌پیوندند» همچون صله رحم. در حدیث شریف به روایت انس^ع آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی‌مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را بپیوندد».

سومین وصف اهل حق این است: «و از پروردگار خویش می‌ترسند» ترسی که آنان را بر انجام تکالیفشان و اجتناب از محرمات و امی دارد. خشیه: ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می‌ترسد، همراه باشد.

چهارمین وصف اهل حق این است: «و از سختی حساب می‌ترسند» حساب سخت: حسابی است همراه با بررسی و دقت و تجسس در همه جوانب و اطراف قضیه و مناقشه و پی‌جویی در آن لذا کسی که در حساب مورد پی‌جویی و کاوش قرار گیرد، نمی‌تواند از پس آن برآید و لذا به کیفر روبرو می‌شود. بنابراین، یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که

مورد چنین محاسبه‌ای قرار گیرند، با خود محاسبه می‌کنند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲)

پنجمین وصف اهل حق این است: «و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند» مراد: شکیبایی بر طاعت خدا Ψ ، شکیبایی از محرمات وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور و المناک وی است.

ششمین وصف اهل حق این است: «و نماز را برپا داشتند» یعنی: آن را در اوقات مخصوص آن بر وفق آداب و ارکانی که خداوند Ψ آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا می‌کنند.

هفتمین وصف اهل حق این است: «و از آنچه روزیشان دادیم، انفاق کردند» لذا زکات اموالشان را ادا کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کرده‌اند «در نهان» به‌طور خفیه و پنهانی «و آشکارا» به‌طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتدا کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.

هشتمین وصف اهل حق این است: «و بدی را با نیکی دفع می‌کنند» یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع می‌کنند، یا عمل بد را با عمل صالح پاسخ می‌دهند، یا گناه را با توبه دفع می‌کنند «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده «ایشان راست فرجام خوش آن سرای» یعنی: ایشان راست نیک‌سرانجامی سرای آخرت و

دربزرگرفتن بهشت و نیز فرجام نیک سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳)

«همان بهشتهای عدن که در آن وارد می‌شوند» بهشتهایی که اهل آن در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلا کوچانده نمی‌شوند. عدن: لغتا به معنای اقامت است. در تفسیر کشف‌الاسرار، «جنات عدن» به «بهشتهای پایندگی» معنی شده است «و» وارد می‌شود در آن «هر که از پدران‌شان که نیکوکار باشد» پدران از باب تغلیب ذکر شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می‌شود «و زنان‌شان و فرزندان‌شان» یعنی: هم خودشان به بهشتهای عدن وارد می‌شوند و هم برای گرامیداشت آنان، پدران و مادران و زنان و فرزندان‌شان به ایشان ملحق ساخته می‌شوند تا با دیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می‌یابد چنان‌که جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکی این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که نیکوکار باشند و صرف این‌که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد - بی‌آنکه خود صالح باشد - کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است. در حدیث شریف

آمده است که رسول خدا ص در بیماری وفاتشان به فاطمه رضی‌الله عنها فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه می‌خواهی درخواست کن زیرا من نمی‌توانم هیچ چیز از جانب خدا Ψ را از تو دفع کنم». «و فرشتگان از هر دری برآنان وارد می‌شوند» یعنی: فرشتگان از تمام درهای منازلی که این گروه بهشتی در آنها سکونت می‌گزینند، وارد بهشت شده آن‌گاه به رسم شادباش به ایشان می‌گویند:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (٢٤)

«سلام بر شما» یعنی: از تمام آفات به سلامت مانید «به پاداش آنچه صبر کردید» یعنی: این پاداش به سبب صبر شما بر تقوای الهی و رعایت اوامر وی است «راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!» یعنی: فرجام سرای بهشت. این مدح و ستایشی است بر آنچه که خدای عزوجل به ایشان از نیک‌فرجامی عنایت کرده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آیا می‌دانید اولین کسانی از خلق خدا Ψ که وارد بهشت می‌شوند کیستند؟ یاران گفتند: خدا Ψ و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق خدا Ψ که وارد بهشت می‌شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می‌شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می‌گردد و یکی از ایشان می‌میرد در حالی که نیازش در سینه‌اش باقی مانده و توانایی

برآوردن آن را در زندگي اش نداشته است. پس خداوند ﷻ به كساني از فرشتگانش كه بخواهد مي‌گويد: نزد آنان برويد و بر آنان درود و شادباش بگوييد. فرشتگان مي‌گويند: ما ساكنان آسمانت و برگزیدگان از میان خلقت هستيم، آيا ما را مي‌فرمائي كه نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگويم؟ پروردگار عزوجل مي‌فرمايد: ايشان بندگان براي من بودند كه فقط مرا پرستيده و چيزي را با من شريك نمي‌آوردند، مرزها به وسيله ايشان نگهباني و بديها و سختي‌ها به وسيله ايشان دفع مي‌شد و يكي از ايشان مي‌مرد درحالي كه نياز وي در سينه اش بود و آن را نمي‌توانست برآورده كند. آنگاه فرشتگان نزد ايشان رفته و از هر دري بر ايشان وارد مي‌شوند و مي‌گويند: سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار». همچنين در حديث شريف آمده است: رسول خدا ص در رأس هر سال به زيارت قبور شهدا رفته آنگاه خطاب به ايشان اين آيه را مي‌خواندند: (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ).

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (٢٥)

سپس خداوند متعال به بيان صفات كوردلاني مي‌پردازد كه حق را نمي‌شناسند و بدان راه نمي‌يابند: «و كساني كه پيمان خدا را پس از بستن آن مي‌شكنند و آنچه را خدا به پيوستنش فرمان داده مي‌گسلند و در زمين فساد مي‌كنند» با كفر، ارتكاب معاصي و زيان رساندن به جانها و مالهاي مردم. «بر

آن گروه» به سبب این فساد افروزی‌شان «لعنت است» یعنی: طرد و دوری از رحمت خداوند است «و برای آنان بدفرجامی آن سرای است» یعنی: بدفرجامی سرای دنیاست که عذاب دوزخ می‌باشد.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (٢٦)

«خدا برای هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» پس حق تعالی گاهی روزی را برای کافر گشایش داده و آن را بر مؤمن – از روی ابتلا و امتحان وی – تنگ می‌گرداند لذا نه گشایش در روزی دلیل کرامت و بزرگواری انسان است و نه تنگی رزق و روزی، دلیل ذلت و اهانت وی «و کافران به زندگی دنیا شاد شدند» و نسبت به آنچه که نزد خدا است، غافل و جاهل ماندند «و زندگی دنیا در برابر آخرت جز بهره‌ای ناچیز نیست» در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این‌که یکی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست – و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند – پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می‌آورد!».

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (٢٧)

«و کافران می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای براو نازل نشده است؟» گویی ادله ایمان ناقص و ناکافی است!! در حالی‌که قرآن عظیم، بزرگترین معجزه الهی

می‌باشد. لذا خداوند Ψ در این آیه و آیات بعد، در پاسخ به این درخواست مشرکان چندین ردیه را عنوان می‌کند «بگو: در **حقیقت خداست که هرکه را بخواهد گمراه می‌کند**» چنان‌که این گروهی را که می‌گویند: چرا بر او معجزه‌ای نازل نشده، گمراه نمود «**و هر کس را که به‌سوی او بازگردد**» و با توبه و دست‌کشیدن از گناهی که بر آن بوده است، به قلب خویش به‌سوی او روی آورد؛ «**به‌سوی خود راه می‌نماید**» بنابراین، فرود آوردن نشانه‌ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تأثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه به دست‌خدا Ψ است. پس هر کس را سزاوار هدایت بداند راه می‌نماید، در غیر آن او رادر سرایشی گمراهی رها می‌کند. پس شایستگان راه هدایت کیستند؟:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸)

«همان کسانی که ایمان آورده اند» یعنی: راه‌یافتگان همان کسانی هستند که خدا Ψ هدایتشان کرده لذا به‌سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده‌اند «**و دل‌هایشان به‌یاد خدا آرام می‌گیرد**» یعنی: دل‌هایشان با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح، تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش می‌یابد «**آگاه باش که با یاد خدا**» نه با یاد دیگران «**دل‌ها آرامش می‌یابد**» و هرچند نگرش در مخلوقات خدای سبحان و شگفتی‌های آفرینش وی و معجزاتش، فی‌الجمله آرام‌بخش دل‌هاست ولی آرامش دادن اینها، همچون

آرامشي که ياد خدا Ψ در انسان ايجاد مي‌کند، نيست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا بَدَأَ (۲۹)

سپس حق تعالي اهل ايمان را مژده داده مي‌فرمايد: «کساني که ايمان آورده و کارهاي شايسته کرده‌اند، خوشا به حالشان» طوبي: حال خوش است؛ از شادي و آرامش روح، زندگاني گوارا و خير و نعمت فراوان. به قولي: طوبي درختي در بهشت است چنان‌که در حديث شريف به روايت سهل بن سعد آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «طوبي درختي است در بهشت که سوار در سايه آن صدسال راه مي‌پيمايد، اما هنوز آن را نمي‌تواند طي کند». و هيچ جاي شگفتي هم نيست زيرا چنان که در حديث شريف آمده است: «در بهشت چيزهايي است که نه آنها را چشمي ديده و نه گوشي شنیده و نه بر قلب هيچ بشري خطور کرده است». قرطبي اين قول را صحيح‌تر دانسته است. «و خوش سرانجامي دارند» و خوش جاگاهي که همان سراي بهشت است.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ (۳۰)

«بدين‌گونه تو را در ميان امتي که پيش از آن امتهاي بسياري گذشته‌اند فرستاديم» يعني: تو را در ميان گروهی از مردم فرستاديم که پيش از آن گروه‌هاي بسياري گذشته‌اند، گروه‌هايي که به‌سوي آنان نيز پيامبراني را فرستاده بوديم بنا بر اين،

این امت آخرین امتهاست و تو نیز خاتم پیامبران! هستی «تا آنچه را به سوي تو وحی کردیم بر آنان بخوانی» یعنی: تو را در میان این امت فرستادیم تا قرآن و سایر وحیانیات ما را بر آنان بخوانی «در حالی که آنان به رحمان کفر می‌ورزند» یعنی: مشرکان مکه منکر آنند که خداوند Ψ اسمی به نام رحمان داشته باشد چنانکه گفتند: ما نمی‌دانیم که رحمان و رحیم کیست؟ «بگو» ای محمد در پاسخ آنها «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او هیچ کس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی‌باشد «بر او توکل کرده‌ام» در تمام امور خویش «و به سوي اوست» نه به سوي غیر وی «بازگشت من» زیرا کسی جز او شایسته آن نیست که مرجع قرار گیرد.

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَئْتَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱)

«و اگر قرآنی بود که کوهها بدان روان می‌شد» به قولی: این آیه متصل به جواب این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر وی نازل نشده است؟) «آیه/۲۷». یعنی: اگر آنان تفکر کنند، به این حقیقت پی می‌برند که قرآن خود بزرگترین معجزه است زیرا اگر در عرصه هستی کلامی می‌بود که وقتی خوانده می‌شد، کوهها به سبب آن روان گشته و از محل

استقرار خود به حرکت در می‌آمدند؛ «یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید» و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می‌شد، یا زمین از خشیت خدا Ψ در هنگام قرائت آن شکافته می‌شد، یا خواننده آن مسافتهای زمین را به وسیله آن می‌پیمود. پس این جمله سه وجه دارد. «یا مردگان بدان به سخن در می‌آمدند» یعنی: یا مردگان با قرائت آن زنده می‌شدند و در نتیجه، هنگام مخاطب قرارگرفتن به قرآن، آن را همچون زندگان می‌فهمیدند، آری! اگر تحقق همه این معجزات با کلام و قرائتی منظور و ملحوظ اراده خدای سبحان می‌بود، آن کلام بدون شك قرآن بود زیرا در عرصه معجزات الهی، حجت و معجزه‌ای بلیغ‌تر و مؤثرتر از قرآن در تأثیرگذاری بر اندیشه‌ها، روانها و ضمائر نازل نشده است، قرآنی که اگر خدای عزوجل آن را بر کوهی فرود می‌آورد، یقیناً آن کوه از ترس خدا Ψ خرد و درهم‌کوفته و فروتن می‌شد.

اما اگر پروردگار متعال همه این امور را با قرآن به انجام می‌رساند، باز هم آن مشرکان ایمان نمی‌آوردند.

ابن‌عباس ك در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید؛ مشرکان به رسول خدا ص گفتند: اگر چنان که ادعا می‌کنی به راستی پیامبر هستی؛ پس پدران و بزرگان نخستین ما را که مرده‌اند، به ما بنمایان (زنده گردان) تا با آنان سخن بگوییم، همچنین این کوههای مکه را که به سختی در تنگنای آنها قرار

داریم برای ما فراخ گردان. همان بود که آیه کریمه نازل شد.

«بلکه کار همه یکجا از آن خداست» یعنی: اگر قرآنی می‌بود که همه درخواستهایشان با آن محقق می‌شد، یقیناً آن همین قرآن بود، از آنجا که چنان اعجازی در آن وجود دارد که اگر همه انس و جن گرد آیند، نظیر آن را نمی‌توانند بیاورند و از آنجا که قرآن چنان کتابی است که باطل از پس و پیش آن بر آن وارد نمی‌شود.

ولی خداوند متعال آن درخواستهایشان را با این قرآن محقق نکرد بلکه قرآن را بر همین تأثیر و اعجاز لفظی و معنوی کنونی‌اش قرار داد؛ چرا که در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته نبود و اگر در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته می‌بود، قطعاً خداوند Ψ آن را برآورده می‌ساخت. آری! اگر او می‌خواست که آنان قهراً ایمان آورند، یقیناً ایمان می‌آوردند، اما مشیت او بر ایمان همه آنان نرفته است بنابراین، نه به‌راه افتادن کوهها در آنها تأثیری می‌گذارد و نه تحقق دیگر پیشنهاداتشان. پس اگر از این نشانه‌ها هر چه بیاید و هر چه ببینند، باز هم بر کفر خویش پای می‌فشرند، به همین جهت فرمود:

«آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند» و برایشان روشن نشده است **«که اگر خدا می‌خواست، قطعاً مردمان را همه یکجا هدایت می‌کرد»** بی‌آنکه معجزات و نشانه‌ها را مشاهده کنند؟ ولی حق تعالی جز کسانی را که شایسته هدایت‌اند و عنایت وی در حقشان

پیشی گرفته، هدایت نمی‌کند. در آیه کریمه «یأس» به معنی علم به کار رفت زیرا یأس از یک چیز، متضمن علم به آن است.

روایت است که رسول خدا ص در حدیث شریف ذیل پیرامون عظمت معجزه قرآن فرمودند: «هیچ پیامبری نیست مگر این‌که به او از نشانه‌هایی داده شده که بشر به مانند آن نشانه‌ها و معجزات ایمان می‌آورد، اما آنچه که به من داده شده، وحی است که خداوند ﷻ آن را به من وحی کرده است. پس امیدوارم که پیروان من در روز قیامت از همه آنان بیشتر باشند». معنای این فرموده پیامبر ص این است که: معجزه هر پیامبری با فوت آن پیامبر ختم شده در حالی‌که قرآن معجزه و حجتی جاودانه و ابدی است که شگفتی‌های آن هرگز به پایان نمی‌آید و دانشمندان و شیفتگان حقیقت هرگز از آن سیر نمی‌شوند و حق تعالی آن را برای صاحبان خرد و اندیشه، معجزه و نشانه‌ای تام گردانیده است «و کسانی که کافر شده‌اند، پیوسته به‌سزای آنچه کرده‌اند، مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد» این هشدار به کفار مکه است که به سبب آنچه از کفر و تکذیب پیامبر ص مرتکب گردیده‌اند، مصیبتی کوبنده یعنی: بلایی بسیار بزرگ و سخت به آنان می‌رسد؛ مانند کشتن، به اسارت درآمدن، جنگ و قحطی. قارعه: رنج و بلا و مصیبت است «یا فرود می‌آید» این ضربه کوبنده «نزدیک خانه‌هایشان» و شهرشان که قطعا از فرود آمدن آن ترسناک و متوحش می‌شوند. به قولی معنی این است: تو ای پیامبر! در فتح مکه

نزدیک خانه هایشان فرود می‌آیی «تا وعده خدا فرا رسد» با فرارسیدن مرگشان، یا با برپایی قیامت، یا با فتح مکه - به قول ابن عباسك و جمعی دیگر - «هرآینه خداوند وعده خود را خلاف نمی‌کند» و وعده اش قطعاً رسیدنی است.

بدین‌گونه پاسخ سؤال و شبهه کافران در مورد درخواست معجزه که در «آیه/۲۷» مطرح گردید، به شیوه‌ای مستدل و منطقی داده شد. و بازهم پاسخ‌های دیگری عنوان می‌شود، از جمله سومین رد بر کافران که ضمن آن رسول خدا ص این‌گونه مورد دلجویی قرار می‌گیرند:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُمْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ
(۳۲)

«و بی‌گمان پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر قرار گرفتند» لذا تو تنها پیامبری نیستی که با تکذیب و استهزا روبرو شده است «پس به کافران مهلت دادم» املاء: مهلت دادن است «سپس آنان را فروگرفتم پس کیفر من چگونه بود» بر گروه‌های کفاری که به پیامبران استهزا کردند؟!

سپس حق تعالی از قیومیت خویش و این‌که مشرکان سزاوار عذاب هستند و از سنت خویش در کسانی که اراده گمراهی‌شان را دارد، خبر داده می‌فرماید:

أَقَمْنِ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)

«آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است، مراقب است» مانند کسی است که از همه جا بیخبر می‌باشد؟ یعنی: آیا خدایی که متولی امور و مدبر احوال خلق و تعیین آجال و ارزاقشان و ناظر و مراقب تمام اعمال و احوال آنها می‌باشد، همانند بتان بیجان و بی‌شعور و همانند مردگانی است که مشرکان آنها را - بجز وی - به‌خدایی و پرستش گرفته‌اند؟ بتانی که نه بر چیزی ناظر و مراقب هستند و نه تدبیر امری از امور را برعهده دارند؟ قطعاً او همانند آنان نیست **«و برای خدا شریکانی قرار دادند»** یعنی: با آن‌که هرگز نمی‌توان میان خدای سبحان و بتان بیجان همانندی دید، با آن‌هم، این کافران برای خدای سبحان شریکانی قرار دادند **«بگو»** ای محمد! **«نامهایشان را بیان کنید»** یعنی: از این شریکانی که برای خدای سبحان قرار داده‌اید، نام ببرید که آنها کیستند؟ بدانید که آنها حقیرتر از آنند که **«خدایان»** نامیده شوند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: **«یعنی: اوصاف آنان را ذکر کنید تا با اوصاف خداوند Ψ مقابله شود و فن مماثلت آشکارگردد - والله اعلم»**. **«یا مگر او را»** یعنی: خداوند Ψ را **«به آنچه او در زمین نمی‌داند»** و نمی‌شناسد **«خبر می‌دهید»** از شرکایی که می‌پرستید؟ یعنی خدای دانا با وجود آن‌که به آنچه در آسمانها و زمین است آگاه می‌باشد و هیچ چیز بر او پنهان نیست، اما در روی زمین چنین شرکایی را برای خود سراغ ندارد پس شما این شرکا را از کجا آورده‌اید؟ دلیل این‌که حق تعالی

فقط زمین را مخصوص ساخت، این است که مشرکان شرکایی را فقط در زمین برایش ادعا کردند نه در آسمان **«یا به سخنی سرسری فریفته می‌شوید»** بی‌آن‌که برای آن حقیقتی باشد؟ یعنی: یا از پدران‌تان در سخنی بی‌اصل و اساس و سطحی و میان‌تهی تقلید می‌کنید؟ **«بلکه برای کافران مکرشان آراسته شده»** مکرشان: کفری است که سردمداران و شیاطین، پیروانشان را به آن می‌فریبند تا به وسیله آن گمراهشان سازند **«و از راه بازداشته شده‌اند»** یعنی: خدای سبحان به‌عنوان مجازاتی بر شرکشان، آنان را از راه خود بازداشته، یا شیطان آنان را از راه حق بازداشته است **«و هر که را خدا گمراه کند»** و مشیت وی گمراه ساختنش را اقتضا نماید **«او را هیچ راهبری نیست»** که به‌سوی خیر رهنمونی‌اش کند.

حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامه حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به‌طور ضمنی رد کرده است. و بعد از اقامه حجت، این هشدار مطرح می‌شود:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ
(۳۴)

«برایشان در زندگی دنیا عذابی است» با کشته شدن، به اسارت درآمدن و مصیبت‌های دیگر **«و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر است»** از عذاب دنیا زیرا عذاب دنیا سپری می‌شود در حالی‌که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است،

همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است «و برایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست» که آنان را از عذابش نگه دارد و نه هیچ پناه‌دهنده‌ای که از عذاب وی پناهاشان دهد. سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه می‌آید:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آسا و شأن والای بهشت برین این است که: «جویباران از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و منازل آن «جاری است، میوه‌های آن همیشگی است» که هرگز انقطاعی ندارد، آن گونه که میوه‌های درختان دنیا به‌پایان می‌رسد و تمام می‌شود «و سایه آن همچنین» همیشگی است، کوتاه نمی‌شود و خورشید آن را از بین نمی‌برد «این است سرانجام متقیان و فرجام کافران آتش است» و آنان جز این، فرجام و عاقبت دیگری ندارند.

در حدیث شریف به روایت جابر آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول خدا ص جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آن‌گاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی‌بن کعبه به ایشان گفت: یا رسول‌الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول خدا ص فرمودند: آری!

امروز بهشت، طراوتها، گلها و میوه‌های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می‌آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می‌خوردند، قطعاً چیزی از آن نمی‌کاستند».

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبٍ (۳۶)

«و کسانی که به ایشان کتاب» تورات و انجیل را «داده ایم» و به مقتضای کتابشان عمل می‌کنند «از آنچه به سویی تو نازل شده، شاد می‌شوند» پس اهل راستین آن دو کتاب، از نزول قرآن شاد می‌شوند زیرا آنان قرآن را موافق و مصدق کتابهایشان می‌یابند. یا مراد: مسلمانان اهل کتابند؛ چون عبدالله بن سلام و همراهانش از یهود و مانند اسلام آوردگان نصاری که هشتاد مرد بودند، چهل تن در نجران، هشت تن در یمن و سی و دو تن در حبشه «و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند» یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابراین، شادمانی عده‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن برمی‌گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتابهایشان می‌باشد. در

عصر حاضر نیز مبشران و مستشرقان اهل کتاب همین گونه اند. «بگو: جز این نیست که من مأمورم تا خدا را بپرستم و به او شرک نورزم» یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خدای عزوجل و یکتاپرستی اش مأمور گردیده ام و این اصلی است که همه کتابهای آسمانی بر آن متفق بوده و تمام ملل اقتدا کننده به پیامبران^ﷺ نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند «به سوي او» یعنی: به سوي الله Ψ «دعوت مي کنم» نه به سوي غير وي «و بازگشتم به سوي اوست» نه به سوي غير وي پس چگونه دعوتی اینچنین مورد کفر و انکار قرار می گیرد؟!

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷)

«و بدین سان قرآن را حکمی عربی فرستادیم» یعنی: قرآن را به گونه ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم می کند چنان که کتابهای آسمانی دیگر بر پیامبران^ﷺ را به زبانهای خودشان نازل کردیم «و اگر از هوا و هوسهایشان پیروی کنی» یعنی: از هوا و هوسهای کفار؛ اعم از مشرکان و اهل کتاب، هوا و هوسهایی که آنان موافقت و همراهی تو را بر آنها می طلبند، مثلاً از تو می طلبند تا بر قبله آنان – پس از منسوخ شدن آن – نماز بخوانی «پس از دانشی که به تو رسیده» و خداوند Ψ آن را به تو تعلیم

داده؛ از جمله علمت به منسوخ بودن برنامه‌هایشان، آری! اگر چنان کنی، در آن صورت «در برابر خدا هیچ دوست و حمایتگری نخواهی داشت» که متولی و کارساز امر تو گردیده تو را یاری دهد و از عذاب وی حفظ کند.

این بیان الهی برای قطع نهایی طمع‌های اهل کتاب و مشرکان و نیز برای تحریک مؤمنان بر ثبات در دین خویش است، یعنی: مؤمن نباید بعد از آن‌که به حجت چنگ زده است، در هنگام روبرو شدن با شبهات، متزلزل گردد.

با این آیه، سومین رد قرآن بر درخواست معجزات از سوی مشرکان، به پایان می‌رسد. و اینک رد چهارم:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸)

«و هر آینه پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و برایشان زنان و فرزندان قرار دادیم» یعنی: پیامبران[ؑ] نیز از جنس بشرند و طبیعتاً زنانی دارند و فرزندان که از ایشان و زنانشان به دنیا آمده‌اند زیرا ما پیامبران[ؑ] را از جنس فرشتگان – که نه ازدواج می‌کنند و نه توالد و تناسلی دارند – نفرستاده‌ایم. پس ای محمد ص! تو در این امر تافته جدابافته از پیامبران دیگر نیستی. اما شما ای معاندان! چه شده است که در حق پیامبر ما ص چیزی را ناجایز می‌پندارید که پیامبران قبل از وی نیز آن را داشته‌اند؟

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول خدا ص را مورد طعن قرار داده و گفتند: ما برای این مرد جز زنان و نکاح دیگر هم و غمی نمی‌یابیم و اگر طوری که می‌پندارد او به راستی پیامبر می‌بود باید کار نبوت از زنان باز می‌داشت! همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح». «و هیچ پیامبری را نرسد که هیچ معجزه‌ای بیاورد» از جمله، آنچه که کفار از پیامبر ص درخواست می‌کنند «مگر به اذن خدا» و به حکم وی «برای هر قضایی کتابی است» یعنی: برای هر امری که خداوند Ψ آن را در حکم و قضای خویش آورده، کتابی است که حق تعالی آن حکم را با میعاد موقت آن در آن نوشته است و آن کتاب: لوح محفوظ است — والله اعلم. یا معنی این است: برای هر رخدادی، وقت و زمان معین و محدودی است که احکام و برنامه‌ها نیز بر اساس حکمتی که خداوند متعال به آن داناست در همان وقت و زمان معین خود مشروع می‌شوند بنابراین، برنامه‌های الهی مبتنی بر مفاد و مصالحی است که با اختلاف احوال و اوقات مختلف می‌شوند، بدین جهت، شرایع همه انبیاء \ddagger ، متناسب با وقت و زمان خود آمده است. همین‌گونه، برای عمرها، ارزاق و اعمال مردم، وقت و زمان معینی است که آن میعاد زمانی در موعد مقرر و مکتوب خود سر می‌رسد لذا تورات و انجیل به زمانهای خاصی مربوط

بوده اند و این قرآن عظیم هم به این بخش باقی مانده از عمر دنیا مربوط است. از این جهت خداوند Ψ فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹)

«خداوند آنچه را بخواهد» از کتابها «محو می‌کند» و منسوخ می‌گرداند چنان‌که کتابهای آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید «و آنچه را بخواهد، اثبات می‌کند» و منسوخ نمی‌کند، چون قرآن کریم و شریعت محمدی ص. به قولی معنی این است: خداوند Ψ نابودی هر چه را بخواهد، نابودش می‌کند؛ از شقاوت، سعادت، رزق، عمر، خیر یا شر، یعنی: این را به آن تبدیل می‌کند و آن را به جای این می‌نشانند «و ام الكتاب» یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری «نزد اوست» به قولی: محو و اثبات در نامه‌هایی است که به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (ام الكتاب) را نه محو است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می‌شود و آنچه که باقی می‌ماند و حکم آن از بین نمی‌رود، همه در آن ثبت و محفوظ است. پس لوح محفوظ – به اصطلاح معاصر – حکم بانك مرکزی اطلاعاتی را دارد که هرگز هیچ چیز از آن محو نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب می‌شود، از رزق محروم می‌گردد و قضا را جز دعا بر نمی‌گرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی‌افزاید».

خلاصه: عقیده ما این است که:

۱ - براي قضاي خداوند متعال، دگرگوني و تبديلي نيست.

۲ - محو و اثبات احكام نيز از جمله اموري است كه قضاي خدا Ψ سابقا بر آن رفته است.

۳ - بخشي از قضاي الهي حتما واقع ميشود و آن قضايي است كه ثابت و تغيير ناپذير است و بخشي از آن به اسباب برگردانده ميشود و آن اموري است كه به وسيله اسباب محو و نابود ميشوند و محو شدن آنها يا به دعاست، يا به صله رحم و نيكوكاري با نزديكان.

۴ - محو آن بخش از قضاي الهي كه به اسباب برگردانده ميشود، شامل نسخ شريعتها نيز ميگردد، يعني: گاهي شريعتي، شريعت ما قبل خود را منسوخ ميكند، مانند نسخ كتابهاي آسماني ديگر به قرآن. و همه اينها به قضا و قدر خداوند Ψ مربوط است.

۵ - امور همه به اوقات خود وابسته ميشوند.

كه البته نص آيات و احاديث شريف، به همه اين مواد ناطق است.

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ
(۴۰)

«و اگر پاره‌اي از آنچه را كه به آنان وعده مي‌دهيم» از عذاب «به تو بنمايانيم» قبل از درگذشتت «يا روح تو را پيش از آن بگيريم» و تو را قبل از آنكه عذابشان را ببيني، بميرانيم «به هر حال جز اين نيست كه بر تو رساندن پيام است» يعني: برعهده تو جز تبليغ احكام رسالت نيست «و بر ماست

حساب» یعنی: محاسبه آنان در برابر اعمالشان و مجازاتشان در برابر این اعمال برعهده ما است و تو متکفل آن نیستی که کار در حیات با ایمان آوردن یا تعذیبشان به پایان برسد.

بدین‌گونه، خدای عزوجل پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرامی‌خواند.

سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه‌ها جلب می‌کند و آن این نشانه است:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (٤١)

«آیا نمی‌بینند» مردم مکه «که ما قصد می‌کنیم به زمین» یعنی: به سرزمین کفر «و از اطراف آن می‌کاهیم؟» یعنی: ما با فتوحات مسلمین از اطراف و جوانب سرزمین کفر اندک‌اندک می‌کاهیم تا سرانجام با فتح مکه که مرکز شرک در آن زمان بود، پایگاه کفر درهم ریخته و کار به اتمام رسید. شایان ذکر است که با قرائت علم جدید، آیه کریمه بر بیضوی بودن و گسترده‌بودن زمین و عدم کروی بودن آن به‌طور تمام مدور دلالت کرده و اثبات می‌کند که زمین از اطراف خود کاسته است و تماماً کروی نیست.

«و خداست که حکم می‌کند، برای حکم او هیچ بازدارنده‌ای نیست» یعنی: خداوند Ψ آنچه بخواهد در خلقش حکم می‌کند پس این یکی را بالا برده و آن یکی را به‌زیر می‌کشد، این

يكي را زنده مي‌کند و آن يكي را مي‌ميراند و قطعا او به عزت اسلام و برتري آن بر اديان ديگر حکم کرده است. **(لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ)** □ هيچکس حکم خدای سبحان را نمي‌تواند برگرداند با کاستن يا تغيير دادن آن «و او سريع الحساب است» پس نیکوکار و بدکار را به سرعت جزا مي‌دهد و حسابري آنان او را به دشواري نمي‌اندازد چنان‌که محاسبه يکي از آنان او را از محاسبه ديگري به خود مشغول نمي‌گرداند بلکه او تمام مردم را در يك وقت و زمان محاسبه مي‌کند. البته سياق آيات، متضمن بشارت به فتح سرزمينهاي کفر است. سپس خداوند متعال به ما از نيرنگ کفار سخن مي‌گويد:

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ (٤٢)

«و به يقين کسانی که پيش از آنان بودند، نيرنگ کردند» يعني: کفاري که پيش از کفار مکه بودند با پيامبراني که خداوند Ψ ايشان را به سوي آنها فرستاده بود، نيرنگ کرده و به ايشان کافر شدند ولي آن نيرنگها بي‌اثر و نابود گشت «زيرا تدبير همه يکجا از آن خداست» و نيرنگ ديگران هيچ اهميتي نداشته و در مقابل مکر خداوند Ψ با مکرکنندگان، هيچ ارزش و اثري بر نيرنگ آنها مترتب نيست. سپس در تفسير اين امر که مکر همه از آن اوست، مي‌فرمايد: «آنچه را که هر کسي به عمل مي‌آورد، مي‌داند» پس هر کس آنچه را که همه به عمل آورند بدانند و براي

اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است «و به‌زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای از کیست» یعنی: به‌زودی می‌دانند که فرجام پسندیده و عاقبت خوش سرای دنیا یا سرای آخرت، از آن کدام یک از دو گروه است، از آن مؤمنان یا غیر ایشان؟.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (٤٣)

«و کافران می‌گویند: تو پیامبر نیستی» یعنی: تو ای محمد! فرستاده‌خدا Ψ به‌سوی مردم نیستی «بگو: کافی است خدا در میان من و شما گواه باشد» لذا حق تعالی برای من در مورد صحت رسالت و صدق دعوتم گواهی می‌دهد – با معجزاتی که به دستم به اجرا گذاشته است – و این گواهی برایم کافی است، همچنین او به کذب و بطلان راه و روش شما در مورد تکذیب من و مقابله باگواهی‌اش در حق من، آگاه است «و بس است کسی که نزد او علم کتاب است» یعنی: بس است گواهی علمای اهل کتاب در حق من که اوصافم را در کتابهایشان می‌یابند. به قولی این آیه مدنی است و در این صورت معنی این است: گواهی کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند – مانند عبدالله بن سلام – برایم بس است زیرا مسلمانان اهل کتاب بر صدق رسالت من گواهی می‌دهند. به قولی دیگر: مراد کسی است که علم لوح محفوظ نزد اوست و او خود خداوند Ψ است.

(سوره ابراهيم)

مکی است و داراي (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به نام «ابراهيم»، بیان داستان این پیامبر اولی‌العزم الهی در آن است، داستانی که یادآور حقایق فراوان اعتقادی می‌باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سوره «ابراهيم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور است.

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱)

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «کتابی است که آن را به سوی تو فرستادیم» یعنی: ای محمد ص! این قرآن کتابی است که ما آن را بر تو نازل کردیم «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به سوی این قرآن و تربیت نمودنشان براساس این قرآن «از تاریکی‌ها به سوی روشنایی» یعنی: از تاریکی‌های کفر و شهوت و شرک و شک و جهل و گمراهی، به سوی نور ایمان و علم و هدایت و رهایی «به اذن پروردگار شان» یعنی: به وسیله این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشنگر دین حق را به آنان تعلیم دهی. یا معنی این است: احادی از

آنان از ظلمت به سوي نور بيرون نمي رود مگر كسي كه خداوند Ψ به بيرون رفتن وي از آن حكم داده است، يا احدي از آنان به سوي نور بيرون نمي رود مگر به امر و توفيق حق تعالي **«به سوي راه آن شكست ناپذير ستوده»** راه خداوندي كه بر همه چيز غالب و قاهر، و در همه افعال و اقوال و شرع و امر و نهي خویش ستوده است كه آن همان راه و روش روشني است كه او براي بندگانش مشروع کرده است.

شيخ سعيد حوي: در تفسير «الاساس» مي گويد: «از اين آيه و آيه **(وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)**: (و هيچ امتي نبوده مگر اينكه در آن هشداردهنده اي گذشته است) «فاطر/ ۲۴» چنين دانسته مي شود كه: اين فهم برخي از مردم كه پيامبران الهي جز در منطقه عربي و بلاد شام برانگيخته نشده اند، فهم نادرستي است و پيامبران الهي در ميان هر امتي با هر زباني مبعوث گرديده اند».

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ
(۲)

«خدايي كه آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است، از آن اوست» در آفرينش و در فرمانروايي «و ويل بر كافران از عذابي سخت» ويل: كلمه اي است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با اين كلمه، حكم خداي سبحان به «عذاب و هلاکت» بر كفاري كه به وسيله راهنمايي رسول خدا ص از تاريخي هاي كفر و شرك به سوي نور هدايت بيرون نمي روند، ثابت و لازم گرديده است. به قولي: معني (ويل بر

آنها از عذابي سخت) اين است: كفار از عذاب سختي كه گرفتار آن شده‌اند، داد و واويلا و ضجه و شيون و ناله سر مي‌دهند. به قولي ديگر: ويل، خود عذاب است.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)

سپس در بيان صفات كفار مي‌فرمايد: «همانان كه زندگي دنيا را» به سبب محبتي كه به آن دارند «بر آخرت» يعني: بر زندگي جاودان آخرت و نعمتهاي ابدي آن «ترجيح مي‌دهند» از آن رو كه به آخرت ايمان ندارند «و مردم را از راه خدا باز مي‌دارند» با برگرداندن و بازداشتن آنان از رفتن به آن راه «و در آن كجاي مي‌طلبند» يعني: براي راه خدا Ψ كجي و انحراف و اشتباه مي‌طلبند تا با هوي و هوسهايشان سازگار گشته و نيازها و اهدافشان را برآورده كند. يا آن را كج مي‌طلبند تا در آن طعن و ايراد وارد كنند «آنانند كه در گمراهي دورودرازي هستند» از راه حق و صواب. گمراهي به دوري وصف شد زيرا اين گمراهي است كه صاحب خويش را از راه حق دور مي‌كند.

پس اين آيات براي كفار سه وصف را بر مي‌شمارد:

۱ - برگزیدن زندگاني دنيا بر آخرت.

۲ - بازداشتن از راه خدا Ψ .

۳ - طلب كجي و عيب براي راه خدا Ψ .

البته كفار همه در اين سه وصف شريکند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤)

«و ما هيچ پیامبري را جز به زبان قومش نفرستادیم» تا آنچه را که می‌گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن می‌گفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی‌کردند و خطاب او را در نمی‌یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگان» **«تا بیان کند برایشان»** شریعتی را که خداوند متعال برایشان مشروع کرده است و باز قوم آن پیامبرند که شریعتش را به اقوام دیگری که به زبانهای دیگر تکلم می‌کنند، بیان و تبلیغ می‌کنند تا آنان نیز اوامر خداوند Ψ و شریعت وی را همچون قوم آن پیامبر و اهل زبانش بفهمند و دریابند **«پس خدا هرکه را بخواهد گمراه می‌کند»** یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند **«و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند»** یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند **«و اوست غالب باحکمت»** غالب است؛ زیرا در خواسته خود مغلوب نمی‌شود و باحکمت است در افعال خویش؛ پس هرکه را که شایسته هدایت است، هدایت و هرکه را که سزاوار گمراهی است، گمراه می‌کند.

حاصل معنی این است: آن‌گاه که پیامبر مرسل، شرع خدای عزوجل را به قومش به زبان خودش بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه‌کننده خود خدای عزوجل است. یا معنی

چنین است: درحقیقت خدای عزوجل کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن می‌گوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (٥)

«و هرآینه موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم» یعنی: ای محمد! چنان‌که تو را به پیامبری فرستاده و بر تو کتاب نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور رهبری کنی، همچنان پیامبران دیگر و از جمله موسی را نیز با همین هدف فرستادیم. مراد از نشانه‌های نازل شده بر موسی، معجزات نه‌گانه‌ای است که به وی داده شد. آری! موسی را فرستادیم با این پیام: «که قوم خود» بنی‌اسرائیل «را» که تحت فرمانروایی و در قید بندگی فرعونند «بیرون آور از تاریکی‌ها» یعنی: از تاریکی‌های کفر یا جهلی که به سبب آن به موسی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان‌که این بتپرستان خدایی دارند «به سوی نور» یعنی: به سوی ایمان، یا به سوی علم، یا به سوی حریت و آزادگی «و ایام‌الله را به آنان یادآوری کن» ایام‌الله: وقایعی است که خداوند برای رهایی آنان پدید آورد، چون واقعه بیرون‌آوردنشان از زیر اسارت فرعون، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فرودآوردن من و سلوی و دیگر نعمتهایش بر آنان. همچنان مجازات‌های حق تعالی در

روزهاي بزرگ وي که در آنها از قوم نوح و عاد و ثمود انتقام گرفت، شامل ايام الله اند. پس ايام الله هم شامل روزهاي نعمت است و هم شامل روزهاي نقيمت و نکت «قطعا در اين» ياد آوري از ايام الله «نشانه هاست» يعني: دلالتهاي بزرگي است که انسانها را بر توحيد و کمال قدرت الهي راه مي نمايد «براي هر صبار شکوري» صبار: بسيار شکیبا در محنتها و مصیبتهاست. شکور: بسيار سپاسگزار در برابر نعمتهاي خداوند متعال است. چنان که رسول خدا ص در حديث شريف فرمودند: «بي گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند Ψ هيچ قضايي را در حق وي مبرم نمي سازد مگر اين که آن قضا به خير اوست، چه اگر به او آفت و رنجي برسد، شکیبائي مي کند و اين به خير اوست و اگر هم به او خوشي و نعمتي برسد، شکر مي گزارد و اين نيز به خير اوست».

جمله: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) مفيد آن است که: فقط کسي از ايام الله عبرت مي گيرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (٦)

سپس خداوند متعال از سخنان موسي U در ياد آوري از ايام الله براي قومش، چنين حکايت مي کند: «و ياد کن هنگامي را که موسي به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به ياد آوريد آن گاه که شما را از فرعونيان رهانيد» آن گاه که من شما را از سرزمين

مصر کوچاندم و خدای عزوجل دریا را
 برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن
 غرق ساخت «همان کسانی که بر شما عذاب سخت
 می‌چشانیدند» که آن عذاب سخت عبارت بود
 از: برده کردن بنی‌اسرائیل و به‌کار
 گرفتنشان در اعمال شاقه «و پسرانتان را
 سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده
 می‌گذاشتند» تا خوار و بی‌مقدارشان سازند
 «و در این امر» که ذکر شد از افعال
 فرعونیان علیه شما و سپس رهانیدنشان از
 چنگال آنان «برای شما از جانب
 پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» تا در
 عرصه ظهور معلوم دارد که شما این نعمتها
 را چگونه پاس می‌دارید! یا معنی این است:
 نجات دادنشان نعمتی عظیم از جانب حق
 تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)

«و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد» به
 شما به اعلامی عام و همگانی تا سخن او را
 بشنوید و آن را به درستی دریابید: «که
 اگر شکر کنید» یعنی: اگر نعمتهای یادشده
 مرا بر خود واقعا سپاسگزاری کنید «بر
 نعمت شما می‌افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت
 دیگر بر شما می‌افزایم، به‌عنوان بخشی از
 جانب خود. و به قولی معنی این است: قطعاً
 از طاعت خود بر شما می‌افزایم و شما را
 بیشتر از پیش، گرویده راه‌حق می‌سازم «و
 اگر ناسپاسی کنید» این نعمتهایم را و آن
 را انکار نمایید «قطعاً عذاب من سخت است»
 با سلب کردن این نعمتها. پس ناگزیر آنچه

که باید، از این عذاب سخت بر شما رسیدنی است و هیچ برگشتی ندارد.
قشیری از صوفیه در تعریف شکر می‌گوید:
«حقیقت شکر نزد اهل تحقیق، مقرر بودن به نعمت منعم بر وجه فروتنی است». شبلی می‌گوید: «شکر، دیدن منعم بود، نه دیدن نعمت».

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸)
«و موسی گفت: اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کفر ورزید» یعنی: اگر شما و تمام خلق همه یکجا نعمتهای حق تعالی را ناسپاسی کنید و آن را هیچ شکرو سپاس نگزارید «بی‌گمان خدا بی‌نیاز است» از شکرگزاری شما و بدانید که از این ناسپاسی شما هیچ نقصی هم دامنگیر وی نمی‌شود «ستوده است» یعنی: سزاوار ستایش است؛ به‌خاطر ذات خود، به‌خاطر بسیار بودن نعمتهایش و به‌خاطر منافی که از شکرگزاری و ستایشتان برای وی به خود شما عاید می‌گردد چرا که حق تعالی با این شکرگزاری از شما راضی شده و به فضل و بخشایش خود بر شما می‌افزاید.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹)
«آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از اقوام ذکر شده «آمدند، به شما نرسیده است؟ کسی جز خدا

از آنان آگاهی ندارد» یعنی: کسی جز خدای سبحان شمار آنها را نمی‌داند و بر آنان به سبب کثرتشان احاطه علمی ندارد. مفسران از این تعبیر چنین فهمیده‌اند که شناخت دقیق تاریخ زندگی بشر امری است که از حیثه توان بشر خارج است بنابراین، به آنچه مورخان در این باره نوشته‌اند، نمی‌توان اعتماد مطلق کرد.

محمّل است که این آیه نیز حکایت دنباله سخنان موسی^۱ به قومش باشد بنابراین، این آیه در مضمون یادآوری از ایام الله برای آنها، داخل است. همچنین احتمال دارد که این آیه بر سبیل «استطراد»،^۱ آیه‌ای مستقل و جمله مستأنفه‌ای از کلام خدای سبحان خطاب به امت محمد ص باشد که آنان را از مخالفت با آن ذات متعال هشدار می‌دهد. ابن‌کثیر احتمال دوم را ترجیح داده، به دلیل این‌که داستان عاد و ثمود در تورات نیامده است.

«پیامبران‌شان بینات» یعنی: حجت‌ها و دلایل روشن و معجزات را «برایشان آوردند ولی آنان دستهایشان را در دهانهایشان نهادند» تا از روی غیظ و خشم از آنچه که پیامبران[‡] برایشان آورده‌اند، پشت دست به دندان بگذرند زیرا پیامبران[‡] در واقع بر بی‌خردی و سفاقتشان و بر بی‌اعتبار ساختن بتانشان حجت‌های کوبنده آوردند. به قولی مراد این است که: آن امت‌ها دستانشان را بر دهان پیامبران[‡] نهادند تا ایشان را خاموش گردانند؛ به انگیزه رد و اعتراض

^۱ استطراد: انتقال از موضوعی به موضوع دیگری است - به دنبال کوچکترین مناسبت.

برسخنانشان «و گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم و همانا از آنچه ما را بدان می‌خوانید» از ایمان به خدای یگانه و ترك ماسوای آن «سخت درشکیم» یعنی: حقیقت آنچه که شما برایمان آورده‌اید، موجب شك و شبهه‌ای سخت و اضطراب و نگرانی بسیار است. پس هرگاه این پیام توحیدی شما امری مشکوک و غیر یقینی است، دیگر چگونه از ما می‌خواهید تا بدان ایمان آوریم در حالی‌که ما در اصل صحت نبوت شما شك داریم؟ همچنان محتمل است که آنان علیه پیامبران ﷺ ادعایی بدین مضمون کرده باشند که: شما غیر از آنچه اظهار می‌دارید، نیت و اهداف اعلام نشده دیگری دارید که عبارت است از به دست آوردن قدرت و حاکمیت در میان اقوامتان، به دست آوردن اموال و دستیابی به ثروتهای کلان. البته آنها این سخن را به خاطر آن گفتند تا عزم پیامبران ﷺ را در کار دعوت به سوی حق سست ساخته و اراده ایشان را متزلزل کنند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مَنْ دُونِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أُنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (١٠)

«پیامبران‌شان گفتند: مگر در باره خدا – آفریننده آسمانها و زمین – شکی هست؟» یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی – ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست – شك و تردیدی هست؟ در حالی‌که وجود و وحدانیت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرتها گواه

وجود او می‌باشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این‌باره هیچ شکی وجود ندارد «او شما را دعوت می‌کند» به‌سوی ایمان به وجود و یگانگی خود «تا بر شما از گناهانتان بیامرزد» یعنی: تا حق تعالی پاره‌ای از گناهانی را که آموزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد «و تا مدتی معین شما را مهلت دهد» و در دنیا عذابتان نکند. آن مهلت، وقت مرگ شماست «گفتند» هر يك از امتهای تکذیب‌کننده در پاسخ پیامبران[ؑ] «شما جز بشری مانند ما» در شکل و شمایل و صورت خود «نیستید» می‌خورید و می‌آشامید چنان‌که ما می‌خوریم و می‌آشامیم و شما فرشته نیستید «می‌خواهید که ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند» از بتان و مانند آنها «بازدارید پس» اگر شما در این ادعا که از نزد خدا^ﷻ فرستاده شده‌اید، صادقید «برای ما حجتی آشکار بیاورید» که بر صحت ادعایتان دلالت کند. این درخواست را درحالی مطرح کردند که پیامبران[ؑ] برایشان حجت‌های آشکار آورده بودند. پس این‌گونه برخورد با پیامبران[ؑ]، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
(۱۱)

«پیامبران‌شان به آنان گفتند: آری» چنان‌که شما گفتید «ما جز بشری مانند شما نیستیم» در شکل و هیأت و خلقت حقیقی خود «ولی خدا بر هر کس از بندگان‌ش که بخواهد منت

می‌گذارد» با برگزیدنش به نبوت پس او خواسته است تا با انتخاب ما به نبوت، بر ما فضل و منت گذارد «و ما را نرسد که برای شما سلطانی بیاوریم» یعنی: برای ما مقدر نیست که به شما حجتی از حجتها را بیاوریم «جز به اذن خدا» یعنی: به مشیت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کفار بر سبیل سرسختی و لجاجت و تعصب از پیامبران ﷺ می‌طلبیدند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر چیز دیگری. گویی سخن پیامبران ﷺ در بیان این ویژگی برای مؤمنان، در قدم اول ناظر بر خودشان بود و ایشان خود را مدنظر داشتند. یعنی: توکل ما پیامبران ﷺ باید فقط بر خدای عزوجل باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

وَمَا لَنَا إِلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)

پس پیامبران ﷺ به سخن خود چنین ادامه دادند: «و چرا بر خدا توکل نکنیم» یعنی: ما چه عذری داریم که بر حق تعالی توکل نکنیم «و حال آن‌که ما را به راه‌هایمان هدایت کرده است؟» یعنی: حال آن‌که حق تعالی با ما به‌گونه‌ای عمل کرده است که توکل ما را بر او واجب و لازم می‌گرداند، از آن جمله، هدایت‌نمودن ما به‌سوی راهی است که ما را به سرمنزل رحمتش می‌رساند «و البته ما بر آزار شما صبر خواهیم کرد» یعنی: ما سوگند می‌خوریم بر این که در آنچه از سوی شما علیه ما از تکذیب و طرح

درخواستهای باطل و سرسختی‌های بی‌جا روی می‌دهد، صابر و شکیبا خواهیم بود «و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی. تکرار این جمله، مفید پایداری پیامبران ﷺ در مقام توکل است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ (۱۴)

در اینجا بود که آن اقوام سرکش به تهدید متوسل شدند: «و کافران» متمرّد و سرکش «به پیامبرانشان گفتند: البته شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم، یا اینکه به‌کیش ما بازگردید» چنین بود که آنان پیامبران ﷺ را میان بیرون رفتن از سرزمین خود یا بازگشتن به آیین کفر مخیر ساختند، یعنی: اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبران ﷺ تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران ﷺ را به صرف اینکه دعوت خداوند ﷻ را برایشان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند «پس پروردگارشان به آنان» یعنی: به پیامبران خویش در این حالت خطیر «وحي کرد که حتما ستمگران را» یعنی: همین گروه کافر متمرّد را «هلاک خواهیم کرد».

«و قطعاً شما را پس از آنان» یعنی: پس از نابود کردنشان «در آن سرزمین سکونت خواهیم داد» یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به اخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند «این» وعده‌ای که

گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکن آنان «براي کسي است که از ايستادن در حضور من» در روز حشر و حساب «بترسد» به قولي ديگر معني اين است: اين وعده اي که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکنشان، براي کسي است که از حضور من بالاي سر خود و مراقبت و نظارت من بر خود بترسد چرا که من بر همه اعمال بندگان حاضر و ناظر هستم «و از هشدار من بترسد» يعني: از تهديد و هشدارم به عذاب، بيم داشته باشد. به قولي: مراد از هشدار، خود عذاب است. يعني: از عذاب من بترسد.

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵)

«و طلب فتح کردند» يعني: پيامبران ﷺ از خدای عزوجل عليه دشمنان شان فتح و گشایش و نصرت خواستند. يا معني اين است: کفار به گمان اينکه حق با آنهاست از خدا Ψ خواستند تا میان آنان و پيامبران ﷺ داوري نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را ياري نمايد پس چون خدای عزوجل میان شان داوري کرد، پيامبران ﷺ و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنيدي ناکام شد» جبار: متکبر و زورگويي است که براي هيچکس بر خود حقي را به رسميت نمي شناسد. عنيد: معاند و ستيزه جويي است که در برابر حق ستيزه پيشه کرده و از آن کناره مي جويد، يعني: کسي است که از اقرار به کلمه توحيد: «لا اله الا الله» سربازمي زند.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (١٦)

«آن کس که دوزخ پیش روی اوست» یعنی: دوزخ در طلب آن گردنکش ستیزنده است و به زودی او را درخواهد یافت «و از آبی چرکین به او نوشانده می‌شود» صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «دوزخ در روز قیامت حاضر ساخته می‌شود، آنگاه خلائق را ندا کرده و می‌گوید: همانا من بر هر گردنکش ستیزنده ای گمارده شده‌ام...».

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (١٧)

«آن را» یعنی: آن آب چرکین را «جرعه جرعه می‌نوشد» به دفعات، نه به یکباره، به سبب اینکه آن چرکاب بسیار تلخ و داغ است «و نزدیک نیست که آن را به سهولت فروبرد» چراکه آن آب زهرآگین گلوگیر او می‌شود. پس عذاب آن جبار عنید به درازا می‌کشد؛ باری با تشنگی سخت و بار دیگر با نوشیدن این زردآب در این حال مرگبار «و مرگ» یعنی: اسباب مرگ «از هر سو به سراغ او می‌آید ولی نمی‌میرد» تا از آن دردها و سختی‌های جان‌فرسا راحت شود «و عذابی سخت و سنگین در پیشاپیش خود دارد» یعنی: برای او بعد از همه اینها، عذاب سخت و سنگین دیگری است که از عذاب قبلی بسیار تلخ‌تر و دردناک‌تر است.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (١٨)

سپس خداوند ﷻ برای اعمال تمام کفار مثلی زده می‌فرماید: «مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد» یعنی: اعمال نیک کفار – مانند صله رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی با والدین و امثال آن – تباه و مردود است و خداوند ﷻ آن را محو و نابود می‌کند چنان‌که باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آن را به همه‌جا می‌پراکند، به‌طوری که آن خاکستر کلاً نابود شده و جای آن چنان خالی می‌ماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است «بر هیچ چیز از آنچه کسب کرده بودند، قدرت ندارند» یعنی: کفار از این اعمال به هدر رفته و بی‌اثر، هیچ نشانی در آخرت نمی‌بینند تا در برابر آن پاداش و ثوابی دریافت دارند زیرا این اعمالشان بر زیربنای ایمان استوار نبوده تا باقی بماند «این است همان گمراهی دور و دراز» از راه حق و صواب.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
(۱۹)

«آیا درنیافته‌ای» ای انسان! «که خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید؟» یعنی: آنها را بر وجه درست و تدبیر محکمی آفرید و حق هم این بود که آنها را این‌گونه بیافریند تا با این آفرینش متین، بر کمال قدرت وی استدلال شود «اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی به‌میان می‌آورد» یعنی: او توانایی دارد تا نافرمانان را از

میان‌برده و کسانی از خلقش را - از نوع انسان یا نوع دیگری - به میان آورد که از او فرمان برند.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌ (۲۰)

«و این کار بر خداوند دشوار» و ممتنع «نیست» زیرا حق تعالی بر هر چیز قادر است. به همین جهت، تابلویی از تابلوهای قیامت را در برابر ما این‌گونه به تصویر می‌کشد:

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ غَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱)

«و همگی در پیشگاه خداوند ظاهر می‌شوند» یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به‌سوی «براز» بیرون می‌آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی - اعم از نیکوکار و بدکار - یکجا در آن گرد می‌آیند «پس ناتوانان» در اندیشه و خرد «به گردنکشان» و رؤسای متکبری که در دنیا رئیس و سردمدارشان بوده‌اند «می‌گویند: همانا ما پیرو شما بوده‌ایم» در دنیا و به‌پیروی از شما، پیامبران را تکذیب کرده و به خدای سبحان کفر ورزیده‌ایم «پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را» یعنی: بعضی از چیزها را که همانا عذاب خدا Ψ است، یا بعضی از این عذاب خدا Ψ را که در آن قرار داریم «از ما دفع کننده هستید؟ می‌گویند» آن گردنکشان در پاسخشان «اگر خداوند ما را هدایت کرده بود» به‌سوی

ایمان «ما نیز قطعا شما را هدایت می‌کردیم» به‌سوی آن «برای ما یکسان است، چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، ما را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: بی‌قراری و اضطراب و صبر و شکیبایی هر دو برای ما یکسان است و نتیجه کار را تغییر نمی‌دهد زیرا ما به‌هیچ وجه از عذاب خلاصی نداریم.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُؤُنِي وَلُؤْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٢٢)

«و چون کار یکسویه شد» یعنی: چون داوری صورت گرفت و بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند «شیطان گفت: همانا خداوند به شما وعده داد، وعده راست» در امر رستاخیز و حساب و پاداش دادن نیکوکار در برابر نیکوکاری‌اش و مجازات بدکار در برابر بدکاری‌اش «و من به شما وعده دادم» وعده نادرست؛ که رستاخیز و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست «پس با شما خلاف کردم» آنچه را که وعده داده بودم زیرا وعده من دروغی بیش نبود «و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود» و اگر شما خود نمی‌خواستید، نمی‌توانستم به‌زور و اجبار شما را به کفر درآورم «جز این‌که شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید» یعنی: لیکن آنچه بود، فقط این بود که من شما را به‌سوی کفر دعوت کرده و آن را در برابر شما آراستم و شما هم شتابان مرا اجابت گفتید لذا هیچ الزام و اجباری از سوی من بر شما نبود «پس مرا

ملامت نکنید» در آنچه که به سبب وعده نادرست و بی اساس من به آن در افتاده اید «و خود را ملامت کنید» در این که به دعوت لبيك گفته و وعده راستين خدا Ψ و دعوت وي به سوي سراي سلامتي را فرو گذاشتيد، با وجود آن که حجت حق برپا، و برهانهايش که بر هیچ عاقل پنهان نیست در میان بود و آن برهانها فقط بر کسانی پوشیده ماند که تن به خواري و رسوایی سپرده و خفت و ذلت پيروي مرا خريدار شدند؛ «من فريادرس شما نيستم و شما هم فريادرس من نيستيد» تا بتوانم به شما در اين عذابي که گرفتار آن شده ايد، ياري و کمي بکنم، يا شما بتوانيد مرا از اين عذاب رسواگر نجات دهيد. يعني: شيطان خود در اين حالت به همان عذابي مبتلاست که آنان گرفتار آنند و او خود محتاج فريادري است که به فريادش برسد و او را از آن عذاب خفتبار برهاند. پس چگونه طمع به ياري و فريادري کسي مي بندند که او خود نيازمند ياريگري و فريادري است «هرآينه من به آنچه که پيش از اين مرا در کار خدا شريك مي دانستيد، کافر» اينک امروز به شما تصريح مي کنم که به کار شما در شريك آوردنم در ربوبيت خدای سبحان، کافر. بدین گونه است که شيطان در روز قيامت در برابر پيروانش موضع و موقفي در پيش مي گيرد که پشتشان را مي شکنند و دلهايشان را از هم مي درد «هر آينه ستمکاران، برايشان عذابي دردناک است».

در اینکه آیا این جمله اخیر از تتمه سخن ابلیس است که خدای عزوجل آن را به ما حکایت می‌کند، یا سخن مستقلي است؟ مفسران بر دو قول‌اند و در اینکه آیا این سخنرانی ابلیس برای پیروانش قبل از ورودشان به دوزخ است یا بعد از آن؟ نیز دو قول است که ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده. ولی مفسران در تأیید قول اول حدیثی نقل کرده‌اند و از آن چنین بر می‌آید که سخنرانی ابلیس بعد از فیصله شدن کار حساب و قبل از ورود به دوزخ خواهد بود.

وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳)

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به بهشتهایی درآورده می‌شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است، به حکم پروردگار خویش در آنجا جاودانند و دعای خیرشان در آنجا سلام است» یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام‌گفتن برایشان به حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام‌گفتن است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴)

«آیا ندیدی» یعنی: آیا ندانستی «که خداوند چگونه مثلی زد؛ سخن پاکیزه را مانند درخت پاکیزه ساخت» سخن پاک، همانا کلمه اسلام؛ یعنی «لا اله الا الله» یا هرسخنی است که به معروف امر یا از منکر نهی کند.

یعنی: حق تعالی کلمه طیبه وسخن پاکیزه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده «که ریشه اش استوار است» و گشن بیخ، محکم و پایدار است در زمین «و شاخه اش در آسمان است» مانند درخت خرما و غیر آن از درختان مثمر. پس همچنین است کلمه توحید که در قلب مؤمن استوار است، هم در دنیا و هم در آخرت.

در حدیث شریف به روایت انس ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «درحقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه آن، زکات بیخچه های آن، روزه شاخه های آن، آزار دیدن در راه خدا Ψ سبزه آن، حسن خلق برگهای آن و بازداشتن خود از محرّمات خدا Ψ میوه آن است».

تُؤْتِي أَكْثَرَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
(۲۵)

آری! آن درخت؛ «میوه اش را لحظه به لحظه به اذن پروردگارش» یعنی: به اراده و مشیت وی «می دهد» به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان زمستان و تابستان میوه می دهد. پس همچنین است کلمه توحید و کلمه خیر که همیشه میوه خیر داده و حامل خویش را در هر زمانی به سویی عمل نیک پیش می افکند و انسان مؤمن به سبب آن وارد بهشت می شود. حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول خدا ص خطاب به اصحاب ؓ

فرمودند: «به من از درختي خبر دهيد که همانند انسان مسلمان است، از برگهاي آن هيچ نميريزد و ميوه خود را در هر زماني ميدهد؟ سپس خود فرمودند: اين درخت، درخت خرماست» «و خدا براي مردم مثلها ميزند تا بود که متذکر شوند» چراکه زدن مثلها، يادآوري، تفهيم و تصوير معاني را تسريع و به آن کمک شاياني ميکند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ
(۲۶)

«و مثل سخني ناپاک» که عبارت از کلمه کفر و هر سخني است که بهسوي شر وبدي فراخواند «چون درختي ناپاک است که از روي زمين کنده شده» يعني: ريشهکن شده لذا باد آن را در هم ميکند و ديري نميپايد که آن درخت از بين ميروود. به قولي: مراد از اين درخت، درخت «حنظل» است «آن را هيچ قراري نيست» يعني: آن درخت بر روي زمين هيچ استقراري ندارد. پس همچنين است کلمه کفر و باطل و شر که اگر چندي در ميان مردم رونق گيرد ولي بهزودي از رمق افتاده راه فنا درپيش ميگيرد و از آنجا که کلمه کفر و شخص کافر اساسا از هيچ حجتی بهره‌مند نيست پس نه در آن ثباتي است، نه هرگز از آن خيري بهدست مي‌آيد و نه از آن سخن يا عملي پاک پديدار ميشود در حاليکه کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلي شاخ و برگ دارد و هم در دنيا پيوسته اوج و صعود تازه‌اي مي‌يابد و مردم از او بهره‌مند ميشوند.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (٢٧)

«خدا مؤمنان را با سخن استوار» که همانا کلمه طيبه: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله» و ساير سخنان حق است «ثابت ميگرداند» زيرا گویندگان اين سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته برآن پایدار میمانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان خدا Ψ در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهاي انسي و جني ایشان را به وسوسه درافکنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی میمانند «و» هم «در آخرت» يعني: خدای عزوجل مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت میگرداند.

جمهور مفسران برآنند که مراد از استواري مؤمن در زندگی آخرت، استواري وي در گفتن کلمه حق در قبر است، يعني: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکنت و تردد و یا نادانی ای بیان میکنند چنانکه در جانب مقابل، کسی که از این توفیق بی بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر میگوید: «نمی دانم!». آنگاه به وي گفته میشود: «نه دانستی و نه هم خواندی». امام رازی نیز میگوید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این که خداوند Ψ کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر

گفتن حق استوار می‌گرداند، آمده است.» و «**خدا ستمگران را گمراه می‌کند**» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم‌و‌گور می‌کند. پس در قبرهایشان و در هنگامه حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمی‌شوند.

در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان آمده است: «چون رسول خدا ص از دفن میت فارغ می‌شدند، بر سر قبر وی می‌ایستادند و می‌فرمودند: برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می‌گیرد.» و **خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد**» یعنی: در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت می‌دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا می‌کند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه می‌کند مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

از ابن عباس^ع روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام می‌گویند، آنگاه به او مژده بهشت می‌دهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه می‌شوند، سپس همراه مردم بر او نماز می‌گذارند، آنگاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانده می‌شود و به او گفته می‌شود: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: پروردگارم خداوند Ψ است. سپس به او گفته می‌شود: پیامبرت کیست؟ می‌گوید: پیامبرم محمد ص است. سپس به او گفته می‌شود: شهادتت چیست؟ می‌گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته می‌شود. اما کافر؛ پس حکایت وی

چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می‌آیند و بر چهره و پشتش می‌زنند و چون به قبر درآورده شود، او را می‌نشانند، آن‌گاه به او گفته می‌شود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی‌دهد زیرا خداوند Ψ این حقیقت را فراموش وی می‌گرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به‌سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم درمی‌ماند و هیچ پاسخی نمی‌دهد. و خدا ستمگران را این چنین گمراه می‌کند».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۲۸) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَنْسَوْنَ الْآقْرَارُ (۲۹)

«آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند، ننگریستی؟» خداوند متعال، پیامبرش ص را از حال کفار مکه به تعجب فرا می‌خواند، از آنجا که آنان با تکذیب وی؛ نعمت عظمای بعثت ایشان را از میان خود به پیامبری، مورد ناسپاسی قرار دادند، در حالی که گزینش آن حضرت ص از میانشان، انعامی بزرگ و بی‌مانند بر آنان بود که می‌باید برآن شکرگزار می‌بودند «و» با این ناسپاسی «قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند» که جهنم است. بوار: هلاکت است. به قولی: مراد از این گروه، سران قریش بودند که در روز بدر، قوم خویش را با کشته شدنشان به‌دست لشکر اسلام به سرای نیستی که عذاب نابود کننده آخرت است فرود آوردند.

آن‌گاه (دارالبوار) را این‌گونه معرفی می‌کند: «در آن سرایِ هلاکت که جهنم است، در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است!».

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰)
«و» این گروهی که به جهنم در می‌آیند «برای خداوند همتایانی» یعنی: شرکایی در ربوبیت «قرار دادند تا از راه او گمراه کنند» یعنی: تا قوم خویش را از راه خدا Ψ به بیراهه در افکنند و این است کار سران شرک و کفر؛ از متولیان بتان و دیگر سردمداران مذاهب ضاله‌ای که از سوی مردم گمراه مورد پیروی قرار می‌گیرند «بگو: برخوردار شوید» به آنچه که در آن هستید از شهوات و گمراه‌سازی مردم «و بدانید که قطعاً بازگشت شما به‌سوی آتش است» یعنی: قطعاً مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتماً بازگشت شما به‌سوی دوزخ است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ (۳۱)

«به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند، بگو» خداوند متعال از باب تشریف و گرامیداشت، مؤمنان را به بندگی خودش نسبت داده. آری! به ایشان بگو: «نماز را برپا دارند» با ادای آن در اوقات مخصوص آن و رعایت ارکان و آداب آن «و» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند پیش از آن‌که روزی فرارسد که در

آن نه خرید و فروشی باشد و نه دوستی‌ای»
یعنی: در روز قیامت دادوستدی نیست تا کسی
که در عمل کوتاهی کرده، با دادن عوض و
جریمه‌ای خود را از عذاب خداوند Ψ بازخرد
کند همچنین در آن روز پیوندهای دوستی و
رفاقت نیز وجود ندارد تا دوست برای دوستش
میانگیری و شفاعت کرده او را از عذاب
برهاند بنابراین، بنده باید برای نجات
خویش، خود توشه و زادوبرگ ایمانی کسب کرده
به نماز و انفاق و دیگر اعمال شایسته روی
آورد.

به قولی: انفاق پنهانی، در صدقات نافله و
اختیاری بهتر است و انفاق آشکار در زکات
فرض.

**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ
الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ
(۳۲)**

بعد از آن که خداوند Ψ احوال و اوصاف
نیکبختان و بدبختان را روشن ساخت، اینک
ادله‌ای را که بر وجود و یگانگی و کمال
علم و قدرتش دلالت می‌کند، بیان می‌کند تا
جوب شکرش بر بندگان محرز شود و کفاری که
این نعمتها را ناسپاسی می‌کنند، در معرض
توبیخ بیشتر قرار گیرند: «خدا آن ذاتی
است که آسمانها و زمین را آفرید و از
آسمان آبی فرورستاد پس به وسیله آن آب،
از میوه‌ها برای شما روزی‌ای بیرون آورد»
یعنی: از محصولات و میوه‌های گوناگون
روزی‌ای برای بنی‌آدم بیرون آورد که به
وسیله آن زندگی کنند. پس کسی که اینچنین

جایگاهی داشته باشد، بیشک سزاوار آن است که مورد پرستش قرار گرفته و در راه وی انفاق شود «و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او» طبق خواسته شما «در دریا روان شود» و آن را در مصالح و منافع خود به کار گیرید «و رودها را برای شما مسخر کرد» تا آنها را در هر جایی که می‌خواهید به جریان اندازید و نیز بر رودخانه‌ها کشتیرانی کنید. پس خدایی که این همه بر شما منت نهاد، بیشک سزاوار پرستش و شکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳)

«و برای شما خورشید و ماه را - که پیوسته روانند - رام گردانید» تا از نور و روشنی و سایر منافع آنها استفاده کنید، خورشید و ماهی که پیوسته فعالند و به حیات انسان، حیوان، رستنی‌ها و غیره نیرو و مدد می‌رسانند. یا معنی این است: خورشید و ماه، همیشه به پیروی از فرمان خدا Ψ در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی‌مانند «و رام ساخت برای شما شب و روز را» که از پی یکدیگر می‌آیند. پس روز برای سعی و تلاش در امور معاش است و شب هم برای آرام‌گرفتن و استراحتتان و این همه، شکر و سپاس او را می‌طلبند.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

«و از هر چه که از او خواستید به شما عطا کرد» و از هر چه هم که نخواستید، اما

مورد نیاز شماست و از آن بهره‌مند می‌شوید، نیز به شما عطا کرد «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآورید» یعنی: به‌هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطه نعمتهای حق تعالی را ندارید و اگر فردی از افراد بشر بخواهد تا نعمتهای خدای عزوجل را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسی از حواسش به‌شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمتهایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمتهایی که از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قرار داده است.

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «چون خواهی لقمه نانی برگیری و به دهان ببری... در این امر نیک تأمل کن که این لقمه نان به‌سامان نمی‌رسد مگر آن‌که این عالم به تمام و کمال بر درست‌ترین وجه فعال باشد»، سپس او شرحی شافی و کافی از روند شکلیابی این امر ارائه کرده و در پایان می‌گوید: لذا با آنچه یاد کردیم، آشکار شد که شناخت سود و منافع همین یک لقمه، جز با شناخت جزئیات بسیار دیگری مقدور نیست و عقلها از درک ذره‌ای از این مباحث قاصرند». در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ص در دعای خویش می‌گفتند: «اللهم لك الحمد غير مكفي ولا مودع ولا مستغني عنه ربنا: بارخدايا! شكر و سپاس براي توست،

بی آنکه تو به شکر و سپاس ما نیازی داشته باشی، یا آن را ترک کنیم و با آن وداع گوئیم، یا از آن بی‌نیاز باشیم پروردگارا». پس بارخدا یا! ما تو را بر هر نعمتی که به ما داده‌ای و جز تو هیچکس دیگر، حد و مرز و مقدار آن را نمی‌داند، شکر و سپاس می‌گوئیم: «اللهم إنا نشكرك علي كل نعمة أنعمت بها علينا مما لا يعلمه إلا أنت» «همانا انسان ستم پیشه است» بر خود با غفلت از شکر نعمت «ناسپاس است» کفار: بسیار ناسپاس است نعمتهای خداوند را بر خود و منکر آن نعمتهاست و چنانکه باید شکرگزار آنها نیست.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ أَمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳۵)
 «و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت» بعضی از مفسران برآنند که ذکر داستان ابراهیم در اینجا همچون مثالی برای کلمه پاک است که در هر وقت میوه‌ای پاک می‌دهد لذا ابراهیم در عبادت خدای عزوجل الگو و نمونه است و باید موحدان به او اقتدا کنند. آری! ابراهیم دعای پایداری بر آیین توحید کرد و گفت: «پروردگارا، این شهر را» یعنی: مکه را «جایی امن بگردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار» به قولی: مراد وی فرزندان صلبی‌اش، و به قولی دیگر: مراد وی تمام ذریه و تبارش بود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و

مانند آن می‌ساختند و آن را پرستش می‌کردند.

وقتی ابراهیم ψ - این قافله‌سالار توحید و پدر پیامبران ψ - از عبادت بتان به خدا ψ پناه برده و دعا می‌کند که حق تعالی او را از آن دور بدارد پس دیگران به ترس از افتادن در این ورطه سزاوارترند زیرا هر عصري داراي بتان و اصنام مخصوص به خود است که گاهی حتی بر تیزبینان آن عصر هم پنهان و ناشناخته می‌مانند لذا باید به هوش بود و بتان زمان خویش را شناخت.

**رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ
عَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۶)**

«پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند» یعنی: با آنکه این بتان جماداتی بی‌درك و شعور بیش نیستند، اما سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند پس گویی مردم را گمراه کرده‌اند «پس هر که از من پیروی کند» در دینم و مسلمانی موحد شود «بی‌گمان او از من است» یعنی: از اهل دین من است «و هر که مرا نافرمانی کند» و از من پیروی نکرده و در آیین من در نیاید «پس به یقین تو آمرزنده مهربانی» هر چند گناه وی هم بزرگ باشد.

به این مناسبت خاطر نشان می‌شود که: اهل سنت و جماعت میان جایز عقلي وجایز شرعي در حق خداوند متعال فرق می‌گذارند، یعنی در نزد آنان عقلا جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بی‌امرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرك را نمی‌آمرزد پس

عقیده به اینکه آمرزش شرك مستحيل الوقوع (غیرممکن) می‌باشد، نیز واجب است. هرچند به قولي: مراد ابراهیم ﷺ در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرك است.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷)

«پروردگارا! هرآینه من بعضی از فرزندانم را» مراد فرزندش اسماعیل ﷺ است «در وادی بی‌کشت» و بی‌آب و علف که وادی مکه است «نزد خانه محرم تو سکونت دادم» به قولي: خانه کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی‌احترامی و استخفاف و اهانت به آن حرام است «پروردگارا! تا نماز را برپا دارند» یعنی: ایشان را در این وادی اسکان دادم تا در آن نماز را برپا دارند «پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده» به سبب محبت خود و خانه‌ات و به تبع آن محبت مجاوران خانه‌ات تا در آن حج و عبادت انجام دهند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: اگر ابراهیم ﷺ به‌جای «دل‌های برخی از مردم»، «دل‌های همه مردم» می‌گفت، قطعاً دل‌های فارس و روم و تمام مردم به کعبه مشتاق می‌شد. «و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی‌ده» محصولات که در آن می‌رویانی، یا به‌سوی آن از جاهای دیگر جلب می‌کنی «باشد که سپاسگزاری کنند» نعمتهای تو را.

پس خداوند Ψ دعای ابراهیم \cup را اجابت کرد و کعبه را حرم امنی گردانید که تمام محصولات به سویی آن آورده می شود تا بدانجا که انسان میوه بهاری و تابستانی و پاییزی و زمستانی را در یک روز واحد در آن میابد.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۳۸)

«پروردگارا! بیگمان تو آنچه را که پنهان می داریم و آنچه را که آشکار می کنیم، می دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند» آری! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان تری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیت و ابراز فقر خود به سویی رحمتت می خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم. تکرار ندای «ربنا» برای مبالغه در تضرع و زاری به بارگاه حق تعالی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۹)

«سپاس خداوندی را که با وجود سالخوردگی» من و زلم «اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار، شنوای دعاء است» به قولی: اسماعیل \cup در نود و نه سالگی و اسحاق \cup در صد و دوازده سالگی ابراهیم \cup به دنیا آمدند.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ (۴۰)

«پروردگارا! مرا برپا دارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز» یعنی: برخی از نسل و تبارم را نیز برپا دارنده نماز قرار ده. ابراهیم ψ همه را در دعای خویش شامل ساخت زیرا می‌دانست که بعضی از آنان از جمله کفار خواهند بود و نماز را برپا نخواهند داشت و خدای عزوجل خود او را از این امر آگاه کرده بود «پروردگارا! ودعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا عبادتم را بپذیر.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (٤١)

«پروردگارا! روزی که حساب برپا می‌شود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته می‌شود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم بیامرزد» به قولی: او قبل از آنکه بداند پدر و مادرش دشمن خدای سبحانند، برای آنها طلب مغفرت کرد «و بر مؤمنان» نیز بیامرزد. از میان بندگان خدا ψ مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (٤٢)

«و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند، غافل مپندار» یعنی: چون ستمگران را در سلامتی و امنیت و نعمت دیدی، این پندار بر ذهن و ضمیرت غالب نشود که خدای سبحان از سزاوار بودن آنها برای عذاب غافل است «جز این نیست که آنان را» یعنی: مجازات آنان را در

برابر ستمشان «براي روزي که چشمها در آن خيره شود به تأخير مي اندازد» يعني: آنها را در دم مجازات نمي کند بلکه کيفر آنان را براي روزي به تأخير مي اندازد که چشمهاي محشریان در آن باز مانده و بسته نمي شود؛ از هول آنچه که در اين روز مي بينند و از شدت حيرت و دهشتي که بر آنها چيره مي شود.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً ۝ (٤٣)

سپس خداوند متعال کيفيت برخاستنشان از قبرها و شتافتنشان به سوي ميدان حشر را بيان کرده مي فرمايد: «شتابانند» به سوي محشر در پي ندای دعوتگر «سربه بالا برداشتگان» به سوي آسمان و نگاه کنندگان به سوي آن؛ با نگاه هاي پر از هول و هراس و بيچارگي و ذلت، به طوري که همه سر به آسمان دارند و کسي به ديگري نمي نگرد «چشمشان به سويشان باز نمي گردد» يعني: چشمهايشان همچنان باز و مبهوت باقي مي ماند «و دلهايشان خالي است» از عقل و فهم و جرأت، به سبب پريشاني و هراس و حيرت و دهشتي که به آن در افتاده اند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولَٰئِكَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (٤٤)

«و بترسان» اي پيامبر! ص «مردم را از روزي که عذاب بر آنان مي آيد» که آن روز، روز قيامت است «پس آنان که ستم کرده اند، مي گويند» يعني: کافران در آن روز مي گويند: «پروردگارا! ما را تا چندي مهلت بخش» ما را تا زماني معين که دور نيست،

مهلت ده و به دنیا برگردان «تا دعوت تو را» که بر زبان پیامبرانت مطرح کرده‌ای «اجابت کنیم و از پیامبران پیروی کنیم» در آن برنامه‌ها و تکالیفی که به ما ابلاغ کرده‌اند و در این مهلت، آنچه را که در قبال آن کوتاهی و اهمال کرده‌ایم، جبران کنیم.

در اینجا است که به شیوه توبیخ در پاسخشان گفته می‌شود: «مگر شما پیش از این قسم نمی‌خوردید که شما را هیچ زوالی نیست؟» آیا این شما نبودید که در دنیا سوگند می‌خوردید که فنا نپذیرید و هرگز در پی آن دنیا قیامت و معادی نیست؟!

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (٤٥)

«و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر شدید «در منازل کسانی که بر خود ستم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند آن از اماکن کفاری است که با کفر به خدای سبحان و نافرمانی وی بر خویشان ستم کردند «و برای شما آشکار شد» با مشاهده آثار عذابشان «که با آنان چگونه معامله کردیم» و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی‌هایشان به آنان رساندیم، اما با وجود مشاهده این آثار، درس عبرت نگرفتید «و مثلها برای شما زدیم» در کتابهای خود و بر زبان پیامبران خویش؛ به جهت توضیح و بیان بیشتر و اتمام واکمال حجت. یعنی: پس چرا آن همه حجت را

مورد انکار قرار داده و از آنها درس نگرفتید؟!

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (٤٦)
«و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند» در انکار حق و اثبات باطل بزرگی که تمام توش و توان خود را در راه آن نهاده اند «و مکرشان نزد خداست» یعنی: با دوستان خدای سبحان مکر می‌ورزند در حالی که او آنان را در حال مکرورزی می‌بیند و بر مکر و نیرنگشان احاطه داشته و آن را دقیقاً می‌داند «هرچند از مکرشان کوهها از جای برآیند» یعنی: هرچند نیرنگ آنان تا بدان پایه نیرومند باشد که به ازجا کنده شدن کوهها بینجامد، اما باوجود آن نیرنگ بزرگ، خدای عزوجل دین‌خویش را نصرت می‌دهد. به قولی دیگر معنی این است: خداوند Ψ از نیرنگشان آگاه است و او نیرنگشان را چنان بزرگ نمی‌داند که کوهها بر اثر آن از جای برآیند بلکه نیرنگشان بسیار ضعیف است. پس در حالی که آفرینش کوهها با آن بزرگی بر خدای عزوجل بس آسان است، چگونه بی‌اثر ساختن نیرنگشان بر وی دشوار می‌باشد؟ به قولی دیگر: خداوند Ψ در این آیه اهل ایمان را به کوهها تشبیه کرده است.

فَلَا تَخْسِبَنَّ اللَّهُ الْمُخْلِفَ وَوَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (٤٧)

«پس مپندار که خداوند وعده خود به پیامبران را خلاف می‌کند» مراد، وعده خدای سبحان به پیامبران با این فرموده وی است: **(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا...)**: (ما قطعاً پیامبران خود

را نصرت می‌دهیم) «غافر/۵۱» و فرموده وی: **(كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي):** (خداوند فیصله کرده است که قطعا من و پیامبرانم پیروز می‌شویم) «مجادله/۲۱». «بی‌گمان خداوند غالب» است پس هیچ کس نمی‌تواند بر او غلبه کند «صاحب انتقام است» پس قطعا از دشمنانش برای دوستانش انتقام می‌گیرد.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸)

«روزی که زمین به غیر این زمین مبدل گردانیده شود» در رأی اکثر مفسران، مراد از آن: تغییر دادن اوصاف زمین است. اما به قولی: مراد تغییر دادن ذات زمین می‌باشد «و آسمانها به غیر این آسمانها مبدل گردانیده شود» تغییر دادن آسمانها نیز – بنا بر اختلاف فوق در میان مفسران – به معنای تغییر دادن اوصاف یا تغییر دادن ذات آنهاست.

تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تله‌ها و بلندیهای آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوههای آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابریهای آن. و تبدیل کردن اوصاف آسمانها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن خورشید و تاریک کردن ماه. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت بر زمین سفید بینی‌شان حشر می‌شوند که همانند قرص نان پاک و صافی^۱ است و در آن از هیچ کس

^۱ عبارت حدیث شریف «قرصه النقی» است، قرصه النقی نانی است که آرد آن چندین بار غربال شده باشد.

علامت و نشانی وجود ندارد». در روایت دیگری آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است». همچنین از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ص درباره آیه: **(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ...)** سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط». «و مردم به حضور خداوند یگانه قهار ظاهر شوند» یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می‌کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (٤٩)

«و مجرمان را در آن روز دست و پا به هم بسته در زنجیرها می‌بینی» یعنی: مشرکان را در روز قیامت می‌بینی که در زنجیرها به هم بسته شده‌اند، یا با شیاطین به هم بسته شده‌اند، یا دستهایشان در زنجیرها و بندها به پاهایشان بسته شده است. چنان‌که در ترجمه شاه ولی الله دهلوی: آمده است.

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ (٥٠)

«تن پوشهایشان از قطران است» یعنی: لباسها و پیراهنهایشان از ماده «قطران» است که از آن بر پوست بدنشان مالیده می‌شود. و چرا این ماده انتخاب شده است؟

زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می‌شود و نیز این ماده بوی گندیده‌ای دارد. قطران: صمغی رقیق، چسبنده و سیاه‌رنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می‌آید و سخت قابل اشتعال می‌باشد. ابن عباس^۳ می‌گوید: «قطران مس گداخته است». در بعضی از ترجمه‌ها «قطران» به «قیر» معنی شده است «و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره‌هایشان زبانه می‌کشد و آنان را عذاب می‌دهد. مخصوصاً پوشش آتش بر چهره‌هایشان ذکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرمی‌ترین بخش ظاهری بدن است چنان‌که قلب گرمی‌ترین عضو باطنی بدن می‌باشد.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱)

«تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شر «جزا دهد، همانا خداوند زود حساب‌گر است» چیزی او را از کار حساب به خود مشغول نمی‌سازد همچنین حساب یکی از آنان او را از حساب دیگران به خود مشغول نمی‌سازد لذا او این حساب را همزمان با تمام خلائق انجام می‌دهد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

«این بلاغی است» یعنی: این قرآن، یا آنچه که در این سوره آمده است ابلاغی است که برای پند و اندرز گرفتن کافی است؛ «برای مردم» همگی‌شان؛ زیرا با قرآن، حجت کامل بر آنان اقامه می‌شود «و تا بدان بیم

یابند» یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه گرایند **«و تا بدانند که او معبودی یگانه است»** یعنی: تا با ادله تکوینی‌ای که قبلاً ذکر شد و با آیات قرآنی تلاوت شده در این سوره، به وحدانیت خدای سبحان و عدم وجود شریکی برای او پی برده و به خوبی به این امر دانا گردند **«و تا صاحبان خرد پند گیرند»** و با این ابلاغ، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آیند. به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد این سوره را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیت خداوند Ψ و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.

(سوره حجر)

مکی است و دارای (۹۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی‌ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع خود اهداف سوره‌های مکی را دنبال می‌کند، یعنی محور آن: اثبات توحید، نبوت و معاد می‌باشد.

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱)

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و بحث بر سر حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره حجر متضمن آن است؛ «آیات کتاب و قرآن مبین است» مراد از کتاب نیز قرآن است و در اینجا هر دو اسم برای آن با هم ذکر شد. مبین: یعنی روشن‌گر و مفید بیان. آری! قرآن روشن‌گر و اثبات‌کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیان‌گر دین و شریعت، تبیین‌کننده طبیعت و ویژگی‌های انسان، گویای دردها و درمان‌های او و نهایتاً روشن‌گر تمام نیازهای او می‌باشد.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲)

«چه بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند» مراد این است که چون در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه

کافریشان روشن گردد و این امر بر آنان
هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان
همانا دین اسلام است و دین حقی غیر از آن
وجود نداشته، در این هنگام است که آنان
در این آرزو می‌افتند که کاش مسلمان
می‌بودند ولی این آرزویشان فقط از روی
حسرت و ندامت و ملامت‌کردن نفس‌هایشان از
قصور در پیشگاه خداوند Ψ است و هیچ سود و
ثمري برايشان در بر ندارد. به‌قولي: کفار
در وقت جان‌کندن این آرزو را می‌کنند
آن‌گاه که حجاب‌ها از برابر آنان کنار زده
می‌شود. به‌قولي ديگر: هنگامی این آرزو را
می‌کنند که مسلمانان به بهشت وارد می‌شوند
چنان‌که در حدیث شریف به‌روایت
ابوموسی اشعري τ از رسول خدا ص آمده است که
فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل
قبله که خداوند Ψ خواسته است» یعنی
گناهکارانشان» در دوزخ با هم یکجا شوند،
کفار به مسلمانان می‌گویند: آیا شما
مسلمان نبوده‌اید؟ می‌گویند: چرا؛ مسلمان
بوده‌ایم. می‌گویند: اما اسلام شما هیچ بلایی
را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ
همدم گشته‌اید؟ مسلمانان در پاسخشان
می‌گویند: ما گناهانی داشته‌ایم که بدانها
مورد مؤاخذه قرار گرفته‌ایم! آن‌گاه خدای
عزوجل که شنوای گفت‌وگوي آنان است، دستور
می‌دهد تا کسانی از اهل قبله را که در
دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون
کفار این رویداد را می‌بینند، می‌گویند: ای
کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان‌که آنان

از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده می‌شدیم». دلیل اینکه از آرزوی کفار به (ربما) که مفید تقلیل است، تعبیر شد در حالی که در چنان مقامی باید چنین آرزویی بسیار باشد، این است که: کفار چنان در هول و هراس دوزخ و قیامت گرفتار می‌شوند که این هول و هراس، مجال فکر کردن در چنین اموری را به آنان نمی‌دهد.

ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَنْمَتُّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳)

سپس خداوند متعال کفار را چنین مورد تهدید قرار می‌دهد: «بگذارشان» ای پیامبر ص! «تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوی دراز سرگرمشان کند پس به زودی خواهند دانست» یعنی: رهایشان کن تا سرگرم دنیای دون خودشان بوده، هرگز به خود نیایند و هیچ‌گاه از باطل به سوی حق ره نسپرنند، بگذارشان در فروریهای باطل و بیهوده‌شان؛ مانند خوردن، خوابیدن و بهره‌مند شدن از لذایذ و خوش‌گذارانی‌های دنیا زیرا آنان همانند چهارپایانی هستند که جز این دیگر هم و غمی ندارند. آری! بگذارشان در این آرزوهای طولانی و «طول امل»؛ تا آرزوهای پریهنای دنیوی، آنان را از پیرویات به خود سرگرم سازد اما به زودی زشتی و پلیدی عملکرد و فرجام عبرتبار کار خویش را خواهند دانست.

شایان ذکر است که در نکوهش طول «امل» – یعنی آرزوهای طویل مادی و دنیوی – احادیث زیادی آمده است؛ از جمله این حدیث شریف

است: «فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همچنان در او جوان می‌گردد: حرص و امل». در حدیث شریف دیگری آمده است: «چهار چیز از بدبختی است: خشک بودن چشم، قساوت قلب، طول آرزو و حرص بر دنیا».

هدف آیه کریمه، نومید ساختن پیامبر ص از این امر است که کفار به خود آیند و از کفر بازایستند و اعلام این واقعیت به ایشان است که آنان اهل خواری و خفت‌اند لذا نصیحتشان هیچ سودی در بر ندارد.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ (٤)

بعد از آن که خداوند Ψ پیامبرش ص را به ترك کردن این گروه از کفار فرمان داد، علل این فرمان را در آیات ذیل چنین بیان می‌کند:

«و ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن که اجل مکتوب معینی داشت» که آن اجل نزد خدای عزوجل در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعده پیش می‌افتد و نه پس و این موعده نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (٥)

«هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد» یعنی: قبل از فرارسیدن اجل خود نابود نمی‌شود «و نه پس می‌ماند» از اجل خویش لذا مهلتی که به امته‌ها داده می‌شود، نباید عاقلان را فریفته خود گرداند.

بنابراین، سنت و قانونمندی خداوند Ψ در امته‌ها یکی است و آن این است که: او مردم

هیچ سرزمینی را هلاک نمی‌کند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعودشان در لوح محفوظ. پس وقتی سنت الهی این است، بدان ای محمد! که اجل محتوم کفاری که با تو ستیزه درپیش گرفته‌اند نیز فرامی‌رسد، بدین جهت، آنان را در حال و روزگار تأسف‌بارشان فروگذار.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (٦) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٧)

«و گفتند» کفار مکه به رسول خدا ص از روی تهکم و استهزا «ای آن‌که قرآن بر او نازل شده است» یعنی: ای کسی که به زعم و ادعایش بر او قرآن نازل شده است «به یقین تو دیوانه‌ای» یعنی: تو به سبب این ادعا که می‌گویی رسول خدا و مأمور تبلیغ احکام وی هستی، یقیناً دیوانه‌ای زیرا به نظر ما کسی‌که عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمی‌کند. آری! علت دیگری که باید کفار مکه را به حالشان واگذاری این‌گونه سخنان است. آن‌گاه کفار مکه افزودند: «اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری» تا بر راست‌گویی‌ات گواهی دهند؟ به‌قولی معنی این است: اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (٨)

خداوند متعال این سخنانشان را رد کرده می‌فرماید: «فرشتگان را جز به‌حق» یعنی: جز برای آنچه که حکمت و مشیت ربانی ما اقتضا

کند «**فرو نمی‌فرستیم**» و آن مناسبت حق، یا در فرود آوردن پیام و وحی است، یا در نازل کردن عذاب پس درخواست شما از آن اموری نیست که فرستادن فرشتگان در آن لازم و قرین حکمت باشد «**و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند**» یعنی: اگر ما فرشتگان را فرودآوریم، قطعاً کفار در آن هنگام مورد مجازات سخت قرار می‌گیرند و نابود ساخته می‌شوند زیرا سنت ما این است که اگر طبق درخواست مردم معجزه حسی نازل کنیم اما آنها بعد از مشاهده آن ایمان نیاورند، به دنبال آن بی‌درنگ عذاب ریشه‌کن کننده بر آنها نازل می‌کنیم لذا فرود آوردن فرشتگان مسلماً به زیان آنهاست نه به سودشان و حکمت ما بر این نیست که به شتاب عذابشان کنیم زیرا این امر در علم ازلی ما سبقت گرفته که برخی از آنان و از فرزندانشان به زودی ایمان می‌آورند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)

سپس حق تعالی در رد اتهام جنون به رسول خدا ص به سبب نزول قرآن برایشان، می‌فرماید: «**بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده ایم**» یعنی: این قرآنی را که آنها منکر آند و تو را به سبب آن به دیوانگی متهم می‌کنند، ما فرود آورده ایم «**و قطعاً ما خود نگهبان آنیم**» از اشتباه و تحریف و افزودن و کاستن و مانند اینها؛ از آنچه که سزاوار آن نیست. آری! این ویژگی مهم قرآن کریم است که حق تعالی در گذر زمان تا ابدالدهر عهده دار حفظ و نگهداشت آن

گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین که علما و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و آن کتابها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتابها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها بر جای نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ (۱۰)

آن‌گاه خداوند متعال از باب تسلیت و دلجویی پیامبرش خطاب به ایشان می‌فرماید: «و به‌یقین پیش از تو نیز در گروه‌های پیشینیان» یعنی: در امتهای، فرقه‌ها و طوائف نخستین و آیندگان آنان «پیامبرانی فرستادیم» پس ای محمدص! تنها تو نیستی که در میدان رسالت، با این امواج سرکش مخالفت روبرو شده‌ای. شیع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱)

«و هیچ پیامبری بر آنان نیامد جز آن‌که او را به مسخره می‌گرفتند» چنان‌که ای محمدص! این گروه کفار با تو چنین رویه‌ای در پیش گرفتند.

كَذَلِكَ نَسُكُّهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲)

«بدین‌گونه آن را در دل مجرمان راه می‌دهیم» یعنی: گمراهی را در دل مجرمان و بزهکاران جدید راه می‌دهیم چنان‌که آن را

در دل مجرمان پیشین راه دادیم. به قولی معنی این است: بدین‌گونه قرآن را در دل آنان راه می‌دهیم پس آن را تکذیب می‌کنند چنان‌که پیشینیان پیامهای ما را تکذیب کردند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)

«که به آن ایمان نمی‌آورند» یعنی: به قرآنی که آن را فرود آوردیم، ایمان نمی‌آورند «و هرآینه سنت پیشینیان گذشت» یعنی: راه و رسم پیشینیان پیوسته چنین بوده است. همچنین سنتی که خداوند Ψ در نابود کردنشان بنیان گذاشته - آنجا که روش تکذیب و استهزا را در پیش گیرند - تغییر ناپذیر است، بدین جهت ای محمد ص! به مسلمان شدنشان طمع مبند و آنها را فروگذار تا در باتلاق اندیشه‌ها و آرزوهای پست خود فرو روند.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ (۱۵)

«و اگر بر آنان» یعنی: بر این گروه معاند تکذیب کننده استهزاگر به محمد ص «دری از آسمان می‌گشودیم» و به آنان امکان می‌دادیم تا بر آن صعود کنند «پس همواره در آن بالا می‌رفتند» به وسیله ابزار و تجهیزات فضایی، یا بدون ابزار تا آنچه را در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده کنند، آری! اگر چنین می‌کردیم «قطعاً می‌گفتند» این کفار نابکار، از فرط عناد و سرکشی و لجاجتشان «جز این نیست که ما چشم‌بندی شده‌ایم» و

چشمان ما از دریافت حقیقت بسته شده است. به قولی معنای سخنشان این است: اختلال پدید آمده در دیدگان ما بر اثر مستی شراب است «**بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده ایم**» بنابراین، آنچه می‌بینیم هیچ حقیقتی ندارد.

این تصویری است واقعی از عنادشان زیرا وقتی آنان معجزه حسّی‌ای که ایمان به خدا، فرشتگان، پیامبران و کتبش را بر آنان الزام می‌کند ببینند ولی به بینایی خود این نسبت را بدهند که ادراک آن به سبب عارضه سکر و مستی یا جادو و افسون‌زدگی، ادراکی حقیقی و منطبق با واقع نیست پس در چنین حال و وضعی، جز فرو گذاشتنشان دیگر چه راهی باقی می‌ماند؟ مگر پند و موعظه سودی به حالشان دارد؟!!

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱۶)

«**و بی‌گمان در آسمان برجهایی آفریدیم**» مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده‌گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که دانش نجوم و شناخت منازل ستارگان از بزرگترین علوم است که اندیشمندان از تعمق در آنها به عظمت خالق متعال راه می‌یابند، به علاوه این‌که بشر از فواید و منافع این شناخت نیز برخوردار می‌گردد؛ زیرا از آن در جهت یافتن راههای خشکی و دریا، شناخت اوقات و امور بسیار دیگری بهره می‌برد «**و آن را**» یعنی: آسمان را

«برای بینندگان آراستیم» و نقش ستارگان در زیباسازی آسمان بر هیچکس پوشیده نیست، بویژه بر اندیشمندی که در آنها به دیده عبرت و تأمل می‌نگرند و بر دانشمندی که دست‌اندر کار علم نجوم و بهره‌گیری از فواید آن‌بوده و از آن به وجود و قدرت آفریدگار بزرگ راه می‌برند.

وَحَفَظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸)

«و آن را» یعنی: آسمان را «از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم» به‌طوری که شیاطین نمی‌توانند به آن دست‌برد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند «مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن در پی او می‌افتد» و بی‌درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می‌رساند، یا او را آشفته‌حال و درمانده می‌گرداند چنان‌که در هر حال از استراق سمع بازش می‌دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «قبل از تولد عیسی صلی الله علیه و آله شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می‌شنیدند و سپس آنرا به منجمان و کاهنان انتقال می‌دادند و چون عیسی صلی الله علیه و آله متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله از رونق افتاد».

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ
(۱۹)

«و زمین را گسترانیدیم» یعنی: آن را مانند فرشی هموار گردانیدیم تا برای زندگی کردن انسان و حیوان آماده باشد. گفتنی است که گسترده بودن زمین با کروییت آن منافاتی ندارد بلکه خود یکی از دلایل علمی کروییت آن می‌باشد که اندیشمندان از تأمل در آن به عظمت آفریدگار متعال راه می‌برند^۱ «و در آن کوه‌های استوار افگندیم» تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید «و از هر چیز، به‌طور سنجیده در آن رویانیدیم» یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هرچیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

بایسته یادآوری است که در روشنی اکتشافات علمی جدید، معجزات بس بزرگی از این آیات متجلی شده است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰)

^۱ شیخ محمد متولی الشعراوی (رحمه الله) در کتاب «معجزة القرآن الکریم» کروییت زمین را از این آیه استنباط کرده و در روشنی علم مستدلاً آن را به بررسی گرفته، که مترجم آن مبحث را در کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» نقل کرده است پس به آن کتاب مراجعه کنید.

«و برای شما در زمین اسباب معیشت قرار دادیم» از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و غیره، که به وسیله آنها زندگی می‌کنید. به قولی: «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است «و برای کسانی که شما روزی دهنده آنها نیستید» نیز در زمین اسباب و وسایل معیشت قرار دادیم که آنان مردم دیگر غیر از شما و نیز چهارپایان و جانوران دیگر – با اختلاف انواع و اجناس خود – می‌باشند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)

«و هیچ چیز نیست مگر آن‌که گنجینه‌های آن نزد ماست» یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد «و ما آن» اشیاء «را جز به اندازه مقرر فرود نمی‌آوریم» از آسمان به سوی زمین. یا آن را بر حسب مشیت و حکمت بالغه و رحمت بی‌کران خود به خلق خویش، به مقدار نیاز آنان پدید می‌آوریم. در این آیه مبارکه نیز اعجازهای عظیم علمی به تجلی نشسته است، که علوم جدید دست اندرکار آنهاست.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲)

«و بادهای را باردارکننده فرستادیم» که ابرها را با بخار آب بارور می‌سازند و در نتیجه ابرها از آب گرانبار می‌شوند. همچنین بادهای را سبب باردار شدن درختان

گردانیدیم، با انتقال دادن گرده نر و تلقیح آن با گرده ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند. این بخشی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم است که در عصر جدید تجلیات آن بهتر شناخته شده، هرچند که مفسران قدیم - مانند ابن‌کثیر - توانسته‌اند با فهم هر چند محدود آن، از عصر خود جلوتر باشند مثلاً ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «أَي تَلْقَح السَّحَابُ فَتَدْرُ مَاءً وَتَلْقَحُ الشَّجَرُ...»^۱. **«پس شما را بدان سیراب نمودیم»** یعنی: آن آب باران را برای نوشیدن شما و حیواناتتان و سیراب ساختن اراضیتان آماده و مهیا کردیم **«و شما آن را خزینه‌کننده نیستید»** در ابرها، چاهها، آبگیرها، چشمه‌ها و کلا در دل زمین بلکه این ما هستیم که آن رانگه داشته و از بین نمی‌بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره برید.

وَأِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳)

«و بی‌تردید، این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» پس پدیده زنده ساختن و میراندن به طور قطع، بر وجود و وحدانیت ما دلالت می‌کند **«و ما وارث هستیم»** زمین و همه چیزهایی را که بر روی آن است زیرا این فقط ماییم که بعد از فناي خلق خویش نیز

^۱ ترجمه: باده‌ها ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه ابر باران را فرو می‌ریزند و نیز همین باده‌ها با عمل تلقیح درختان را بارور می‌سازند.

باقی و پایدار و حی و قیوم هستیم. آری! حق تعالی بازمانده جاویدانی است که زنده لایزال است و هرگز نمی‌میرد.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴)

«و بی‌گمان پیشینیان شما را دانسته‌ایم و قطعاً پسینیان شما را نیز دانسته‌ایم» مراد کسانی‌اند که در تولد و مرگ متقدم یا متأخر می‌باشند. یعنی: دانسته‌ایم همه کسانی را که از زمان آدم تا زنده شده و مرده‌اند و همچنین کسانی را که هم‌اکنون زنده‌اند یا بعداً تا روز قیامت زنده می‌شوند و می‌میرند و علم محیط ما به همه امور و احوال آنها فراگیر است. حسن: در تفسیر آن می‌گوید: «دانسته‌ایم پیشاهنگان در اطاعت خویش – همچون نمازگزاران در اول وقت و اول صف و پیشاهنگان جبهه جهاد – و پس‌آمدگان در آن را زیرا پیشاهنگی در این امور، بی‌تردید ازفضیلت برخوردار است».

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)

«و مسلماً پروردگار توست که آنان را محشور می‌کند» پس نیکوکار را در برابر نیکوکاری و بدکار را در قبال بدکرداری‌اش پاداش و جزا می‌دهد زیرا هدف ازحشر و نشر همین است و جز حق تعالی کس دیگری بر این کار توانا نیست «هرآینه او حکیم داناست» از حکمت خود هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می‌ورزند؟!!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶)

«و بی‌گمان انسان را از گل خشک از نوع لای سیاه بوی گرفته آفریدیم» مراد آفرینش آدم است. صلصال: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز می‌دهد و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) می‌شود. حمأ: گل سیاه دگرگون شده. مسنون: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک خیس شود، به گل تبدیل می‌گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حمأ مسنون» تبدیل می‌گردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل می‌گردد.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷)

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آدم «جن را از آتش سموم خلق کردیم» مراد پدر جنیان ابلیس علیه اللعنه است و او را جن یا «جان» نامیدند، به سبب آن‌که از چشمها پنهان است. سموم: باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸)

«و یادکن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هرآینه من بشری را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید» اعلام این امر به فرشتگان، گرامیداشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای خود آگاه

ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصامیم خویش قرار دهند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)

«پس وقتی آن را آفریدم» یعنی: وقتی صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورده و اجزای وجودش را کامل کردم «و در آن از روح خود دمیدم پس پیش او به سجده درافتید» ای فرشتگان! به سجده شادباش و گرامی داشت، نه سجده عبادت و نیایش. قرطبی می‌گوید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند Ψ بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته خداوند Ψ روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافت روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم ψ نیز هست.

باید دانست که خدای عزوجل هر کس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرامی داشت خویش قرار می‌دهد؛ و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمی‌تواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰)

«پس فرشتگان همگی یکباره سجده کردند» در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ‌گونه تأخیر و درنگی.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)

«جز ابلیس که سر باز زد از اینکه با سجده‌کنندگان باشد» به‌قولی: ابلیس از جنس فرشتگان بود ولی از روی استکبار و حسد به آدم، از سجده کردن سر باز زد و در نتیجه سزاوار عذاب الهی شد. به‌قولی دیگر: او از فرشتگان نبود ولی همراه آنان بود، بدین‌جهت نام فرشتگان بر وی غلبه یافت و به همان امری مأمور شد که آنان بدان مأمور شدند اما از روی رد و انکار سجده نکرد.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲)

«خداوند فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده کردن برای آدم چه هدفی را دنبال می‌کنی؟.

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳)

«گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گل خشک، از قسم لای سیاه بد بو آفریده‌ای، سجده کنم» پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است.

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴)

«فرمود: پس از این مقام» یعنی: از بهشت یا از آسمان و مقام بزرگی که در آن قرار داری «بیرون شو، بی‌گمان تو رانده شده‌ای» یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران

شده» نامید زیرا کسیکه طرد شود، با سنگ زده می‌شود.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)

«و هرآینه تا روز قیامت بر تو لعنت است» یعنی: طرد و دوری و راندن از رحمت من تا روز جزا به‌طور مستمر گریبانگیر توست و هرگز از آن جدایی نداری.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶)

«گفت» ابلیس «پروردگارا! پس مرا مهلت ده» یعنی: اجلم را به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم و نسل وی. گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می‌شود و در آن برای مکلفان مرگی نیست. به‌قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می‌کنیم که ابلیس می‌گوید: (پروردگارا!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت خداوند Ψ معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می‌آید که هر کس به وجود و ربوبیت خداوند Ψ معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات‌یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود – از جمله اطاعت بی‌چون و چرا از حق تعالی – همراه باشد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸)

«فرمود: هرآینه تو از مهلت داده شدگانی»
پروردگار متعال درخواست ابلیس را پذیرفت و به او خبر داد که او از جمله آن مخلوقاتی است که اجلهایشان را «تا روز وقت معلوم» یعنی: تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلایق با نفخه اول می‌میرد. بنابراین، خداوند متعال برای او تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنت خود در خلایقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)

«گفت: پروردگارا! به سبب آن‌که مرا گمراه ساختی، البته من هم برایشان در زمین می‌آرایم» گناهانشان را. یعنی: به گمراه ساختن سوگند می‌خورم که البته تا آن‌گاه که بندگان در دنیا باشند، گناهانشان را برایشان بیارایم. گفتمی است که این آراستن از جانب ابلیس، یا به آراستن گناهان در چشم و نفس آدمیان و افگندنشان در ورطه آن است، یا با مشغول ساختنشان به زینتها و آرایشهای دنیاست تا از پرداختن به اوامر الهی غافل شوند، به طوری که در مشغله شهوات خویش سرگرم بوده و هیچ التفاتی به غیر آن نکنند. سپس ابلیس افزود: «و البته آنان را همه، یکجا گمراه می‌سازم» از راه هدایت و آنان را به راه اغوا و گمراهی درمی‌افکنم.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (٤٠)

مگر بندگان خالص تو از میان آنان را»
یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آرایش‌ها پاکشان ساخته‌ای. درقرائتی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین می‌شود: مگر بندگان که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که می‌دانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست. پس دعا می‌کنیم: اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (٤١)

«خداوند فرمود: این راهی است راست که به من می‌رسد» یعنی: من بر خود حق و واجب گردانیده‌ام که تو را بر بندگان خالصم سلطه‌ای نباشد. به‌قولی: معنی چنان است که چون کسی را تهدید می‌کنی، به او می‌گویی: راه تو بر من و بازگشتت هم به‌سوی من است. یا معنی این است: راه اخلاص راهی راست است که رأساً به‌سوی من منتهی می‌شود.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (٤٢)

«در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان با اخلاص خداوند Ψ اند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این‌گمراهانند که از تو پیروی می‌کنند تا

بدانجا که زمام خود را به دستت می‌دهند تا آنها را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی. پس همانانند که تو را بر آنها سلطه و غلبه ای است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)

«و قطعاً وعده‌گاه همه آنان» یعنی: وعده‌گاه همه پیروان گمراه تو «دوزخ است».

«که برای آن» یعنی: برای دوزخ «هفت در است» که دوزخیان از آنها داخل می‌شوند. علت این‌که دوزخ هفت در دارد، بسیاری تعداد اهل دوزخ است «برای هر دری، از آنان» یعنی: از پیروان گمراه شیطان «بخشی معین است» که از بخش‌های دیگر متمایز می‌باشد.

بخاری - در تاریخ خود - و ترمذی از ابن‌عمر رضی‌الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ص در این حدیث شریف فرمودند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند».

همچنین از علیؓ روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می‌شود آن‌گاه در دوم، سپس در سوم تا آن‌که همه درهای آن پر می‌شود». ابن‌جریر می‌گوید: «درهای دوزخ هرکدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن‌عباسؓ نیز مانند آن روایت شده است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (٤٥) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ (٤٦)

«بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه‌سارانند» و به ایشان قبل از آن‌که به آن وارد شوند، گفته می‌شود: «در آنجا با سلامت و ایمنی درآید» یعنی: با سلامت از آفات و ایمنی از هر آنچه که اسباب خوف و هراس است. یا معنی این است: درآید همراه با سلامی بر شما از جانب خدای عزوجل و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آن‌گاه که بهشتیان وارد باغهای بهشت می‌شوند، چون از باغی به باغ دیگری می‌روند، به آنان گفته می‌شود: در آن به سلامتی و ایمنی وارد شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (٤٧)

«و آنچه در سینه‌های آنان از غل بود، بیرون کشیم» غل: کینه و دشمنی است. یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بر دیگری کینه‌ای داشته است، خدای عزوجل آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و دل‌هایشان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند «برادر یکدیگر شده» یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی می‌شوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته‌اند و این خود دلالت دارد بر اینکه «اخوت» و «غل» با هم در منافات قرار دارند. پس مسلمان باید مشتاق باشد که در رابطه‌اش با مؤمنان دل خود را از غل و کینه و حسد پاک سازد «بر تختها، روبه‌روی یکدیگر کرده» یعنی: بهشتیان برادروار و صمیمی بر تختها

وتکیه‌گاه‌ها نشسته به چهره‌های یکدیگر نظاره می‌کنند، از جام صهبای عاطفه و مهر برادری سر می‌کشند و بر چمن‌های سرسبز بهشت، شمیم دل‌آسای همدلی و هم‌زبانی را استشمام می‌کنند. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل شادمانی آماده ساخته می‌شود. از چندین طریق روایت شده است که علیؑ بعد از واقعه جمل به فرزند طلحه بن زبیرؓ که پدرش در آن واقعه کشته شده بود، گفت: حقیقتاً من امیدوارم که من و پدرت از کسانی باشیم که خداوندﷻ در شأن آنان فرموده است: **(وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ)**. در حدیث شریف آمده است: «مؤمنان از آتش‌رهایی یافته آن‌گاه بر روی پلی که در میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند، سپس از برخی از آنان برای برخی دیگر در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است، قصاص گرفته می‌شود و آن‌گاه که همه پاک و مهذب شدند، به ایشان اذن ورود به بهشت داده می‌شود».

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (٤٨)

«در آنجا» یعنی: در بهشت «به آنان هیچ رنجی» یعنی: هیچ خستگی و ماندگی‌ای «نمی‌رسد و آنان از آنجا بیرون شدنی نیستند» که این بزرگترین دلیل کمال نعمت بر ایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟.

نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (٤٩)

«به بندگان من خبر ده» ای محمد ص! «که منم آمرزنده مهربان» یعنی: من بسیار آمرزنده گناهانشان هستم و برایشان بسیار مهربانم. در بیان سبب نزول آمده است: «رسول خدا ص بر جمعی از یارانشان – درحالی که آنان خندان بودند – وارد شدند پس به ایشان فرمودند: «بهشت را به یاد آورید ولی دوزخ را نیز به یاد آورید». آن گاه این آیه نازل شد و جبرئیل^۱ به رسول خدا ص پیغام داد که پروردگار عزوجل می فرماید: ای محمد! چرا بندگانم را نومید می کنی؟».

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰)

«و» به بندگان من خبر ده «که همانا عذاب من، عذابی است دردناک».

این دو آیه در کنار هم، بر دو مقام خوف و رجا دلالت می کند. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده اندازه عفو خداوند^۲ را می دانست، هرگز از هیچ حرامی پرهیز نمی کرد و اگر مقدار عذاب او را می دانست، بی گمان خود را نابود می ساخت». یعنی: از بسیاری غم و غصه.

گفتنی است که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه ای بر داستانهایی است که بعد از آن می آید که بخشی از این داستانها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب است.

وَنَبِّئُهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱)

«و به آنان خبر ده» یعنی: به امت خویش «از میهمانان ابراهیم» ایشان فرشتگانی بودند که به صورت بشر نزد وی آمدند. کلمه «ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث و مذکر به يك لفظ به‌کار می‌رود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم اتفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبر ده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگان پی ببرند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲)

«هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند. ابراهیم گفت: همانا ما از شما هراسانیم» ابراهیم این سخن را بعد از آن گفت که گوساله بریان را به آنان نزدیک کرد تا بخورند اما آنها چیزی از آن نخوردند. چنان‌که در سوره «هود» گذشت.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳)

«گفتند» فرشتگان به ابراهیم «نترس» و از ما هیچ هراسی به دل راه نده «همانا ما تو را به پسری دانا» که اسحاق است «مژده می‌دهیم» یعنی: تو ایمن و حتی مورد بشارت هستی پس هیچ دلیلی برای ترس و هراس وجود ندارد.

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِمْ تُبَشِّرُونَ (۵۴)

«گفت» ابراهیم: تعجب‌کنان از این مژده آنان «آیا با وجود آن‌که پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت

سالخوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ «پس چه بشارتی به من می‌دهید؟» من در شگفتم از اینکه با وجود این پیری و سالخوردگی برایم فرزندی به دنیا آید و اساساً بشارت دادن به آنچه که عادتاً وقوع آن ممکن نیست، موضوعیتی ندارد.

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَاتِطِينَ (۵۵)

«گفتند: ما تو را به حق» یعنی: به امري يقيني که هیچ خلافي در آن نیست «مژده دادیم پس از ناامیدان» در آنچه تو را به آن بشارت داده ایم «مباش».

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶)

«گفت: چه کسی - جز گمراهان - از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟» یعنی: من پدید آمدن فرزند را برای خود نه به سبب ناامید بودن از رحمت پروردگارم بلکه از آن جهت بعید پنداشتم که سالخورده ام.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷)

«گفت: پس چیست خبر شما ای فرستادگان؟» یعنی: مأموریت دیگران چیست و بجز این مژده‌ای که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۵۸)

«گفتند: همانا ما به‌سوی گروه مجرمان فرستاده شده ایم» مرادشان، قوم لوط بود.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹)

«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده اش «که ما قطعاً همه آنان را نجات می‌دهیم» یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنِّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (۶۰)

«جز زنش را که مقدر کرده‌ایم او از بازماندگان باشد» یعنی: حکم کرده‌ایم که او همراه با کافران از باقیماندگان در عذاب باشد. فرشتگان این حکم را به خود نسبت دادند در حالیکه این حکم از خدای سبحان است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲)

«پس چون فرستادگان» یعنی: فرشتگان «نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: همانا شما گروهی ناآشنا هستید» یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی‌شناسم.

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳)

«گفتند» نه «بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کردند» یعنی: عذابی را بر دشمنانت به همراه آورده‌ایم که قومت در آن شک می‌کردند بنابراین، حامل چیزی هستیم که تو را خشنود می‌سازد.

وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴)

«و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآورنده بر قوم توست «برای

تو آورده ایم و قطعاً ما راستگویانیم» در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (٦٥)

«پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را همراه ببر» تفسیر نظیر این عبارت در سوره هود «آیه/ ٨١» گذشت «و خودت به دنبال آنان برو» یعنی: تو از پی آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود. مفسران می‌گویند: سنت همیشگی پیامبر ماص نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «و هیچ یک از شما نباید که به عقب بنگرد» یعنی: نه تو و نه هیچ یک از آنان نباید که به عقب خویش بنگرد زیرا در آن صورت عذابی را که بر آنان نازل شده می‌بینید و به آن مشغول می‌شوید لذا سرعت حرکتان کند می‌شود و باز می‌مانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی را می‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید «و آنجا که به شما دستور داده می‌شود، بروید» یعنی: به همان سمتی که خدای سبحان شما را به رفتن آن دستور داده، بروید. به قولی: جایی که باید می‌رفتند، سرزمین ابراهیم خلیل بود.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (٦٦)

«و به سوي او وحی فرستادیم» یعنی: به سوي لوط «این امر را» یعنی: نابودی قومش را. پس «امر» را با این فرموده اش تفسیر می‌کند: «که ریشه آن گروه، صبحگاهان بریده می‌شود» یعنی: آخرین کسی که از آنان باقی مانده، نیز صبحگاهان هلاک می‌شود.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷)

«و» از سوي دیگر «مردم شهر شادی‌کنان روی آوردند» یعنی: مردم شهر «سوم» که شهر قوم لوط بود، درحالی‌که از قدم میهمانان لوط شاد و مسرور بودند، به انگیزه طمع در ارتکاب عمل فحشا با آنان، به سوي خانه لوط روی آوردند.

قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ (۶۸)

«گفت» لوط به قومش «هرآینه اینان مهمانان منند» لوط فرشتگان را به هیأت میهمانان دید، درحالی‌که قومش – به عنوان ابتلایی از سوي حق تعالی – ایشان را امردانی نیکوروی دیدند، از این جهت در آنان طمع کردند. لوط افزود: «پس مرا رسوا نکنید» با تعرض به آنان به منظور ارتکاب فحشا زیرا در آن صورت آنها می‌دانند که من از حمایتشان به عنوان کسانی که به مثابه میهمان نزد فرود آمده‌اند، ناتوانم و این رسوایی‌ای برای من است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ (۶۹)

«و از خدا پروا کنید» در کارشان «و مرا خوار نسازید» خزي: ذلت و خواري است. لوط از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی‌مقدار خواهد شد. ابن‌کثیر می‌گوید: «لوط این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بداند؛ آنان فرستادگان خداوند Ψ اند - چنان‌که در سوره «هود» آمده است - و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰)

«گفتند: آیا تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟» یعنی: آیا قبلاً نزد تو نیامدیم و تو را منع نکردیم از اینکه با ما درباره احدی از مردم - چون بر او قصد ارتکاب فحشا کردیم - سخن نگویی؟ نقل است که آنان بر هر شخص غریبی تعرض می‌کردند و لوط هم به قدر توان خود آنان را از این تجاوز و تعرض منع می‌کرد. به‌قولی: قوم لوط او را از میهمان کردن مردم بیگانه منع کرده بودند.

قَالَ هُوَ لَأَبْنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱)

«گفت: اینان دختران منند» پس به نکاح‌شان درآورید «اگر می‌خواهید کاری انجام دهید» یعنی: اگر می‌خواهید با میهمانان من مرتکب فحشا شوید، یا اگر می‌خواهید از خود دفع شهوت کنید پس اینک اینان دختران منند، آنان را به نکاح حلال بگیرید و مرتکب حرام

نشوید. به قولی: مراد او از دخترانش، زنان قومش بودند زیرا پیامبر يك قوم، حکم پدر آن قوم را دارد.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲)

«سوگند به عمر تو» اهل تفسیر اتفاق نظر دارند براینکه این عبارت، سوگندی ازسوی خداوند ﷻ بر مدت حیات پیامبرش حضرت محمد ص است. گفتنی است که خدای سبحان به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد میکند، مانند سوگند خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به خورشید، به شب و مانند اینها. ابن عباس ر میگوید: «نشئیده ام که خدای عزوجل به حیات کسی جز حیات محمد ص سوگند یاد کرده باشد زیرا او کسی را گرامیتر نزد خود از محمد ص نیافریده است». آری! سوگند به جان تو ای محمد ص؛ «که آنان در مستی خود سرگشته بودند» سکره: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سرمستی‌شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام‌گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود. حق تعالی آنان را در گمراهی‌شان سرگشته خواند زیرا گمراهی، خرد را از سر صاحب خود می‌برد چنان‌که مستی شراب، خرد را از بین می‌برد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ (۷۳)

«پس آنان را فریاد هولناک» و مرگبار، یا فریاد جبرئیل «فروگرفت» در حالی که «به هنگام طلوع آفتاب» قرار داشتند. یعنی: وقت طلوع آفتاب برآنان درآمده بود.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (٧٤)

«پس آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر آنان را با کسانی از مردم که در آن بودند، زیروزبر و نگونسار کردیم، بدینگونه که جبرئیل آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت معکوس آن را بر زمین واژگون کرد به طوری که همه در زیر آن دفن و نابود شدند «و برآنان سنگهایی از سنگ گل بارانندیم» یعنی: از گل پخته سنگواره.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (٧٥)

«بیگمان در این» بیانی که ذکر شد، از داستان و سرگذشت عبرتبار آنان «برای عبرتگیرندگان نشانه هاست» یعنی: متفکرانی که در آن هوشیارانه می‌نگرند و تأمل می‌کنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب می‌شوند. واسم: کسی است که از فرق سر تا قدم به سویت می‌نگرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «از فراست مؤمن بپرهیزید زیرا او با نور خدا می‌نگرد» سپس این آیه کریمه را تلاوت کردند.

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ (٧٦)

«و هرآینه آن شهر بر سر راهی دایر برجاست» یعنی: شهر قوم لوط بر سر راهی

است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از سرگذشت عبرتبار مردم شهر لوط و عذاب خفتباری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرارشان بر ارتکاب منکرات دیگر به‌طور علنی فرود آورده شد «برای مؤمنان نشانه‌ای است» که بدان عبرت می‌گیرند.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ (۷۸)

این داستان سوم پس از داستان آدم و ابلیس و داستان ابراهیم و لوط است که در این سوره بیان می‌شود.

«و هرآینه اهل ایکه ستمگر بودند» ایکه: بیشه، یعنی توده انبوهی از درخت است. به‌قولی: ایکه نام قریه‌ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب در آن به‌سر می‌بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنان‌که در حدیث شریف به روایت عدا بن عمرو از رسول خداص آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب ایکه دو امت اند

که خداوند ﷻ شعیب را به سوي [هر دوي] آنان فرستاد.»

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (۷۹)

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» و هلاکشان ساختیم، با گرمي سوزان بي سايه هفت روزه و سپس فرستادن آتشي بر آنان «و آن دو شهر بر سر راهي آشکار است» يعني: شهر قوم لوط و محل زيست اهل أیکه هر دو بر سر راه آشکاري قرار دارند پس آیا کسانی که از کنار آنها عبور ميکنند، از مشاهده آثار و ویرانه هاي آنها درس عبرت نميگیرند؟ و آیا آگاهان در اين فرجام عبرتبار تأمل نميکنند؟.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰)

«و بیگمان اهل حجر پیامبران ما را تکذیب کردند» حجر: نام شهر قوم ثمود – يعني قوم پیامبر خدا صالح ﷻ – است که در میان مکه و تبوک قرار دارد. اعراب هر مکاني را که به سنگها و صخره ها محاط شده باشد، حجر مينامند. و از آنجا که آنها پیامبر خویش صالح ﷻ را تکذیب کردند و هر کس يکي از پیامبران ﷺ را تکذیب کند، در واقع همه ايشان را تکذیب کرده است، از اينرو، از تکذیب آنها به صيغه جمع (مرسلين) خبر داده شد.

وَأْتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱)

«و آیات خود را» که بر پیامبرشان فرو فرستاده شده بود «به آنان دادیم» که از

جمله این آیات و معجزات، یکی هم آن شتر معروف بود «ولی از آنها رویگردان شدند» به آیات ما هیچ اهمیتی نداده و در آنها اندیشه نکردند به همین جهت شتر را پی کرده و دستورهای پیامبرشان را نادیده گرفتند.

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (۸۲)

«و از کوهها خانه‌هایی می‌تراشیدند» یعنی: قوم صالح و درون کوهها را می‌شکافتند و در آن برای خود خانه‌ها می‌تراشیدند «که در امان بمانند» از عذاب، با تکیه بر نیرومندی و محکمی آن خانه‌ها. یا در امان بمانند از اینکه خانه‌ها بر سرشان ویران شود، یا دزد بر آنها نقب بزند.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ (۸۳)

«پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح و آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)

«پس آنچه کسب می‌کردند از آنان دفع نکرد» یعنی: آنچه از اموال که به دست آورده بودند و آنچه از خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم که در کوهها می‌تراشیدند، چیزی از عذاب خدای سبحان را از آنان دفع نکرد بلکه از یکسو زلزله آنان را فروگرفت و از سوی جبرئیل بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند. پس سنت خداوند متعال در نابود ساختن امتهایی که پیامبران را

تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او میعاد دارد.

یادآور می‌شویم که تفسیر داستان اهل حجر در (آیات ۸۳ - ۸۲) سوره «هود» با تفصیلی بیشتر از اینجا گذشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵)

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده ایم» یعنی: آنها را به آفرینشی حق و با هدف آفریده ایم، نه به باطل و بیهوده. یا مراد از این حق، فواید و مصالحی است که در آنها وجود دارد. یا مراد از حق، پاداش دادن نیکوکار در قبال نیکوکاریش و مجازات بدکار در قبال بدکاری وی است «و یقیناً قیامت آمدنی است» پس خداوند Ψ در هنگام فرارسیدن آن، از کسانی که سزاوار عذابند انتقام گرفته و به کسانی که سزاوار احسانند، احسان می‌کند «پس به درگذشتی نیکو درگذر» از بی‌ادبی‌های آنان و با عفو و گذشتی نیکو عفویشان کن و با آنان به بردباری و گذشت و حلم رفتار نما. به‌قولی: این حکم با آیه قتال منسوخ گردید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶)

«هرآینه پرودگار تو همان آفریننده داناست» یعنی: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می‌باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷)

«و به راستي، به تو سبع المثنائي را عطا کردیم» اکثر مفسران برآنند که مراد از «سبع المثنائي»، آیات هفتگانه سوره «فاتحه» است. آنها را مثنائي نامیدند، بدان جهت که در هر نمازي تکرار ميشوند. به قولي ديگر: مراد از «سبع المثنائي»، هفت سوره بلند قرآن است که عبارتند از سوره هاي: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال «و به تو قرآن بزرگ را عطا کردیم» يعني: تمام قرآن را.

بعد از آن که حق تعالي اين نعمت عظمي ديني را به رسول گراميش ص ياد آوري کرد، ايشان را از لذت هاي زودگذر و فاني دنيا متنفر ساخته و مي فرمايد:

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

«و به سوي آنچه دسته هايي از آنان را بدان بهره مند ساخته ايم چشم مدوز» يعني: به سوي آرايش ها و پيرايش هاي دنيا آن گونه چشم مدوز که با گرايش و ميل مفرط به آنها همراه باشد. مراد از «ازواج» اصناف توانگرانند. گفتني است که نگريستن پيوسته و چشم دوختن مداوم به سوي بهره هاي مادي متمکنان و توانگران، بر نيكوشمردن و آرزو بردن آن بهره ها دلالت مي کند «و بر آنان اندوه مخور» از اين که ايمان نياورده اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقي مانده اند «و بال خویش را براي مؤمنان فروگستر»

گستراندن بال؛ کنایه از تواضع و نرم‌خویی و فروتنی در برابر مؤمنان، اعم از توانگران و فقرايشان است.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹)

«و بگو» به تمام مردم «من همان هشدار دهنده آشکارم» يعني: من هشدار دهنده‌اي هستم که به قومش آنچه را به آنان از عذاب خداوند Ψ خواهد رسيد آشکارا بيان و اظهار مي‌دارد - در صورتی که بر تکذيب و انکار خویش استمرار دهند.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰)

«همان‌گونه که عذاب را بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم» يعني: شما را از عذابي که بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم، بیم مي‌دهم. به قولی: آنان شانزده تن بودند که وليد بن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راهها و گلوگاه‌هاي مکه برمي‌گماشت و آنها بر آن راهها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکه می‌شد، می‌گفتند: مبادا فریفته این‌کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند. به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل‌کتابند که قرآن را به بخشها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند چنان‌که از آیه بعدي بر می‌آید:

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱)

«همانان که قرآن را بخش بخش کردند» یعنی: آن را به اجزای گونه‌گون و پراکنده‌ای تقسیم کرده بعضی از آن را شعر، بعضی از آن را سحر، بعضی را کفایت و مانند این شمردند. به‌قولی: معنای «عضین» ایمان آوردنشان به بعضی از قرآن و کفرشان به بعضی دیگر از آن است. با تأسف که این آفت هم‌اکنون – اگر نه در عقیده – اما در عمل، دامن‌گیر امت ما نیز شده است.

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳)

«پس سوگند به پرودگارت که البته از آنان همگی می‌پرسیم» یعنی: یقیناً از این گروه کفار – همگی آنان – در روز قیامت می‌پرسیم؛ «از آنچه می‌کردند» در دنیا؛ از اعمالی که در برابر آن مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند.

در حدیث شریف به روایت انس آمده است که رسول خدا ص در تفسیر (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴)

«پس آنچه را بدان مأمور می‌شوی، آشکار کن» یعنی: با دعوت نمودن از آنان به‌سوی توحید، دین حق را آشکار و جمع و کلمه آنها را پراکنده کن زیرا آنان بعد از آشکار شدن دعوت متفرق می‌شوند، به این ترتیب که گروهی از آنان به تو ایمان

آورده و گروهی دیگر به تو کفر می‌ورزند» و از مشرکان روی برتاب» یعنی: چون تو را بر آشکار ساختن دعوت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن. در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا ص پیوسته دعوتشان را مخفی می‌داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵)

«هرآینه ما تو را از شر تمسخرکنندگان کفایت کننده ایم» با آنکه آنان از سران و بزرگان کفار و در میانشان از اهل قدرت و شوکت اند، لیکن بدان که خداوند Ψ شر آنها را از تو باز خواهد داشت.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نامهای: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلاطله بودند که خدای عزوجل همگی‌شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

انس در بیان سبب نزول روایت می‌کند: «روزی رسول خدا ص از برابر آن گروه می‌گذشتند پس بعضی از آنها به سویی آن حضرت ص اشاره کرده و گفتند: این است همان کسی که می‌پندارد پیامبر است!! در این اثنا جبرئیل با رسول خدا ص بود پس با انگشتش به سوی آنها اشاره کرد و در اثر آن در اجسامشان بسان اثر ناخنی نشان افتاد، سپس آن مواضع به زخم تبدیل شد و بر اثر آن، تن آنها به حدی

فاسد شد که کسی نمی‌توانست از فرط بدبویی به آنان نزدیک شود و سرانجام همه بدان علت مردند».

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶)

«همانان که با خدا معبودی دیگر مقرر می‌کنند» پس جرمشان تنها استهزا و تمسخر به رسول خدا ص نیست بلکه جرم دیگری هم دارند که عبارت از شرك به‌خداي سبحان می‌باشد «پس به زودي خواهند دانست» که عاقبت کارشان در آخرت چگونه خواهد بود!.

وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷)

«و به‌خوبی می‌دانیم که سینه تو تنگ می‌شود به سبب آنچه می‌گویند» از متهم ساختن به سحر و جنون و کفالت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان می‌گویند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸)

«پس پروردگار خود را با ستایش او تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش» یعنی: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خدای عزوجل اندوه و نگرانیت را برطرف می‌سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینه‌ات را باز و گشاده می‌کند. این آیه دلیل بر آن است که علاج دلتنگی، همانا تسبیح، تحمید، تقدیس الهی و نمازگزاردن بسیار است.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

«و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین تو فرارسد» یقین: در اینجا به معنی مرگ است. یعنی: پروردگارت را برای همیشه تا آن‌گاه که زنده هستی عبادت کن. این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات – همچون نماز گزاردن – بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی‌ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگذارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی‌توانستی نشسته و اگر نمی‌توانستی به پهلو».

همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که می‌گویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می‌رسی عبادت کن بنابراین، وقتی یکی از آنان – به پندار خود – به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط می‌شود. شکی نیست که این رأی – چنان‌که ابن‌کثیر گفته – کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آن‌که انبیا[ؑ] و اصحابشان خداشناس‌ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب‌ترین آنها بر عبادت خداوند^ﷻ و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عباداتشان باز نداشته بلکه

بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان
افزوده است.

(سوره نحل)

مکی است و دارای (۱۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب این‌که در آن داستان «نحل» یا زنبور عسل آمده است، «نحل» نامیده شده. همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگان برشمرده است، سوره «نعم» نیز نامیده اند.

محور این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی و طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱)

«هان، امر خدا در رسید» جمهور مفسران برآنند که مراد از «امر خدا» در این آیه، روز قیامت است. یعنی روز قیامت خواه‌ناخواه به زودی آمدنی است. خاطر نشان می‌شود؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می‌گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می‌کنند.

روایت ابن عباس[ؓ] در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز مؤید قول این گروه از مفسران است: «چون جمله **(أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ)** نازل شد، اصحاب رسول خدا ص سراسیمه از جا برخاستند، همان بود که: **(فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ)**: (آن را به شتاب طلب نکنید) نازل شد، در این هنگام اصحاب نشستند و آرام گرفتند». به قولی: مراد از «امر خدا»، بعثت حضرت محمد ص است. به قولی دیگر: مراد از آن، فرود آوردن عذاب

خداوند Ψ برمشرکان است «پس آن را به شتاب طلب نکنید» یعنی: فرارسیدن قیامت یا عذاب را قبل از وقت مقرر آن درخواست نکنید. کفار به انگیزه تمسخر و تکذیب هشدارها و وعده های الهی در برپایی قیامت یا نزول عذاب، آنها را به شتاب می طلبیدند «او منزله و فراتر است از آنچه با وی شریک مقرر می کنند» یعنی: خدای سبحان منزله و برتر است از شرک آوری آنان، یا از اینکه شریکی داشته باشد. البته شتابزدگی آنان در نزول عذاب که برخاسته از استهزا و تکذیبشان است، نیز دلالت برآن دارد که این کارشان از شرک است زیرا اگر آنها خدای عزوجل را به یگانگی می شناختند، تماما تسلیم وی می شدند و عذاب را از سر انکار و استهزاء به شتاب نمی طلبیدند.

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (٢)

«فرشتگان را با روح» یعنی: با وحی، یا با قرآن که از وحی است «به امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرود می آورد» یعنی: خداوند Ψ انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می آورند، مخصوص ساخته است. از وحی به «روح» تعبیر نمود زیرا وحی دل های مرده را زنده می گرداند چنان که روح، بدن های مرده را زنده می کند. مضمون این وحی الهی این است: «که بیم دهید» یعنی: مردم را آگاه کنید و به آنان اعلام کنید «که معبودی جز من نیست» یعنی: آنان را به توحید و

یکتاپرستی‌ام دستور دهید و این وحدانیت‌م را همراه با بیم‌دهی به آنان اعلام کنید. پس توحید، محور دعوت همه پیامبران ﷺ است **«پس، از من پروا کنید»** ای بندگان من! این هشداري است به آنان که مبادا به وي شرك آورند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳)

«آسمانها و زمین را به حق آفرید» یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وي دلالت کنند لذا خداوند متعال؛ **«از آنچه با وي شريك مي‌گردانند»** یعنی: از شرك آوري آنان، يا از آنچه با وي شريك مقرر مي‌کنند **«بلند قدر است»** یعنی: برتر، مقدستر و فراتر است؛ زیرا اوست که به استقلال و انفراد آسمانها و زمین را آفرید پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد لذا چگونه غیر وي را با او شريك می‌آورند؟!.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۴)

«انسان را از نطفه‌اي» یعنی: از جماد پست و بی‌ارزشی چون آب منی که از بدن وي خارج می‌شود **«آفرید»** سپس آن آب منی را در روند تطور قرار داد تا صورت انسانی آن کامل شد آن‌گاه در آن روح دمید و سرانجام او را از شکم مادرش به این سرای دنیا فرود آورد تا در آن زندگی کند **«آن‌گاه او»** بعد از آفرینشش با این وصف و بیرون آوردنش از این کارگاه با این همه کمال و بعد از طی

آن همه مراحل پیچیده «ستیزه جویی آشکار است» یعنی: همچون ستیزنده ای است با خدای سبحان در قدرتش، که ستیز و خصومتش واضح و آشکار است درحالی که او آفریده شده تا بنده باشد نه ستیزنده.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه دربارہ ابی بن خلف نازل شد آن گاه که او استخوان پوسیده ای را نزد رسول خدا ص آورد و گفت: ای محمد! آیا می‌پنداری که خداوند این را بعد از آن که پوسیده است، زنده می‌کند؟!

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفَاءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۵)

«و چهارپایان را برای شما آفرید» که عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند «در آنها برای شما پوششی است» گرمابخش. دف: آنچه که وسیله گرمابخشی است؛ ازپشم و کرک و موی آنها «و» برای شما در آنها «منفعت‌های دیگر است» که عبارت است از: شیر، سواری بر آنها، زاد و ولد، کشاورزی به وسیله آنها و مانند آن از منافع بسیار دیگر «و از آنها» یعنی: از گوشت و چربی آنها «می‌خورید».

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (۶)

«و» افزون بر آنچه گذشت «در آنها برای شما جمالی است» یعنی: در چهارپایان برای شما زیبایی و زینتی است «آن گاه که شامگهان آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که بامدادان آنها را به چراگاه می‌برید» چهارپایان هنگام رفت و برگشت خود به صحرا

و چراگاه، شما را با منظري چشم و دلنواز به بهجت مي آورند - و لذت نگاه نيز نعمتي است بزرگ. خداوند Ψ مخصوصا اين دو وقت را ياد کرد زيرا صاحبان مواشي و دامداران به چهارپايان خود در اين دو وقت اهتمام و عنايت بيشتري مي ورزند. وقت برگشت آنها از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانيد زيرا اين حيوانات در وقت برگشت، سير و سيراب و خرم و بامايه هايي پر از شير از صحرا مي آيند، ظرفها را پر از شير، دلها را پر از سرور و چشمها را پر از بهجت مي سازند و سخت دل آرا و چشم نواز مي شوند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ (٧)

«و بارهاي شمارا مي برند» يعني: كالاهاي سنگين مسافران؛ مانند خواروبار و غيره را. به قولي مراد اين است كه: خود شما را بر دوش خود مي برند «به شهري كه جز با مشقت بدنها بدان نمي توانستيد برسيد» يعني: اگر با شما شتر سواري اي نمي بود كه بارهاي شما را بردارد، جز با دشواري و مشقتي كه بدنهايتان را به رنج و گدازي سخت وامي داشت، نمي توانستيد به آن شهر برسيد، چه در آن صورت ناچار بوديد كه بارهايتان را بر دوش خويش حمل كنيد. آري! تصور كنيد كه اگر يك حاجي يا يك تاجر ناگزير باشد كه بار و بنه خود را بردوش خويش از اين طرف دنيا به آن طرف حمل كند، چه وضعي پيش خواهد آمد؟! «قطعاً پروردگار شما رئوف و

مهربان است» نسبت به شما، از آنجا که این چهارپایان را برایتان آفرید.

وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرَ لَتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸)

«و اسبان و استران و خران را آفرید»

یعنی: این اصناف سه‌گانه از چهارپایان را برای شما آفرید «تا بر آنها سوار شوید» و منافع آنها در غیر سواری هم معلوم است؛ چون بردن کالا بر آنها و بهره‌های دگر... امام ابوحنیفه: با این آیه و نیز حدیث شریف رسول خدا ص به روایت خالد بن ولید که آن حضرت ص در آن از خوردن گوشت اسبان و قاطران و خران نهی کردند، بر عدم جواز خوردن گوشت اسب استدلال کرده است زیرا اسب برای سواری است نه برای خوردن. ولی رأی جمهور فقها بر جواز خوردن گوشت اسب است. «و» این چهارپایان برای شما «مایه تجمل نیز هست» زیرا آنها را به جل و جهاز و زین و غیره زینت کرده سوارشان می‌شوید و از این کار به وجد و شادی و انبساط در می‌آیید «و آنچه را نمی‌دانید، می‌آفریند» یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما برشمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا می‌آفرینیم که شما بدانها احاطه علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده اید و نه آنها را دیده‌اید.

شاید مراد این باشد که حق تعالی پیوسته از وسایل نقلیه و اسباب زینت چیزهایی را می‌آفریند که بشر قبل از اختراع آنها نسبت به آنها علم ندارد چنان‌که ماشین، کشتی‌های بخار، هواپیما و دیگر وسایل مدرن را

آفرید و بر مبنای این آیه، هنوز هم اشیای ناشناخته دیگری را می‌آفریند... و این روند پیوسته ادامه دارد. این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَانِبٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

سپس خداوند Ψ در میانه بحث از نعمت‌های مادی خویش بر انسان، به راه‌های معنوی دینی نیز توجه داده و می‌فرماید: «و نمودن راه میانه بر خداوند است» یعنی: نمودن راه راستی که انسان مؤمن را به آسانی و سهولت به مطلوب می‌رساند، برعهده خداوند Ψ است «و برخی از آنها کج است» یعنی: برخی از آن راهها، از راه میانه به چپ و راست متمایل است، مانند راه و روش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت. یا معنی این است: برخی از این چهارپایان و اسبان و وسایل سواری، از راه راست میل کرده و شما را به راه‌های کج می‌برند بنابراین، راه را بر شما طولانی می‌سازند و در نتیجه، از رسیدن به جاهایی که می‌خواستید به موقع بدانها برسید، در تأخیر می‌افتید اما هدایت و راهنمایی از سوی خداوند Ψ است «و اگر خدا می‌خواست، مسلماً همه شما را راه می‌نمود» به‌سوی راه درست ولی او نخواست بلکه بر اساس سنت خویش، برخی را هدایت و برخی را گمراه می‌کند.

اما چنان‌که در مقدمه آیه گفتیم، مراد از «راه میانه» در این آیه، ترجیحاً راه‌های

معنوي است نه راه هاي مادي. ابن كثير مي‌گويد: «مراد از آيه: (وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ) راه معنوي است. يعني: خدای عزوجل است که با انزال کتب و اقامه ادله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر مي‌رساند. (وَمِنْهَا جَائِرٌ) يعني: بعضي راهها مانند يهوديت، نصرانيت، مجوسيت و غيره، کج و معوج و منتهي به سوي گمراهي است پس راه راست همانا دين اسلام و راه کج غير آن از اديان است. ابن كثير اضافه مي‌کند: «در قرآن کریم، گذر از امور حسي به امور معنوي بسيار واقع شده و چون حق تعالي در آیات قبل از وسايل سواري و راههاي حسي ذکر کرد، به دنبال آن در اين آيه به بيان راههاي معنوي پرداخت.»

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (١٠)
 «اوست آن‌که از آسمان براي شما آبي فرود آورد که آب آشاميدني شما از آن است»
 يعني: آن آب را شيرين و زلال گردانيد نه شور و تلخ تا مردم و چهارپايان از آن بياشامند «و رويدني‌هايي که رمه‌هاي خود را در آن مي‌چرانيد، نيز از آن است» يعني: بخشي از آن آب، آبي است که رستني‌ها با آن مي‌رويد و در نتيجه، چهارپايان خود را در بيشه‌ها و مراتع مي‌چرانيد. گفتني است که آب چاهها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها همه در اصل از همان آب آسمان است.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (١١)

«به‌وسیله آن آب، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات دیگر» یعنی: تمام انواع و اصناف میوه‌ها و محصولات نافع دیگر «را برای شامی‌رویاند، قطعاً در این» فرود آوردن آب و رویاندن درختان و گیاهان «نشانه‌ای است» بزرگ، دال بر کمال قدرت و یگانگی حق تعالی در ربوبیت وی «برای مردمی که تعقل می‌کنند» در مخلوقات و مصنوعات خداوند متعال لذا نگرش در مصنوعات وی را فرونگذاشته و از برابر آنها بی‌تفاوت نمی‌گذرند.

وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲)

«و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید» رام ساختن آنها برای مردم، نافع گردانیدن آنها برایشان برحسب اقتضای مصالحشان است. آری! این‌پدیده‌های کونی، مانند بنده فرمان‌برداری برای مولای خویش که هرگز از فرمان وی مخالفت نکرده و از سعی و تلاش در راه نفع رساندن به مخلوقات وی باز نمی‌ایستند، همیشه پی‌درپی می‌آیند «و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند» که در شب‌های ظلمانی نور می‌پاشند و مردم سرگشته و مسافران بیابان و دریا را به‌سوی مقاصدشان راهنمون می‌گردند و هر یک از سیارات آنها با نظامی دقیق و حرکتی سنجیده در مدار خویش شناور است «مسلماً در این» امور «برای مردمی که تعقل می‌کنند» یعنی: عقل‌ها و خرده‌هایشان را در آثاری که دال بر وجود صانع و یگانگی وی و عدم وجود

شریکی برای اوست، به کار می‌اندازند؛
«نشانه‌هاست» لذا کافی است که انسان از
عقل خویش استفاده نماید تا به معرفت خدای
عزوجل نایل گردد.

وَمَا ذَرَأْنَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳)

«و» همچنین «آنچه برای شما در زمین به
رنگهای گوناگون آفرید» یعنی: مخلوقات
زمینی‌ای که به رنگهای متنوع برای شما
آفرید و رام گردانید، خود نشانه‌ای عظیم و
آیتی بزرگ بر وجود آفریننده و یگانگی وی
است.

البته حکمت در این‌که خداوند Ψ این پدیده‌ها
را به رنگهای گونه‌گون آفریده، رعایت
منفعت و در نظر داشت مصلحت بشر است زیرا
تنوع رنگها، منبع عظیمی برای توسعه معارف
و شناختها و جلوه‌گاه پرگستره‌ای برای شادی
و انبساط جانها و روانهاست و اگر اشیا و
پدیده‌ها همه به رنگ واحدی می‌بود، این
منافع و شناختها راه کمال پیموده
نتوانسته و از جامعیت بهره‌چندانی
نمی‌برد. شایان ذکر است که «علم الوان»
امروزه فرازهایی از اعجاز این آیه‌کریمه
را به نمایش گذاشته است.

«بی‌گمان در این» امور «نشانه‌ای است» روشن
«برای مردمی که به یاد می‌آورند» نعمت‌های
الهی را بر خود لذا آنها را سپاس‌گزارده
و از مشاهده آنها پند و اندرز می‌گیرند
زیرا کسی که پند پذیرفت، عبرت می‌گیرد و
کسی که عبرت گرفت، به مطلوب خود راهیاب
می‌شود.

سبب این‌که خداوند متعال آیه (۱۱) را با (یتفکرون) و آیه (۱۲) را با (یعقلون) و آیه کنونی را با (یتذکرون) به پایان آورد، این است که: در آیه (۱۲) ادله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن ادله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها – هرچند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد – برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با (یعقلون) به‌پایان آورد. ولی از آنجا که ادله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند Ψ به تفکر و تأمل و تدبر بیشتر نیاز دارند، آیه (۱۱) را با (یتفکرون) به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با (یتذکرون) به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیرگذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به‌خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)

«و اوست آن‌که دریا را مسخر گردانید» برای شما، با دادن امکان سواری بر امواج آن و بیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است «تا از آن گوشت تازه» یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات آبزی، بیشترین لطافت و طراوت را داراست «و تا

پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون
 آورید» مانند مروارید و مرجان که پوشیدن
 آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز
 است. به‌قولی: مراد این است که زنان آنها
 را می‌پوشند ولی خطاب «تلبسونها» را بدان
 جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این
 زیورآلات را به‌خاطر مردان می‌پوشند «و
 کشتی‌ها را در آن شکافنده آب می‌بینی»
 یعنی: کشتی‌ها را رونده در دریا می‌بینی،
 درحالی‌که امواج آن را با سینه‌های خود
 می‌شکافند «و» مسخر کرد برای شما دریا را
 «تا از فضل او طلب معیشت کنید» یعنی: تا
 در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان
 سود برید «و باشد که شما شکر گزارید»
 یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرازیر
 یافتید، به نعمت وی اعتراف می‌کنید آن‌گاه
 با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را
 به‌جا می‌آورید.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵)
 «و در زمین کوه‌های استوار» و مستحکم
 «پی‌افگند تا شما را نجنبانند» و نلرزاند.
 امروزه علم بیولوژی به این حقیقت پرداخته
 است که اگر کوه‌ها نبودند، گسل‌ها و
 شکاف‌های قشر زمین و آتشفشان‌ها و زلزله‌ها
 به حدی بسیار می‌شد که زندگی را بر روی
 زمین ناممکن می‌ساخت «و رودها و راه‌ها را
 آفرید» در زمین «تا شما راه خود را پیدا
 کنید» به وسیله آنها در سفرهایتان.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶)

«و نشانه‌هایی دیگر نیز آفرید» در راهها که عبارت‌اند از: علایم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راه‌یابی می‌کنند» یعنی: مردم مخصوصاً با انواع ستارگان مختلف راه‌یابی می‌کنند و به وسیله آنها جهات اربعه و از جمله جهت قبله را می‌شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، با نگریستن به ستارگان راه‌یاب می‌شوند. به قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷)

«پس آیا کسی که می‌آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام می‌دهد «مانند کسی است که نمی‌آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی‌جانند «آیا پند نمی‌گیرید؟» ای مشرکان! تا به فساد این راه و روشتان پی برده و بدانید که پرستش، جز برای ذات آفریننده سزاوار نیست؟.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸)

سپس حق تعالی به بسیاری و فراوانی نعمت‌ها و احسانهای خویش توجه داده می‌فرماید: «و اگر نعمت‌های خداوند را شماره کنید، نمی‌توانید آن را احاطه کنید» و بر شمارید، چه رسد به اینکه به حق آنها قیام ورزیده و شکر آنها را ادا نمایید! به‌طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً

نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ می‌شوند و او آرزو می‌کند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد **«قطعاً خدا آمرزنده مهربان است»** و شما را به کوتاهی‌تان در شکر نعمت‌هایش مؤاخذه نمی‌کند. پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: (اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان: بارخدایا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند).

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۱۹)

«و خدا آنچه را که پنهان می‌دارید» از امور **«و آنچه را که آشکار می‌سازید، می‌داند»** این هشدار است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتما در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰)

«و کسانی را که کافران جز خدا می‌پرستند» یعنی: خدایان و معبودان دروغین کفار **«چیزی»** از مخلوقات را اصلاً **«نمی‌آفرینند»** نه بزرگ و نه کوچک، نه ارزشمند و نه حقیر را **«در حالی که خود آفریده می‌شوند»** و مخلوقند پس هر کس چنین باشد، او عبد است نه رب. یا معنی این است: کفار بتان را از چوب یا سنگ و غیره می‌سازند لذا بتان در هستی خود نیازمند آفرینشند، درحالی‌که خدا باید واجب‌الوجود باشد.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (٢١)

«مردگانند» این بتان بی‌روح «نه زندگان» و اگر به راستی خدای حقیقی می‌بودند، دیگر مردن آنها جایز نبود «و نمی‌دانند» این بتان جامد و بی‌روح «کی برانگیخته خواهند شد» پرستشگران‌شان. یا معنی این است: این بتان بی‌جان نمی‌دانند که خود کی برانگیخته می‌شوند پس به چه دلیلی آنها را مورد پرستش قرار می‌دهید؟ در حالی که فقط کسی سزاوار خداوندی است که زنده آفریننده، دانای غیب و دهنده پاداش و عقاب باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (٢٢)

لذا تنها حقیقتی که باید اظهار شود و اینک بدان تصریح می‌شود، این حقیقت است که: «معبود شما، معبودی است یگانه» آری! حقیقت وحدانیت خدای سبحان، حقیقتی بی‌رقیب است که با آیات گذشته به اثبات رسید «پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان انکارگر است» وحدانیت حق را لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ‌پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی‌شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی‌پذیرند.

لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (٢٣)

«شکی نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند» از گفتار یا کردار خویش «می‌داند» پس آنها را در برابر آن مجازات می‌کند «هرآینه او

مستکبران را دوست نمی‌دارد» که از آن جمله‌اند این گروهی که از اقرار به یگانگی الله ﷻ استکبار می‌ورزند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلِ رَبُّكُمْ قَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)

در این آیه و آیات بعد از آن، چندین شبهه از شبهات منکران مشرک مطرح می‌شود. شبهه اول که در این آیه مطرح شده، طعن زدن مشرکان به قرآن است^۱: «و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟» به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در پاسخشان: «می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: چیزی که شما مسلمانان مدعی فرود آمدن آن از آسمان هستید، اباطیل، ترهات و افسانه‌هایی است که مردم از قرنهای پیشین به این‌سو از آنها سخن می‌گویند. اساطیر: جمع اسطوره به معنی خرافه است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطق بی‌پایه مستکبران بوده است که حق را مшти خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. پس دل‌های مستکبران در طول قرن‌ها همانند و بیماریشان یکی است، فرقی که هست در این است که هر نسلی به شیوه مخصوص خود از این ماهیت سخن می‌گوید.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (۲۵)

«تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند» یعنی: مآل و فرجام تکذیبشان به

^۱ شبهات دیگر در آیات (۳۳، ۳۵، ۳۸ و ۴۳) مطرح شده است.

قرآن و این ادعایشان که قرآن افسانه‌هایی محض است، این است که: گناهانشان؛ از جمله این سخن و غیر آن از سخنان بر دوش آنها تا روز قیامت باقی می‌ماند و همه این گناهان را گرانبار؛ به تمام و کمال با خود می‌آورند درحالی‌که هیچ چیز از این گناهان بر آنها بخشیده نشده است، به علت این‌که مسلمان نشده‌اند زیرا این اسلام است که سبب کفاره گناهان می‌شود **«و نیز بخشي از بار گناهان كساني را كه آنان را گمراه مي‌كنند»** بر می‌دارند **«از روي ناداني»** یعنی: درحالی‌که از آنچه بر ذمه آنان از گناهان پیروان گمراهشان تعلق می‌گیرد، بی‌خبرند؛ گناه همان کسانی که دروغ‌هایشان در مورد قرآن را تصدیق کرده‌اند زیرا هر کس سنت بدی را بنیان گذارد، گناه آن سنت بد و گناه کسانی که بدان عمل کنند، نیز بر دوش اوست، بی‌آن‌که از گناه مرتکبان چیزی کاسته شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: **«هر کس به‌سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمی‌کند و هر کس به‌سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند»**. **«آگاه باشید، چه بد باري را بر دوش مي‌کشند»** یعنی: این بار گناهشان چه بدباري است!.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٢٦)

«هرآینه کسانی پیش از آنان بودند که مکر کردند» یعنی: ترتیب دادند آنچه ترتیب دادند؛ از تهیه اسباب و آماده کردن مقدمات تا مردم را به تکذیب پیام و پیامبران حق وادارند «ولي خدا از پایه بر بنیانشان زد» فرمان خداوند ﷻ از جهت پایه‌های آن بنا در رسید، پایه‌های آن را به لرزه درآورد و آن را فرو غلتاند. یا معنی این است: آنان فلسفه‌ها و تفکرات خود را بر زیربنای باطلی بنا کردند پس خدای عزوجل این بنای باطل فکری‌شان را در هم فرو ریخت. چنان‌که در عصر حاضر می‌بینیم که فلسفه‌های باطل، چگونه یکی از پی‌دیگری سقوط می‌کنند «پس بر آنان سقف برافتاد» و فرو ریخت «از بالای سرشان» لذا هلاک شدند و امکان گریز نیافتند «و عذاب» هلاک «بر سر آنان از جایی نازل شد که فکرش را نمی‌کردند» بلکه براین گمان واهی بودند که از آنجا کاملاً در امانند.

بیشتر مفسران برآنند که مراد از پیشینیان در این آیه، نمرود بن کنعان است زیرا او کاخ بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس خدای عزوجل به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند. البته این هشداري است به کفار معاصر آن حضرت ص که مکر و

نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت.

و این سرانجام عبرتبارشان در دنیاست، اما در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷)

«سپس روز قیامت آنان را رسوا می‌کند» با وارد نمودنشان در دوزخ «و» در آن هنگام پروردگار عزوجل از روی توبیخ و سرکوب به آنان «می‌گوید: کجایند آن شریکان» پنداری و ادعایی «من که درباره آنها مخالفت می‌کردید» با پیامبران ﷺ و مؤمنان و با ایشان جدال و دعوا داشتید؟ «اهل علم می‌گویند» به قولی: مراد از اهل علم، پیامبران ﷺ و علمای ربانی‌اند که در دنیا مشرکان را به سویی حق و توحید فرامی‌خواندند ولی با انکار و استهزایشان روبرو می‌شدند. آری! اینان در روز قیامت از باب شماتت و سرزنش به امت‌هایشان می‌گویند: «هرآینه رسوایی امروز» یعنی: رسوایی روز قیامت «و سختی» عذاب آن «بر کافران است» یعنی: مخصوص آنان است.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)

«همانان که فرشتگان ارواحشان را قبض می‌کردند درحالی‌که بر خود ستمکار بوده‌اند» به سبب کفرشان به وحی منزل الهی «پس آن کافران» در هنگام احتضار و دیدن فرشتگان مرگ، یا در روز رستاخیز «از در تسلیم در

می آیند» و به ربوبیت حق تعالی اقرار کرده ستیز و جدال با حق را فرومی گذارند و می گویند: «ما هرگز هیچ کار بدی نمی کردیم» این سخن را به دروغ می گویند. یا: آنها – به پندار خود – عمل بدی نکرده بودند. اما اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین پاسخ می دهند: «آری! بی گمان خدا به آنچه می کردید، داناست» یعنی: چنان نیست که می گوید بلکه شما عمل بد می کردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی هنگام شما هیچ سودی به حالتان ندارد. کلبی می گوید: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرك برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

«پس به دروازه های دوزخ درآیید» یعنی: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته می شود. ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده است «در آن جاودان بمانید و حقا که جایگاه متکبران» از ایمان و عبادت که جهنم سوزان می باشد؛ «چه بد است».

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰)

بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی سخن می گوید: «و به پرهیزگاران گفته شود» یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال

می‌شود که: «پروردگارتان چه نازل کرد؟
می‌گویند: خیر» یعنی: او خیر و رحمت و
برکت نازل کرد، او این پیام را نازل کرد
که: «برای نیکوکاران در این دنیا نیکی
است» یعنی: برای کسانی که اعمالشان را در
دنیا نیکو کرده‌اند، در دنیا و آخرت - هر
دو - پاداش نیک است. به قولی: این جمله از
سخن خدای سبحان است. به قولی دیگر: اینها
همه حکایت از سخن مؤمنان است.
گفتنی است؛ این سؤال از مؤمنان به وسیله
زائرانی می‌شد که به منظور زیارت کعبه از
اطراف و اکناف به مکه می‌آمدند و چون از
مشرکان می‌پرسیدند که محمد ص چه پیامی
دارد؟ مشرکان در پاسخشان می‌گفتند:
(اساطیر الاولین: پیام او همان خرافه‌های
پیشینیان است!) و چون به مسلمانان
می‌رسیدند و از ایشان می‌پرسیدند که محمد ص
چه پیامی دارد؟ چنین پاسخ می‌شدند: پیام
محمد ص همه خیر و رحمت و برکت است.
«و قطعاً سرای آخرت بهتر است» یعنی: پاداش
آن بهتر از چیزی است که در دنیا به ایشان
داده شده «و سرای پرهیزگاران» یعنی: سرای
آخرت «چه نیکوست». در حدیث شریف آمده
است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت
ابر می‌گذرد در حالی که آنان بر بزم شراب
خویش نشسته‌اند پس هیچ کس از ایشان چیزی
را اشتها نمی‌کند مگر اینکه آن ابر همان
چیز را بر وی می‌باراند تا بدانجا که از
آنان کسی است که می‌گوید: ای ابر! بر ما
دوشیزگان همسال پستان‌برجسته بباران. و
ابر همان را می‌باراند که او خواسته است».

چنان‌که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران می‌فرماید:

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱)

«بهشتهای عدن» یعنی: بهشت برین، دارای بوستانهای اقامت همیشگی است «که در آن داخل می‌شوند» متقیان پس باید بر تقوی حریص بود تا به بوستانهای اقامت همیشگی درآمد «رودها از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان و منازل آنها «روان است، در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است» یعنی: در بهشتهای ماندگار، همه خواستها و آرزوهایشان، خالص و بی‌تکلف در یک آن واحد به مجرد اشتهایشان برایشان آماده و مهیا می‌گردد «خدا متقیان را این‌گونه پاداش می‌دهد» متقیان همه کسانی هستند که از شرک و گناهی که موجب ورود به دوزخ است، می‌پرهیزند.

سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده می‌فرماید:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند درحالی‌که پاکند» از شرک، یا نیکوکارند، یا کردارها و گفتارهایشان پاک است، یا شادمانند به سبب آن‌که به دریافت پاداش الهی یقین و اعتماد راسخی دارند. که این معانی همه از مصادیق «طیبین» است «به آنان می‌گویند: سلام بر شما باد» یعنی:

فرشتگان بر آن نیکوکاران سلام می‌گویند، سلامی که مظهر امان است و می‌افزایند: «به پادشاه آنچه انجام می‌دادید» یعنی: به سبب عملتان «به بهشت درآید» باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت وارد می‌شود و ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از رستخیز است. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی با عمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول‌الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این‌که خداوند Ψ مرا به رحمت خود درپوشاند».

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳)

در این آیه حق تعالی به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای گواهی دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت ص است، می‌پردازد: «کافران انتظار نمی‌کشند» در درنگ بی‌معنای خود در تصدیق نبوت «جز این‌که فرشتگان به‌سویشان آیند» درحالی‌که بر صدق نبوت گواهی دهند «یا فرمان پروردگارت در رسد» بر عذابشان در دنیا، که ریشه‌کن کننده آنان است «کسانی که پیش از آنان بودند نیز این‌گونه رفتار کردند» در اصرار بر کفر و تکذیب و استهزا پس عذاب الهی به آنان در رسید و یکسره نابود شدند «و خدا به آنان ستم نکرد» با درهم کوبیدنشان به عذاب زیرا حق تعالی با ارسال پیامبران \ddagger و فرود آوردن کتابهای

خویش، حجت را بر آنان تمام کرد «بلکه آنان به خود ستم می‌کردند» چراکه خداوند Ψ چیزی را بر آنان فرود آورد که آنها به سبب کفر سزاوار آن بودند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴)

«پس گناهایی که کردند به آنان رسید»

یعنی: کیفر اعمال بدشان به آنان رسید «و آنان را فراگرفت» و بر آنان به طور فراگیر نازل شد «آنچه به آن استهزا می‌کردند»
یعنی: عذابی که بدان استهزا می‌کردند و آن را مسخره می‌پنداشتند، بر آنان فرود آمد.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَبَلَّغْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵)

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: «و مشرکان» مکه «گفتند: اگر خدا می‌خواست، غیر از او هیچ چیزی را نمی‌پرستیدیم»
یعنی: اگر او می‌خواست تا ما چیزی غیر او را نپرستیم، هرگز آن چیز را نمی‌پرستیدیم «نه ما و نه پدران مان» که بر این شیوه و آیین شرك بوده‌اند «و بدون فرمان او هیچ چیز را حرام نمی‌شمردیم» مانند حیوانات سائبه، بحیره، وصیله و مانند آنها را^۱. البته هدفشان از این سخن، ایراد طعن در نبوت بود. یعنی: اگر آنچه پیامبرص بدان فرامی‌خواند - از منع پرستش غیر خدا Ψ و

^۱ نگاه کنید به سوره «مائده/۱۰۳».

منع تحریم چیزهایی که او حرام نساخته است
- حق می‌بود، یقیناً از ما هم خلاف آنچه که
خدا Ψ خواسته بود، سر نمی‌زد زیرا در آن
صورت مشیت حق تعالی بر آن رفته بود که ما
غیر او راپرستش نکرده و حلال او را حرام
نشمیم و قطعاً آنچه او بخواهد تحقق
می‌یابد و آنچه که نخواهد تحقق نمی‌یابد. پس
وقتی غیر او از جانب ما مورد پرستش
قرارگرفته و حلال او حرام گردانیده شده،
این خود دلیل بر آن است که این عملکرد ما
مطابق مراد و موافق با مشیت او می‌باشد.
بدین‌گونه بود که آنها وجود شرک را در
خود، دلیل رضای خدای سبحان به آن شمردند
درحالی‌که خدای سبحان به کفر بندگان رضای
نیست و میان مشیت و رضایش فرق است. یعنی
همه چیز در دایره هستی به مشیت اوست در
حالی‌که همه چیز به امر و رضای او نیست پس
امر و رضایش با هم تلازم دارد، درحالی‌که
میان رضا و مشیتش هیچ تلازمی وجود ندارد.
بنابراین، مشیت خداوند Ψ با مسؤولیت انسان
و اختیار وی هیچ منافاتی ندارد زیرا قدرت
حق تعالی بر وفق اراده اوست و اراده او
بر وفق علمش و علم کشف‌کننده است نه
اجبارکننده. باری! خدای عزوجل در ازل
دانسته است که - مثلاً - فلان کس چنین و
چنان خواهد کرد، سپس اراده وی به علم
ازلی اش تعلق می‌گیرد و با قدرتش آن را به
عرصه فعلیت می‌آورد ولی هیچ‌یک از اینها به
معنی مجبور کردن کسی بر انجام آن کار
نیست.

گفتنی است که آنچه در باره مترتب شدن اراده الهی بر علم وی ذکر کردیم، فقط برای تفهیم قضیه بود و گرنه در ازل هیچ ترتیب زمانی‌ای مانند مقیاسهای ما وجود ندارد بنابراین، حق تعالی هم در ازل علم داشته و هم در آن اراده کرده است.

«چنین کردند کسانی که پیش از آنان بودند»

از گروه‌ها و طوایف کفر زیرا آنان نیز به خدای عزوجل شریک آورده حلال او را حرام گردانیدند و با پیامبران وی † به ناروا ستیز و مجادله کرده ایشان را مورد استهزا قرار دادند **«ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟»** یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌هایشان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امتی مبعوث گردانیده و پیامبران‌ش مأموریت خود را به تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امتهایشان بر خدا Ψ است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این‌که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند Ψ و حرکت بنده به‌سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند Ψ نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران † بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ (٣٦)

«و هرآینه در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم» برای برپاداشتن حجت بر آنان، با این پیام: «که خداوند را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید» یعنی: هر معبودی بجز الله ﷻ – مانند شیطان، کاهن، بت و هر کسی را که به سویی گمراهی دعوت میکند – ترک کنید. سپس حق تعالی موضوع مشیت را در چارچوب درست آن قرار داده میفرماید: «پس، از آنان» یعنی: از آن امتهایی که خداوند ﷻ پیامبرانش را به سویشان فرستاد «کسی بود که خدا او را هدایت کرد» به سویی دین حق و توحید خویش و اجتناب از طاغوت، به سبب انتخاب خود و این هدایت را و شایستگی و برای این هدایت «و از آنان کسی بود که گمراهی بر وی ثابت شد» یعنی: واجب و لازم شد، به سبب اصرار وی بر کفر و عناد و انتخاب این راه و روش و نهایتاً استحقاق وی برای گمراهی در حالی که واجب ذمه آنها این بود که فرمان خدای عزوجل را اطاعت کرده و دعوت او را لبیک گویند، نه اینکه به ستیز و جدال رو آورده و حجت‌های بی‌پایه‌ای – مانند حجت یاد شده – را پیش کشند. بنابراین، خداوند متعال همگی را به ایمان امر می‌کند اما هدایت را فقط برای بعضی اراده می‌کند نه برای همه زیرا اگر او هدایت را برای همگان اراده می‌داشت، دیگر کسی کافر نمی‌شد.

خلاصه این‌که: «مشیت تشریعی» کفر در حق حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی‌باشد زیرا او بر زبان پیامبران مردم را از کفر نهی کرده است. اما «مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم بر کفر و مقدر کردن آن برایشان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبارکننده آنها بر کفر نیست بنابراین، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمی‌تواند.

«پس در زمین سیر کنید» به سیری عبرت‌آمیز «و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان» از امت‌های پیشین مانند عاد و ثمود «چگونه بوده است» در آن هنگام است که ویرانه‌های برجای‌مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می‌یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

إِنْ تَحْرَصْ عَلَىٰ هِدَايِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷)

سپس خداوند ﷻ به پیامبرش ص خبر می‌دهد که چنانچه او گمراهی‌شان را اراده داشته باشد، حرص و اشتیاق وی بر هدایت آنان هیچ سودی به حالشان ندارد: «اگر بر هدایت آنان حریص باشی» و با تلاش و کوشش مجدانه‌ات، هدایتشان را بخواهی، چه سود «که خداوند کسی را که گمراه می‌شود، هدایت نمی‌کند» یعنی: مسلماً خدای سبحان کسی را که گمراهی را انتخاب کرده و حکم حق تعالی به گمراهی‌اش از پیش گذشته است، هدایت نمی‌کند. دلیل این معنی، قرائت متواتری

است که یاء (یضل) را مفتوح می‌داند.
به قولی دیگر معنی این است: هر که را
خداوند Ψ گمراه کند - به سبب آن که دانسته
است او از اهل گمراهی است - هیچ کس
نمی‌تواند او را به راه آورد «**و آنان را
هیچ یاری کنندگانی نیست**» که بر هدایت
کسانی که خدا Ψ گمراهشان کرده است یاری‌شان
دهند، یا آنها را با دفع کردن عذاب نصرت
دهند.

**وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸)**

یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود:
«**و با محکم‌ترین سوگندهایشان**» یعنی: با
تمام قوت و تمام کوشش خود با سخت‌ترین
سوگندها «**به خدا سوگند یاد کردند که خدا
کسی را که می‌میرد**» از بندگانش
«**بر نمی‌انگیزد**» در حالی که آنان - خدا
بکشیشان - با این سوگندهای خود بر دروغگو
بودن خداوند متعال سوگند می‌خورند! و هر
کس به نام خدا Ψ سوگند یاد کند، قطعاً با
محکم‌ترین سوگندهایش، سوگند یاد کرده است.
پس حق تعالی این پندار باطلشان را با این
فرموده‌اش رد می‌کند: «**نه چنان است که
می‌گویند**» یعنی: او به طور حتم آنان را
برمی‌انگیزد «**این است وعده‌ای که به حق
برعهده اوست**» و هیچ خلافتی در آن نیست پس
او قطعاً آن را به انجام می‌رساند «**ولی
بیشتر مردم نمی‌دانند**» این حقیقت را که
اعاده حیات و برانگیختن مجدد، بر حق
تعالی سهل و ساده است و دشواری ندارد

زیرا این اکثریت از معجزه حیات اولیه خود غفلت کرده اند... همان طوری که آنان از قدرت الهی و اینکه این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده اند.

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹)

سپس حق تعالی حکمت خویش در معاد و رستاخیز اجساد در روز قیامت را یادآوری کرده، می‌فرماید: «**تا برای آنان بیان کند**» یعنی: قطعاً برمی‌انگیزدشان تا برایشان روشن کند «**آنچه را در مورد آن اختلاف دارند**» از حقیقت امر دین حق. که اختلافشان در این امر، با مؤمنان است «**و تا کسانی که کافر شده‌اند**» به‌خدای سبحان و منکر زندگی بعد از مرگ گشته‌اند «**بدانند که آنها خود دروغگو بوده‌اند**» در جدال و انکار بعث بعد از مرگ با این سخنشان که: (خداوند کسانی را که می‌میرند بر نمی‌انگیزد) [آیه قبل]. چنان‌که در مکه شخص مشرکی که مسلمانی از وی و امش را خواسته بود و به او در میانه سخنانش گفته بود: «امیدوارم که آن‌را بعد از مرگم از تو بازستانم»، سوگند یاد کرد که: «خداوند کسانی را که می‌میرند مجدداً بر نمی‌انگیزد». سبب نزول آیه (۳۸) نیز همین واقعه بود.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

سپس حق تعالی بعد از بیان سهولت اعاده حیات و بعث مجدد بر وی به بیان قدرت مطلقه خود بر همه چیز و بیان کیفیت ایجاد

ابتدایي پرداخته و می‌فرماید: «فرمان ما درباره چیزی که اراده‌اش را کرده‌ایم جز این نیست که به آن می‌گوییم: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

**وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجِرُ
الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٤١)**

«و کسانی که هجرت کردند» از مکه به سوی مدینه «در راه خدا» یعنی: در راه یاری دادن دین وی و طاعتش. هجرت: ترک دیار و خانواده است «بعد از آن که بر آنان ستم شد» یعنی: بعد از آن که در راه خدا Ψ مورد شکنجه و اهانت قرار گرفتند زیرا اهل مکه گروهی از مسلمانان را شکنجه و آزار می‌دادند تا بدانجا که تعدادی از آنان - ناخواسته - همان سخنی را که مشرکان از آنان می‌خواستند، بر زبان آوردند و چون از ایشان دست برداشتند، از مکه هجرت کردند «البته آنان را در دنیا به سرایی نیک جای می‌دهیم» به قولی مراد: فرود آوردن مؤمنان به مدینه و سپس استیلایشان بر سرزمین‌هایی دیگر با فتح قلمروها و گشودن شهرهاست و به علاوه ستایش و ثنایی است که بعد از آن برایشان باقی می‌ماند و افتخار و شرفی است که نصیب فرزندانشان می‌شود «و قطعاً پاداش آخرت» یعنی: پاداش اعمالشان در آخرت «بزرگتر است» از آنچه که مهاجران از بهره‌های نیکوی یادشده در دنیا به دست آوردند «اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آن گروه ستمگر این حقیقت را می‌دانستند که

مهاجران چه مقام و مرتبه بزرگی دارند،
قطعا به هجرت مبادرت می‌ورزیدند.
این آیه مؤمنان زیر فشار را به هجرت در
راه خدا Ψ ترغیب می‌کند زیرا با هجرت بود
که اسلام نیرومند شد.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: این
آیه درباره شش تن از صحابه Ψ نازل شد که
عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب،
عابس و جبیر که بردگان آزاد شده قریش
بودند و به‌خاطر عقیده‌شان مورد شکنجه قرار
گرفتند تا سرانجام هجرت کردند. اما قتاده
می‌گوید: این آیه درباره مهاجران به حبشه
نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن
بودند و سپس خدای عزوجل ایشان را در سرای
نیکو - یعنی در مدینه - جای داد. ابن‌عطیه
می‌گوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول
آیه صحیح است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲)

«همانان که صبر کردند» بر آزارهای مشرکان
و بر تلخی و دشواریهای هجرت «و» مخصوصا
«بر پروردگارشان توکل می‌کنند» در تمام
امور خویش. پس از آنجا که صبر و توکل هر
دو در آنان جمع شد لذا خدای عزوجل ایشان
را در دنیا و آخرت عاقبت به خیر گردانید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳)

«و پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی
می‌کردیم، نفرستادیم» در بیان سبب نزول
آمده است: این آیه در رد این پندار قریش

نازل شد که می‌گفتند: خدای سبحان بزرگتر و والاتر از آن است که از جنس بشر پیامبری بفرستد **«پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید»** یعنی: ای مشرکان! اگر خود نمی‌دانید از مؤمنان اهل کتاب سؤال کنید زیرا آنان به شما خبر خواهند داد که تمام پیامبران الهی از جنس بشر بوده‌اند و شما نظر به روابط دوستانه‌ای که با اهل کتاب دارید، سخنشان را زودتر تصدیق می‌کنید. کتاب را **«ذکر»** نامید زیرا کتاب پند و اندرزی برای غافلان است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
(۴۴)

آن پیامبران را **«با بینات و زبر»** فرستادیم. بینات: حجت‌ها و برهانها، و زبر: کتابهاست **«و ذکر را به‌سوی تو فرود آوردیم»** یعنی: قرآن را. البته قرآن هم کتاب و هم در عین حال، معجزه است **«تا برای مردم»** همگی‌شان **«بیان کنی»** با سخنان و افعال و مجموعه سنت و سیرت پاکیزه‌ات **«آنچه را به‌سوی آنان نازل شده است»** در این کتاب از احکام شرعی و مژده‌ها و هشدارها. از این آیه درمی‌یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت‌های پیامبر ص است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت ص بیان و تفسیر کتاب الهی می‌باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست **«و تا باشد که آنان تفکر کنند»** یعنی: در هشدارهای قرآن تأمل و اندیشه کرده و افکارشان را به کار اندازند

و در نتیجه، پند و اندرز بگیرند. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمَّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٤٥) أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (٤٦) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (٤٧)

«آیا کسانی که مکرهای بد اندیشیدند» با سعی و تلاش پنهانی در جهت ایذای رسول خدا ص، ایذای اصحابشان، حيله‌گري در بي‌اثر کردن اسلام و دشمني با اهلش و توطئه برای منحرف کردن مردم از تصدیق پیامبر ص. مکر: سعی کردن به فساد به‌طور پنهانی است و این مکرکنندگان، مردم مکه بودند. آری! آیا این مکرکنندگان «ایمن شده‌اند از این‌که» یکی از این چهار چیز آنان را فرو گیرد: اول: «خدا آنان را در زمین فرو برد»

چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: «یا از آن جایی که نمی‌دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب

بر آنان بیاید» چنان‌که خداوند ﷻ با قوم لوط و دیگر امتهای دروغ انگار چنین کرد؟

سوم: «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشتشان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند»

یعنی: باید بدانند که به وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.

چهارم: «یا آنان را در حالی که وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده‌اند که بعد از پدیدار شدن قرائن نابودی، یا بعد

از کم کردن آنها بر اثر کشته شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری که اندک اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این که سرانجام یکباره بر همگی شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمرؓ بر منبر از اصحابؓ سؤال کرد: در تفسیر **(أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ)** چه می‌گویید؟ اصحابؓ ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیلۀ «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ **تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی.**
«همانا پروردگار شما رؤوف و مهربان است»
لذا بر فرود آوردن عذاب شتاب نمی‌کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلتتان می‌دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوَّلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (٤٨)

«آیا به چیزهایی» چون کوهها و درختان و مانند آنها **«که خدا آفریده است**
ننگریسته‌اند که چگونه سایه‌های آنها می‌گردد» یعنی: سایه‌های آنها از یک جانب به جانب دیگر میل می‌کند، در اول روز بر این حالت است که آرام آرام حرکت می‌کند، سپس در آخر روز به حالتی دیگر باز می‌گردد **«از جانب راست و از جانب چپ»** یعنی: از هر دو جانب راست و چپ **«سجده‌کنان برای خداوند»** یعنی: درحالی که سایه برای الله Ψ سجده‌کننده است. بنابراین، باید دانست که سرشت همه چیزها بر طاعت حق تعالی قرار

داده شده زیرا پدیده‌های هستی همان‌گونه هستند که خداوند متعال اراده کرده است. مجاهد می‌گوید: در هنگام زوال خورشید همه چیز برای خدای عزوجل سجده می‌کند «فروتانه» یعنی: سجده می‌کنند درحالی‌که برای حق تعالی فروتن و خوار شده‌اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده‌اند. گفتنی است که این سجده جمادات است، سپس حق تعالی از سجده جانداران سخن می‌گوید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (٤٩)

«و آنچه در آسمانهاست» همگی «و آنچه در زمین است از جنبندگان» که بر روی آن می‌جنبند «برای خدا سجده می‌کنند» یعنی: فقط برای اوی یکتا و یگانه فروتنی و انقیاد می‌کنند نه برای غیرش. از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای وجود دارند. گفتنی است که در عصر ما، سخن از احتمالات وجود حیات در اجرام دیگر بسیار می‌رود و بر فرض کشف موجودات زنده‌ای در آنها، می‌توان این کشف را در راستای تفسیر این آیه کریمه دانست.

«و فرشتگان نیز سجده می‌کنند و آنان گردنکشی نمی‌کنند» از عبادت پروردگارشان و از سجده کردن برای او.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (٥٠)

«از پروردگارشان از فوق خویش می‌ترسند» من فوقهم: یعنی فرشتگان از پروردگارشان

می‌ترسند در حالی‌که او بر ایشان با سلطه و غلبه مطلق خویش مسلط است «و انجام می‌دهند» فرشتگان، یا تمام چیزهایی‌که ذکر شد «آنچه که بدان مأمور می‌شوند» از اطاعت خدای عزوجل. پس هرگاه همه اشیاء برای خدای عزوجل سجده می‌کنند، دیگر چرا این مشرکان در سلك مطیعان در نمی‌آیند؟!

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۵۱)

«و خداوند فرمود: دو معبود برای خود نگیرید» چنان‌که ثنوی‌ها به پندار خود دو خدا را به عبودیت می‌گیرند؛ خدای نور و خدای ظلمت را «جز این نیست که او خدای یگانه است» سپس تأکید می‌کند که الوهیت به يك خدای واحد یعنی به الله Ψ منحصر می‌باشد: «پس تنها از من بترسید» یعنی: اگر شما از چیزی می‌باید بترسید، آن چیز فقط من هستم نه غیر من.

از مفاد آیه کریمه چنین برداشت می‌کنیم که جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر خدای عزوجل وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع کند.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲)

«و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» در ملك، در آفرینش و در بندگی «و دین پایدار» و اصبا: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی‌شود «نیز از آن اوست» دین: به معنی طاعت و

اخلاص و انقياد است. بنابراین، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این که این اطاعت از وی در زمانی قطع می شود؛ یا با زوال یا با ناکامی اش، بجز خداوند Ψ چرا که طاعت و اخلاص و انقياد به طور زوال ناپذیری همیشه برایش دوام دارد «**پس آیا از غیر خدا می ترسید؟**» یعنی: آیا از کسانی غیر Ψ که به نام خدا و معبود نام نهاده شده اند و در سرایش زوال و نابودی قرار دارند، می ترسید؟ چنین نکنید بلکه فقط از خدایی پروا کنید که الوهیت و ربوبیت تنها از آن اوست و اطاعت اوست که استمرار دارد.

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ (۵۳)

«**و آنچه از نعمت با شماست**» با انواع گونه گون آن «**از خداست**» نعمت؛ یا نعمت دینی است که عبارت است از معرفت حق تعالی و معرفت خیر و نیکی به منظور عمل به آن. یا نعمت دنیوی است؛ اعم از نعمت روحی، یا بدنی، یا خارجی – چون توانگری و رفاه مالی و غیره... که همه اینها از جانب خدای سبحان است. پس بر عاقل لازم است که منعم را در برابر همه این نعمتها شکر گزارده و از شرک آوردن به خدای سبحان بپرهیزد «**سپس چون به شما سختی رسد، به سوی او می نالید**» و زاری و تضرع می کنید که آن آسیب و سختی را از شما برطرف کند، نه به سوی غیر وی زیرا فطرتاً می دانید که فقط حق تعالی بر دور ساختن آن بلا از شما تواناست. **ضر:**

بیماری، بلا، نیازمندی، قحطي و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴)

«سپس چون آن سختی را از شما برداشت، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند» لذا در سختی‌ها یگانه‌پرست اند اما در آسانی‌ها به خدایی که با برطرف کردن آن رنج و سختی بر آنان انعام نهاد، شرک می‌ورزند و شرک را جانشین شکر می‌نمایند، درحالی‌که او سزاوار شکرورزی است، نه شرک ورزی.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

«تا ناسپاسی کنند آنچه را به آنان دادیم» یعنی: عاقبت آن همه ناله وزاری و استغاثه چیزی جز این کفر و ناسپاسی نیست، گویی آنان با شرک‌ورزی خود، درصدد کفران نعمت و انکار الهی بودن آن نعمت اند «اکنون بهره‌مند شوید» از آنچه که در آن از عبادت غیر حق تعالی قرار دارید پس هر چه دلتان می‌خواهد بکنید. و این تهدیدی است سخت و سنگین «پس به زودی خواهید دانست» عاقبت و فرجام کار خود و عذابی را که بر شما در این سرا و در سرای آخرت فرود خواهد آمد.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶)

«و تعیین می‌کنند» مشرکان «برای آنچه که نمی‌دانند» یعنی: برای خدایان بی‌شعور و نادان خود که جماداتی بیش نیستند، یا

براي آنچه که مشرکان نمي‌دانند که آنها
زيان مي‌رسانند ولي نمي‌توانند شفاعتي
بکنند «**نصيبي از آنچه به آنان روزي
داده ايم**» يعني: بعد از آن همه زاري و
نالهاي که به بارگاه خدای سبحان کرده اند
تا رنج و آسیب را از آنان برطرف سازد،
باز براي جمادات و شياطيني که حقيقت آنها
را نمي‌دانند، بهره‌اي از اموالي را قرار
مي‌دهند که خداوند متعال روزيشان کرده است
تا با اموالي که نذر آن بتان مي‌کنند، به
زعم خود به خدای عزوجل تقرب جویند «**به
خدا سوگند که البته از آنچه به دروغ
برمي‌بافتيد، پرسیده خواهيد شد**» بدین‌سان
حق تعالی به ذات عظیم خود سوگند ياد
مي‌کند که آنها را از اين افترا مورد سؤال
و پرسش قرار خواهد داد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷)

«و براي خدا دختراني قائل مي‌شوند» چنان‌که
قبایل خزاعه و کنانه مي‌گفتند: فرشتگان
دختران خدايند «**منزه است او**» از آنچه که
اين گروه جفاکار به او نسبت مي‌دهند «**و
براي خودشان آنچه را ميل دارند، قرار
مي‌دهند**» يعني: براي خدای سبحان آنچه را
که ناخوش دارند – يعني دختران را – نسبت
مي‌دهند درحالي‌که حق تعالی از داشتن فرزندان
منزه است اما براي خود پسران را که
بدانها علاقه دارند، مقرر مي‌دارند
بدین‌گونه است که بر اساس پندار خویش،
برترین‌ها را به خود اختصاص مي‌دهند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (٥٨)

«و چون یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده شود چهره اش سیاه می‌گردد» یعنی: چهره کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از اثر ظهور علائم اندوه و افسوس، در هم فرورفته و دگرگون می‌شود «درحالی‌که او پر از اندوه است» از اثر خشم و شدت سرخوردگی، لیکن خشم و اندوهش را پنهان داشته و آن را آشکار نمی‌سازد. بشارت: عرفا به خبر شادی آور گفته می‌شود اما در اصل به معنای خبری است که در دگرگون کردن چهره (بشره) تأثیرگذار باشد؛ یا به سبب شادی یا به سبب اندوه.

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (٥٩)

«از قوم خود پنهان می‌شود» یعنی: آن کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از قوم و قبيله خود غایب می‌شود و از آنان روی می‌پوشاند؛ «از ناگواری آنچه بدو بشارت داده شده» یعنی: از ناخوشی و اندوه و عار و ننگی که به سبب تولد دختر برایش پیش آمده است «آیا او را با خواری نگاه دارد» یعنی: به تأمل فرومی‌رود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگاه دارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده‌به‌گور کردن «وه، چه بد داوری می‌کنند» در اینکه دختران مورد نفرت خود را به خدای سبحان نسبت داده و پسران دلخواه را به خود نسبت

می‌دهند، چه بد است زنده به‌گور کردن دختران بی‌گناه و معصوم.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که خدای عزوجل بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ می‌شود».

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
(۶۰)

«برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، وصف زشت است» این وجه دیگری است در رد بر کسانی که گفتند: فرشتگان دختران خدایند!! یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به خدای سبحان است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها وصف می‌کنند «و وصف والا از آن خداست» این وصف عبارت است از: بی‌نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش «و اوست عزیز» یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف می‌باشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت می‌دهد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (٦١)

«و اگر خداوند مردم را به سبب ستم آنان گرفتار می‌کرد» مراد از مردم در اینجا، کفار یا تمام گنهکارانند. از جمله ستم کفار، یکی هم این ادعایشان است که بتان دختران خدایند. آری! اگر خدای سبحان مردم را به سبب ستمشان مؤاخذه می‌کرد: «هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت» قتاده می‌گوید: «خدای سبحان در زمان نوح^U چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند - جز آنچه در کشتی حمل شده بود - همه را هلاک ساخت». بیهقی نقل می‌کند: «ابوهریره[ؓ] از مردی شنید که می‌گوید: ستمگر جز به خودش زیان نمی‌رساند. پس در رد قول وی فرمود: به خدا^Ψ سوگند چنان نیست که تو می‌گویی بلکه حتی مرغان در آشیانه‌های خود به سبب ظلم ظالم می‌میرند». در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند^Ψ به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی که در میان آن قوم هستند (اعم از بدکار و نیکوکار) عذاب درمی‌رسد، لیکن پس از آن، آنان براساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می‌شوند».

دلیل این‌که حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، درحالی‌که ستم فقط از بعضی صادر می‌شود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود می‌شوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده‌ها.

«لیکن» کیفر «آنان را تا وقتی معین» که وقت انتهای حیات و به سر رسیدن عمرشان، یا میعاد سر رسیدن عذابشان، یا روز قیامت است «باز پس می اندازد پس چون اجلشان فرارسد، نه ساعتی پس و نه ساعتی پیش افتند» تفسیر نظیر این جمله، در (آیه ۳۴) از سوره «اعراف» گذشت.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ عمر چیزی را که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته ای است که خداوند ﷻ آنان را به بنده اش ارزانی می دارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا می کنند و دعایشان در حق وی، در قبرش به وی می پیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

وَيَجْعَلُونَ لِّلّٰهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲)

«و چیزی را که خوش نمی دارند» نسبت دادن آن را به سویی خود «برای خدا قرار می دهند» یعنی: دختران را که محل نفریشان است به خدای سبحان نسبت می دهند، داشتن شریک در ملک و مال را که برای خود ناپسند می دارند، به خدای سبحان نسبت می دهند و اگر کسی به فرستاده آنها اهانت کند، ناخشنود می شوند درحالی که به فرستادگان خدای سبحان اهانت روا می دارند «و زبانشان دروغ پرداز می کند که نیکویی از آن ایشان است» یعنی: به دروغ می پندارند که خصلت نیک - که به ظنشان اولاد ذکور است - یا پاداش

نيك بهشت، از آن ايشان است «شكي نيست كه آتش براي آنان است» و اين است چيزي كه شايبسته آنهاست نه آنچه كه پنداشته اند «و آنان در اين راه رها شدگانند» يعني: آنها در دوزخ رها و فراموش مي‌شوند. قتاده در معني (مفرطون) مي‌گويد: «آنها به سوي آتش دوزخ پيشتازند و در وارد شدن به آن شتاب مي‌کنند».

تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰى اُمَّمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ اَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ (٦٣)

«سوگند به خدا كه همانا پيامبران را به سوي امتهاي پيش از تو فرستاديم پس شيطان كردارهاي» پليد «شان را برايشان آراست» مانند كفر و تكذيب و استهزا را «پس امروز هم همو يار اين كافران است» يعني: شيطان در حال حاضر نيز قرين و همدمشان است. به قولي: مراد اين است كه شيطان در روز قيامت و در دوزخ نيز يار و ياورشان است. پس اگر ياراي ياري دادن را دارد، بايد از او ياري بخواهند!! «و برايشان عذابي دردناك است» در روز قيامت.

وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ اِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اَخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٦٤)

«و ما اين كتاب را بر تو نازل نكرديم مگر براي اينكه بيان كني براي آنان آنچه را در آن اختلاف کرده اند» از توحيد، معاد و ساير عقايد و احكام شرعي «و آن كتاب براي قومي كه ايمان مي‌آورند» به خدای سبحان لذا پيامهاي پيامبران ﷺ و مضامين كتابهاي

آسمانی را تصدیق می‌کنند «رهنمود و رحمتی است».

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٦٥)

«و خدا از آسمان آبی فرورستاد و با آن، زمین را پس از مرگ آن زنده ساخت» یعنی: زمین را بعد از آن‌که خشک و بی‌جان بود، با رویاندن گیاهان زنده ساخت «هرآینه در این» فرود آوردن و زنده‌ساختن «نشانه‌ای است» روشن بر وحدانیت خداوند Ψ و قدرت وی بر برانگیختن خلق و بر مجازاتشان «برای گروهی که می‌شنوند» کلام خدا Ψ را و می‌فهمند عبرت‌ها و اندرزهایی را که کلام الهی متضمن آن است.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (٦٦)

«و قطعاً در انعام برای شما عبرتی است» انعام: شتر و گاو و گوسفند است. عبرت موجود در چهارپایان، رام کردن آنها برای صاحبانشان و اطاعتشان از آنهاست. همچنان این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است: «به شما از آنچه در شکمهایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمی‌شود بلکه سهل و گوارا فرو می‌رود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند می‌شود. فرث: فضله‌ای است که به

شکمه فرود می‌آید و چون از شکمه بیرون رود به آن فرث نمی‌گویند. یعنی در زیر شیر نابی که شما می‌نوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرار دارد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلییدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آن که خون و شیر و سرگین همه در یکجا به هم آمیخته بوده‌اند. در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فيه وأطعنا خیرا منه: بارخدا یا! برای ما در آن برکت بده و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن. اما چون شیر می‌نوشد، باید بگوید: اللهم بارک لنا فيه وزدنا منه: بارخدا یا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی‌گیرد».

در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی‌ای سخن می‌گوید که بشر بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٦٧)

«و» نیز «از میوه‌های درختان خرما و درختان انگور شرابی مستی‌آور برای خود می‌گیرید» سکر: شرابی است که مستی می‌آورد «و از آن روزی نیکو می‌گیرید» روزی نیکو؛ تمام چیزهایی است که از این دو درخت بر می‌آید؛ مانند خرما، شیر، کشمش، سرکه و

دیگر فرآورده‌ها «قطعاً در این برای مردمی که تعقل می‌کنند» در آیات تکوینی پروردگار «نشانه‌ای است» روشن بر وجود و یگانگی وی. یادآور می‌شویم که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه‌ای است که از مستی‌آور بودن شراب یاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی می‌کند». علما گفته‌اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می‌کند که شراب از رزق نیکو نیست.

**وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ
(۶۸)**

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد» مراد از این وحی، الهام غریزی است. یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلاي بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت‌آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است تا بدانجا که در این باره کتابها نوشته و دفترها انباشته‌اند. آری! به زنبور عسل الهام کردیم: «که از کوهها و از درختان و از آنچه مردم بنا می‌کنند» از گل و چوب و غیره مصنوعات «برای خود خانه‌ها بساز»

یعنی: در روزنه‌های کوهها، در جوف درختان و در ساختمانهایی که فرزندان آدم از دیوار و چوب و غیره می‌سازند، خانه‌هایی موافق و همساز با طبع خود بساز. تعبیر (یعرشون) اکثرا در آن بناهایی به‌کار می‌رود که از چوب ساخته می‌شوند.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٦٩)

«سپس» به زنبور عسل الهام کردیم که «از همه میوه‌ها» و گلها «بخور آن‌گاه راههای پروردگارت را برو» یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است در کوهها و جوف درختان بپوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راههای پروردگارت – یعنی در آن مجاری‌ای – بریز که خوردنی‌هایت در آن مجاری – به قدرت بی‌مثال ما – از شیر به عسل تبدیل می‌شود. یا آن‌گاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خورده‌ای، به‌سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالی‌که به راههای پروردگارت باز گشته و هرگز آن راهها را گم نمی‌کنی بلکه آنها را به‌طور رهبری شده می‌پیمایی «رام شده» یعنی: به راههای پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی‌آن‌که رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی‌آن‌که راه را گم کند، یکر است به آشیانه خود برمی‌گردد.

«آن‌گاه از درون شکم آن، شرابی» که مراد از آن: عسل است «به رنگهای گوناگون بیرون می‌آید» پس نوعی از عسل سفید است، نوعی قرمز، نوعی زرد و نوعی آبی «در آن برای مردم شفای است» جمعی گفته‌اند: این شفا مخصوص به بعضی از امراض است، هم از این روی «شفاء» به صیغه نکره بیان شد. در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفیلوز و آب می‌باشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای بیماریهای قلب، احتقان مخ و التهابات حاد کلیوی می‌دانند^۱ «بی‌گمان در این» زنبور عسل و دنیای شگفت‌انگیز آن «برای مردمی که تفکر می‌کنند» و افکارشان را در امر نگرش درصنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمی‌کنند، عادت و الفت‌گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

^۱ علامه سعید حوی درباره عسل، زنبور آن و فواید این ماده حیاتی، در (۱۶) صفحه بحثی شافی و کافی دارد. نگاه: تفسیر الاساس ۶/۲۹۶۷، طبع سوم، دارالسلام - قاهره.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (٧٠)

«و خدا شما را آفرید» پس این نعمت را بر خود به یاد آورید «باز شما را می‌میراند» پس او را به وصف زنده کننده می‌راندند بشناسید «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر بازگردانده می‌شود» و آن هنگامی است که انسان از اثر کبر سنبه فرتوتی و خرفتی می‌رسد و به منزله کودکی بی‌تمیز می‌گردد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، کارش به اینجا نمی‌رسد». گفتنی است که سن خرفتی، در همه حالات امری یکسان و یکنواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می‌کند، هرچند از علی^ع روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است». «چندان که پس از دانستن» بسیاری چیزها که برایش در زندگی روی داده بود، دیگر «چیزی نمی‌داند» نه بسیار و نه کم، از این جهت در حدیث شریف به روایت بخاری از انس^ع آمده است که رسول خدا ص چنین دعا می‌کردند: «أعوذ بك من البخل والكسل والهزم وأردل العمر وعذاب القبر وفتنة الدجال وفتنة المحيا والممات: خدایا! به تو پناه می‌برم از بخل، تنبلی، فرتوتی و خوارترین عمر، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ». «قطعا خدا دانای تواناست» داناست به حکمت‌های برگرداندن انسان از کاملترین حال به خوارترین مال، یا از حال زندگی به حال فنا، تواناست بر تبدیل آنچه که بخواهد، آن گونه که بخواهد.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (٧١)

«و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است» یعنی: روزی را بر برخی از بندگانش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه وی است.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» پیرامون این امر می‌گوید: «برتری دادن در رزق، اسباب و علی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد اما بداند که این انسان قطعاً در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلایی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، بر اساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسانها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...».

به قولی معنی آیه این است: خدای سبحان به

مالکان بردگان بهتر از بردگانشان روزی داده است، به دلیل این فرموده اش: **«پس کسانی که فزونی داده شدند، بازگرداننده روزی خود بر مملوکان خود نیستند»** یعنی: صاحبان و مالکان اموال، مال و دارایی خود را به بردگان خود نمی‌دهند **«تا همه آنان»** یعنی: مالکان و مملوکان **«در آن»** یعنی: در روزی و مال و دارایی **«برابر باشند»** پس ای مشرکان! شما چگونه بندگانم را با من شرکایی برابر قرار داده و آنها را پرستش می‌کنید، درحالی‌که خود بردگانتان را شریک مال خویش نمی‌گردانید؟ **«پس آیا نعمت خداوند را انکار می‌ورزند»** با شرك آوردن به وی؟!!

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِيْنَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُوْنَ (۷۲)

«و خدا برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید» که با آنان انس و الفت می‌گیرید و اگر همسرانتان از نوعی دیگر آفریده می‌شدند، آن انس و الفت و محبت میان شما و آنان برقرار نمی‌شد. پس این از رحمت حق تعالی بر شماست **«و برای شما از زنانتان فرزندان و حفده‌ای آفرید»** حفده: نوادگان، یعنی فرزندان فرزندانند. به قولی: حفده فرزندان‌اند که خدمت پدر را می‌کنند **«و شما را از پاکیزه‌ها روزی داد»** که از آنها به گوارایی تمام می‌خورید و لذت می‌برید **«آیا»** بازهم **«به باطل ایمان می‌آورند»** مراد از باطل: این عقیده آنان درباره بتانشان است که نفع و زیان می‌رسانند **«و**

به نعمت خدا کفر می‌ورزند» و آن را به غیر
وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و
نعمت ارج نمی‌گذارند؟.

**وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا
يَسْتَطِيعُونَ (۷۳)**

«و به جای خداوند چیزهایی را» یعنی:
معبوداتی را «می‌پرستند که به هیچ وجه
مالک روزی دادن آنان از آسمانها و زمین
نیستند و توانایی ندارند» در اینکه آن
روزی را مالک گشته و در آن تصرف کنند
زیرا این معبودات از جماداتند و هیچ شعور
و توانی ندارند. پس کسی که این گونه
بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد
پرستش قرار گیرد؟.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴)

و از آنجا که پرستشگران غیر خدای سبحان
این پرستش خود را با فلسفه‌بافی‌های بی‌اساس
توجیه کرده و در این باره مثل می‌زنند،
خدای سبحان فرمود: «پس برای خدا مثل
نزنید» یعنی: برای او مثل و مانندی قرار
ندهید زیرا او یگانه است و مثل و مانندی
ندارد.

مشرکان می‌گفتند: خدای عالم بزرگتر و
بلندمرتبه‌تر از آن است که یکی از ما
مستقیما او را پرستش نماید، از این‌روی به
بتان و ستارگان توسل جسته آنها را وسیله
قرب خود به حق تعالی می‌شناختند چنان‌که
مردم زیردست و پایین‌مرتبه به بزرگان خدمت
می‌کنند و باز آن بزرگان به خدمت شاه

می‌پردازند «هرآینه خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» او می‌داند که همتایی ندارد اما شما با جهلتان برایش همتا قائل می‌شوید.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵)

سپس خداوند Ψ برای رد و ابطال شركشان دو مثل می‌زند؛ مثل اول این است: «خداوند مثلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که بر هیچ کاری قدرت ندارد» که آن را انجام دهد بنابراین مالک چیزی هم نیست «و بین کسی که از سوی خویش به وی روزی نیکو بخشیده ایم» از آزادگانی که هم مالک اموال است و هم هرگونه که خواسته باشد در اموال خویش تصرف می‌کند «پس او از آن روزی خرج می‌کند» در راه‌های خیر و انواع امور پسندیده «پنهان و آشکارا» یعنی: در هر وقتی که خواسته باشد، با تمام اختیار و اراده خود «آیا این دو برابرند؟» یعنی: آیا آن شخص برده و این شخص آزاد که به اوصاف ذکر شده موصوف است، یکسان و برابرند؟ مسلماً برابر نیستند. پس همچنین بدانید که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده، با بتان جامدی که مالک هیچ نفع و زیانی نبوده و عاجزترین موجودات می‌باشند، برابر نیست «الحمد لله» همه سپاس‌ها مخصوص خداست؛ در برابر کمالاتش «بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این حقیقت را تا فقط آن ذاتی را بپرستند که پرستش شایسته اوست و تا آن منعمی را بشناسند که به آنان نعمت‌های بزرگی ارزانی کرده است.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ
أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ (٧٦)

اما مثل دوم: «و خدا مثلي ديگر مي زند»
براي خود و براي بتان که از مثل قبلي
روشنتر و آشکارتر است «دو مرد هستند که
يکي از آنها گنگ است» ابکم: از سخن گفتن
کاملا درمانده و ناتوان است. به قولي: ابکم
کسي است که بریده بریده سخن مي گوید و به
خوبي قادر به سخن گفتن نيست «و هيچ کاري
از او برنمي آيد» به سبب عدم فهم و عدم
قدرتش بر نطق و بيان «و او سر بار است بر
سرپرست خويش» و بار دوش سرپرست و نزديکان
خويش است «هر جا که او را مي فرستد، هيچ
خيري به همراه نمي آورد» زيرا او از
هرگونه تصرف و کارکرد نيکي عاجز است و
برايش امکان سخن گفتن هم وجود ندارد «آيا
اين شخص» با اين اوصافي که دارد «با کسي
که به عدل فرمان مي دهد» و داراي هوش و
حواسي سالم است «و او خود» شخصا «بر راه
راست است» يعني: بر دين مستقيم و پايدار
و بر سیرت و روشي نيکو است «برابر است؟»
قطعا برابر نيست. هدف از اين مثل نيز،
امتناع برابري ميان خدای سبحان و ميان
بتان بي زبان، بي اختيار و ناتواني است که
مشركان آنها را شريك خدای سبحان قرار
مي دهند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٧٧)

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست»
 یعنی: مختص اوست و هیچ کس دیگر با او در
 آن مشارکت ندارد «و» از امور غیبی که
 مختص به اوست «کار قیامت» است که در
 نزدیکی و سرعت برپایی اش «جز مانند يك چشم
 برهم زدن یانزدیکتر از آن نیست» پس این
 است وصف سرعت قدرت حق تعالی بر آوردن
 قیامت. یعنی: کار برپا ساختن قیامت در
 سرعت و سهولت خود، در پیشگاه حق تعالی
 چیزی جز مانند يك چشم برهم زدن و حتی
 کمتر از آن نیست زیرا حق تعالی همین که به
 يك چیز بگوید: «موجود شو»، آن چیز بی درنگ
 موجود می شود «بی گمان خدا بر هر چیزی
 تواناست» و برپا کردن سریع قیامت از
 جمله توانایی های اوست.
 سپس سیاق آیات مجدا به برشمردن نعمت های
 حق تعالی بر می گردد:

وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
 وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸)

«و خدا شما را از شکم مادرانتان –
 درحالی که هیچ چیز نمی دانستید» یعنی:
 کودکان نادانی بودید که به هیچ چیز علم
 نداشتید «بیرون آورد و برای شما گوش و
 چشمها و دلها قرار داد» تا به وسیله آنها
 علمی را که در هنگام بیرون آمدن از
 شکمهای مادرانتان نداشتید، به دست آورید و
 حاصل نمایید «باشد که شکر کنید» و شکر
 آنها به این است که هر حاسه و ابزاری را
 در همان چیزی به کار اندازید که برای آن
 آفریده شده است و از این راه است که

نعمت‌های خدای عزوجل را پاس می‌دارید و شکر و سپاس او را به‌جا می‌آورید.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٧٩)

«آیا به‌سوی پرندگان رام‌شده ننگریسته اند؟» پرندگانی که به‌وسیله بال‌ها و سایر اسباب لازمی که خداوند ﷻ برایشان آفریده است، برای پرواز رام ساخته شده‌اند، وسایل و اسبابی چون نازکی قوام هوا، الهام نمودن این امر به آنها که بال‌های خود را باز و بسته کنند و دیگر خصوصیات لازم برای پرواز پس همچنان‌که شناکننده در آب شنا می‌کند، آنها «در فضای آسمان» در هوای آزاد به سمت بالا شنا می‌کنند «آنان را نگاه نمی‌دارد» در فضا «جز خداوند» به قدرت بی‌مثال خویش زیرا سنگینی اجسام پرندگان و رقت قوام هوا، دو عاملی‌اند که مقتضی سقوط آنها به زمین می‌باشند، چرا که پرندگان نه از بالای سر خود به رشته‌ای آویخته‌اند و نه از پایین پای خود به چیزی متکی‌اند که سقوط نکنند «هرآینه در این» نمونه از صنع پروردگار «نشانه‌هاست» که بر وحدانیت خدای سبحان و قدرت وی دلالت می‌کند اما این نشانه‌ها «برای گروهی» است «که ایمان می‌آورند» به خدای سبحان و به شریعت‌های وی که پیامبران‌ش ﷺ آورده‌اند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (٨٠)

«و خدا براي شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد» که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت و رنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر می‌پیوندد «و براي شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی نهاد» که عبارتند از خانه‌های چادرنشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «که آنها را سبک می‌یابید» یعنی: حمل آنها بر شما سبک است «در روز جابجا شدن‌تان» ظعن: سیر و سفر صحرائنشینان براي جستجوی آب و گیاه و چراگاه و جابه‌جاشدن از موضعی به موضعی دیگر است «و» آنها را سبک می‌یابید «روز اقامت‌تان» که آن خیمه‌ها را مجدداً به سادگی بر پا می‌دارید «و از پشمها و کرکها و موهای آنها اثاثیه قرار داد» پشم از آن گوسفند است، کرک از آن شتر و مو از آن بز. اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش که در منازل گسترده می‌شود و خانه‌ها بدان آراسته می‌شود. و بهره‌گیریتان از این اثاثیه؛ «تا وقتی معین» است، یعنی تا آن هنگام است که نیاز خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِیْلَ تَقِیْمُ الْحَرِّ وَسَرَابِیْلَ تَقِیْمُكُمْ بِأَسْكُمْ كَذٰلِكَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْلَمُوْنَ (۸۱)

«و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه‌سارها پدید آورد» یعنی: اشیايي چون درختان و سقفها را پدید آورد که از گرمای خورشید به سایه آنها پناه می‌برید «و از کوهها براي شما غارها پدید آورده» که

بدانها از باران در امان می‌مانید.
ابن‌کثیر «أَكْنَان» را به دژها و قلعه‌ها
معنی نموده، که این معنی دقیق‌تر و عام‌تر
است **«و برای شما تن‌پوشهایی ساخت»** که
عبارتند از: پیراهن و جامه‌های دیگرساخته
شده از پشم، پنبه، کتان و غیره **«که شما
را از گرما حفظ می‌کند»** و همچنین از سرما.
مخصوصاً از گرما یاد شد نه از سرما، به
سبب اکتفا به ذکر یکی از ضدین از ذکر
دیگری، چرا که نگهداری از زیان گرما امری
است که انسان گاهی متوجه آن نمی‌شود پس
ذکر آن لازم بود. همچنان محتمل است که عدم
ذکر سرما به سبب این باشد که آیه کریمه
فقط در مورد منت نهادن به آن چیزی است که
از گرمای محافظت می‌کند **«و»** برای شما
«تن‌پوشهایی» آفرید **«که شما را از آسیب
جنگتان حمایت می‌کند»** که عبارتند از:
زره‌ها و جوشن‌هایی که مردم در جنگ می‌پوشند
و به وسیله آنها خود را از ضرب و طعن و
تیر دشمن نگه می‌دارند **«این‌گونه وی نعمتش
را بر شما تمام می‌گرداند»** با انواع و
اصناف نعمت‌هایی که در اینجا ذکر شد و با
غیر آن از نعمتها **«تا باشد که منقاد
شوید»** و به فرمانش گردن نهید زیرا کسی‌که
به امعان نظر و تأملی درخور در این
نعمتها بنگرد، جز مسلمان شدن و گردن
نهادن به حق، راه دیگری در پیش روی او
باقی نمی‌ماند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲)

«پس اگر رویگردان شدند» از پذیرش تمام اسلام «جز این نیست که بر تو ابلاغ و رساندن آشکار است» و جز این، چیز دیگری بر عهده تو نیست زیرا خداوند متعال تو را بر آن مکلف نساخته که آنها را هر طوری شده به ایمان وادار کنی.

يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳)

«نعمت خدا را می‌شناسند» یعنی: می‌دانند که این حق تعالی است که بر آنان فضل و منت نهاده اما «باز هم منکر آن می‌شوند» با اعمال و قیحانه خود؛ از جمله با پرستش غیر الله ﷻ و گفتن سخنان باطل و بیهوده، مانند این سخن که: این نعمتها بر اثر شفاعت و میانجیگری بتان به ما ارزانی شده است و این‌که: ما این نعمتها را از پدرانمان به ارث برده ایم! به هر حال، آنان این نعمتها را در راهی که فراهم آورنده رضای پروردگار سبحان باشد، به کار نمی‌گیرند «و بیشترین‌شان کافرند» یعنی: ناسپاس و منکر نعمتهای خدای منانند.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: اعرابی ای نزد رسول خدا ص آمد و از ایشان راجع به کار دعوتشان سؤال کرد، رسول خدا ص این آیه را بر وی قرائت کردند: (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا) (و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامشی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. باز قرائت کردند: (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا) (و از پوست حیوانات برای شما خانه‌هایی قرار داد)، اعرابی گفت: آری!

چنین است. تا اینکه رسیدند به: **(كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ)** : (این‌گونه او نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید). در این هنگام آن اعرابی روی گردانید پس نازل شد: **(يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا...)** .

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
(۸۴)

«و آن روز که از هر امتی گواهی را برانگیزیم» گواه هر امت، پیامبر آن است که در حقیقت به ایمان و تصدیق و علیه آن به کفر و انکار و تکذیب گواهی می‌دهد و آن روز، روز قیامت است «سپس به کافران اجازه داده نمی‌شود» که عذرخواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمی‌شود که به‌سوی دار دنیا برگردند «و نه از آنان عتاب طلب کرده می‌شود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمی‌شود که هم‌اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمی‌شود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵)
«و چون ستم‌پیشگان» یعنی: کافران و مشرکان «عذاب را ببینند» یعنی عذاب جهنم که به سبب شرك آوردن سزاوار آن شده‌اند، در این هنگام به آنان اضطراب و بی‌قراری دست

می‌دهد «پس از آنان سبک کرده نشود» این عذاب به مدت حتی یک لحظه «و مهلت داده نمی‌شوند» تا توبه کنند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶)

«و چون کسانی که شرک ورزیده‌اند، شریکان خود را ببینند» یعنی: بتان و معبودانی را که در دنیا عبادت کرده‌اند زیرا بتان و معبودان باطل نیز با مشرکان برانگیخته می‌شوند «می‌گویند: پروردگارا! اینانند شریکان ما که ما بجز تو می‌پرستیدیم» هدفشان از این سخن انداختن تمام بار گناه بر گردن بتان و معبودان باطل است «ولی شریکان این سخن آنان را رد می‌کنند» یعنی: خدای عزوجل آن بتان و شیاطین را ناطق می‌گرداند و آنها سخن مشرکان را رد کرده و به آنها می‌گویند: «که شما جدا دروغ‌گویید» در این پندار که گناهتان را تماماً به دوش ما می‌افکنید بلکه گناه، گناه خود شماست. به قولی: مراد این است که بتان و معبودان، مشرکان را در این سخنشان که آنان شریکان خدای سبحان بوده‌اند، تکذیب کرده و شریک بودن خود برای خدای سبحان را نفی می‌کنند زیرا خدای عزوجل شریکی ندارد.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)

«و آن روز به سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند» یعنی: آن روز کفار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم

می‌شوند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شود» یعنی: کسانی که به ناروا مورد پرستش آنان قرار می‌گرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸)

سپس خدای عزوجل جزای کسانی را که میان کفر و بازداشتن از راه خدا Ψ جمع کرده‌اند بیان کرده و می‌فرماید: «کسانی که» خود «کفر ورزیدند و» غیر خود از مردم را نیز «از راه خدا» که راه اسلام است «بازداشتند» و با آراستن کفر برایشان، آنها را به کفر وادار ساختند «عذابی بر عذابشان می‌افزاییم» عذابی به سبب کفرشان؛ و عذابی دیگر هم به سبب بازداشتنشان از پیروی حق لذا افزون بر آن عذابی که به سبب گمراهی خود مستحق آن بودند، سزاوار عذاب دیگری می‌شوند «به سبب آن که فساد می‌کردند» یعنی: دیگران را از راه حق به بیراهه می‌کشاندند.

در حدیث شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می‌آیند، به محلی کم عمق از آتش دوزخ پناه می‌برند پس چون به آن می‌رسند، عقربهایی به سراغشان می‌آیند که گویی استرانی بزرگند و افعی‌هایی که گویی شترانی قوی و درازگردند پس آنها را نیش می‌زنند و این است معنی فزونی عذابشان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (٨٩)

«و» به یاد آور «روزي را که در هر امتي گواهي» يعني: پیامبري «از خودشان» يعني: از جنسشان «بر آنان برانگيزيم» براي اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اينان گواه آوريم» که بر له يا عليه‌شان گواهي دهی. به قولي معني اين است: به نفع امتت گواهي مي‌دهي. نظير اين آيه در سوره هاي «بقره/١٤٣» و «نساء/٣٣» نيز گذشت «و بر تو کتاب را» يعني: قرآن را «تبياني براي هر چيز فرود آورديم» يعني: قرآن براي همه امور دين و دنيايتان روشنگري است و در آن دستور داده شده‌ايد که از رسول ما ص در احکامي که ابلاغ مي‌کند، پيروي کنيد.

ابن جرير و ابن ابی‌حاتم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا خدای عزوجل این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولي علم و دانش ما از آنچه که براي ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابراین، در اسلام هیچ قضیه‌اي از قضایاي فردي و اجتماعي مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودي است» قرآن براي بندگان «و رحمتي» است براي آنان «و بشارتي است براي مسلمانان» مخصوصا نه براي غير آنان زیرا اين مسلمانانند که از قرآن بهره کافي مي‌برند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٩٠)

«در حقیقت، خدا به عدل و احسان امر می‌کند» عدل: انصاف و میانه‌روی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و – چنان‌که ابن‌عطیه گفته است – شامل هر امر واجبی می‌شود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ستم و در پیش گرفتن شیوه دادگری و انصاف. اما احسان: عبارت است از تفضل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافلة، انجام دادن عبادات نافلة و دیگر اعمال نیکی که خدای عزوجل بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت – چنان‌که در حدیث شریف به روایت عمر آمده است – «عبارت از آن است که خداوند Ψ را آن‌گونه عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند».

البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی می‌کند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «به کسی که به تو بدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«و» حق تعالی شما را امر می‌کند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می‌شود «و نهی می‌کند از فحشاء» فحشاء: عبارت از خصلتی است که بسیار زشت و قبیح باشد – اعم از گفتار یا کردار ناشایست – مانند زنا و بخل «و» شما را منع می‌کند از «منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی کرده است، که این معنی شامل تمام

گناهان می‌شود «و» شما را منع می‌کند از «بغی» بغی: عبارت است از کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم. در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صلح رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند Ψ مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می‌کند». «به شما اندرز می‌دهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این اندرزها.

ابن مسعود τ می‌گوید: «این آیه جامع‌ترین آیه در کتاب خداوند Ψ برای [مفاهیم] خیر و شر است». یادآور می‌شویم که همین آیه کریمه، سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلاي عرب گردید که عثمان بن مظعون τ از آن جمله بود.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱)

«و چون با خدا پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید» این معنی، شامل هر عهد و پیمانی است که انسان می‌بندد، مانند عهد بیعت با خلیفه و غیره. بریده τ در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره بیعت با رسول خدا ص نازل شد. «و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آنها نشکنید» یعنی: سوگندهای مربوط به پیمانها و میثاقها را بعد از مؤکد ساختن و استوار نمودن آنها نشکنید «حال آنکه خدا را بر خود کفیل گرفته‌اید» یعنی: او را بر خود گواه گرفته

اید. به قولي معني اين است: او را بر خود
ضامن گرفته ايد «بي‌گمان خدا از آنچه
مي‌کنيد، آگاه است» پس شما را در قبال آن
جزا مي‌دهد.

**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ
أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا
كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲)**

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها
«مانند آن زني نباشيد که رشته خود را»
يعني: آنچه را که بافته بود «پس از محکم
بافتن آن» يعني: پس از استوارساختن و به
انجام رساندن آن پارچه بافته شده «يکي
يکي از هم گسست» يعني: اگر سوگندها و
پیمانهایتان را بشکنيد، همانند آن زني
هستيد که تکه‌اي را محکم مي‌بافت، سپس آن
را رشته‌رشته از هم مي‌گسست و به حال اول
آن بر مي‌گرداند. ابن‌کثير در بيان سبب
نزول مي‌گويد: «در مکه زني احمق و ابله
بود که چون رشته‌اي را مي‌بافت، آن را از
هم باز مي‌کرد و ديگر بار آن را مي‌رشت و
باز آن را از هم مي‌گسست». «تا سوگندهاي
خود را در ميان خود وسيله تقلب سازيد»
دخل: نيرنگ، فريب، تقلب و دغلي است «که»
اين نيرنگ و دغل به خيال اين است که
«گروهي از گروهي افزون‌ترند» از نظر تعداد
و مال و منال. يعني: شما براي مردم –
وقتي از شما در تعداد و مال و منال بيشتري
باشند – سوگند مي‌خوريد تا به شما اطمینان
کنند ولي چون بر آنان امکان غدر و خيانت
يافتيد، به آنان غدر مي‌کنيد.

هدف آیه کریمه، نهي از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت اموالشان است. به قولی: این هشداري است به مؤمنان از اینکه مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول خدا ص نقض کنند. مجاهد می‌گوید: «اعراب با حلیفان خویش پیمان می‌بستند اما چون گروهی دیگر را از آنان افزونتر و نیرومندتر می‌دیدند، آن پیمان را شکسته و با این گروه نیرومندتر هم‌پیمان می‌شدند لذا از این کار منع شدند». «جز این نیست که خدا شما را به آن افزونی می‌آزماید» یعنی: شما را امتحان می‌کند که آیا به ریسمان وفا چنگ می‌زنید، یا به فزونی مال و شمار دیگران فریفته شده عهد و بیعتتان را می‌شکنید «و البته برای شما در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف می‌کردید، بیان می‌کند» پس در آن روز، خداوند حق را نمایان ساخته و درجات حق‌باوران را بالا می‌برد و در جانب مقابل، باطل و باطل‌پرستان را نمایان و عریان کرده عذابی را که سزاوار آنند بر آنها فرود می‌آورد.

**وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
وَلِتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳)**

«و اگر خدا می‌خواست، قطعا شما را امتی واحد قرار می‌داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می‌داشتید و بر حق و حقیقت

متفق و همداستان می‌بودید «ولی» حکمت الهی اقتضا کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که **«هر که را بخواهد گمراه می‌کند»** یعنی: خداوند Ψ هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه می‌کند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابراین، آنان بر اثر گمراهی، پیمان‌شکنی و سوگندشکنی را سهل و ساده می‌پندارند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: خداوند Ψ هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب می‌کند، با توفیق دادنش به راه هدایت – به‌عنوان فضلی از سوی خویش – هدایت می‌کند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه می‌کردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٩٤)

سپس نهی از سوگندشکنی را مجدداً تکرار می‌کند: «و زنهار، سوگندهایتان را دستاویز قلب میان خود قرار ندهید» مراد از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول خدا ص و دیگر سوگندها است. بدین‌سان، خدای عزوجل کسانی را که با رسول وی ص بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق،

نهي مي‌کند «تا لغزش قدمي پس از استواري اش
پيش آيد» يعني: کسي که پيمان مي‌شکند،
خطاي بزرگي مرتکب شده و چه بسا که اين
لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد
از آن‌که در ثبات و پايداري بر پيمان،
استوار و ثابت‌قدم بوده است «و به‌سزاي
آن‌که» مردم را «از راه خدا بازداشته‌ايد،
عذاب را بچشيد» در دنيا قبل از آخرت زيرا
کسي که بيعت را بشکند و مرتد شود، ديگران
نيز در اين کار به او اقتدا مي‌کنند پس او
در واقع ديگران را نيز از راه خدا Ψ باز
داشته است چرا که با اين کار خود سنت بدي
را مرسوم ساخته لذا گناه آن و گناه کسي
که از آن الگوبرداري کند، بر ذمه وي است
«و براي شما عذابي بزرگ باشد» در آينده
که همانا عذاب آخرت است.

در بيان سبب نزول از کلبی روايت شده است:
آيه کریمه در باره مردی از حضرموت به‌نام
عبدان بن اشوع نازل شد که نزد رسول خدا ص
از امرأ القيس کندی شکايت کرد و گفت: او
در کنار زمين من زميني دارد و بخشي از
زمين من را بریده به زمين خودش پيوند
داده و آن را از من ربوده است. رسول خدا
ص به وي فرمودند: «آيا بر آنچه مي‌گويي
گواهي هم داري؟». گفت: يارسول الله! قوم همه
مي‌دانند که من در آنچه مي‌گويم صادقم ولي
او را از من گرامي‌تر مي‌دارند. آن حضرت ص
به امرأ القيس فرمودند: «رفيقت چه
مي‌گويد؟». او گفت: دروغ و باطل مي‌گويد.
پس دستور دادند که سوگند بخورد. اما
عبدان گفت: امرأ القيس مردی فاجر است و

پروایي از سوگند خوردن ندارد. رسول خدا ص فرمودند: «حال که گواهانی نداری، سوگند او را بپذیر». عبدان گفت: جز پذیرفتن سوگندش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امر القیس دستور دادند که سوگند بخورد اما همین که برخاست تا سوگند بخورد، آن حضرت ص او را عقب زدند و گفتند: «برگرد». پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد.

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶)

«و پیمان الهی را به بهای ناچیزی نفروشید» و آن هر گونه متاع دنیوی است، هرچند که در شکل ظاهری بسیار و با ارزش باشد «زیرا آنچه نزد خداست» از پیروزی، غنایم جنگ، رزق فراخ در دنیا و آنچه نزد وی در آخرت از نعمت‌های بهشت است «همان برای شما بهتر است، اگر بدانید» یعنی: اگر از اهل علم و تمیز باشید زیرا «آنچه نزد شماست» از بهره‌های دنیا «فانی می‌شود» هرچند فراوان و بالاتر از حد توقع و تصور شما هم باشد «و آنچه نزد خداست» از گنجینه‌های رحمت وی «باقی است» و فناپذیر و پاینده، که هرگز گسست و انقطاعی ندارد «و البته صابران را بر حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: قطعاً به آنان به سبب شکیبایی‌شان در ثبات و پایداری بر عهد با رسول خدا ص، استمرارشان بر ایستادگی در

پای میثاق تکلیف، جهادشان با کافران و نیز شکیبایی و پایداریشان بر آزارها و شکنجه های دشمن، پاداش می دهیم و این پاداش و مزد برحسب نیکوترین طاعاتی است که می کردند، بدین معنی که بر گناهان و بدی هایی که در گذشته کرده اند، قلم عفو می کشیم .

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)

کلبی در بیان سبب نزول می گوید: چون دو آیه فوق نازل شد، امرأ القیس گفت: آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود می شود ولی رفیقم (عبدان) برحسب نیکوترین آنچه عمل می کند، پاداش می یابد. بارخدا یا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا سوگند که نمی دانم چه اندازه؟ پس هر چه می خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده ام! همان بود که نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب خدا Ψ و سنت پیامبر وی ص است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی گمان به زندگی پاک و پسندیده ای زنده اش می داریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی. ابن عباس τ می گوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن

زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است.» به قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلما به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش می‌دهیم» تفسیر نظیر این جمله، در آیه قبل گذشت. در حدیث شریف آمده است: «قطعاً هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸)

«پس آن گاه که می‌خواهی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر» یعنی: از خدای سبحان بخواه تا تو را از وسوسه‌های شیطان رانده شده و ملعون، در پناه خود بدارد. باید دانست که قرائت (أعوذ بالله من الشیطان الرجیم) خواننده را از آشفتگی فکری در هنگام تلاوت باز داشته و به او امکان می‌دهد تا در آیات قرآن تدبر و تفکر کند. گفتنی است که خطاب به نبی اکرم ص خطاب به امتشان است بلکه خطاب به امت در اولویت قرار دارد زیرا رسول خدا ص از وسوسه‌های شیطان معصوم بوده‌اند. امر به خواندن «بچ‌بچ‌بچ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علما مفید استجاب است. همچنین جمهور علما بر آنند که مستحب خواندن «بچ‌بچ‌بچ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)

«هرآینه شیطان را سلطانی نیست» یعنی: او تسلط و غلبه‌ای ندارد «بر» اغوای «کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را – در هر سخن و عملی – به او تفویض می‌کنند زیرا ایمان به خدا Ψ و توکل به‌وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می‌دارد و اگر هم او در یکی از آنان وسوسه‌ای القاء نماید، وسوسه‌اش تأثیری ندارد.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)

«جز این نیست که سلطه او» به اغوا و فریفتن «فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند» یعنی: شیطان را به ولایت و دوستی گرفته، از او در وسوسه‌هایش اطاعت کرده و خداوند Ψ را نافرمانی می‌کنند «و» همچنین سلطه شیطان «بر کسانی» است «که آنان برای خدا شریک مقرر می‌کنند» به‌خاطر شیطان و به سبب وسوسه وی. سپس خداوند متعال به طرح و رد دو شبهه کفار پیرامون قرآن می‌پردازد؛ شبهه اول در مورد قضیه «نسخ» و شبهه دوم در این مورد است که قرآن به ظن باطل آنان، منشأ بشری دارد:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

«و چون آیتی را به‌جای آیتی بدل کنیم» یعنی: چون آیه‌ای را منسوخ کنیم^۱ با آوردن

^۱ سخن درباره «نسخ»، در سوره «بقره/۱۰۶» گذشت.

آیه ای دیگر به جای آن؛ «و خدا به آنچه نازل می‌کند داناتر است، می‌گویند» کفار قریش که از حکمت نسخ بی‌خبر می‌باشند «جز این نیست که تو» ای محمد! «افتراکننده ای» یعنی: تو بر خدا دروغ و افترا می‌بندی و آنچه را که او نگفته، بر وی بر می‌سازی، از آنجا که می‌پنداری خداوند تو را به امری فرمان داده، سپس مجدداً تو را برخلاف آن دستور داده است! خدای متعال در رد این پندار کفار می‌گوید: «بلکه اکثر آنان نمی‌دانند» حکمت در نسخ را و اینکه در مشروع‌ساختن حکم منسوخ شده، مصلحتی موقت و مقطعی در کار بوده که بعد از گذشت آن وقت معین، قطعاً مصلحت در آن است که حکم دیگری مشروع گردد.

**قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲)**

«بگو: آن را» یعنی: قرآن را «روح القدس» یعنی: جبرئیل که از پلیدیهای بشری پاک است «از جانب پروردگارت» و به فرمان وی «به حق فرود آورده است» حقی که هیچ خطایی در آن نیست و مبتنی بر حکمت‌های بالغه‌ای که صلاح خلق در آنها نهفته است «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند» بر ایمان، به وسیله این قرآن «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به سویی احکام ناسخ هدایت می‌کند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب خداوند را به پاداش عظیم بشارت می‌دهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده

مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر،
هدایتگر و مژده بخش آنهاست.

**وَلَقَدْ نَعَلْمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا
لِّسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)**

سپس حق تعالی شبهه دوم کافران را اینگونه
مطرح نموده و رد می‌نماید: «و نیک می‌دانیم
که کافران می‌گویند: جز این نیست که بشری
به او آموزش می‌دهد» یعنی: بی‌گمان محمد ص
قرآن را از بشری از بنی‌آدم می‌آموزد نه از
فرشته‌ای. خاطرنشان می‌شود؛ بشری که این
گمان را به او بستند - بنا به روایتی در
بیان سبب نزول - غلام فاکه بن مغیره به نام
«جبر» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت
و بعداً به اسلام گروید. این غلام در پای
کوه صفا به شغل فروشنده مشغول بود
و گه‌گاهی رسول خدا ص با او می‌نشستند و چند
کلمه‌ای با او سخن می‌گفتند، زبان این غلام،
عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط
در حدی می‌دانست که پاسخ طرف را - بسیار
به مشکل آن هم در حد ضرورت - داده
می‌توانست.

قطعاً این پندارشان بی‌اساس است زیرا:
«زبان کسی که این نسبت را به او می‌دهند،
عجمی است» و زبان عجمی در برابر زبان
عربی الکن بوده و بهره‌چندانی از فصاحت
ندارد «در حالی که این» قرآن «به زبان
عربی شیوا و روشن است» و از بلاغت عربی و
بیانی روشن و اعجازگونه برخوردار می‌باشد
پس چگونه می‌پندارید که بشری از عجم این
قرآن را به او می‌آموزد، درحالی که شما خود

که سردمداران فصاحت و علمداران بلاغت هستند، از معارضه با سوره‌ای از قرآن عاجز گشته‌اید؟ پس کسی که کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد، چنین اتهامی نمی‌بندد و چنین سخنی نمی‌گوید.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

«در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق نمی‌کنند «خدا آنان را هدایت نمی‌کند» به‌سوی حق و راه نجات، به‌دلیل آنچه که او در علم ازلی خود از شقاوتشان دانسته است «و برایشان عذابی دردناک است» به‌سبب کفر و تکذیبشان.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَادِبُونَ (۱۰۵)

«جز این نیست که فقط کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند» پس چگونه از پیامبر ص دروغ‌پردازی روی می‌دهد در حالی‌که او در رأس مؤمنان به آیات الله ﷻ قرار دارد؟ «و آنان» که به این وصف موصوفند «خود دروغ‌گویانند» یعنی: بی‌گمان دروغ، وصفی لازم برای خود آنان و عادت‌های عادات همیشگی خودشان است. این آیه ردی بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶)

«هر کس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد» او عذابی سخت و دردناک در پیش

دارد و مستوجب خشم خدا Ψ می‌گردد «مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است» این آیه ناظر بر کسانی است که با نطق سخن کفر یا ارتکاب عمل کفر، مرتد می‌شوند بعد از آن‌که به اسلام در آمده بودند.

باید دانست که گفتن سخن کفر یا ارتکاب عمل کفر دارای دو حالت است: یکی این‌که چنین چیزی به رضا و اختیار انسان از وی صادر شود. دوم این‌که کسی دیگر او را به گونه‌ای بر کفر اکراه و اجبار نماید که بیم کشته شدن وی متصور باشد پس در این هنگام از روی ناچاری فقط به زبان کلمه کفر را بگوید درحالی‌که قلبش به ایمان مطمئن است. لذا حکم این دو حالت یکسان نیست زیرا اکراه و اجبار بر کفر مستوجب سزا و گناه نبوده و اگر کسی به زور وادار ساخته می‌شود که سخنی کفرآمیز بگوید، یا فعل کفري‌اي همچون سجده کردن برای غیر خدا Ψ را انجام دهد، بر او گناهی نیست، به شرط این‌که قلبش در حال صدور این قول یا فعل کفري، به ایمان مطمئن باشد بنابراین، بر چنین کسی به کفر حکم نمی‌شود. اما حسن، اوزاعي، شافعي و سحنون رحمهم‌الله برآنند که این رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولي کسی که» از روی اختیار و عمد مرتد شود «و به کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضي باشد و به آن اطمینان یافته و پایداری کند

«پس غضبي از جانب خدا بر آنان است و
برایشان عذابي بزرگ خواهد بود» لذا چنین
کسانی در معرض خشم و عذاب الهي قرار
دارند.

عبدالرزاق، ابنسعد و ابنجرير در بيان سبب
نزول آيه کریمه روايت کرده اند: «مشرکان
عماربنیاسر را گرفته و سخت شکنجه و آزارش
دادند و رهایش نکردند تا رسول خدا ص را
دشنام داده و خدایانشان را به نيکي یاد
کند. سرانجام او در زیر فشار شکنجه، به
گفتن اين سخن وادار شد آن گاه آشفته و
اندوهناک نزد رسول خدا ص آمد، آن حضرت ص
به وي گفتند: حکايت چیست؟ گفت: حکايت شر
و شرمساري؛ مرا چنان شکنجه کردند تا به
اجبار زبان به دشنام شما آلودم و
خدایانشان را ستودم! فرمودند: اما قلبت
را چگونه مي يابي؟ گفت: مطمئن به ايمان.
فرمودند: باکي نيست، اگر دگر بار نيز به
همچو حالي روبرو شدي و از تو خواستند تا
نظير آن سخن را بگويي؛ بگو، که بر تو حرج
و گناهي نيست. همان بود که اين آيه کریمه
نازل شد».

اما بهتر و اولي اين است که مؤمن بر دينش
پايداري کند، هرچند اين امر به قتل وي
بينجامد، از همين روي علما اجماع دارند
بر اين که: اگر کسي بر کفر اجبار مي شود و
عمل به عزيمت را انتخاب کرده تن به کشته
شدن مي دهد، نزد خدای عزوجل از کسي که
رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگ تري
دارد. بنابراین، دستور رسول خدا ص به
عمار π در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت

بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل این که خبیثت در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول خدا ص بهتر از عمارت بود که تن به تقیه داده بود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
(۱۰۷)

«این» کفر بعد از ایمان «به سبب آن است که آنان زندگانی دنیا را دوست داشتند» یعنی: به سبب برتری دادن آنان است زندگانی دنیا را «بر آخرت و به سبب آن است که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند» به سویی ایمان؛ مادامی که آنها ترجیح دهنده کفر بر ایمان باشند و این سنت حق تعالی است در خلقش.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
(۱۰۸)

«آنان» یعنی: مردان برتری دهنده دنیا بر امر خدای و عزوجل و ایمان به وی «کسانی اند که خدا بر دلها و بر گوش و دیدگان شان مهر نهاده است» پس اندرزا را به سمع قبول نمی شنوند و نمی فهمند و نشانه هایی را که به وسیله آنها به حق راه یافته می شود، نیز نمی بینند «و آنان خود غافلانند» از فرجام بدی که خدای عزوجل درباره آنان اراده کرده است و هیچ غفلتی همانند این غفلت نیست.

ملاحظه می‌شود که خداوند متعال در این دو آیه، شش حکم را علیه مرتدان صادر کرده است.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹)

«شک نیست در این‌که آنها در آخرت همان زیان‌کارانند» یعنی: در خسران و زیان کامل قرار دارند و به حدی در آن فرورفته‌اند که فوق آن دیگر حد و مرزی متصور نیست.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰)

«از سوی دیگر، پرودگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند» از دار کفر به سوی دار اسلام «بعد از آن‌که مورد شکنجه قرار گرفتند» یعنی: بعد از آن‌که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه درافکندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند «سپس جهاد کردند» در راه خدا Ψ «و صبر کردند» بر جهاد و بر سختی‌های تکلیف «بی‌گمان پرودگارت بعد از آن» افتاد نشان در فتنه کفار «قطعا آمرزنده و مهربان است» زیرا آنها کلمه کفر را به اجبار و در زیر شکنجه کفار گفته‌اند و سینه‌ها و دلهایشان پذیرای کفر نگردیده است. به قولی معنی این است: حق تعالی بر کسانی که مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمه کفر را بر زبان آوردند و کار بدانجا انجامید که سینه‌هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به سوی او توبه‌کار شده و به دار

الهجرة پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به سر می‌بردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخر الامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رها کرده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلك مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد.»

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)

«آن روز که هر کس دفاع‌کنان از طرف شخص خود می‌آید» تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می‌آورد و فقط به خود می‌اندیشد و کسی دیگر برایش اهمیتی ندارد «و هر کس به جزای آنچه کرده» از خیر یا شر «بی‌کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود» یعنی: نه از پاداش خیر کاسته می‌شود و نه بر کیفر شر افزوده می‌گردد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲)

«و خدا شهري را مثل زده است» اين مثلي است که خدای عزوجل برای مردم مکه زده است تا قریش بیدار شود، به خود آید و بر گمراهی‌اش استمرار نوزد.

به‌قولي مراد از «قریه» در اینجا خود شهر مکه است که خداوند Ψ آن را برای غیر آن از شهرهای ستمگر مثل زده است و این در زمانی بود که رسول خدا ص در حق مکیان دعای بد کردند و گفتند: **«اللهم اشدد وطأتک علی مضر واجعلها علیهم سنین کسني یوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت کن و آن فشار را بر آنان قحطي‌اي چون قحطي عهد یوسف»** بگردان پس دعای رسول خدا ص مستجاب شد و آنان به قحطي سختی مبتلا شدند تا بدانجا که استخوانهای پوسیده را می‌خوردند. همچنین این مثل، اندرز و هشداري به غیر مکیان است که از مانند چنین فرجامی بپرهیزند.

آري! تأمل کنید در مثل آن شهر: **«که امن و امان بود»** و مردم آن نه ترسی داشتند، نه نگرانی و هراس و پریشان‌حالی‌اي **«روزیش از هر سو به خوشي و فراواني می‌رسید»** یعنی: سرزمین‌های دور و نزدیک، نعمت‌های خود را به‌سوي مکه گسیل می‌داشت **«پس کافر شدند»** مردم آن شهر به خدای سبحان و پیامبرانش و **«به نعمت‌های خداوند»** که بر آنان منت نهاده بود ناسپاسی کردند **«پس خداوند به‌سزاي آنچه می‌کردند، لباس گرسنگي و ترس را بر آن»** یعنی: بر مردم آن شهر **«چشانید»** و به‌وسیله این عذاب آنان را چنان لاغر و رمق باخته و فلاکت‌زده ساخت که گویی این حال بد، لباسی است که برتن آنان پوشانده شده

است. این‌گونه بود که خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به‌جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به‌جای امنیت.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳)

«و به‌یقین، به‌سوی آنان» یعنی: به‌سوی مردم مکه، یا به‌سوی شهری که به آن مثل زده شده است «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنسشان که آنها او و نسبش را نیک می‌شناختند «اما او را تکذیب کردند» در پیامی که به همراه آورده بود «پس عذاب آنان را فروگرفت» یعنی: از سوی خدای سبحان بر آنان عذاب فرود آمد «در حالی‌که ستمکار بودند» بر نفس‌های خود، با درافگدن خویش در این عذاب خفت‌بار.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴)

«پس، از آنچه خدا روزیتان داده است، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: حلال و پاکیزه را بخورید و پلیدی‌ها را ترک کنید، که عبارتند از: گوشت مردار (خودمرده)، خون ریخته و دیگر محرمات بیان شده در شریعت «و نعمت خدا را» که بر شما ارزانی داشته «شکر گزارید» و حقشناس و سپاسگزار بشناسید «اگر تنها او را می‌پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست.

اما قرائتی از دین که عبادت را با حرمان از پاکیزگی‌ها و کناره‌جویی از آنها همراه

می‌کند، قرائت و برداشت اشتباهی است که با دیدگاه اسلامی در این موضوع همخوانی و هماوایی ندارد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵)

سپس خداوند Ψ به بیان محرمات پرداخته می‌فرماید: «جز این نیست که خدا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است اما اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر و مضطر شود و تجاوزکار و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره «بقره/۱۷۳» گذشت.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُلْحِقُونَ (۱۱۶)

«و» ای مشرکان! و ای همه فروافتادگان در ورطه حرام! «برای آنچه که زبان شما به دروغ می‌پردازد» و بر آن هیچ حجتی ندارید «نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید» یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی - بی آن‌که از جانب وی باشد - نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع‌ساختن احکام دین، تنها حق خداوند متعال است و بنابراین، احادی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آن را به خداوند Ψ نسبت داد، این کار وی - مضاف بر گناه

حرام و حلال‌سازی - متضمن گناه افترا و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست
«بی‌گمان‌کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار و مفلح نمی‌شوند» نه در دنیا و نه در آخرت. فلاح: دست یافتن به مطلوب است.
 از ابی‌نضره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می‌ترسم». ابی‌نضره راست می‌گوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب خدا Ψ و سنت رسولش ص فتوا می‌دهند، می‌شود همان گونه که بسیاری از ترجیح‌دهندگان و مقدم دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی‌افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت‌هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی می‌دهند پس به علاوه این‌که خود گمراه می‌شوند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند. بدین‌جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت احتیاط می‌کردند چنان‌که امام ابوحنیفه: می‌گوید: «اگر ادای مسئولیت نمی‌بود، فتوا نمی‌دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی‌های آن از دیگران و مظلومه آن از آن ما باشد».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷)

«برخورداری اندکی است» یعنی: این‌که بر اساس هوای نفس خویش چیزهایی را حرام یا حلال می‌گردانند، برایشان بهره و برخورداری

اندکی است «و سپس عذابشان دردناک است» در آخرت.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر اینکه حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸)

بعد از آن‌که خداوند Ψ حلال‌ها، حرام‌ها و رخصت‌ها بر امت محمد ص را بیان کرد، اینک به بیان محرمات بر یهود – قبل از نسخ شریعتشان – می‌پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت حق تعالی بر خود باشند: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصاً بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را پیشتر بر تو خوانده ایم» با این فرموده خویش: **(وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا):** و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان درآمیخته است) «انعام/۱۴۶».

یعنی: تمام محرمات از اغذیه و خوراکی‌ها که خداوند Ψ آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصاً بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (۱۱۵) این سوره و آیه (۱۴۶) سوره «انعام» برای شما بیان کرده ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز اینها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟

«و ما بر آنان» يعني: بر يهوديان «ستم نكرديم» با اين تحريم زيرا اين جزاي سرکشي خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم ميکردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات اين تحريم را فراهم کردند و ما هم اين چيزها را به عنوان مجازاتي، برآنان حرام گردانيديم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

«با اين همه پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی» يعني: از روي غلبه شهوت و به انگيزه لذت هوي نه عصيان مولي «مرتکب گناه شده اند، سپس بعد از آن» يعني: بعد از ارتکاب عمل گناه «توبه کرده و اصلاح کرده اند» آن بخش از اعمالشان را که به فسادي آلوده بوده است «بيگمان پروردگار تو بعد از اين» توبه و اصلاح «آمرزگار مهربان است» تفسير نظير اين آيه در سوره «نساء/ ۱۷» گذشت.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰)

«به راستي ابراهيم يك امت بود» به تنهائي خود، به سبب کمال وي در اوصاف خير. يعني: او امامي بزرگوار و پيشوايي مطيع بود که بدو اقتدا ميشود. يا او به اين معني امت بود که نشانه راهنما و مناره اي از مناره هاي خير و خوبي و کمال و هدايت بود. يا به اين معني که جامع خصلت هاي خير بود. يا او به آنچه که خداوند متعال براي ايش از شريعت ها آموخته بود، عالم بود «براي

خداوند قانت بود» یعنی: ابراهیم Ψ انسان مطیعی بود که بیم و خشیت Ψ بر اعضا و اندامهای وجودش حاکم شده بود «**حنیف بود**» یعنی: از ادیان باطل به سوی دین حق‌گرایش یابنده بود «**و از مشرکان نبود**» به خدای سبحان، بر خلاف ادعای کفار قریش که می‌پندارند او بر دین باطلشان بوده است.

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱)

همچنین ابراهیم Ψ «**نعمت‌های خداوند را**» که بر او منت نهاده بود «**شکرگزار بود، خدا او را برگزید**» به نبوت «**و به راهی راست هدایتش کرد**» که آیین اسلام و دین حق است.

وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲)

«**و در این دنیا به او حسنه عطا کردیم**» یعنی: خصلت حسنه، که به قولی: عبارت از فرزند صالح؛ به قولی: عبارت از نبوت؛ و به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می‌نازند و هوادار وی اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی برای ابراهیم Ψ خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است «**وهرآینه او در آخرت**» نیز «**از شایستگان است**».

بدین‌سان خداوند Ψ در سه آیه، ابراهیم خلیلش را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل

می‌سازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم ﷺ را برای پیامبر خاتم ص مقتدا قرار داد چنان‌که می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳)

«سپس به تو وحی فرستادیم» ای محمد ص! با وجود علو درجه و مقامت «که از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن» در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است «و از مشرکان نبود» پس موحدی پاک نهاد و حق‌گرا چون ابراهیم ﷺ، به حق شایسته پیروی می‌باشد.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

یهودیان می‌پنداشتند که بزرگداشت روز شنبه از شریعت ابراهیم ﷺ است پس خدای سبحان این ادعایشان را رد کرده و از این واقعیت خبر داد که او بزرگداشت روز شنبه را فقط بر کسانی مقرر کرده است که در آن اختلاف ورزیده‌اند لذا پایبندی به تعظیم آن جزو فرایض دینی ابراهیم ﷺ و فرزندان‌ش نبوده است:

«جز این نیست که شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که در آن اختلاف کردند» یعنی: وبال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و

بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا خداوند Ψ بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را - که روز جمعه باشد - به عبادت خدای متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برایشان امری الزامی نبود، سر باز زدند پس خداوند Ψ آن را ویژه امت محمدص گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اكمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید «و بی‌گمان پروردگارت روز رستاخیز در میان آنان» یعنی: در میان اختلاف‌کنندگان در آن «در باره آنچه که در مورد آن اختلاف

می‌کردند، حکم می‌کند» پس هر یک را به آنچه که سزاوار او از ثواب یا عقاب است جزا می‌دهد.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵)

سپس حق تعالی رسول خاتم ص را که وارث آیین ابراهیم است مخاطب ساخته می‌فرماید: «دعوت کن» مردم را «به سوي راه پروردگار خویش» که همانا اسلام است «به حکمت» یعنی: با بیانی محکم و استوار. به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین‌آور و باور رسان است «و اندرز نیکو» اندرز نیکو، بیان و موعظه‌ای است که شنونده آن را نیکو پنداشته و مجذوب آن گردد و به اندرون جان و خردش چنان رسوخ و نفوذی محکم پیدا کند که قناعتش بدان فراهم آمده و به مفاد و مضمون آن عمل نماید، چنین اندرز نیکویی به اعتبار این‌که شنونده از آن بهره‌مند می‌شود، «حسنه» است. به قولی: «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد «و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله کن» یعنی: به روش و طریقه‌ای با آنان مناظره کن که نیکوترین طرق مناظره است و آن عبارت است از:

- برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.

- به کار گرفتن بیانی خوش در گفت‌وگو.
- در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت‌وگو.
- مقابله بدی در کلام و بیان با نیکی.

– بلند نکردن صدا در گفت‌وگو و دشنام
ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها
اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.
**«در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از
راه حق گمراه شده داناتر است»** خداوند Ψ با
این جمله، این حقیقت را اعلام می‌کند که
رشد و هدایت در اختیار رسول او ص نیست که
آن را به هر کس بخواهد ببخشد بلکه این
امر در اختیار خود وی است **«و او به
راه یافتگان»** یعنی: به کسانی که حق را
دیده و دریافته و بی‌هیچ عناد و سرسختی‌ای
به آن توجه می‌کنند **«داناتر است»**.
با مطالعه سیرت و سنت طیبه رسول اکرم ص
ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت ص در دعوت به
سوی حق کمال رفق و ملایمت را به‌کار
می‌گرفتند، چنان که در حدیث شریف به روایت
ابو امامه τ آمده است که پسر جوانی نزد رسول
خدا ص آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا به من
اجازه زنا کردن می‌دهید؟ مردم از این لحن
جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد
کشیدند اما رسول خدا ص فرمودند: دست از
وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید!
پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش
روی ایشان نشست آن‌گاه به وی فرمودند: ای
جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا
کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول
الله. فرمودند: همین‌گونه مردم آن را برای
مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با
دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا
رسول‌الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای
دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا

دوست داري با خواهرت زناکنند؟ گفت: نه!
 فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین
 مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند.
 آن‌گاه آن حضرت ص دست مبارك خود را
 بر سینه اش گذاشتند و فرمودند: بارخدا یا!
 دلش را پاک گردان، گناهش را بیامرز
 و شرمگاهش را از حرام نگه دار. از آن پس،
 هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا
 نبود.»

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ
 (۱۲۶)

از آنجا که دعوت به سوی الله Ψ در بسیاری از
 اوقات با رد و انکار و ایذا روبرو می‌شود،
 خداوند متعال می‌فرماید: «و اگر عقوبت
 کردید» یعنی: اگر خواستید کسی را مجازات
 کنید «پس نظیر آنچه که مورد عقوبت قرار
 گرفته‌اید، عقوبت کنید» یعنی: مقابله به
 مثل کنید و از این حد تجاوز ننمائید «و
 اگر صبر کردید» در باز گرفتن حقتان از
 کسی که بر شما ستم کرده است؛ آن‌گاه که بر
 وی دست می‌یابید «البته آن صبر برای
 صابران بهتر است» نسبت به انتقام گرفتن.
 این آیه در رأی جمهور مفسران مدنی است و
 چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است،
 درباره مثله کردن حضرت حمزه τ نازل شد. زیرا
 روایت شده است که رسول خدا ص در هنگام
 شهادت حمزه τ که به سختی از سوی مشرکان
 مثله شده بود، بسیار متأثر شده و بر سر
 جنازه مطهر وی ایستادند و فرمودند: «قطعاً
 به انتقام تو هفتاد تن از مشرکان را مثله

خواهم کرد» پس در همان حال که رسول خدا ص بر سر جنازه وی ایستاده بودند، جبرئیل سه آیه اخیر سوره «نحل» را فرود آورد... و رسول خدا ص از مثله کردن مشرکان پرهیز کردند.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ
(۱۲۷)

«و صبر کن» بر آنچه که به تو از انواع آزارها می‌رسد «و صبر تو جز به توفیق خدا» و پایدار ساختن وی «نیست. و بر آنان» یعنی: بر کافران «اندوه مخور» که چرا از تو اعراض می‌کنند «و نباش در تنگی» یعنی: در دلتنگی «از آنچه نیرنگ می‌کنند» در حق تو در آینده.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

«بی‌گمان خدا با پرهیزگاران است» یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می‌پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خدای عزوجل یاریشان می‌دهد. گفتنی است که این معیت و همراهی خدای عزوجل، معیت مخصوصی است که مراد از آن یاری و تأیید و هدایت وی است، هدایتی از نوعی ویژه که مخصوص حق تعالی می‌باشد. باید دانست که آیات اخیر این سوره، قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه خدا Ψ است پس باید دعوتگران عمیقا به این آیات توجه نمایند.

(سوره اسراء)

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمدص از مکه به سوی مسجدالاقصی در جزئی از يك شب است، معجزه ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی داشت بزرگی برای رسول معظم ص و ی است. چنان که این سوره به سبب بیان داستان دوبار آواره شدن یهودیان در زمین به علت فسادشان، سوره «بنی اسرائیل» نیز نامیده می شود.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ص هر شب سوره های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می کردند».

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)

«پاک و منزّه است» سبحان: اسم علم است به معنی تسبیح که عبارت از تنزیه حق تعالی از تمام صفات عجز و نقص می باشد، صفاتی که به جلال و کمال ذات اقدس و ی سزاوار نیست. آری! پاک و منزّه است «آن خدایی که بنده خود» محمدص «را سیر داد».

خدای عزوجل به منظور گرامی داشت و تشریف آن حضرت ص ایشان را به مقام عظیم عبودیت که از شریفترین مقامات است، منتسب نمود و

فرمود: (بنده خود را) و فرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان‌که حق تعالی آن حضرت ص را در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: **(فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ)**: (پس وحی کرد به بنده خود آنچه را وحی کرد) «نجم/۱۰». همچنان در مقام دعوت نیز ایشان را به همین وصف توصیف کرده و فرموده است: **(وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ)**: (و چون بنده خدا برخاست که خدا را بخواند) «جن/۱۹».

آری! سیر داد بنده گرامی خود محمد ص را **«شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی»** یعنی: از سرزمین حرم – و دقیقاً از منزل ام‌هانی دختر ابوطالب در جوار مسجد الحرام – به سوی مسجد الاقصی. از سرزمین حرم به «مسجد الحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجد الحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن‌که هر يك از آن دو به مسجد الحرام احاطه دارند. و چنان‌که ابن عباسؓ فرموده، همه حرم مسجد است. اما مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجد الحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است. **«که پیرامون آن را برکت داده ایم»** با درختان مثمر، رودخانه‌ها، قرار دادن منازل انبیاءؑ و صالحان در آن و برکات فراوان دینی و دنیوی دیگر **«تا از نشانه‌های خود»** نشانه‌هایی که دال بر وحدانیت و قدرت ماست **«به او بنمایانیم»** مراد از نشانه‌ها:

شگفتی‌ها و عجایبی است که خدای سبحان در این شب به آن حضرت ص نشان داد و حکمت ترتیب دادن سفر اسراء برایشان نیز نمایانند همین‌نشانه‌ها بود. از جمله نشانه‌هایی که آن حضرت ص دیدند، مشاهده بهشت، دوزخ، احوال آسمانها و عرش و کرسی و ملاقات با انبیاؑ بود «بی‌گمان او» تعالی «شنو است» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اعلیٰ فراخواند و مناجات او را با خود شنید. ابن‌کثیر در تفسیر خویش روایات وارده درباره «اسراء» را با تفصیل آن طی بیستویک صفحه نقل کرده سپس می‌گوید: «این روایات از صحابهؓ به حد تواتر نقل شده است، به طوری که مسلمانان بر آن اجماع دارند و بجز زنادقه و ملحدین کسی آنها را انکار نمی‌کند... و چون بر مجموع این احادیث آگاهی حاصل شود، مضمون آنچه که مسلمانان در موضوع «اسراء و معراج» پیرامون آن اتفاق نظر دارند، به دست می‌آید. آن‌گاه به نقل از زهري می‌گوید: اسراء يك سال قبل از هجرت رسول خدا ص در ماه ربیع‌الاول روی داد و روایت وارده در این‌باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت ص در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیروسفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت‌المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول خدا ص به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل^ع به معراج رفتند و معراجشان مانند نردبانی پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می‌کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمانهای هفتگانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن‌گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیا^ع نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن‌گاه در همان شب مجدداً سوار بر براق به مکه برگشتند. که تفصیل داستان عروج آن حضرت ص به آسمانها در سوره «نجم» می‌آید.

خاطر نشان می‌شود که در موضوع فرض شدن نماز در مکه - در شب اسراء و معراج - میان علما هیچ اختلافی نیست.

سبب نزول آیه «اسراء» این بود که چون رسول خدا ص از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجد الحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول خدا ص ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر^ع آمده و او را از این خبر

آگاه کردند، ابوبکرؓ فرمود: اگر رسول خداص چنین خبری داده باشند، قطعاً راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبرش تصدیق می‌کنی؟ ابوبکرؓ گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می‌کنم؛ او را صبح و شام در این‌که برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق می‌کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت‌المقدس سفر کرده بودند از رسول خداص خواستند تا اوصاف آن را برایشان بیان نمایند، در این هنگام بیت‌المقدس به فرمان خدای عزوجل در برابر دیدگان رسول خداص نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به‌سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت‌المقدس که واقعا درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به‌سوی مکه است خبر ده، چرا که حتماً در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول خداص شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکه می‌رسد، درحالی‌که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهای بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن‌که همه این‌نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند:

«این جز سحری آشکارنیست». پس خدای عزوجل برای تصدیق پیامبر خویش ص این آیه را نازل فرمود.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً
(۲)

بعد از آن که خداوند ﷻ از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش ﷺ - را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد می‌کند: «و به موسی کتاب را دادیم» یعنی: تورات را «و آن را» یعنی: آن کتاب را «برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» که به وسیله آن به سوی حق و حقیقت راه یابند و به ایشان فرمان دادیم «که: زنهار، بجز من و کیلی نگیرید» و کیل: سرپرست و متولی امور است.

ذُرِّيَّةً مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳)

«فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم» یعنی: ای نسل و تبار کسانی که آنان را همراه با نوح در کشتی نجات دادیم! راه پدرتان را دنبال کنید و او را الگویی خویش قرار دهید. خطاب یا متوجه بنی اسرائیل است که امت ما نیز به تبع آن مخاطب قرار می‌گیرد، یا اینکه خطاب مستقیماً متوجه امت محمدص است «همانا نوح بنده‌ای بسیار شکرگزار بود» در شادی و غم و سختی و آسانی. بدینسان حق تعالی نوح را

به شکرگزاری بسیار توصیف کرد تا ذریه وی را بر شکر و سپاس خویش برانگیزد. شکر عبارت است از: ثنای منعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنانکه در روایات آمده است: نوح^ع خدای عزوجل را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در همه حالات شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل از بنده‌ای خشنود می‌شود که چون غذایی می‌خورد یا نوشیدنی‌ای می‌نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (٤)

«و به بنی اسرائیل در کتاب» تورات «خبر دادیم که البته در زمین دوبار فساد خواهید کرد» مراد سرزمین بیت المقدس است که مسجدالاقصی در آن قرار دارد. به‌قولی: فساد بنی اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیاء، یا زندانی کردن ارمیاء، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزمشان بر کشتن عیسی: بود. به‌قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است «و البته طغیان خواهید کرد به طغیان بسیار بزرگی» یعنی: شما در این هردو بار، پرچم برتری‌جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از

حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵)

«پس چون وعده نخستین بار» از آن دو باری که ذکر شد «فرارسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم» یعنی: بندگان را که در جنگ و ستیز نیروی سهمگین دارند، بر شما مسلط می‌کنیم. به قولی: مراد این آیه، بختنصر و لشکریانش از اهل بابلند که در زمان ارمیا یا اشعیا علیهما السلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و آنها را تارومار کردند «پس میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایتان را جست‌وجو و بازرسی کرده و در همه جا خانه به خانه به دنبالتان گشته شما را یافته و به قتل می‌رسانند «و این» تهدید «تحقق یافتنی است» و خواه نخواه انجام می‌یابد.

شاه ولی‌الله دهلوی: می‌گوید: «این وعده با تسلط ساختن جالوت پادشاه عمالقه بر بنی اسرائیل، تحقق یافت».

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶)

«پس از چندی دوباره شما را برآنان چیره می‌کنیم» و پرچم دولت و قدرت شما را بر می‌افرازیم و این در هنگامی است که توبه می‌کنید «و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رسانیم» بعد از آنکه اموالتان چپاول و

فرزندانتان اسیر گشته اند «وتعداد نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم» از تعداد دشمنان شما، از نظر مردان جنگی‌ای که به میدان نبرد بیرون می‌روند. شاه ولی‌الله دهلوی: می‌گوید: «این معنی در جانشینی حضرت داوود (ع) محقق گشت».

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (٧)

«اگر نیکو کنید» سخنان و کردارتان را بر وجهی که از شما خواسته شده «به خود نیکویی کرده اید» زیرا پاداش این نیکوکاری به خود شما برمی‌گردد «و اگر بدی کنید» در رفتار و گفتارتان «پس به خود بد کرده اید» نه به دیگران زیرا فرجام این بدکرداری به خودتان برمی‌گردد «پس چون وعده دیگر» یعنی: چون وقت مقرر دوم که به آن تهدید شده اید؛ «فرارسد، باز بندگان خود را بفرستیم تا روی شما را ناخوش سازند» یعنی: آنها را بر شما چنان نیرومند و غالب می‌گردانیم تا با شماکاری کنند که نشان فلاکت و پریشانی را بر همه جای وجودتان بگسترانند و بعد از آنکه سرمست تکبر و غرور و افتخار بودید، غبار شکست و خواری و پریشانی را بر چهره‌هایتان بنشانند «و تا به مسجد درآیند چنان‌که بار اول درآمده بودند» پیروزمندانه و فاتحانه «و تا از پا بیفگنند» یعنی: به کلی ویران و نابود کنند «بر هر چه دست یافتند» از بلادتان در مدت حاکمیت و برتری‌شان «به از پافگندنی» یعنی: یکسره نابود کنند و براندازند. شاه

ولي الله دهلوي؛ مي‌گويد: «اين وعده محقق شد
آن‌گاه که حضرت يحيى را کشتند و بعد از آن
حق تعالي بختنصر را بر آنان مسلط کرد». به قولي:
در اين دومين بار، شاه بابل که
اسمش «گودرز» يا «خردوس» بود برآنان مسلط
شد و کشتاري عظيم از آنان برپا کرد و همه
چيزشان را نابود کرد.

اما بعضي از علما برآنند که مراد از
نابودي‌شان در بار دوم، اين عصر حاضر است
که سلطه و غلبه بني اسراييل به ظهور
انجاميده و نوبت نابودي‌شان فرارسيده پس
يقينا اين بار نيز پاك نابود مي‌شوند و از
پا در مي‌آيند و نابودي‌شان به وسايلي مدرن
همچون بمبافگن‌ها و غير آن محقق خواهد شد و
اين همان تفسير (مَا عَلُوا تَثْبِيرًا) مي‌باشد. والله اعلم.

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

«نزديك است که پروردگارتان بر شما رحم
کند» يعني: اي بني اسراييل! در تورات به
شما گفتيم که بعد از انتقام گرفتن از شما
در بار دوم، نزديك است که بر شما رحم
کنيم؛ چنانچه توبه کنيد «ولي اگر باز
گرديد» به فساد افروزي براي بار سوم «ما
نيز باز مي‌گرديم» به سوي مجازات و كيفر
شما. بنابر يکي از وجوه تفسيри در اين
باب، بني اسراييل با تکذيب محمدص به فساد
بازگشتند پس خدای عزوجل پيامبرش را بر
آنان مسلط گردانيد و آن حضرتص طايفه
بني قريظه را نابود و طايفه بني نضير را
تبعيد کردند و برآنان جزيه مقرر نمودند
چنان‌که خداوند Ψ در هنگامي که بني اسراييل

همراه با لشکر دجال به میدان می‌آیند، با آنان چنین خواهد کرد «و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم» پس در آن محصور و محبوس می‌گردند و هرگز از آن رهایی ندارند. یعنی: به علاوه مجازات دنیا، این سزای ننگین اخروی هم در انتظارشان است.

شیخ سعید حوی: بعد از آنکه نظرات مختلف تفسیری پیرامون این آیات را در تفسیر «الاساس» نقل می‌کند، در نتیجه‌گیری نهایی می‌گوید: «به هر حال؛ عبارت (وَإِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا) : (و اگر شما باز گردید، ما نیز باز می‌گردیم) در این آیات، حامل بشارتی عظیم برای مسلمانان است، این بشارت بر این امر صراحت دارد که هر بار یهود بر مسجدالاقصی مسلط گردند و در زمین فساد کنند، خداوند Ψ آنان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت بنابراین، لازم است به این حقیقت توجه داشته باشیم که غلبه کنونی یهود بر مسجدالاقصی قطعاً ابدی و همیشگی و تا قیام قیامت نیست - بر عکس آنچه که برخی از علما از روایاتی که می‌گویند: مسیح^U یهود را در هنگام نزول خویش از آسمان به قتل می‌رساند؛ چنین استنباط کرده‌اند - زیرا یهودیانی که در آن هنگام به دست مسیح^U به قتل می‌رسند، کسانی‌اند که با دجال همراه گردیده‌اند و نصوص و روایات بر این امر صراحت دارد که مسجدالاقصی در آن وقت به دست مسلمانان است و قدس پایتخت خلافت اسلامی می‌باشد و این نشانه‌ها همه با وضع

کنونی که یهود بر آن دیار مقدس مسلط اند، منافات دارد»^۱.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹)

پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی آورید، در حالی که: «قطعاً این قرآن به آیینی که پایدارتر است راه می نماید» این آیین پایدارتر، همانا آیین حنیف اسلام است که استوارترین و درستترین آیین هاست، آیینی که مبنای آن توحید حق تعالی و ایمان به همه پیامبران بوده و به سوی ارزشهای والای حق و عدل و خیر دنیا و آخرت راهنمون می گردد «و مؤمنان را بشارت می دهد» با وعده ها و مژده های نیک اما نه همه مؤمنان را بلکه فقط کسانی را «که کارهای شایسته می کنند» کارهایی که قرآن به انجام دادن آنها فرمان داده است، این بشارت عبارت است از این «که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود» در آخرت، که این پاداش بهشت برین است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰)

«و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند» و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن بیان شده باور نمی دارند «عذابی دردناک آماده کرده ایم» که همانا عذاب دوزخ است. حاصل معنی این که: خداوند

^۱ ان شاء الله که انتفاضه کنونی فلسطینیان علیه یهود، طلیعه پیروزی مسلمین و اضمحلال یهود باشد.

متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنانشان.

وَيَذَعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱)

«و آدمی به بدی دعا می‌کند» و آن نفرین شخص علیه خود و فرزندان‌ش به آنچه که دوست ندارد مورد اجابت قرارگیرد؛ در هنگام تنگدلی است «همانند دعای وی به خیر» برای خود و خانواده‌اش، چون طلب عافیت و روزی و مانند آن. پس اگر خداوند Ψ دعای بدش را علیه خودش اجابت نماید، یقیناً او هلاک می‌شود ولی حق تعالی از روی فضل و رحمت دعای بد وی را در حق خودش و فرزندان‌ش اجابت نمی‌کند «و آدمی شتابکار است» یعنی: طبیعت وی بر شتابکاری سرشته شده و از شتابزدگی و عجله‌کاری اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند. در حدیث شریف به روایت جابر τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد».

شیخ سعید حوی: در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مناسبت این بیان بعد از سخن گفتن در مورد مسجد الاقصی و بنی‌اسرائیل این است که شتابزدگی بسیاری از مردم در پایان دادن به اشغال یهود بر سرزمین قدس، آنان را بر آن واداشته که از اسلام دست بردارند و راه و روش‌های دیگری را که گمان می‌کنند آنها را زودتر به مقصد می‌رساند در پیش بگیرند

اما بیگمان این راه و روشها آنان را بیچاره‌تر و یهود را مستحکم‌تر ساخته است پس نزول این دو آیه در میانه بحث از بنی اسرائیل، به این حقیقت اشاره دارد که راه حل قضیه فلسطین در چنگ زدن به قرآن و ایمان و عمل شایسته است و بس».

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا (۱۲)

«و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم» بر وجود و آفرینندگی خویش، به سبب عجایبی که در آنها وجود دارد؛ چون پیاپی آمدن آنها، اختلاف آنها در درازی و کوتاهی - به طوری که شب و روز در طول سال از روزی تا روز دیگر و از مکانی در زمین تا مکان دیگر اختلاف پیدا می‌کنند - و نیز اختلاف آنها در گرما و سرما و در تاریکی و روشنی. بنابراین، شب و روز برای کسانی که در آفرینش شگفت‌آسای آنها تفکر کنند، نشانه و دلیلی روشن بر وجود آفریننده و قدرت بی‌مثال وی‌اند «پس نشانه شب را محو ساختیم» یعنی: یکی از آن دو نشانه را که شب است، تاریک و فاقد روشنی آفریدیم. به قولی: مراد از نشانه شب، مهتاب است «و نشانه روز را روشنی‌بخش گردانیدیم» یعنی: روز را روشنی‌بخش گردانیدیم، به طوری که اشیا در آن دیده می‌شود «تا در آن فضلی را از پرودگارتان بجویید» یعنی: تا در روشنی روز به رتق و فتق امور و پیشبردن راههای معیشتان دسترسی یابید اما شب را به سبب

آن تاريك گردانيديم تا در آن آرام گيريد
«و تا عدد سالها و حساب» عمرها و
رويدادها «را بدانيد» زيرا شناخت شماره
سالها و حساب ماهها و روزها، جز با اختلاف
شب و روز ميسر نيست.

پس بنا بر قول اول در تفسير «نشانه شب» که
مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد
سالهاي شمسي است ولي بنا بر قول دوم که
مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به
حساب قمري است.

فرق در ميان «عدد» و «حساب» اين است که:
عدد عبارت از شمارش همانندهاي چيزي است
که در مجموع تشکيل دهنده آن چيزند اما
حساب: عبارت از شمارش يك دسته معيني است
که يك چيز از آنها ساخته ميشود. پس سال
نظر به اينکه از روزها متشکل است، (۳۶۵)
روز ميشود و اين عدد است اما نظر به
اينکه يك سال از دوازده ماه تشکيل يافته
و هر ماهي سيروز است و هرروزي (۲۴) ساعت،
از اين نظر حساب است.

«و هر چيزي را به تفصيل بيان کرده ايم»
يعني: همه چيزهايي را که قصد بيان آنها
را براي تان داشته ايم - از کار دين و
دنيايتان - به روشني تمام براي تان بيان
کرده ايم.

وَكُلِّ اِنْسَانَ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا
(۱۳)

«و کارنامه هر انساني را به او متصل
ساخته ايم بسته در گردن او» طائر: نزد
اعراب عبارت از نصيب و قسمت است و به آن

«بخت» هم گفته می‌شود و هر چند بخت کلمه‌ای فارسی است اما عربها نیز آن را به‌کار می‌برند. اصل «طائر» این است که اعراب به عبور پرندگان از بالای سر خود فال می‌گرفتند و می‌پنداشتند که پرندگان خیر و شر را می‌دانند پس خداوند متعال در این آیه روشن کرد که بهره انسان همراه خود اوست و این نصیب و بهره به صلاح و استواری دل و فعلش یا به فساد آن دو بستگی دارد و پرندگان از این امور هیچ آگاهی ندارند. در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر اینکه [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می‌شود و چون مؤمن بیمار شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار عزوجل می‌فرماید: برایش به مانند عملی‌که در حال سلامتی انجام می‌داد، مهر زنید تا آن‌که شفا یابد یا بمیرد». «و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم» که در آن نامه، اعمال شایسته و اعمال پلید وی ذکر شده است تا از مشاهده ثوابها و نیکی‌های خود شادمان شده و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش توبیخ و سرزنش گردد.

اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴)

«نامه‌ات را بخوان» یعنی: به او می‌گوییم؛ نامه اعمالت را بخوان. به قولی: این‌نامه را همگان می‌خوانند، چه آنان‌که خوانایند و چه آنان که بی‌سواد و ناخوانند «کافی است که امروز خودت حسیب خود باشی» حسیب: به

معنی محاسبه کننده است، یعنی: هر انسانی با نگرستن به این نامه می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمک نماید، ندارد.

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)

«هر کس به راه آمد، جز این نیست که به نفع خود راهیاب شده است» یعنی: ثواب راهیابی کسی که با تلاش و کوشش مجدانه به هدایت دست یافته است، به خودش تعلق می‌گیرد «و هر که گمراه شد پس جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود» یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست «و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» بلکه هر انسانی بار گناهش را خودش برمی‌دارد و هیچ کس دیگری به‌جایش این بار را بر نمی‌دارد. وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است. این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار متعال از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

از ابن‌عباس[ؓ] در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب‌کننده نیستیم مگر آن‌که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می‌دهد.

علما گفته‌اند: کسانی که در زمان انقطاع پیامبران (عهد فترت) یا در طفولیت - قبل از آنکه به سن تکلیف برسند - مرده‌اند، چنین کسانی در عرصات قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرند.

بنابراین، خدای عزوجل بندگان را عذاب نمی‌کند مگر بعد از آنکه با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتابهایش، حجت را بر آنها تمام کرده و عذر را به آنان نمایانده باشد، از این‌رو، قبل از برپاداشتن حجت بر آنان، هیچ مؤاخذه‌ای در کار نیست.

باید گفت که علمای توحید درباره اهل فترت (دوران انقطاع پیامبران) بر دو رأی‌اند: اشاعره برآنند که آنها - نه در اصول و نه در فروع - مخاطب احکام و تکالیف شرع نیستند اما ماتریدی‌ها بر آنند که: آنها در اصول مخاطب تکالیف شرعی‌اند نه در فروع. معتزله می‌گویند: آنها در اصول و فروعی که عقل به‌نیکویی آنها حکم کند، مخاطب‌اند. گفتنی است که سخن معتزله با نصوص وارده در این باب، مردود است.

علما درباره اطفال مشرکان بر سه قول اختلاف نظر دارند:

- ۱ - آنان در بهشت‌اند.
- ۲ - آنان با پدران‌شان در دوزخ‌اند.
- ۳ - درباره آنان توقف باید کرد. یعنی خدای عزوجل خود داناتر است که با آنان چه می‌کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول اخیر، همه ادله وارده در این بحث را که مورد اختلاف علماء است با هم گرد می‌آورد».

**وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ
فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا (١٦)**

سپس خدای متعال از چگونگی وقوع عذاب بعد از فرستادن پیامبران پنهان چنین خبر می‌دهد: «و چون بخواهیم که قریه‌ای را» یعنی: شهری را «هلاک کنیم، سرکشان آن را فرمان می‌دهیم» به طاعت و خیر اما آنان عصیان کرده و مرتکب شر و جنایت می‌گردند. به قولی: معنی (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا) این است: فاسق و نافرمانان را بسیار می‌گردانیم زیرا «آمر» و «امر» در یکی از لغات و لهجه‌های عرب، به معنای بسیار گردانیدن است. مترفین: متنعمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده و عمدتاً از جباران سلطه‌گر و مستبد، شاهان بیدادگر و توانگران فاجر و فاسق تشکیل شده‌اند. آری! چون بخواهیم مردم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانان را وامی‌داریم یا بسیار می‌گردانیم؛ «پس در آن» شهر «نافرمانی می‌کنند» آن خوشگذرانان مترف «و در نتیجه عذاب بر آن شهر ثابت گردد پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم» یعنی: آن شهر را با نابود ساختن مردم آن به کلی نابود و ویران می‌کنیم.

آیه کریمه نشان‌دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تکثر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی

نداد، این شیوع و گسترده‌گی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
(۱۷)

«و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم» مانند امتهای عاد و ثمود را «و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه است» هرچند آن گناهان را در اندرونشان پنهان دارند «و بس بیناست» هر چند بر گناهانشان پرده‌ها فروهسته دارند زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر حق تعالی مخفی نمی‌ماند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸)

«هر کس خواهان دنیای زودگذر است» یعنی: هر کس با اعمال نیک یا اعمال آخرت خویش، بهره زودگذر دنیا و آسایش و رفاه آن را خواسته باشد «وی را در آن» یعنی: در دنیای زودگذر «هر چه که بخواهیم به شتاب دهیم» نه هر چه که آن مرید دنیا بخواهد «برای هر کس که بخواهیم» یعنی: این بهره شتابان را برای هرکس از آنان که بخواهیم می‌دهیم، نه برای کسی که خود بخواهد بنابراین، کسانی‌که در تلاش و تکاپوی رسیدن به بهره‌های زودگذر دنیا هستند، به مطلوب و خواسته‌شان نمی‌رسند مگر آن‌گاه که خداوند Ψ آن را برایشان اراده کرده باشد پس چه بسیارند دوندگان و تکاپوگران تشنه دستیابی به دنیا که با تن و روحی خسته و

فگار در عشق آن می‌میرند و حسرت آن را همچنان در دل با خود به گور می‌برند «آن‌گاه جهنم را برای او مقرر می‌داریم» به سبب اینکه او امر ما در مورد عمل برای آخرت و خالص‌ساختن آن از آلودگی‌ها و شائبه‌ها را فرو گذاشته است «درآید به آن» یعنی: به جهنم «نکوهیده» یعنی: سرزنش‌شده «رانده شده» یعنی: طردشده از رحمت‌الله، دورگردانده از آن؛ به سبب برگزیدن دنیای فانی بر جهان باقی.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹)

«و هر کس آخرت را بخواهد» یعنی: هر کس با اعمالش خواهان سرای آخرت باشد «و چنان‌که سزاوار آن است» یعنی: سزاوار طالب سرای آخرت است «برای آن سعی کند» با مبني قرار دادن قانون شرع، به دور از بدعت‌گذاری و هوای نفس «و او مؤمن باشد» به ایمانی درست و راستین «پس این گروه سعی‌شان مشكور است» نزد خدا. یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی‌شان قطعاً مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.

كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰)

«هر يك» از دو دسته یاد شده «را؛ این گروه و آن گروه را از عطای پروردگارت پی‌درپی می‌دهیم» یعنی: هم مؤمنان و هم کفار، هم اهل طاعت و هم اهل معصیت را پیوسته، پی‌درپی و بی‌انقطاع از روزی و مواهب دنیا به محض فضل و بخشش خویش

می‌بخشیم و معصیت و نافرمانی گنهکار در قطع روزی دنیوی وی تأثیری ندارد «و بخشش پروردگارت باز داشته شده نیست» از کسی از بندگان وی لذا آن را در دنیا از هیچ مؤمن و کافری باز نمی‌دارد.

انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا
(۲۱)

«ببین» به دیده عبرت «چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم» در روزی و جاه دنیا! لذا در میان مردم هم اغنیاء را می‌یابید هم فقرا را، هم اقویا را می‌یابید هم ضعفا را، هم تندرستان را می‌یابید هم بیماران را و البته این تفاوتها به سبب حکمت بالغه‌ای است که عقلا از ادراک آن قاصرند «و قطعاً آخرت بزرگتر است در رفعت درجات و بیشتر است در برتری» یعنی: درجات آخرت و برتری‌های مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوت‌های موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افق آسمان را می‌بینید».

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا (۲۲)

«معبود دیگری را با خدا قرار نده»
 ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمدص اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای اقرار نده
«که آن‌گاه نکوهیده و بی‌یار و یاور بنشینی» یعنی: در آن صورت، دو چیز را یکجا با هم برای خود گرد آورده‌ای؛ یکی نکوهش خداوند Ψ ، فرشتگان وی و بندگان صالحش و دوم؛ خوار ساختن و بی‌پناهیات از سوی خدای سبحان زیرا تو که با او معبود دیگری را شریک ساخته‌ای، او هم تو را به همان معبود بیچاره‌ات وا می‌گذارد.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳)

«و پروردگار تو حکم کرد» یعنی: فرمان داد به فرمانی قاطع «که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید» یعنی: همچنین فرمان داد به اینکه با والدین به نیکی تمام رفتار کنید زیرا بعد از خداوند Ψ که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطوفت و ایثار می‌باشند.

سپس حق تعالی حالت سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند نیازمندترند پس می‌فرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو «به سالخوردگی برسند» پس بر توست که این پنج دستور را در رفتار با ایشان رعایت کنی:

اول: «**پس به آنان اف مگو**» یعنی: به آنان سخنی نگو که در آن کمترین بار ایدایی وجود داشته باشد و حتی کلمه «اف» رابه ایشان نگو زیرا این کلمه یا صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خبر می‌دهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دلتنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند.

دوم: «**و بر آنان بانگ مزن**» نهر: پرخاش‌کردن و درشت‌خویی است. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگویی و بر روی آنها داد مزن.

سوم: «**و با آنان**» به‌جای اف گفتن و فریاد کشیدن «**سخنی شایسته**» یعنی: نرم و لطف‌آمیز «**بگو**» به نیکوترین وجهی که می‌توان از یک سخن نرم و مهر‌آمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نام‌شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان!

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا
(۲۴)

چهارم: «**و از سر مهربانی، بال فروتني بر آنان بگستر**» اصل آن این است که چون پرنده خواسته باشد به جوجه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به‌خود بچسباند، بال خویش را بر او می‌گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می‌گوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که

ایشان را در زیر بال رعایتت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنانکه آنان در خردسالیات با تو همین کار را کرده اند.

پنجم: «و بگو» در بزرگسالی آنها و بعد از وفاتشان «پروردگارا! آن دو را مورد مرحمت قرارده چنانکه مرا در خردی پروردند»

یعنی: رحمت و بخشایشی همانند پرورش دادن آنان مرا، یا به سبب پرورش دادن آنان مرا، به ایشان عنایت کن. البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیا است.

یادآور می‌شویم که درباره نیکی به پدر و مادر احادیث بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره و انس

رضی‌الله عنهما است: «رسول خدا ص بر منبر برآمدند آن‌گاه فرمودند: آمین! آمین! آمین! گفته شد: یا رسول‌الله! برای چه آمین

می‌گویید؟ فرمودند: جبرئیل نزد آمد و گفت: ای محمد! خاک بر بینی کسی که نامت

نزد وی برده شود و او بر تو درود نگوید، بگو: آمین! من گفتم: آمین! آن‌گاه گفت: خاک بر بینی کسی که ماه رمضان بر وی درآید

و آن ماه سپری شود اما بر وی آمرزیده نشود، بگو: آمین! من گفتم: آمین! سپس گفت: خاک بر بینی کسی که پدر و مادرش یا

یکی از آنها را دریابد اما آنان او را به بهشت وارد نکنند، بگو: آمین! و من گفتم: آمین!» همچنین در حدیث شریف به روایت

مالک بن ربیعہ آمده است که فرمود: «در اثنايي که من نزد رسول خدا ص نشسته بودم، مردی از انصار به حضور ایشان مشرف شد و گفت: یا رسول‌الله! آیا پس از مرگ

والدینم چیزی از نیکی با آنها بر ذمه ام باقی مانده است تا آن را در حقشان بجا آورم؟ فرمودند: «آری! چهارچیز: دعا کردن و آمرزشخواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، گرامی داشتن دوست آنها و پیوستن و بجا آوردن صلّه رحمی که برایت جز از جانب ایشان نیست. پس اینهاست که بر ذمه ات از نیکویی با آنها بعد از مرگشان باقی مانده است».

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)
«پروردگارتان به آنچه در ضمائر و نهادهایتان است» یعنی: به آنچه در ضمائر و نهادهایتان است «داناتر است» مانند اخلاص در طاعات و عدم آن؛ از جمله نیکی‌تان به والدین یا نافرمانی‌تان نسبت به آنها «اگر شایسته باشید قطعاً او برای اوابین» یعنی: برای رجوع‌کنندگان از گناهان به سوی توبه «آمرزنده است» پس‌کسی‌که از صدق دل توبه کند، خدای عزوجل توبه وی را می‌پذیرد لذا گناهی که از آن توبه کرده‌اید، به شما زیانی نمی‌رساند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر کسی است که از او حرکتی بی‌جا در برخورد با والدینش سر می‌زند، درحالی‌که او از آن حرکت قصد سرپیچی و نافرمانی از آنها را ندارد بلکه نیت وی خیر است لذا خدای عزوجل او را بدان مؤاخذه نمی‌کند و ندامتش را می‌پذیرد».

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶)

بعد از آن که خداوند متعال به نیکی با والدین سفارش کرد، اینک نیکی با نزدیکان و پیوندان رحم را که با هم رابطه تنگاتنگی دارند به نیکی با ایشان عطف می‌کند: **«و به صاحب قرابت حق او را بده»** یعنی: به نزدیکان نسبیات حقشان را بده و حقشان عبارت است از: رعایت صله رحمی که خداوند Ψ بدان امر کرده و باید انسان در حدی که توان دارد و برحسب اقتضای حال، آن را بجا آورد. در حدیث شریف آمده است: **«مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیکتر»**. یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنیایی دارد. ابوسعید خدری τ روایت می‌کند: **«چون این آیه نازل شد، رسول خدا ص دخترشان فاطمه رضی‌الله عنها را فراخوانده و باغ فدک را به وی دادند»**. اما ابن‌کثیر بر این روایت اشکال وارد کرده و گفته است: **«این آیه به قول مشهور مکی است، در حالی که روایت فوق چنین اقتضا می‌کند که آیه مدنی باشد»**. **«و نیز به مسکین»** یعنی: به فقیر و مستمندی که از کسب و کار عاجز است، نیز حق وی را بده **«و»** نیز به **«ابن السبیل»** ابن‌السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه نفل یا صدقه فرض است **«و اسراف نکن به اسراف کردنی»** مراد از آن: اسراف و خرج بی‌رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسراف‌هایی تجاوز از حد شرعی است. همچنین مراد از آن: صرف کردن مال در

غیر حق و در راه‌های حرام است، هرچند اندک باشد.

إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)

«همانا اسرافکاران برادران شیاطین اند» و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقها، در عمل خیر اسراف نیست چنان‌که ابن‌مسعود τ می‌گوید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است». «و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس است» لذا جز عمل شر را انجام نداده و جز به کار شر فرمان نمی‌دهد پس اسرافکاران نیز نسبت به پروردگار بزرگ ناسپاسند، از آنجا که قرین و همدم شیطان می‌باشند.

وَأَمَّا تُغْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸)

«و اگر از آنان» یعنی: از صاحبان قرابت و از مسکین و درمانده در راه «به انتظار رحمتی از پروردگار خود که بدان امیدواری، روی می‌گردانی» یعنی: اگر رویگردانی‌ات از آنها به سبب آن است که رزقی از جانب پروردگارت در اختیار نداری که به آنان بدهی ولی امیدواری که خداوند Ψ به تو در این باره گشایشی ارزانی دارد؛ «پس با آنان سخنی ملایم» و نرم و دلجویانه «بگو» و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق خدا Ψ در رسید،

ان شاء الله شما را از یاد نخواهیم برد. یا عذر مقبول دیگری پیشافکن.
ضحاک در بیان سبب نزول میگوید: «آیه کریمه درباره همه مستمندانی نازل شد که از رسول خداص درخواست کمک می‌کردند».

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا
(۲۹)

سپس خداوند متعال به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می‌کند: «و دست خود را بر گردنت نبند و بسیار هم‌گشاده دستی نکن» یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردنش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را بر گردنت ببند و نه بسیار گشاده دستی و اسراف پیشه کن «که آن‌گاه ملامت شده و حسرت زده بجای بنشیني» به سبب بخل، یا به سبب اسراف و گشاده دستی. لذا در خرج کردن و انفاق، حالت میانه روی را برگزین. محسورا: یعنی وامانده و جدا افتاده از دنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر.

ابن مسعودؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: پسربچه‌ای نزد رسول خداص آمد و گفت: مادرم از شما این و این... را می‌خواهد، آن حضرتص فرمودند: امروز نزد ما چیزی نیست. کودک گفت: پس از شما می‌خواهد که بر وی پیراهنی بپوشانید. آن حضرتص پیراهن خود را از تن مبارک خویش بیرون آورده و به او دادند و خود درمانده در خانه نشستند. پس این آیه نازل شد.

آیه کریمه ردي بر قول کسانی است که می‌گویند: انسان مؤمن باید تمام مالش را انفاق کرده و هیچ چیز را برای فردایش ذخیره نکند. در حدیث شریف آمده است: «کسی که میانه روی پیشه کرد، فقیر نشد».

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)

«بی‌گمان پروردگار تو بر هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» یعنی: او به سبب حکمت بالغه‌ای که دارد، روزی را بر بعضی گشاده و بر بعضی دیگر تنگ می‌گرداند پس ای پیامبر! هیچ سرزنشی متوجه تو نیست «در حقیقت او به بندگان خود دانا و بیناست» و هیچ چیز بر او پنهان نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول خداص در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی‌مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمنم کسانی هستند که ایمانشان را جز فقر سامان نمی‌دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی‌گمان دینشان را بر ایشان تباه ساخته‌ام و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمانشان را جز توانگری درست نمی‌کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققا دینشان را بر ایشان تباه ساخته‌ام». اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیرساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا
(۳۱)

«و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید» چنان‌که برخی از اعراب در جاهلیت مرتکب این جنایت می‌شدند «ماییم که هم آنان و هم شما را روزی می‌دهیم» و شما روزی‌دهنده آنان نیستید که در حق آنان چنین جنایتی روا می‌دارید «بی‌گمان کشتن آنان گناهی بزرگ است» ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر اینکه خداوند Ψ به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲)

«و به زنا نزدیک نشوید» با انجام دادن مقدمات آن؛ مانند بوسه و کنار و حرکات دیگر. البته نهی از نزدیکی به زنا به طریق اولی نهی از خود زنا را نیز شامل می‌شود «هرآینه آن فاحشه است» یعنی: زنا بسیار زشت، و تجاوز از حد شرع و عقل می‌باشد «و آن بد راهی است» زیرا به آمیخته شدن نسبها می‌انجامد و به دوزخ می‌کشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند Ψ بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

«و نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا با پناه عهد ذمه یا عهد امان،

محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زناي محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز «و هر کس به ستم کشته شود» نه به سببی که شرعاً مجوزی برای کشتن وی است «پس بی‌گمان به ولی وی سلطه‌ای داده ایم» یعنی: به کسی از ورثه مقتول که سرپرست و متولی امر وی است، قدرتی علیه قاتل داده ایم که اگر بخواهد او را بکشد، اگر بخواهد عفو کند و اگر بخواهد دیه بگیرد «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده روی کند» به این‌که مثلاً قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند «بی‌گمان او یاری داده شده است» یعنی: قطعاً ولی مقتول از سوی خداوند Ψ مؤید و یاری داده شده است زیرا حق تعالی متولیان امور جامعه اسلامی را به یاری دادنش و بپا داشتن برای احقاق حقش فرمان داده تا حقش را بگیرند و به وی باز دهند. در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد خداوند Ψ آسان‌تر از کشتن مسلمانی است».

نسفی که از احناف است در تفسیرش می‌گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می‌کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری می‌شود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴)

«و به مال یتیم - جز به شیوه‌ای که نیکوتر است - نزدیک نشوید» نهي از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهي از دست بردن به مال یتیم می‌باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباه کننده مال وی است اما به‌کار انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد این شیوه عبارت است از: نگه‌داری مال یتیم، سرمایه‌گذاری با آن در اموری که سودآور است و منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف «تا آن‌گاه که به رشد خود برسد» پس چون یتیم به رشد و بلوغ عقلي خود دست یافت، یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به‌طوری‌که به امور مالی خویش می‌توانست رسیدگی کند، در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلي کافی نیست «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگه‌داشت و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان‌خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن‌که بر جواز عهدشکنی با آنان دلیل به‌خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا Ψ و مردم چه کرده‌اید؟.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا
(۳۵)

«و چون پیمانہ می‌کنید، پیمانہ را تمام دهید» و از آن نگاهید «و با قسطاس مستقیم وزن کنید» قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قپان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه برآن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. به قولی: «قسطاس» به زبان رومی، همان پیمانہ است «این» تمام دادن پیمانہ و وزن «بہتر است» برای شما در نزد خدا Ψ و در نزد مردم، که نتیجہ آن نام نیک، پاداش نیک و گرایش مردم به معاملہ با کسی است کہ این گونه درستکار و با انصاف باشد «و» این تمام دادن پیمانہ و وزن «خوش فرجام تر است» یعنی: انجام و عاقبت بہتری دارد. در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را ترک نمی‌کند درحالی‌کہ از ترک آن هیچ انگیزہ دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر اینکہ خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را کہ بہتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَفْقُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ
مَسْئُولًا (۳۶)

«و چیزی را کہ بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نہی می‌کند از اینکہ انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل

کند که به آن علم ندارد، مانند نکوهش مردم و متهم ساختنشان بدون علم و پیروی از حدسها و گمانها. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جستوجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازیها، تقلبها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز می‌شود. بدبختانه امروزه بر اثر ضعف دین و ایمان و اخلاق، این روش ناپسند در میان مسلمانان شیوع پیدا کرده است. در حدیث شریف آمده است: «از گمان برحذر باشید چراکه گمان دروغ‌ترین سخن‌هاست». **«زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد»** یعنی: از صاحب آنها پرسیده می‌شود که این حواس خود را در چه راهی به‌کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات و ابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به‌کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به‌کار گیرد، سزاوار عقاب می‌باشد. به‌قولی: خداوند Ψ این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می‌دهند. چنان‌که آیات و احادیث گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا (۳۷)

«و در زمین به نخوت راه نرو» مرح: نخوت، فخر، خودبینی و خرامان بودن است «چراکه هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت» با راه رفتن متکبرانه بر آن. این تعبیر متضمن

تهکم و تحقیر مستکبران نخوت‌منش است «و نه در درازی به کوهها توانی رسید» یعنی: نه هرگز با خودنگری و فخر و خودبزرگ‌بینی، قدرتت به آنجاها می‌رسد که با کوهها برابری کنی تا بزرگی هیکل و جثه‌ات تو را به کبر و نخوت‌وادارد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را رفعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرومی‌رود.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸)

«همه این خصلت‌ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است» یعنی: آن بخش از خصلت‌هایی که فوقاً از آنها نهی به عمل آمد، نزد حق تعالی ناپسند بوده و او از آنها نفرت دارد و هرگز بدانها راضی نیست پس باید آنها را ترك کرد.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا (۳۹)

«این» سفارش‌هایی که ذکر آنها در آیات قبل گذشت و از آیه: (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) که نهی از شرك است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرك: ((وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا...)) ختم می‌شود و در مجموع بیست‌وپنج تکلیف را از اوامر

ونواهي دربر مي‌گيرد؛ «از جمله آن چيزهاي است که پروردگارت از حکمت به‌سويت وحی فرستاده است» يعني: اين مجموعه بيست‌وپنج حکمي که از آيه (۲۳) شروع و به آيه (۳۹) ختم مي‌شود و - چنان‌که گفتيم - آغاز و انجام آنها امر به توحيد ونهي از شرک است، از جمله احکام متقن و محکمي است که هرگز فساد را بدانها راهي نيست. ابن‌عباس^ع مي‌گويد: «همه کتاب تورات در پانزده آيه از سوره بني‌اسرائيل خلاصه شده است».

«و با خدای يگانه، معبودي ديگر قرار نده»
 بدین‌سان، خداوند متعال براي تأکيد و تثبيت اين حقيقت که توحيد رأس خصلت‌هاي دين و ستون آن است، نهي از شرک را در آخر اين احکام تکرار نمود «وگرنه حسرت زده و مطرود» که هم تو خود را ملامت کنی و هم خدا^Ψ و خلق تو را ملامت کنند در حالي‌که از رحمت حق رانده و حسرت‌زده هستي «در دوزخ افکنده خواهی شد».

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا
(۴۰)

بعد از اين گلگشت وسيع در ميدان اوامر و نواهي که تمسک به آنها اثر و ثمر عقیده توحيد است، خدای عزوجل موقفي از مواقف اهل شرک را بيان مي‌کند: «آيا پروردگارتان شما را به» داشتن «پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دختراني برگرفته است؟» اين خطابي است به كفاري که مي‌پندارند؛ فرشتگان دختران خدايند. يعني: آيا حق تعالي به پندارتان شما را بر خود برتري

داده لذا شما را به داشتن فرزندان پسر اختصاص داده و دختران را برای خود برگرفته است؟ **«هرآینه شما سخني بس بزرگ مي‌گوويد»** که در جرأت و جسارت بر خدای عزوجل و زشتي و وقاحت به پايه‌اي است که فروتر از آن هیچ حد و پايه‌اي نمي‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (٤١)

«و به راستي، ما در اين قرآن» حقايق را «گونه‌گون بيان کرده‌ايم» از بيان امثال گرفته تا طرح وعده، مژده، هشدار و غيره. يا معني اين است: ما سخن‌ها و معاني را در قرآن، هر بار به روشي ديگر و آهنگ و ترتيب و تمثيلي جديد که بشر از آوردن نظير آن عاجز است، تکرار کرده‌ايم **«تا پند گيرند»** و با به‌کار انداختن‌خردهايشان، راه تدبر و تفکر در قرآن را اختيار کنند تا بر بطلان آنچه که مي‌گويند، آگاه شوند **«ولي جز بر رميدن آنان نمي‌افزايد»** يعني: قرآن جز بر نفرت و دوري کفار و ستمگران از حق و غفلت آنها از انديشيدن در راه درست و صواب نمي‌افزايد و اين نيست جز به سبب بيماري دلها، عقلها و روانهايشان.

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (٤٢)

«بگو: اگر با او خداياني ديگر بود چنان‌که» مشرکان «مي‌گويند، در آن صورت حتما در صدد جستن راهي به‌سوي خداوند صاحب عرش برمي‌آمدند» يعني: در آن‌صورت، آن خدايان ادعائي راهي مي‌جستند تا با حق

تعالی کشمکش کرده و بر او غلبه نمایند چنان‌که شاهان و قدرتمندان با یکدیگر چنین کرده، بر سر قدرت پیکارها به راه می‌اندازند و کشتارها به پا می‌کنند. یا معنی این است: در آن صورت، آن خدایان ادعایی‌ای که شما به آنها به دیده واسطه‌هایی برای خود نزد خدای یگانه می‌نگرید، خودشان حق تعالی را پرستش و نیایش کرده و در صدد قرب و نزدیکی به او بر می‌آمدند. پس شما دیگر چرا برای نزدیکی به خدا Ψ به آستان آنها چنگ می‌زنید، در حالی که نیازی به این نیست که میان شما و او واسطه‌ای وجود داشته باشد.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُفُؤُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳)

«او پاک و منزّه است» تسبیح: به معنای تنزیه و پاکی است «و بسی والاتر» و برتر «است از آنچه می‌گویند» این ستمگران؛ از سخنان زشت و بهتانهای عظیم «به برتری‌ای بزرگ» یعنی: خداوند Ψ در نهایت بزرگی و در نهایت دوری از این‌پندارهایشان بوده و در برترین مراتب وجود قرار دارد زیرا او واجب الوجود و باقی بالذات است، درحالی‌که فرزند گرفتن از ادنی مراتب وجود می‌باشد چه در میان قدیم و حادث و غنی و محتاج، منافاتی تام وجود دارد.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴)

«آسمانهای هفت‌گانه و زمین و هرکه در آنهاست» از مخلوقات که دارای عقل و خردند

– مانند فرشتگان و انس و جن – و نیز غیر آنان از موجوداتی که دارای عقل نیستند «او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر اینکه او را در حال ستایش تسبیح می‌گوید» به زبان قال یا به زبان حال. پس این معنی شامل همه مخلوقات می‌شود که «شی» نامیده می‌شوند – هر چه که باشند – آری! تمام مخلوقات گواهی می‌دهند به اینکه خداوند Ψ آفریننده و تواناست «ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید» و آنچه را که جمادات از تسبیح حق تعالی می‌گویند، نمی‌فهمید. به قولی: خطاب متوجه کفاری است که از اندیشه و تدبیر در این نشانه‌ها و عبرت‌گرفتن از آنها روی برمی‌تابند «بی‌گمان او بردبار آمرزگار است» از بردباری وی است که شما را مهلت می‌دهد و از آمرزگاری وی است که توبه‌کاران شما را مواخذه نمی‌کند.

جمعی از مفسران گفته‌اند: تسبیح‌گفتن تمام اشیا برای خداوند Ψ بنابر حقیقت خود می‌باشد، یعنی اینکه: تمام اشیا به‌طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق‌اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی‌شنود و نمی‌فهمد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «موری بدن یکی از انبیاء \ddagger را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان را آتش زدند آن‌گاه خداوند Ψ به او وحی فرستاد که: به خاطر آزار یک مور، امتی از امت‌ها را که برای من تسبیح

می‌گفتند، آتش زدی؟!». ابن مسعود ؓ می‌گوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح گفتن غذا را می‌شنیدیم». ابوذر ؓ روایت می‌کند که: «رسول خدا ص سنگریزه‌هایی را به دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می‌شد». همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان رضی‌الله عنهم شنیده می‌شد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی‌سعید خدری ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی‌شنوند مگر اینکه برایش در روز قیامت گواهی می‌دهند».

پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می‌یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که می‌گویند: تسبیح‌گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. ابن‌کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا
(۴۵)

«و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم» یعنی: کافران به سبب روگردانی و تغافل از قرائت تو، همانند کسانی‌اند که میان تو و آنان حجابی پوشاننده قرار دارد که آنها را از شنیدن قرائتت بازمی‌دارد. به‌قولی معنی این است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می‌دهیم که تو

را نمی‌بینند و از آزارشان ایمن می‌مانی، درحالی که قرائت تو را نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن‌کثیر از اسماء دختر ابوبکرؓ است که فرمود: «چون سوره (تبت یدا ابی‌لهب) نازل شد، ام جمیل زن ابولهب درحالی‌که سنگ بر دست داشت و رجز می‌خواند، ولوله‌کنان پیامبر خداص را می‌جست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که در کنار ابوبکرؓ نشسته بودند، نمی‌دید». از این آیه چنین بر می‌آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتِ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (٤٦)

«و بر دل‌هایشان پوششهایی می‌نهمیم تا آن را نفهمند» آیا مراد از این پوشش‌ها همان حجاب ذکر شده در آیه قبل است، یا مراد حجابی دیگر افزون بر حجاب قبل می‌باشد؟ ابن‌جریر طبری ترجیح می‌دهد که مراد از آن حجابی دیگر افزون بر آن پوشش‌هاست «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای» یعنی: کری و گرانی‌ای قرار می‌دهیم. «و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی» بی آن‌که خدایانشان را نزد او شفیع آوری «با نفرت پشت می‌کنند» تا قرآن را نشنوند.

در بیان سبب نزول آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول خداص وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش!

(لا اله الا الله) بگویند تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

**نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ
إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (٤٧)**

«هنگامی که به سویی تو گوش فرامی‌دارند، ما بهتر می‌دانیم که به چه منظور گوش می‌دهند» یعنی: منظور آنان از گوش دادن به تو استهزا و استخفاف به تو و به قرآن است تا با به راه انداختن سر و صدا و همه در هنگامی که تو پروردگارت را به یگانگی یاد می‌کنی، چنان غلغله‌ای ایجاد کنند که کسی صدایت را نشنود و پیامت را نفهمد «و نیز آن‌گاه که به نجوا می‌پردازند» یعنی: ما داناییم به آنچه که در میان خویش مطرح می‌کنند آن‌گاه که پیرامون تکذیب و استهزای تو با هم راز گفته و نجوا می‌کنند؛ «وقتی که این ستمگران می‌گویند: جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید» که بر اثر جادو عقلش درهم و برهم گشته و از حد اعتدال خارج شده است.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (٤٨)

«بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند» باری گفتند که تو کاهنی، باری گفتند که جادوگری، باری گفتند که شاعری و باری گفتند که دیوانه‌ای «پس گمراه شدند» از راه صواب در تمام این پندارهای خود «و در نتیجه راه به جایی نمی‌برند» یعنی: به سویی

هدایت راه نمی‌توانند برد، یا نمی‌توانند به‌سوی چنان طعن و تمسخری بر تو راه ببرند که عقلها آن را بپذیرد و باورها بدان منفعل شود.

وَقَالُوا أَنَدَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَمْ نَبْعُثْهُمْ خَلْقًا جَدِيدًا (٤٩)

«و گفتند: آیا وقتی استخوانی چند و اعضای پوسیده و از هم پاشیده شدیم» رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا. یعنی: آن‌گاه که بعد از مرگ بپوسیم و اجسادمان در هم پاشیده شود. به‌قولی: رفات خاک است، یعنی: وقتی که خاک شویم «آیا به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟» استفهام برای استبعاد و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (٥٠)

«بگو: سنگ باشید یا آهن» یعنی: اگر سنگ یا آهن هم باشید، یقیناً خداوند متعال شما را از نو باز می‌آفریند، چنان که ابتداء شما را آفرید و یقیناً شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند چنان‌که اولین بار شما را پدید آورد.

أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (٥١)

«یا نوعی دیگر شوید از آنچه که در دل‌های شما بزرگ می‌نماید» یعنی: یا از نوعی شوید که در امر تباین و تضاد با حیات، بزرگتر از سنگ و آهن اند اما بدانید که هرچه

بشوید، خواه خواه برانگیخته می‌شوید «پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند» به سوي حیات، بعد از آن‌که خاک شدیم یا سنگ یا آهن یا چیزی سخت‌تر از آنها گردیدیم؟ «بگو: همان کسی که نخستین بار شما را آفرید» یعنی: همان کسی شما را باز می‌آفریند که نخستین بار در هنگام آغاز آفرینش‌تان بی‌نمونه سابق یا تمثال و شکل متقدمی شما را پدید آورد و اختراع کرد «آن‌گاه سرهای خود را به طرف تو تکان خواهند داد» به علامت استهزا «و خواهند گفت: آن کی خواهد بود» یعنی: آن برانگیختن و اعاده مجدد چه وقت خواهد بود؟ «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد نزدیک است پس به هوش باشید.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (٥٢)

«روزی که شما را بخواند» خداوند ﷻ به سوي محشر «پس حمدگویان دعوت او را اجابت می‌کنید» یعنی: منقادانه و ستایشگرانه به دعوتش لبیک می‌گویید «و می‌پندارید که درنگ نکرده بودید» در دنیا یا در قبرهایتان «مگر» زمان «اندکی» یعنی: چون صحنه‌های هولناک قیامت را ببینید، دنیا در نظرتان کوچک و ناچیز می‌نماید.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (٥٣)

«و به بندگانم بگو: سخنی را که بهتر است بگویند» یعنی: ای محمدص! به بندگان مؤمنم

در مقام فرماندهی به ایشان بگو: در هنگام گفت‌وگو میان یکدیگر یا گفت‌وگو با مشرکان سخنی را به‌کار برید که خوبتر و بهتر است زیرا خشونت و درشتی در کلام و گفتن سخنان بدوبیراه، چه‌بسا زمینه‌ساز نفوذ شیطان در میانتان و انگیزه‌ساز نفرت و رمیدن کفار از اجابت دعوت حق‌تان گردد **«چرا که شیطان میانشان را بهم می‌زند»** یعنی: شیطان با فسادافگنی، القای دشمنی و تحریک مؤمنان علیه یکدیگر، در میان ایشان نزاع می‌افکند **«همانا شیطان همواره برای آدمی دشمنی آشکار است»** یعنی: او آشکارکننده، برملا سازنده و اعلان‌کننده دشمنی خود با انسان است، به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول خداص از این‌که شخص سلاحی را به‌سوی برادر مسلمان خویش نشانه‌گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می‌کند و دستش را به‌نشانه‌روی برمی‌انگیزد پس چه‌بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن‌گاه درگودالی از دوزخ درافتد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا
(۵۴)

«پروردگار شما به حال شما داناتر است» ای مردم! پس او داناتر است به کسانی از شما که سزاوار هدایتند و به کسانی که این شایستگی را ندارند **«اگر بخواهد به‌شما رحم می‌کند و اگر بخواهد شما را عقوبت می‌کند»** به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر خدا Ψ بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن می‌دهد و بدین‌سان به شما

رحم مي‌کند، يا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرك مي‌میراند و عذابتان مي‌کند «و تو را» اي محمد! «بر آنان نگهبان نفرستاده ايم» يعني: ما تو را به بازداشتنشان از كفر و اجبارشان بر ايمان برنگمارده ايم بلکه وظيفه تو بلاغ است و بس.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (۵۵)

«و پروردگارت به هرکه در آسمانها و زمين است داناتر است» که ذاتا چه و که هستند، داناتر است به حالشان و به استحقاق و شايستگي‌شان و داناتر است به مراتبشان در طاعت و معصيت «و در حقيقت، بعضي از انبيا را بر بعضي برتري بخشیده ايم» و اين اثري از آثار علم محيط ماست چنان‌که ابراهيم U را خليل خويش خوانديم، موسي U را کلیم خويش، عيسي U را روح و کلمه خويش، به سلیمان U فرمانروايي عظيمي بخشيديم و بر محمدص گناهان قبل و بعد از بعثتشرا آمرزيديم «فتح/۲».

اين آيه با حديث شريف نقل شده در بخاري و مسلم که رسول خداص فرمودند: «انبيا را بر يك ديگر برتري ندهيد»، منافاتي ندارد زيرا مراد رسول خداص در آن حديث، برتري دادن از روي عصبيت است نه به مقتضاي دليل «و به داوود» کتاب «زبور را داديم» که به نام مزامير داوود ناميده مي‌شود و همه آن موعظه و اذکار است. قتاده مي‌گويد: «ما علما در ميان خود مي‌گفتيم: زبور دعائي

است که به داوود ψ تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خدای عزوجل بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا
(۵۶)

«بگو» به کفار «کسانی را بخوانید که» آنان را «به جای او» خدا «پنداشتید» مانند فرشتگان، عیسی، عزیر و جن که به دروغ آنها را خدا پنداشتید. ابن عباس τ میگوید: «در هر جایی از کتاب خدا Ψ که کلمه (زعم) آمده است، به معنی دروغ می باشد» «پس» خواهید دید که آنها «نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه آن را تغییر دهند» یعنی: خواهید دید که آن خدایان پنداری شما نه قادر به دفع کردن زیانی از شما هستند و نه قادر به برگرداندن و تغییر دادن آن زیان از حالی به حالی دیگر؛ و هر کس از این کار عاجز باشد، قطعاً سزاوار الوهیت نیست.

ابن مسعود τ در بیان سبب نزول آیه کریمه میگوید: گروهی از انسانها به پرستش گروهی از جنیان میپرداختند پس آن جنیان مسلمان شدند درحالی که آن انسیان همچنان به عبادتشان متمسک بودند، همان بود که خدای سبحان این آیه را نازل فرمود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا
(۵۷)

«آن کسانی که کافران آنان را می‌پرستند، خود به‌سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند» تا بدانند «که کدام یک از آنان به او نزدیک‌ترند» یعنی: آن معبودانی که شما مشرکان بجز خدای یگانه لاشریک به خدایی می‌خوانید، اعم از فرشتگان، مسیح، برخی از جنیان و... خود مشتاقانه در طلب آنچه که به حق تعالی نزدیک‌شان گرداند، به‌سوی او روی می‌آورند، با عمل صالح به‌سوی او تقرب می‌جویند و با یک‌دیگر در این میدان رقابت می‌کنند تا بدانند که کدام یک از آنان به حق تعالی به‌وسیله طاعت و عبادت نزدیک‌ترند «و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند» چنان‌که غیر آنان به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند «چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است» عذاب او درخور آن است که بندگان همه، اعم از فرشتگان، انبیاء و غیر آنان، همه از آن برحذر و بیمناک باشند.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْفِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸)

«و هیچ شهری نیست مگر این‌که ما آن را پیش از روز قیامت به هلاکت می‌رسانیم» یعنی: هیچ شهری از شهرهای کفار نیست مگر این‌که به‌زودی نابود گردانیده می‌شود؛ یا به وسیله مرگ طبیعی و «یا عذاب‌کننده آنیم به عذابی سخت» مانند شمشیر، زلزله، غرق، آتش سوزی، سنگ باران و... که قبل از روز قیامت آنان را ریشه‌کن می‌کند «این» هشدار است که ذکر شد از به هلاکت رساندن و تعذیب «در

کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نوشته شده است» و به قلم رفته است پس هیچ برگشتی ندارد.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹)

ممکن است کسی این سؤال را مطرح کند که چرا خدای عزوجل کفار را عذاب می‌کند، آیا جز عذاب هیچ بدیل دیگری وجود ندارد؟ آیا ممکن نیست با فرستادن معجزات بیشتر آنها را منقاد حق ساخت؟ پس خداوند Ψ می‌فرماید: «وچیزی ما را از فرستادن نشانه‌ها» یعنی: معجزات «باز نداشت، جز اینکه پیشینیان آن را» یعنی: معجزات را «دروغ شمرده بودند» و همین دروغ شمردن سبب عذاب عاجل آنان گردید پس اینان نیز پیرو سنت پیشینیان شدند لذا از نزول معجزات بیشتر، هیچ سودی نمی‌برند.

در بیان سبب نزول آمده است: مردم مکه از رسول خدا ص خواستند تا کوه صفا را برایشان طلا گردانیده و کوه‌های مکه را از آنان دور سازد تا از تنگنای آن رهیده در فضایی فراخ زندگی کنند. پس جبرئیل ع نزد آن حضرت ص آمد و گفت: اگر می‌خواهی درخواست‌های قومت برآورده می‌شود ولی اگر با وجود آن باز هم ایمان نیاورند، دیگر مهلت داده نمی‌شوند و اگر می‌خواهی با آنان از در مهلت دریایی، نیز اختیار با توست. آن‌گاه این آیه نازل شد. یعنی: اگر معجزات پیشنهادی آنان را بفرستیم و باز هم آن را تکذیب کنند، دیگر به شتاب مورد عذاب قرار گرفته

و هرگز مهلت داده نمی‌شوند چنان‌که سنت خدای سبحان در پیشینیان نیز همین بوده است.

سپس نمونه‌ای عینی از اجرای این سنت را ارائه کرده، می‌فرماید: «و به» قبيله **«ثمود ماده شتري داديم»** بر اثر پیشنهادشان **«تا نشانه‌ای باشد»** دال بر راستگویی صالح^۱ در پیش چشمانشان **«ولي به آن ستم کردند»** یعنی: منکر آن شدند **«و ما نشانه‌ها را جز برای بیم دادن نمی‌فرستیم»** یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب‌کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاوردند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها و توفانها باشد چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید: «به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود^۲ زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابتان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آید». همچنین روایت شده است که در عهد عمر^۳ مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین‌لرزه تکرار شد، با شما چنین‌وچنان خواهم کرد!».»

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (٦٠)

«و یاد کن هنگامی را که به‌تو گفتیم: به راستی پروردگارت همه مردم را احاطه کرده

است» یعنی: مردم همه در قبضه وی و تحت قدرت وی‌اند پس بی‌اعتنا از روگردانی آنان به راه دعوت خویش ادامه بده. به‌قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به‌زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب‌کردنشان شتاب مکن **«و آن رؤیایی را که به تو نمایانیم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم»** مراد از آن رؤیا: چشم‌دید عینی‌رسول خداص در سفر شبانه «اسراء» بود که در ابتدای سوره ذکر شد و خداوند Ψ آن را «رؤیا» نامید زیرا در شب روی داد. مراد از آزمایش (فتنه): ارتداد گروهی بود که قبلاً اسلام آورده بودند ولی هنگامی که رسول خداص آنها را از سفر اسرای خویش خبر دادند، آنها در این آزمایش ناکام شده و به ارتداد گراییدند. به‌قولی دیگر: خدای سبحان کشتار قریش در بدر را به آن حضرتص در خواب نشان داد. **«و»** نیز **«آن درخت لعنت‌شده در قرآن را»** جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم، این درخت که در دورترین مکان از رحمت حق تعالی، یعنی در قعر دوزخ قرار دارد عبارت است از: درخت «زقوم»، و آزمایش در آن از این قرار است که ابوجهل و غیر وی به مسلمانان گفتند: «رفیق شما به این پندار است که آتش جهنم سنگ را می‌سوزاند اما در عین حال می‌گوید: در جهنم درخت می‌روید، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟». همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: **(إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ**

(۶۳) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴) «صافات / ۶۳ -

۶۴»، قریش از آن سخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و خامه (قیماق) را در هم آمیخته پیش او بیاورد آن‌گاه به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید.

«و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی: ما با نزول آیات آنان را بیم می‌دهیم ولی فرستادن آیات جز افزودن بر کفرشان هیچ فایده‌ای به حالشان نمی‌کند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱)

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟» تفسیر نظیر این آیه در سوره‌های «بقره» و «اعراف» گذشت.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لِنِئْنِ أَخْرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲)

«گفت» شیطان «به من خبر ده» پروردگارا! که چرا آدم را بر من برتری داده‌ای درحالی‌که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ «اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را از ریشه بر می‌کنم» یعنی: قطعاً بر آنان - با اغوا و گمراه‌سازی خویش - مسلط می‌شوم؛ چنان‌که اسب - چون بر وی رسن و لگام زنند - به زیر استیلا کشیده

می‌شود. آن ملعون این سوگند را از آن‌روی خورد که از نیرومندی نفوذ نیرنگ خود در بنی‌آدم آگاه بود و آگاه بود که می‌تواند در مجاری خون فرزندان آدم درآید. «جز اندکی از آنان» را که نیرنگم در آنان کارگر نیست. ایشان کسانی‌اند که خدای عزوجل از شر شیطان حفظشان کرده و ایشان را در پناه خویش نگاه داشته است چنان‌که می‌فرماید: **(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...)**: (بی‌گمان تو را بر بندگان مخصوص من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند) «حجر/۴۲»، و نیز در آیه (۶۵) از همین سوره به این حقیقت پرداخته است.

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳)

«خداوند فرمود» به ابلیس «برو» و راهی را که انتخاب کرده‌ای در پیش بگیر «که هر کس از آنان تو را پیروی کند» و اطاعت نماید «مسلمانان سزای همه شماست» یعنی: دوزخ سزای ابلیس و پیروانش هست «که کیفری تمام است» یعنی: جهنم کیفری تمام و کامل برای شماست که هیچ از کیفرتان کاسته نمی‌شود.

وَاسْتَفْزِرُ مِنْ اسْتِطْعَتٍ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴)

«و از آنان هر که را توانستی با آواز خود تحریک کن» یعنی: آنان را با وسوسه و آوای عصیان برانگیز خویش سبک گردان و از جا بلغزان؛ دعوت کنان به‌سوی معصیت من. آواز شیطان: دعوت او به‌سوی معصیت حق تعالی است و هر کسی‌که به‌سوی نافرمانی خدای سبحان

دعوت کند، او در واقع منادی شیطان است و صدای او صدای شیطان می‌باشد.

روایت شده است که ابن‌عمرؓ آواز نی‌نوازی را شنید که نی می‌نواخت پس انگشتان خود را بر گوشه‌های خویش نهاد و مرکب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع گفت: ای نافع! آیا هنوز آواز او را می‌شنوی؟ نافع می‌گوید: گفتم، آری! پس همچنان انگشتانش در گوشه‌هایش بود، باز می‌پرسید و من می‌گفتم: آری! تا آن‌که گفتم: نه! دیگر آواز وی را نمی‌شنوم. آن‌گاه دستانش را از گوشه‌هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و گفت: رسول خدا ص را دیدم که صدای نی‌لبک چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم. از این جهت قرطبی می‌گوید: «صدای نی، صدای مغنی و صدای موسیقی در بزم‌های لهو، صدای شیطان است زیرا صدای هر دعوت‌کننده‌ای به‌سوی معصیت

خداوند ﷻ، صدای شیطان می‌باشد». «و با سواران و پیادگان بر آنان بانگ درده» یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به کار گیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیاده‌ات را بر فرزندان آدم بتازان تا تو را برآنان یاری دهند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی». «و با آنان در

اموال و فرزندان شریک شو» مشارکت شیطان در اموال بنی‌آدم، عبارت است از: هر تصرفی در اموال که با راه و روش شرع مخالف باشد، چه با گرفتن مال به ناروا باشد و چه با نهادن مال در غیر حق؛ همچون غصب و دزدی

و ربا. اما مشارکت شیطان در فرزندان، عبارت است از: مدعی شدن فرزندی وجود سببی شرعی، به دست آوردن فرزند با زنا، نامگذاری فرزندان به نامهای غیرشرعی‌ای مانند عبداللات و عبدالعزی، کشتن فرزندان از ترس فقر، زنده به گورکردن دختران و درآوردن فرزندانشان بر آیین کفری‌ای که خود در آن هستند پس همه این معانی و نظایر آن از مصادیق مشارکت شیطان با انسانها در اموال و اولادشان است. در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش مقاربت نماید بگوید: (باسم الله، اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا: به نام خدا، خدایا! ما را از شیطان برکنار گردان و شیطان را از آنچه که به ما روزی داده‌ای برکنار کن! پس اگر در میان آن دو به سبب این مقاربت فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز به او زیانی نمی‌رساند». «و به آنان وعده بده» فراء می‌گوید: «یعنی به آنان بگو: نه بهشتی در کار است و نه دوزخی پس هر چه می‌خواهید بکنید! و به آنان وعده بده که برانگیخته نمی‌شوند و نظایر این از وعده‌های میان تهی دیگر». «و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد» شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «این تصویری است از سعی و تلاش شیطان در گمراه کردن اولاد آدم، همچون عمل رئیس دزدان که چون دهی را غارت کند به سواران و پیادگان خود بانگ در می‌دهد که هلا! از این سو بگیرید، از آن سو ببندید...».

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا (٦٥)

«در حقیقت، تو را بر بندگان من» مراد حق تعالی بندگان مؤمن ویاند «هیچ تسلطی نیست» یعنی: تو را بر آنان تسلطی - با تبدیل کردن ایمانشان به کفر - نیست ولی تسلط تو بر آنان فقط با آرایش دادن عصیان است «و کارسازی چون پروردگارت بس است» پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و کارسازی ام تکیه میکنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگه میدارم. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور میگرداند چنانکه یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می آورد».

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (٦٦)

«پروردگار شما کسی است که برای شما کشتیها را در دریا روان میکند» و به حرکت درمی آورد «تا از فضل او طلب کنید» یعنی: تا امکان سفر در کشورها و بارگیری کالاها را بیابید و در نتیجه از رزقی که حق تعالی بر بندگانش تفضل کرده است، سودمند شوید «چرا که او همواره بر شما مهربان است» و از مهربانی اوست که شما را به سوی مصالح دنیایتان راهنمایی کرده است پس این امر شکرگزاری و ایمانتان را اقتضا میکند نه کفر و عصیانتان را.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ
أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (٦٧)

«و چون در دریا بلایي دامنگیرتان شود» و در وضعي قرار گیرید که بیم غرق شدن و صدمه دیدن داشته باشید «هرکه را که جز او» از خدایان و یاوران «میخوانید ناپدید می‌گردد» و یادشان از خاطرتان می‌رود لذا در آن هنگام آنچه را که جز حق تعالی به خدایی و فریادرسی خود می‌خواندید - اعم از بتان، یا جنیان، یا فرشتگان، یا بشر - همه گم‌وگور می‌شوند و شما از آنها بریده و مخصوصا به حق تعالی رجوع می‌کنید زیرا هر يك از شما به علم فطري‌اي که هرگز قادر به دفع کردن آن نیست می‌داند که بتان و مانند آنها هیچ‌کاره‌اند و در چنین حالی به‌کارش نمی‌آیند «پس چون شما را به‌سوي خشكي رهانید، رویگردان می‌شوید» از اخلاص برای حق تعالی و یگانه‌پرستي وي لذا به‌سوي خواندن بتانتان و یاری‌جستن از آنان برمی‌گردید «و انسان کفور است» یعنی: بسیار ناسپاس نعمت‌هاي خداوند Ψ است.

ابن‌کثیر روایت می‌کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتي شد تا از راه دریا به حبشه بگریزد پس در دریا بادي تند و طوفاني بر کشتي‌نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتي به يك‌ديگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرويي نمی‌تواند این بلا را از ما دفع کند، جز اینکه همه از سر اخلاص خدای یگانه را بخوانیم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: سوگند به خدا که اگر در دریا

کسي جز او به کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به‌کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم که اگر مرا به سلامت از دریا بیرون آری، می‌روم و دستم را در دست محمدص می‌گذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان بیابم. پس از دریا به سلامت رهید و نزد رسول خداص بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که خدای عزوجل از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَاكِيلًا (٦٨)

«آیا ایمن شده‌اید» یعنی: همین‌که از دریا نجات یافتید، احساس امنیت کرده و باز از حق روگردان شدید مگر غافل از آنید؛ همان ذاتی که بر نابود کردن شما در دریا توانا بود، همین‌گونه تواناست «از این‌که شما را در کناری از خشکی به زمین فرو برد» خسف: آن است که زمین یک چیز را در خود فرو برد. بدین‌گونه خداوند متعال آنها را از غفلت و ایمن‌زدگی پس از نجات از دریا، بر حذر ساخت «یا بر شما باد تندی سنگریزه افگن بفرستد» یعنی: آیا ایمن شده‌اید از این‌که حق تعالی شنبادی تند بر شما بفرستد. حاصب: بادی است تند که سنگریزه‌های کوچک را با خود برمی‌دارد و بر هر چه و هر که هست، محکم می‌کوبد «سپس برای خود هیچ وکیلی نیابید» یعنی: آن‌گاه نگهبان و یاری‌گری برای خود نمی‌یابید که شما را از عذاب خداΨ باز دارد پس بدانید که تنها جای نگران‌کننده و برهم زننده

امنیت شما، محیط دریا نیست بلکه حق تعالی قادر است تا در خشکی نیز شما را غرق خاک ولای و لجن کند و از آن بالا نیز بر شما طوفانی هلاکتبار فرورستد پس عاقل باید در هر حالی از خداوند Ψ بیمناک باشد.

أَمْ أَمْنُكُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (٦٩)

«یا مگر ایمن شده اید» ای کسانی که به یگانگی ما در دریا معترف گشته ولی در خشکی باز سر خود گرفته به آستان بتان رفتید؛ «از این که» حق تعالی «بار دیگر شما را به دریا بازگرداند» و بدین گونه انگیزه هایتان را به سوی سفر دریا و سوار شدن بر کشتی تقویت کند «و تندبادی شکننده بر شما بفرستد» قاصف: بادی تند است که صدایی محکم و هول انگیز دارد، یا بادی شکننده است که همه چیز و از جمله کشتی را درهم می کوبد «و به سزای آن که کفر ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان «غرقتان کند آن گاه برای خود هیچ مؤاخذه کننده ای بر ما به سبب آن غرق نیابید؟» یعنی: هیچ خونخواهی را نمی یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده ایم، مورد پیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (٧٠)

سپس حق تعالی نعمت هایش را بر بنی آدم به یاد آورده و می فرماید: «و به راستی ما

فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمییز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنانکه مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این ویژگی‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم با مسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برایشان و نیز گرامی‌شان داشتیم با دادن موهبت سخن‌گفتن، خط‌نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامی‌داشت فرزندان آدم، موهبت عقل است **«و آنان را در خشکی برنشانیدیم»** بر چهارپایان و آنچه که خود از وسایل سواری دیگر می‌سازند **«و»** در **«دریا»** بر کشتی‌ها **«و به آنان از پاکیزگی‌ها روزی دادیم»** یعنی: از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و رنگارنگ و پوشیدنی‌های فاخر **«و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم»** از سایر حیوانات و اصناف مخلوقات **«به فضیلتی آشکار فضیلت دادیم»** پس بر فرزندان آدم است که این همه فضل و نعمت و تکریم و تجلیل الهی را دریافته و آنها را به شکر و سپاس مقابله کنند و از کفران و ناسپاسی پروردگار برحذر باشند. مراد آیه کریمه، برتری دادن جنس بنی‌آدم بر بسیاری از مخلوقات دیگر است بنابراین، لزوماً از آن تفضیل همه افراد بنی‌آدم بر نمی‌آید. اما در باره این موضوع که آیا انسان برتر است یا فرشته؟ جمهور علما بر

آند که خواص بشر - چون پیامبران - از خواص فرشتگان برترند، صدیقان بشر از عوام فرشتگان برترند، خواص فرشتگان از عامه بشر و عامه فرشتگان از عامه بشر برترند.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (٧١)

«روزي» را به یاد آورید «که هر گروهی را با امامشان فرامی‌خوانیم» مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می‌شوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن‌گاه چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است «پس هر کس کارنامه اعمالش را به دست راستش دهند» از این گروه فراخوانده شدگان «آن گروه کارنامه خود را» که به ایشان داده شده است «می‌خوانند و به قدر یک فتیلی ستم کرده نمی‌شوند» یعنی: از پادشاهایشان به اندازه فتیلی کم نمی‌شود. فتیل: نخکی است که در شگاف میانی هسته خرما قرار دارد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده می‌شود آن‌گاه پیکرش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده می‌شود و بر سرش تاجی درخشان از مروارید نهاده می‌شود، سپس او به سوی یارانش می‌رود و چون ایشان

از دوردست او را می‌بینند، می‌گویند: بارخدا یا! او را نزد ما بیاور و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می‌آید و به ایشان می‌گوید: مژده باد شما را! زیرا برای هر يك از شما نظیر این است. اما کافر: چهره‌اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده می‌شود پس یاران وی او را می‌بینند و می‌گویند: پناه می‌بریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدا یا! او را نزد ما بیاور. اما او نزد آنان می‌آید. می‌گویند: بارخدا یا! او را از ما دور کن. می‌گوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر يك از شما مانند این است».

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲)

«و هر که در این» دنیا «کور باشد» یعنی: کوردل و فاقد بصیرت معنوی باشد به طوری که توان نگرش در حجت‌ها، آیات و برهان‌های خداوند را نداشته باشد «پس او در آخرت نیز کور است» یعنی: کور چشم است و خداوند متعال کوری دل وی در دنیا را به کوری چشمش در آخرت سزا می‌دهد. احتمال دارد که مراد از کوری وی در آخرت نیز، کوری دل وی از دیدن حجت باشد «و» او «از راه خطاکننده‌تر است» نسبت به دنیا، به طوری که راه نجات را هرگز نیافته و به راه هدایت ابدا دسترسی ندارد.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا (۷۳)

«و نزدیک بود که تو را از آنچه به سویت
وحي کرده ایم، به فریب باز دارند تا غیر
از آن را بر ما بربندي».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است:
مشرکان به رسول خداص گفتند: بیا و خدایان
ما را مساس کن آنگاه ما همراه تو به دینت
درمی آییم! همان بود که خداوند Ψ این آیه
را نازل کرد و به آن حضرتص خاطر نشان کرد
که اجابت درخواست آنان، مخالفت با حکم
قرآن و افترا برخدای سبحان است «و در آن
صورت تورا به دوستی خود می گرفتند» یعنی:
اگر از خواهشهایشان پیروی می کردی، آنها
با تو دست دوستی و صمیمیت می دادند آنگاه
از دوستی و ولایت من خارج می گشتی.

وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (٧٤)

«و اگر تو را استوار نمی داشتیم» برحق و
معصوم نمی داشتیم از موافقت و همراهی با
آنان «نزدیک بود که میل کنی» و گرایش یابی
«به سوی آنان اندک میلی» ولی عصمت الهی تو
را دریافت و تو را از کمترین حد تمایل به
آنان نیز بازداشت.

سعید بن جبیر τ در بیان سبب نزول آیه کریمه
می گوید: رسول خداص مشغول استلام حجرالاسود
بودند که مشرکان راه را برایشان گرفتند و
گفتند: به تو اجازه نمی دهیم که دیگر بار
استلام کنی تا بر خدایان ما دستی نکشی.
رسول خداص باخود گفتند: بر من چه زیانی
خواهد داشت که دستی بر آنها بکشم و بعد
از آن به من اجازه دهند که حجرالاسود را
استلام کنم؟ زیرا خداوند متعال می داند که

من از این کار در دل خویش نفرت دارم. اما خدای عزوجل از این اندک چیز هم اباورزید و این آیه را نازل فرمود.

إِذَا لَأَدْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (٧٥)

«در آن صورت» اگر حتی اندک میلی هم به سوی آنان می‌کردی «حتما تو را دوبرابر عذاب زندگانی و دو چندان عذاب مرگ می‌چشانیدیم» یعنی: در آن صورت البته عذابت هم در دنیا و هم در آخرت دوبرابر عذاب مشرکان می‌گردید «آن‌گاه برای خود مددکننده‌ای در برابر ما نمی‌یافتی» که تو را یاری داده و این عذاب را از تو دفع کند.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (٧٦)

«و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بلغزانند تا تو را از آنجا بیرون کنند» یعنی: چیزی نمانده بود که با تحریک خود تو را به خروج از سرزمین مکه وادارند تا از آن بیرون روی ولی نهایتا به این کار توفیق نیافتند و این توطئه‌شان به سرانجام نرسید بلکه خدای عزوجل آنان را از اخراجت بازداشت تا خود – بعد از آن‌که قصد جانت را کردند – به فرمان ما هجرت کنی «و در آن صورت آنان هم پس از تو نمی‌ماندند» یعنی: اگر موفق می‌شدند که تو را از مکه اخراج کنند آن‌گاه بعد از بیرون ساختنت زنده باقی نمی‌ماندند «مگر» زمان «اندکی» زیرا نابود ساخته می‌شدند.

در بعضی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول خدا ص گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نمان و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیا ﷺ است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوتت ندارد؟ پس رسول خدا ص در این اندیشه افتادند که از جزیره العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آن‌گاه به بارگاه خدای عزوجل دعا کردند: «اللهم لا تکنلی إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت چشم برهم زدنی نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)

«این» سنت که چون امتهای پیامبران خود را از میان خود اخراج می‌کردند، یا آنان را به قتل می‌رساندند، عذاب بر آنان نازل می‌شد «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند ﷻ بر هر چه رفته باشد، هیچ‌کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد.

ممکن است کسی بپرسد که مگر مشرکان مکه رسول خدا ص را از آن اخراج نکردند؟ پاسخ این است که رسول خدا ص خود به فرمان پروردگار خویش از آن هجرت کردند.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸)

سپس مجموعه ای از اوامر خطاب به رسول خدا ص صادر می‌شود و صدور این اوامر در این سیاق قرآنی، مفید آن است که اجرای آنها پاسخ مناسبی در برابر کوشش‌های انحرافیانه دشمنان، و تعبیری عملی از شکر نعمت است.

«نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است. غسق: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء - را دربر می‌گیرد «و قرآن خواندن صبح را لازم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «قرآن خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است «بی‌گمان قرآن خواندن صبح همواره مقرون به حضور فرشتگان است» یعنی: فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح حاضر می‌شوند زیرا هر دو گروه در این هنگام گرد هم می‌آیند چنان‌که این خبر در حدیث صحیح آمده است.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹)

«و پاسی از شب را زنده بدار» تهجد: نمازگزاردن در شب بعد از بیدار شدن از

خواب است. در حدیث شریف آمده است که از رسول خداص پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». **«که این نماز شب نافله‌ای مخصوص توست»** افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول خداص فرض بود و برای امتشان نافله است **«باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند»** مقام محمود: مقامی است که رسول خداص در آن به شفاعت عظمی برای تمام مردم در روز قیامت می‌ایستند تا پروردگار متعال آنان را از آن شدت و زحمت جان‌فرسا بیرون آورد پس اهل محشر جملگی آن حضرتص را بر این مقام می‌ستایند، در حالی که «لواي حمد» در دست مبارك آن سید و سالار کونین و آن امام اولین و آخرین است.

ابن‌کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای رسول خداص خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

– آن حضرتص اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته می‌شود.

– ایشان به سوي محشر سواره برانگیخته می‌شوند.

– برایشان در محشر پرچمی است که آدم و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.

– برایشان در محشر حوضی است که خلقي بسیار بر آن وارد می‌شوند.

– برایشان نزد خدای عزوجل شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلایق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می‌کنند، سپس از نوح، آنگاه از ابراهیم، سپس از موسی و آنگاه از عیسی \ddagger اما همه آنها می‌گویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمدص می‌آیند و آن حضرتص در پاسخ درخواستشان می‌گویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».

– از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرتص در حق گروههایی از مردم است که فرمان افگندنشان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می‌شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلایق می‌باشد.

– از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که خداوند Ψ حساب کارشان را فیصله می‌دهد.

– ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.

– ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

– ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می‌شوند و امتشان نیز قبل از همه امت‌های دیگر به بهشت داخل می‌شوند.

– ایشانند که برای بلند بردن درجات گروههایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حد

و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

– ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرتص، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

– چون خدای عزوجل در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برایشان شفاعت می‌کنند اما آن حضرتص در حق خلقي عظیم شفاعت می‌کنند که هیچ کس جز خداوند Ψ شمارشان را نمی‌داند پس هیچ‌کس همانند ایشان شفاعت نمی‌کند».

از جابر بن عبدالله τ روایت شده است که رسول خداص در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن اذان بگوید: (اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمداً بن الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته) قطعاً شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می‌شود».

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (۸۰)

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خداص به هجرت مأمور شدند. «و بگو: پروردگارا! داخل کن مرا به طرز پسندیده و بیرون آور مرا به طرز پسندیده» مراد: داخل کردن آن حضرتص به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرتحق تعالی. ولله الحمد که چنین شد «و برای من از سوی خویش سلطه ای یاری بخش» یعنی: حتی

آشکار و مقهور کننده «قرار ده» که مرا با آن بر تمام مخالفانم پیروز گردانی. به قولی: آن حضرتص مأمور شدند تا از پروردگارشان سلطه و دولت دنیوی نیرومندی درخواست کنند که به وسیله آن دولت و قوت، پایگاهی از عزت برایشان برپا شود تا در نتیجه، شأن و شوکت دین حق برقرارگردد و نصرت حق تعالی همه وقت شامل حالشان باشد. و لله الحمد که چنین شد؛ و خدای عزوجل برای آن حضرتص پایه‌های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول راجح تر است».

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)

«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوندΨ به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرك از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت وجوهه عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن‌مسعودؓ روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خداص در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه سیمد و شصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند برآن بتان

می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)

«و از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که شفاست» برای دلها از بیماریهای باطنی آنها؛ با زوال جهل و ازبین رفتن شک و شبهه و گمراهی از آنها. به قولی: این شفا شامل امراض ظاهری نیز می‌شود. چنان‌که رسول خدا ص طلب شفا با قرآن را تأیید کردند و در این‌باره روایاتی صحیح در دست است؛ از آن جمله تأیید رسول خدا ص از دم و دعای یکی از اصحاب است که با خواندن سوره فاتحه شخص مارگزیده را درمان کرد. «و» نیز فرود می‌آوریم از قرآن آنچه را که «برای مؤمنان رحمت است» زیرا قرآن کریم دربرگیرنده علوم سودمندی است که صلاح دین و دنیا در آنهاست و نیز به سبب آن‌که در تلاوت قرآن و تدبر خاشعانه در آن، پاداشی عظیم و آمرزش و خشنودی‌ای بزرگ از جانب الله Ψ وجود دارد که به دخول بهشت و نجات از عذاب دوزخ می‌انجامد «ولی» قرآن «بر ستمگران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند «جز زیان نمی‌افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفساد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

قرار گرفتن این آیه بعد از اوامر چهارگانه سابق، مشعر بر آن است که شفا و رحمت در اجرای این اوامر است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا
(۸۳)

«و چون بر انسان انعام کنیم» با نعمت‌هایی که موجب شکر است، همچون سلامتی، توانگری، فتح و پیروزی «روی می‌گرداند» از شکر گزار برای ما و طاعت و عبادت و ذکر ما «و پهلوی خود را می‌پیچاند» از طاعت ما و به آن پشت می‌کند پس از وی چیزی جز تکبر و شانه‌خالی کردن از قیام به حقوق منعم سر نمی‌زند «و چون به وی شری برسد» مانند بیماری یا فقر «یئوس است» یئوس: سخت نومید است از رحمت خدای عزوجل؛ پس اگر به هدف دست یافت، معبود را فراموش می‌کند و اگر هدفش از دست رفت، آه و افسوس و اندوه بر وی چیره شده و نومید می‌شود، که این هر دو خصلت، زشت و ناپسند است.

البته از آیات (۱۱ - ۹) سوره «هود» چنین بر می‌آید که موقف یاد شده در این آیه، از مواضع کفار است نه از مواضع مؤمنان متوکل چنان‌که آیه بعدی نیز به این حقیقت اشاره دارد:

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴)

«بگو: هر کس بر طریقه خود عمل می‌کند» یعنی: بر طریقه و روشی از هدایت یا گمراهی که با حال و وضع و شأن و ساختار وی تناسب و سازگاری داشته و با اخلاق و

عادات مألوف وي هماهنگ است «و پروردگار شما به هرکه راه یافته‌تر باشد، داناتر است» يعني: در نهايت امر، مميز حق تعالي است پس اوست که میان مؤمني که در هنگام نعمت اعراض نمي‌کند و در وقت محنت مأیوس نمي‌شود و میان کافري که شأن و شيوه وي سرمستي و سرکشي در برابر نعمتها و نوميدي ويأس در هنگام ناکامي‌هاست، تمميز مي‌دهد و هر عملکننده‌اي را در برابر عملش جزا مي‌دهد.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا
(۸۵)

«و از تو درباره روح» يعني: از حقيقت و کنه آن «مي‌پرسند» اين همان روي است که انسان به وسيله آن خلعت حيات در بر مي‌کند، همان روي که خداوند Ψ آن را آفريد اما کسي را از حقيقت آن آگاه نکرد «بگو: روح از امر پروردگار من است» يعني: حق تعالي علم روح را در حوزه اختصاص خود قرار داده و انبياي خویش را بر آن آگاه نکرده است «و به شما از علم داده نشده مگر اندکي» يعني: علمي که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و ميدان مدنيت انکشاف يابد، بشر از گستره بي‌کران معلومات جز اندکي از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسيار ناچيز است.

از سياق آيه بر مي‌آيد که اين معني هرچند در کل علوم مصداق دارد اما بيشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

ابن عباس^۳ در بیان سبب نزول می‌گوید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمدص) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او درباره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و خداوند^۴ این آیه را نازل فرمود.
قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

وَلَئِنْ سَأَلْنَا لَنُذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶)

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را به تو وحی کرده ایم، از بین می‌بریم» یعنی: اگر بخواهیم، همین علم اندکی را که به شما داده ایم نیز از سینه‌ها و از کتابها برمی‌داریم – و از جمله قرآن را – تا بدانجا که هرگز اثری از آن‌باقی نماند «آن‌گاه» اگر بخواهیم آن را از عرصه علم تو ببریم و فراموش گردانیم «برای خود به سبب آن» یعنی: برای حفظ آن «بر ما وکیلی نیابی» یعنی: کسی را نمی‌یابی که با توکل و یاری‌گرفتن و پشت گرمی از سوی ما، چیزی از قرآن را برگرداند و آن را برای تو نگه دارد.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)

«مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق تو داریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم «بی‌گمان فضل او بر تو همواره بزرگ است» از آنجا که تو را به خلعت رسالت مفتخر ساخت، بر تو کتاب

نازل فرمود، تو را سرور و سالار اولاد آدم گردانید، به تو مقام محمود را عطا فرمود و جز این از نعمت‌های بسیار دیگری که بر تو منت نهاد.

پس بدانید که قرآن منشأ بشری ندارد بلکه کتابی است ربانی و از این جهت فرمود:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)

«بگو: اگر انس و جن جمع شوند تا نظیر این قرآن را» که از نزد خداوند Ψ در کمال بلاغت و استواری لفظ و حسن ترتیب و فصاحت فرود آورده شده «بیاورند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد» زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)

«و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گوناگون بیان کردیم» یعنی: در قرآن سخن را به هر گونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشه ورزیدن است به تکرار بیان کردیم، اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستانهای پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و

شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد «ولي بیشتر مردم جز کفران را قبول نکردند» و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آن‌که حجت هم به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان اقامه شد.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰)

«و گفتند» رؤسا و سردمداران شرك در مکه: «تا از زمین چشمه‌ای برایمان جوشانی هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم» ينبوع: چشمه آبی است که بسیار آبخیز باشد، به طوری که آب پیوسته و بی‌انقطاع از آن فواره کنان بیرون جوشد.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱)

«یا» ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه «برایت جنتی باشد» یعنی: باغی باشد که درختان آن زمینش را بپوشاند «از درختان خرما و انگور پس از میان آنها جوی‌ها روان سازی به روان ساختنی» یعنی: جویبارهای بسیار را با نیرومندی در آن به جریان اندازی.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲)

«یا چنان‌که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر سر ما فرواندازی» یعنی: ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه به‌عنوان عذاب، آسمان را بر سر ما پاره‌پاره فرواندازی. کسفا: قطعه قطعه و پاره‌پاره «یا خدا و فرشتگان را روبه‌روی ما بیاوری» یعنی: آنها را

به طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به قولی معنی «قبیلا» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى نُنزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)

«یا» ایمان نمی آوریم مگر اینکه «برای تو خانه ای از زخرف باشد» زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برای توست خانه ای مزین و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه های پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «پروردگار عزوجل این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به سویی تو زاری کرده و تو را به یاد می آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می گزارم».

«یا» ایمان نمی آوریم مگر اینکه «به آسمان بالاروی» و در عروجگاه های آن صعود کنی «و به بالارفتن تو هم باور نداریم» یعنی: اگر هم ببینیم که در آسمان بالا می روی، تو را هرگز به رسالت تصدیق نمی کنیم؛ «تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم» کتابی که تو را تصدیق کند و بر نبوتت دلالت نماید. مجاهد در تفسیر

آن می‌گوید: «یعنی: برای هر يك از ما نامه‌ای از آسمان بیاوری که در آن نوشته‌باشد: (این نامه‌ای است از جانب خدا برای فلان فرزند فلان...)» که چون صبح از خواب بیدار می‌شود، این نامه بالای سرش گذاشته شده باشد.»

اما آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به سوي حق، به مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: **«بگو: پروردگار من پاك است»** از این‌که از آوردن چیزی از اینها عاجز باشد **«آیا من جز بشري فرستاده هستم؟»** یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوتم با سایر افراد بشر در این است که: من از سوي خدای سبحان فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشري بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حق تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین‌گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهاداتشان را که همه از سر لجاجت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت‌جویی، رد کرد.

در بیان سبب نزول این آیات از ابن‌عباسك روایت شده است که فرمود: رؤساي قریش نزدیک کعبه گرد آمدند و گفتند: کسی را نزد محمد بفرستید و با او گفت‌وگو و

مرافعه کنید تا در حق وی معذور شناخته شوید؛ پس دنبال رسول خداص فرستادند، بدین پیغام که: اشراف قومت گرد هم آمده‌اند تا با تو مذاکره نمایند. رسول خداص از بس مشتاق هدایت آنان بودند، سریعاً خود را به محل اجتماع آنان رساندند. پس مشرکان به ایشان گفتند: ای محمد! به خدا سوگند هیچ کس از اعراب را سراغ نداریم که نظیر آنچه تو بر سر قومت آورده‌ای، بر سر قومش آورده باشد؛ آخر تو پدران ما را دشنام داده‌ای، دین ما را به مسخره گرفته‌ای، اندیشه‌ها و پندارهایمان را به سبکی و بی‌خردی نسبت داده‌ای و جمع ما را پراکنده ساخته‌ای پس اگر این پیام و این عقیده را برای آن علم کرده‌ای تا به مال و منال برسی، اینک ما برای تو به قدری از اموالمان اختصاص می‌دهیم که سرمایه‌دارترین فرد ما شوی و اگر در میان ما به دنبال شرف و برتری هستی، تو را رئیس و رهبر خود می‌گردانیم و اگر این حالتی که به تو دست می‌دهد، بر اثر جن‌زدگی است، هر چه لازم باشد مصرف می‌کنیم تا از آن شفا یابی یا که در حق تو معذور شناخته شویم!!

رسول خداص در پاسخ آنان فرمودند: نه! آنچه شما می‌گویید، هیچ یک در من نیست؛ نه به طلب اموال شما آمده‌ام، نه جویای شرف و منزلت در میان شما هستم و نه قصد حکومت کردن بر شما را دارم ولی حقیقت این است که خدای عزوجل مرا به‌سوی شما به رسالت برانگیخته پس اگر دعوتی را که به شما آورده‌ام بپذیرید، قطعاً این بهره شماست در

دنیا و آخرت و اگر آن را به من برگردانید، بر امر خدا Ψ شکیبایی می‌ورزم تا او خود میان من و شما داوری کند. گفتند: ای محمد! اگر این پیشنهاد هایمان را نمی‌پذیری، اینک پیشنهاد دیگری داریم... و پیشنهادات بیان شده در این آیات را مطرح کردند که آیات فوق در پاسخ آنان نازل شد.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴)

«و هیچ چیز مردم را – وقتی که هدایت برایشان آمد – از ایمان آوردن باز نداشت، جز این که گفتند: آیا خداوند بشری را به پیامبری مبعوث کرده است؟» یعنی: آنها این حقیقت را که پیامبر از جنس بشر باشد، رد و انکار کردند، درحالی که این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برایشان است چنان که خداوند Ψ می‌فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵)

«بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی می‌بودند که با اطمینان راه می‌رفتند» یعنی: اگر در روی زمین به جای بشری که هم‌اکنون بر روی آن زندگی می‌کند، فرشتگانی می‌بودند که با پاهای خود آرام و مطمئن راه می‌رفتند، چنان که انسانها مطمئن در آن راه می‌روند و در آن مستقرند «البته بر آنان فرشته‌ای را

به عنوان پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم» تا فرستاده‌شان از جنس خودشان باشد؛ پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می‌گیرد و بهتر می‌تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶)

«بگو: میان من و شما گواه بودن خدا کافی است» بر این امر که من پیام رسالتی را که بدان فرمان یافته‌ام، به شما ابلاغ کرده‌ام. به قولی مراد این است: نازل کردن معجزه به منظور تأیید ادعای پیامبر، گواهی‌ای از سوی حق تعالی بر راستگویی اوست «بی‌گمان او به بندگان خود دانا و بیناست» داناست به تمام احوالشان، محیط است به آشکارها و پنهانهایشان؛ پس او داناتر است به اینکه چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)

«و هر که را خدا هدایت کند، همو رهیافته است» به سویی حق «و هر که را گمراه سازد» یعنی: گمراهی‌اش را اراده کند «پس هرگز برای آنان در برابر او دوستانی بجز خداوند نیابی» که یاری‌شان دهند و به سویی حقی که خداوند Ψ آنها را از آن به‌بیراهه

انداخته است، هدایتشان کنند «و آنان را روز قیامت در افتاده بر چهره‌هایشان برانگیزیم» این تمثیلی است در مورد به شتاب بردنشان به سوی جهنم. به قولی: آنها حقیقتاً در روز قیامت بر چهره‌هایشان کشیده می‌شوند چنان‌که در دنیا با کسانی که در اهانت و شکنجه‌شان زیاده روی به عمل آید، همین عمل به‌کار برده می‌شود «کور و گنگ و کر ساخته» یعنی: آنها در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوند Ψ ، کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از انس ؓ آمده است که فرمود: «از رسول خدا ص سؤال شد که یا رسول‌الله! چگونه مردم بر چهره‌هایشان برانگیخته می‌شوند؟ فرمودند: ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان کرد، همو نیز قادر است تا آنان را بر چهره‌هایشان روان سازد» «مأوايشان» یعنی: جایگاهی که در آن جای می‌گیرند «جهنم است، هربار که آتش آن فرونشیند، بر آنان شراره‌ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرونشیند، بر آن چیزی می‌افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

ذٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِآيَاتِنَا وَقَالُوْا اِنَّا كُنَّا عِظَمًا وَّرُفَاتًا اِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ خَلْقًا جَدِيْدًا (۹۸)

«این است جزای آنان، به سبب این‌که به آیات ما کافر شدند» پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند «و گفتند: آیا چون

استخوانی چند و اعضای از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم» تفسیر نظیر این آیه در آیه (۴۹) گذشت.

خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)

«آیا ندیده‌اند» یعنی: آیا ندانسته‌اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر بازآفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، تواناتر می‌باشد «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ‌شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعاد مرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است «ولی ستمگران جز انکار، چیزی را نپذیرفتند» یعنی: مشرکان با وجود روشن‌بودن دلیل، جز انکار ورزیدن را نپذیرفتند.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)

«بگو: اگر شما مالک خزانه‌های رحمت پروردگار بودید» یعنی: سبب اجابت‌نکردن خواسته‌هایتان در مورد بخشیدن باغها و چشمه‌سارها و غیره این است که اگر شما مالک خزانه‌ها و انبارهای رزق و نعمت پروردگار هم بودید «بازهم از بیم آن‌که

همه را خرج کنید، بخیلی می‌کردید» و امساک می‌ورزیدید «و انسان بخیل است» در انفاق و خرج کردن بر خود و بر دیگران و این اصلی است کلی در مورد مشرکان و غیر آنان.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسَأَنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱)

«و به راستی ما به موسی نه نشانه روشن» یعنی: نه معجزه قاطع «دادیم» که دال بر نبوت وی بود، گویی نشانه‌های داده شده به موسی برابر با همین اموری بودند که کفار قریش پیشنهاد کردند بلکه حتی قوی‌تر از آنها. یعنی: با وجود آن نشانه‌های قوی که اعجاز آنها آشکار و روشن بود، فرعون و قومش به موسی ایمان نیاوردند بلکه فرود آوردن آن معجزات سرانجام به نابودیشان انجامید پس همچنین است آنچه که شما مردم مکه درخواست می‌کنید لذا اگر خواسته‌های شما هم اجابت بشود، ایمان نمی‌آورید و در آن صورت، سنت الهی حکم می‌کند که شما را هلاک سازد.

یادآور می‌شویم که نشانه‌های نه‌گانه موسی عبارت بودند از: فرستادن طوفان، ملخ، شپش، غوک، فرود آوردن باران خون و قحطی، کمبود میوه‌ها، دادن عصا و ید بیضا که تفسیر بیشتر آنها در سوره اعراف «آیه ۱۳۳» گذشت. به‌قولی مراد از آیات نه‌گانه: وصایا و سفارش‌های نه‌گانه‌ای است که در تورات مطرح شده است چنان‌که در حدیث شریف

نگاه کنید به آیات «۹۰-۹۳» از همین سوره.

به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال^۲ آمده است که فرمود: روزی دو یهودی با هم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت ص آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند Ψ : **(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ)** سؤال کردند، آن حضرت ص فرمودند: «آیات نه گانه موسی^۳ عبارت بود از این توصیه ها:

- ۱ - چیزی را با خدا شریک نیاورید.
 - ۲ - زنا نکنید.
 - ۳ - نفسی را که خداوند Ψ کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.
 - ۴ - دزدی نکنید.
 - ۵ - سحر نکنید.
 - ۶ - بی‌گناهی را به سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.
 - ۷ - ربا نخورید.
 - ۸ - زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.
 - ۹ - و بر شماست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید».
- آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم ص را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم ص فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داوود^۴ از خدا Ψ خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».

ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می‌کند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول خداص راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است». «پس، از بنی‌اسرائیل بپرس آن‌گاه که نزد آنان آمد» این آیات و نشانه‌ها و پرسش تو از آنها نه برای کسب آگاهی از این امر بلکه از باب استشهاد برای ازدیاد یقین و اطمینان توست. آری! از آنان بپرس که آیا این آیات همان‌گونه نبوده است که ما بیان کرده ایم؟ و کسانی که از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، مؤمنان بنی‌اسرائیل‌اند؛ مانند عبدالله بن‌سلام و یاران‌ش «و فرعون به او» یعنی: به موسی «گفت» بعد از مشاهده همه آن معجزات «ای موسی! بی‌گمان من تو را جادو شده می‌پندارم» مسحور: کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم‌وبرهم گشته است.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲)

«گفت» موسی در پاسخ فرعون: «قطعاً تو خوب می‌دانی که این‌ها را» یعنی: این نشانه‌ها و معجزات را «که باعث بینشها است» یعنی: دلایلی روشن‌گرانه است که به وسیله آنها به قدرت و وحدانیت حق تعالی راه توان برد «جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده

است و بی‌گمان من تو را» ای فرعون «هلاک‌شده می‌پندارم» ظن: در اینجا به معنی یقین است، یعنی: یقین دارم که تو هلاک می‌شوی. ثبور: هلاکت و خسران است.

فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳)

«پس فرعون تصمیم گرفت که آنان را از آن سرزمین برکند» یعنی: فرعون تصمیم گرفت که بنی‌اسرائیل و موسی را از سرزمین مصر برکند؛ با تبعیدشان از آن «پس او و کسانی را که همراه وی بودند» یعنی: فرعون و سپاه وی را که در تعقیب موسی بودند «همه یکجا غرق ساختیم» در دریای بلا، که دریای سرخ (بحر قلزم) بود.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴)

«و پس از او» یعنی: پس از فرعون یا پس از موسی، چرا که نص هر دو احتمال را دارد «به بنی‌اسرائیل گفتیم: در زمین ساکن شوید» یعنی: در سرزمین بیت‌المقدس. هرچند سیاق مقتضی آن است که تمام زمین مراد باشد، یعنی در سراسر زمین پراکنده شوید «پس چون وعده آخرت فرارسد» یعنی: وعده سرای آخرت که همانا قیامت است. یا نوبت فساد افگنی دیگر شما – که در اول سوره ذکر شد^۱ – فرارسد «شما را درآمیخته با هم محشور می‌کنیم» از قبرهایتان به طوری که از هر مکانی با هم در آمیخته‌اید، یعنی: مؤمن

^۱ نگاه کنید به آیه (۴) و آیات بعد از آن.

با کافر درهم آمیخته است - بنا بر وجه اول در تفسیر این آیه - اما بنا بر وجه دوم که مراد پراکندن آنان در سراسر زمین می‌باشد، معنی این است: شما را از سرزمین‌های مختلف و پراکنده به سوی سرزمین مقدس گرد می‌آوریم - تا برای بار دوم قتل‌عام شوید - بنابراین وجه، آیه کریمه بر وضعیت کنونی بنی‌اسرائیل که در حال‌گردآمدن در سرزمین مقدس‌اند مصداق پیدا می‌کند و قطعاً خدای عزوجل زمینه را برای شکست و کشتار دوم آنان آماده خواهد کرد^۱.

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)

«و آن را» یعنی: قرآن را «به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمده است» یعنی: قرآن را جز به حق و راستی فرود نیاورده ایم پس قرآن در همه حال به سوی حق فرامی‌خواند و در تمام امور دربرگیرنده حق است و همیشه بر حق باقی می‌ماند؛ پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف می‌شود «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی که اطاعت ورزیده‌اند «و بیم‌دهنده» به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده‌اند «نفرستادیم».

وَقْرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶)

«و قرآنی که آن را به تفریق فرستادیم» یعنی: این همان قرآن عظیمی است که آن را

^۱ برای روشن شدن بیشتر معنی آیه، نگاه کنید به آیات (۷ - ۴) از همین سوره.

آرام آرام، به تدریج و بخش بخش برتو نازل کردیم، نه تماماً در یک بار «تا آن را بر مردم به درنگ بخوانی» یعنی: آن را در طول مدت بیست و سه سال، آهسته آهسته و اندک اندک به درنگ و تأنی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیکتر و از نظر حفظ آسانتر است «و آن را به فرورستادنی نازل کردیم» یعنی: آن را اندک اندک و به دفعات برحسب مصالح و رخدادها نازل کردیم زیرا اگر تمام فرایض و مکلفیتها در یک آن و یک زمان بر مکلفان وضع می‌شد، یقیناً آنها می‌رمیدند و تاب نمی‌آوردند.

**قُلْ أَمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُونَ
لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷)**

بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن گاه می‌فرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی برحقانیت قرآن می‌افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می‌کاهد «بی‌گمان کسانی که پیش از آن دانش یافته‌اند» یعنی: شکی نیست؛ علمایی که کتابهای آسمانی پیشین را خوانده، حقیقت وحی را شناخته و نشانه‌های نبوت را دریافته‌اند، همچون زید بن عمرو بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام «چون» قرآن «بر آنان خوانده شود، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند» برای خدای سبحان؛ زیرا حق بر آنان پنهان نمی‌ماند.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸)

«و می‌گویند» دانشمندان حق‌پوی اهل کتاب و
آشنایان به معارف الهی «پاک است پروردگار
ما، به راستی وعده پروردگار ما» به پیروز
ساختن مؤمنان «قطعاً انجام‌شدنی است» و
سرانجام، حق پیروز است.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹)

«و گریه‌کنان بر روی خویش می‌افتند» حق
تعالی بیان افتادنشان بر رویشان را تکرار
کرد تا تأثیر موعظه‌های قرآن در دلهایشان
را نشان دهد «و می‌افزاید» قرآن «در آنان»
با گوش فرادادنشان به آن «خشوع را» یعنی:
نرمی و لطافت قلب و رطوبت چشم را.
حاصل معنی این است: اگر شما مشرکان به
قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا
کسانی که از شما بهترند به آن ایمان
آورده‌اند، ایشان دانشمندی هستند که
کتابهای پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و
پیامبرص را در کتبشان مطالعه کرده، حقیقت
وحي و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز
میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتُمْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)

ابن عباس^ع در بیان سبب نزول این آیه کریمه
می‌گوید: «روزی رسول خداص در مکه نماز
می‌خواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله!
یا رحمان!». مشرکان که این دعایشان را
شنیدند، گفتند: به‌سوی این صائبی بنگرید
که ما را از خواندن دو خدا نهي می‌کند اما
خود او دو خدا را می‌خواند! پس خداوند

متعال نازل فرمود: **(قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ...)**.
«بگو: الله را بخوانید یا رحمان را»
هیچزایراد و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسناي حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست **«زیرا برای او نامهای نیکوست»** معنی نیکو بودن نامهای حق تعالی، استقلال هر يك از نامهای او به وصف جلال و بزرگی است. یادآور می‌شویم که اسمای حسناي حق تعالی – چنان‌که در حدیث صحیح آمده است – نودونه اسم است **«و نماز ترا»** یعنی: قرائت نمازت را **«نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان این»** و آن **«راهی بجوی»** یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته. گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی‌که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول این بخش از آیه می‌گوید: این حکم هنگامی نازل شد که رسول خدا ص در مکه به حال اختفا به سر می‌بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل

فرمود که: «نمازت را به آواز بلند بخوان» که مشرکان بشنوند وقرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته بخوان» که یاران آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به خاطر داشته باشد.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّنْيَا وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

«و بگو: ستایش خدای راست که نه فرزندی گرفته» چنان‌که یهود و نصاری و نیز کسانی از مشرکان که می‌گویند: فرشتگان دختران خدایند، چنین می‌پندارند «و نه در جهان‌داری شریکی دارد» چنان‌که دوگانه‌پرستان و مانندشان از فرقه‌هایی که به تعدد خدایان قایلند، می‌پندارند «و نه به سبب ناتوانی او را هیچ دوستی است» یعنی: نه حق تعالی خوار و ناتوان و ناچار است که به موالات و دوستی کسی نیاز داشته باشد چنان‌که «صابئین» می‌پندارند زیرا او از ناچاری و ناتوانی‌پاک و مبرا است پس بنابراین، از دوست و یاور و دستیار و امثال اینها نیز کاملاً بی‌نیاز است «و او را چنان که باید و شاید بزرگ بشمار» یعنی: حق تعالی را به تعظیمی تام و تمام بزرگ‌بدار و او را به وصف بزرگی و منزه بودن از فرزند، شریک، دوست، ناتوانی، ذلت و هر آنچه که شایسته شأن وی نیست، توصیف کن و بنابراین، او را ستایش بگویی چرا که او به

سبب کمال ذات و تفرد در اوصاف خویش، سزاوار تمام ستایش‌هاست.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد بر یهود، نصاری، مشرکان و صابئین نازل شد. در حدیث شریف به روایت امام احمد و طبرانی از معاذ بن انس آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آیه عز این آیه است: **(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا...)**. در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس این آیه را بخواند، خداوند به مانند زمین و کوهها به او پاداش می‌دهد زیرا خداوند Ψ در حق کسانی که می‌پندارند برای او فرزندی است، می‌گوید: **(تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا)**: (نزدیک است که آسمانها از این سخن بشکافند، زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند) «مریم/۹۰». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ص مردی را که از قرضداری خود نزد ایشان شکوه کرد، دستور دادند که آیه: **(قُلْ ادْعِ اللَّهَ...)** را تا آخر سوره بخواند، سپس سه بار بگوید: **تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت**: بر زنده پاینده ای توکل کردم که هرگز نمی‌میرد».

(سوره كهف)

مکی است و دارای (۱۱۰) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «كهف» بیان داستان شگفت‌انگیز اصحاب كهف (یاران غار) در آن است.

در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله این حدیث شریف است: «هر کس ده آیه اول از سوره كهف را حفظ کند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه اخیر از سوره كهف را بخواند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه از سوره كهف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می‌ماند». سنت این است که انسان سوره «كهف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس[ؓ] از رسول خداص آمده است که فرمودند: «هرکس سوره كهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند». در روایتی دیگر آمده است: «هر کس كهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه كعبه را از نور روشن می‌کند».

استاد سید ابوالحسن ندوی: در کتابش «تأملات في سورة الكهف» می‌گوید: «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون يك موضوع یافتیم که می‌توانم عنوان آن را بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوت محمدص برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمی‌دانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، می‌تواند تصویری روشن و

راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول این سوره کریمه از ابن عباس^ک روایت می‌کند که فرمود: قریش نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در باره انبیا[ؑ] چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند و موضوع را با دانشمندان یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتري و دروغ‌گوست و خود دانید که با او چه می‌کنید:

۱ - از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته‌اند، بپرسید که داستان‌شان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.

۲ - از او راجع به مرد گردشگری که مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را درنوردید بپرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟

۳ - از او درباره روح بپرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا^Ψ است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده‌ایم که میان شما و محمد فیصله‌کن است. آن‌گاه سخنان یهود را با

آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول خداص آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! و آن سه سؤال را مطرح کردند. رسول خداص بی‌آنکه استثنا کنند (یعنی ان‌شاءالله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می‌دهم». قریش برگشتند اما رسول خداص پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند و خداوند متعال برایشان در این‌باره وحی نفرستاد، به علاوه جبرئیل^۱ نیز نزدشان نیامد تا آنکه در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده‌اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول خداص از درنگ وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل^۱ از سوی خدای عزوجل سوره «کهف» را برایشان فرود آورد که در آن، ضمن این‌که پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین‌شدن بر کفر کفار برحذر می‌دارد، داستان جوانان کهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهماالسلام را نیز در آن بیان می‌کند و از روح هم که در سوره «اسراء» پاسخ داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱)

در نخستین آیه، خداوند^۲ بندگانش را تعلیم می‌دهد تا او را در برابر نعمتهایی که برایشان ارزانی داشته است و از آن جمله

بر نعمت بزرگ فرود آوردن قرآن، سپاس و ستایش گویند:

«همه ستایش‌ها خدایي راست که کتاب را»
یعنی: قرآن را «بر بنده خود فروفرستاد»
تا او را به وسیله آن بر اسرار توحید، احوال فرشتگان و انبیاء و بر احکام شرعی‌ای که او و امتش را بدانها مکلف و متعبد ساخته است، آگاه گرداند «و در آن هیچ‌گونه کجی‌ای نهد» بنابراین، در قرآن هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

فَيَّمَا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲)

«کتابي قيم» یعنی: قرآن کتابي است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به سوي افراط و تفریط نیست. البته فايده جمع کردن میان نفي کجی و اثبات استقامت، تأکید است زیرا چه بسیار چیزهاي راست و مستقیمی هستند که چون نيك تأمل شود، اندک کجی‌ای در آنها مشاهده می‌شود پس این تعبیر، بر نفي وجود کمترین کجی‌ای در قرآن کریم تأکید می‌گذارد. به قولی: قرآن بر کتب آسمانی ما قبل خود قيم؛ یعنی نگهبان، شاهد و مصدق است.

بعد از آن‌که خداوند کتاب خود را به استقامت وصف کرد، حکمت فرود آوردنش را چنین بیان می‌کند: «تا بيم دهد» کافران را «به عذابي سخت» بآس: عذاب است «از جانب خود» یعنی: این عذاب سخت از نزد حق تعالی

فرود می‌آید «و تا مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند مژده دهد به اینکه برای آنان پاداشی نیکوست» آن پاداش بهشت است که هر چه در آن است، نیکوست.

مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا (۳)

آن مؤمنان شایسته‌کار؛ «ماندگارند در آن» یعنی: در آن پاداش نیکو «جاودانه» یعنی: به ماندنی همیشگی که هرگز آن را گسست و پایانی نیست.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)

«و تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی گرفته است» آنان یهود و نصاری و بعضی از کفار قریش بودند که گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شکی نیست که نسبت دادن فرزند به سویی خدای سبحان، از زشت‌ترین انواع کفر است.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵)

«به این امر» یعنی: به فرزند داشتن خدای سبحان، یا به اینکه او فرزندی برگرفته است «نه خودشان علمی دارند و نه پدرانشان» یعنی: خود و پیشینیانشان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدرانشان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندان‌شان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند «بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید» به کدامین جرأت

چنین سخنی را بر زبان آوردند! «جز دروغ نمی‌گویند» دروغی که به هیچ وجه ذره‌ای از صدق و راستی در آن نیست.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (٦)

«مگر تو جان خود را کاشنده‌ای» یعنی: هلاک‌کننده خویش هستی «در پی آنان» یعنی: در پی روگردانی و اعراض کفار «اگر به این سخن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاورند، از اندوه» اسفا: یعنی از خشم یا اندوه بر این افترایشان و بر سایر کفرورزی‌هایشان. یعنی: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دل‌هایشان وارد کرده و خود را در حسرت‌خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (٧)

«در حقیقت آنچه را که بر زمین است، ما برای آن آرایشی قرار دادیم» یعنی: ما آنچه را که صلاحیت آراستگی برای زمین را دارد؛ مانند حیوانات، نباتات و جمادات و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین آرایشی قرار دادیم «تا آنان را بیازماییم که کدام یک از آنان نیکوکارترند» آیا این یکی عمل نیکوتری دارد یا آن یکی؟ و تا بیازماییم

که کدام يك از آنان در کاربرد مال، منصب، قدرت و ديگر مواهبي که به وي داده شده، صالحتر و شايسته‌تر است. در حديث شريف آمده است: «در حقيقت دنيا شيرين و خرم است و همانا خداوند متعال جانشين کننده شما در آن مي‌باشد پس مي‌نگرد که چگونه عمل مي‌کنيد».

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

سپس حق تعالي از زوال و فناي دنيا خبر داده مي‌فرمايد: «و ما البتة» در هنگام به پايان رسيدن عمر دنيا «آنچه را که بر آن است» يعني بر زمين است از آن آرايش‌ها «ميداني هموار» و بياباني صاف و «بي‌گياه خواهيم ساخت» که در آن نه زراعتي است و نه زينتي، همانند کشتزاري که ملخ آن را خورده باشد.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹)

سپس حق تعالي به بيان داستان اصحاب «کَهف» مي‌پردازد. گفتني است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب‌کَهف»، راه‌نمودن انسانها به امکان وقوع رستاخيز بعد از مرگ و دادن اين استنباط به آنان است که اگر آخرت حق است - که حق است - ديگر آرايش‌هاي دنيا در برابر آن قدر و بهايي ندارد.

«آيا پنداشتي که اصحاب کَهف و رقيم از جمله نشانه‌هاي ما، شگفت‌آور بودند» يعني: اي محمد! مگر پنداشتي که فقط داستان اصحاب کَهف و رقيم که از نشانه‌هاي ماست، شگفت آور بود؟ نه! چنين مپندار زيرا همه

آیات و نشانه‌های ما بسان این نشانه – بلکه بیشتر از آن – شگفت‌آورند. کُهِف: یعنی غاری در کوه. رقیم: نام وادی یا قریه یا سنگ‌نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کُهِف در آن حک شده بود. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است. مورخان در این امر که غار اصحاب کُهِف در کجا واقع شده، اختلاف نظر دارند؛ بعضی بر آنند که این غار در وادی‌ای نزدیک عقبه – جنوب‌فلسطین – قرار دارد، بعضی آن را در نینوی از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است، پنداشته‌اند، بعضی می‌گویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل‌اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند Ψ خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته بود، قطعاً حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر اینکه از آن آگاهتان کردم».

إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰)

«آن‌گاه که جوانان به‌سوی غار آرام گرفتند» جوانانی چند از اشراف و شاه‌زادگان که پادشاهی ستمگر از آنان خواست تا به شرك و بت‌پرستی گردن نهند، از اجابت این خواسته ناروا سر باز زده و از بیم غارت ایمان

خویش از سوی قوم کافر خود، به غاری پناه بردند.

باید دانست که گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرا برسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوه‌ها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد». پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره‌گیری از مردم مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه و جماعت‌ها از انسان فوت می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان در نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند». **«پس گفتند»** جوانان موصوف آن‌گاه که به غار وارد شدند؛ **«ای پروردگار ما! از جانب خود به ما رحمتی ببخش»** یعنی: از نزد خود به ما رحمتی ببخش که مخصوصاً از گنجینه‌های رحمت توست و آن عبارت از: آمرزش در آخرت، ایمنی از دشمنان و روزی در دنیا است **«و برای ما در کار ما راهیابی را آماده ساز»** یعنی: کاری را که ما هم‌اکنون بر آن هستیم - که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفار است - به سامان برسان.

مفسران نقل کرده‌اند: مردم آن شهر در خارج از آن اجتماع سالیانه‌ای داشتند که در آن گردهم آمده بتان را پرستش کرده و حیوانات

را براي آنها قرباني مي‌کردند و آن پادشاه ستمگر آنها را به اين کار دستور مي‌داد پس چون آن جوانان با قوم خود به آن مراسم رفتند، در اين کارها به چشم بصيرت نگريسته و دانستند که پرستش جز براي ذاتي که آفريننده آسمانها و زمين است، شايسته نيست آن‌گاه يکي‌يکي از قوم خویش بریده در مکاني جمع شدند و براي خود معبدي ساختند که در آن فقط خدای يگانه را مي‌پرستيدند. پس قومشان به راز کارشان پي‌برده و شاه را از ماجرايشان آگاه کردند، شاه آنان را احضار کرد و حقيقت امر را از آنان پرسيد، ايشان بي‌محابا حقيقت را گفتند و او را به سوي خدای عزوجل دعوت کردند. ولي شاه ايمان نياورد و تهديدشان کرد و براي ايشان مهلتي تعيين نمود تا در آن مهلت به شرك برگردند. البته اين مهلت از لطف خداوند Ψ بود که فرصت گريختن را براي آنان آماده کرد.

فَضْرَبْنَا عَلَىٰ أَدَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱)

«پس بر گوشه‌هايشان در آن غار پرده گذاشتيم» يعني: با خواب سنگيني که بر آنان چيره گردانيديم، گوشه‌هايشان را از شنيدن صداها مسدود کرديم؛ «سالهاي شمرد شده» يعني: سالهاي بسيار به شماری معلوم. گفتني است که بيان تعداد اين سالها در پايان داستان مي‌آيد.

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲)

«آن‌گاه آنان را برانگیزیم» یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تا معلوم بداریم که کدام يك از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگشان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندنشان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می‌آورند.

با چهار آیه فوق، داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان شد، اکنون تفصیل داستان می‌آید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)

«ما خبرشان را بر تو به راستی و درستی حکایت می‌کنیم» نه همچون اخبار مشوش و غیرمضبوط اهل کتاب که در آن از راستی و درستی نشانی نیست «آنان جوانانی بودند» یعنی: جوانانی کم سن و سال بودند «که به پروردگار خویش ایمان آوردند» یعنی: به یگانگی وی باور و اعتراف کردند «و ما بر هدایتشان افزودیم» یعنی: بر یقین و شناختشان از حق درباره آنچه که اهل زمانشان در آن اختلاف می‌کردند افزودیم؛ با بخشیدن پایداری و توفیق به ایشان از جانب خویش.

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که: جوانان نسبت به بزرگسالانی که در دین باطل غوطه‌ور شده‌اند، به‌سوی حق روی‌آورنده‌تر و به هدایت‌گراینده‌تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت‌کنندگان رسول خداص – چنان‌که ابن‌کثیر نیز گفته است – جوانان

بودند اما سالمندان قریش - جز اندکی - بر دین باطلشان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوتگران است.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (١٤)

«و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم» یعنی: دل‌های آن جوانان را با شکیبا ساختنشان بر ترک خانواده و دار و دیار، نیرومند و قوی گردانیدیم «آن‌گاه که برخاستند» و در خارج از شهر اجتماع کردند تا بر دین حق و کناره‌گیری از قوم و دیار خویش هم‌پیمان شوند «پس گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است» چنان‌که گذشت. بنا به قولی: آنان پادشاه ستمگری به نام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» داشتند که مردم را به سوی پرستش طواغیت فرامی‌خواند پس‌خداي عزوجل آن گروه از جوانان را بر راه حق استوار گردانید و ایشان را در پناه عصمت خویش قرارداد تا برخاستند و گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است «جز او هرگز معبودي را نخواهیم خواند» نه با شریک آوردن معبودي دیگر با وي و نه به طور مستقل «که در غیر این صورت قطعاً سخن دروغ گفته ایم» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حق است.

دو آیه فوق دلالت می‌کنند بر این‌که اگر انسان از همان آغاز کار، در طلب صادق باشد، خداوند Ψ به او هدایت ارزانی داشته

و قلبش را استوار می‌گرداند. البته این درسی است بلیغ برای کسانی که می‌خواهند به اسلام درآیند و به آنها می‌آموزد که قبل از هرچیز باید با خدای خویش صادق باشند.

**هُؤُلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵)**

اصحاب کهف افزودند: «این قوم ما بجز خداوند معبودانی اختیار کرده‌اند، چرا بر حقانیت آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟» یعنی: چرا بر خدا بودن آنها دلیلی روشن که قابل تمسک باشد، نمی‌آورند؟ «پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بنهد» و بپندارد که او در عبادت شریکی دارد؟ یعنی: هیچ کس از چنین کسی ستمکارتر نیست. این نیز درسی است بلیغ برای دعوت‌گران که اسلام انسان، باید با کفر و بی‌طاغوت و طاغوتیان همراه باشد.

**وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ
رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرِيفًا (۱۶)**

آن‌گاه برخی از آن جوانان برخی دیگر را مخاطب قرار داده گفتند: «و ای یاران! چون از آنها کناره گرفتید» یعنی: چون از پرستشگران بتان بریدید «و کناره گرفتید از آنچه جز خدا می‌پرستند» یعنی: از پرستش بتانشان نیز کناره گرفتید «پس به سوی غار جای گیرید» یعنی: چون از آنان به کناره‌گیری اعتقادی کناره گرفتید پس همین‌گونه به کنارگرفتن جسمانی نیز از

آنان کناره گیرید؛ با پناه بردن به سوي غار و مأوي گزیدن در آن.

این آیه دلالت مي‌کند بر این‌که: بریدن حسي و بدني از اهل کفر نیز همچون بریدن از آنان با روح و اندیشه، اهمیت دارد.

«تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگسترانند» يعني: تا حق تعالي رحمت خویش را بر شما توسعه داده و شما را از دید قومتان پنهان بدارد، یا بر شما از رزق خویش بگستراند **«و براي شما در کارتوان گشایشی فراهم سازد»** يعني: شما را در عزم مقاومت عليه شرك و کفر که در صد سازماندهي آن هستيد، پایدار گرداند و چنان کارتوان را رونق بخشد که از آن بهره‌مند شوید.

این آیه دلالت مي‌کند بر این‌که اصحاب کهف در حال و مقال و رفتار، به پروردگار خود عارف شده بودند و از کمال معرفتشان بود که دانستند؛ چون از قوم خویش به غار پناه برند، عطا و بخشش الهي در قبال آن حتمي خواهد بود.

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (١٧)

«و آفتاب را مي‌بیني که چون برمي‌آید، از غارشان به سمت راست ميل مي‌کند» و شعاع آن بر ایشان برنمي‌تابد تا اذیتشان کند **«و چون غروب کند از آنان به جانب چپ»** غار **«تجاوز مي‌کند»** و باز هم مستقيماً بر آنان نمي‌تابد. يعني آفتاب در هر دو سوي روز –

چه قبل از زوال و چه بعد از آن - به دو جانب راست و چپ متمایل شده دامن برمی‌چیند و مستقیماً بر غار نمی‌تابد **«در حالی که آنان در گشادگی غار قرار دارند»** یعنی: آنان در جایی فراخ و با گستره از غار قرار گرفته‌اند که از آزار تابش مستقیم آفتاب مصونند و در تمام مدت روز در سایه قرار داشتند لذا خورشید نه در هنگام طلوع و نه در وقت غروب بر آنان نمی‌تابید. به‌قولی دیگر معنی این است: در آن غار به‌سوی شمال گشاده بود پس چون خورشید طلوع می‌کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می‌تابید و چون غروب می‌کرد، از دست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً بر آنان نمی‌تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور خورشید و تهویه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع خورشید در امان بودند **«این از نشانه‌های خداست»** که ایشان را در محلی امن و جایگاهی راحتبخش قرارداد و بدنهایشان را از تلف شدن حفظ کرد، از آنجا که ایشان را به غاری راهنمایی کرد که خورشید و هوا هر دو در آن نفوذ و جریان داشت تا بدنهایشان آسیبی نبینند - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی‌کران حق تعالی است **«خدا هر که را هدایت کند پس همو راه یافته است و هر که را گمراه کند پس هرگز برای او ولی مرشدی نخواهی یافت»** ولی مرشد: یعنی کارساز و یار و راهبر. پس خدایا! از تو می‌خواهیم که ما را از اولیای مرشد خویش قرار دهی.

وَتَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ
ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَمْتَ مِنْهُمْ رُعبًا
(۱۸)

«و می‌پنداری» ای بیننده! اگر اصحاب کهف را ببینی «که ایشان بیدارند، درحالی که خفته‌اند» به قولی: درحالی‌که ایشان خواب بودند، چشمهایشان باز بود. به قولی دیگر معنی این است: ایشان را به‌خاطر بسیار پهلو گردانیدنشان بیدار می‌پنداری چنان‌که می‌فرماید: «و آنان را به جانب راست و جانب چپ می‌گردانیم» در هنگام خوابشان؛ تا زمین اجسادشان را نفرساید و به تحلیل نبرد. شایان ذکر است که حکمت این پهلو گردانیدن در طب جدید شناخته شده زیرا علم جدید به این حقیقت دست یافته که اگر انسان ماه‌های متوالی به‌طور بی‌حرکت بر یک حال باقی بماند، می‌میرد چرا که املاح بدنش در پهلوئی که رو به زمین است تراکم پیدا می‌کند «و سگشان بر آستانه غار دو دست خود را گشاده بود» وصید: درگاه غار یا آستانه در است. ابن‌جریج می‌گوید: سگشان در بیرون در چمباتمه زده بود، گویی از آنان پاسبانی می‌کرد. دلیل این‌که او در خارج در چمباتمه زده بود نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت. و این است فایده

محبت نیکان، چرا که آن سگ نیز دارای شأن و مقامی شد، به طوری که حکایت آن در قرآن جاودانه گشت». آری!

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت، مردم شد

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک آمده است که فرمود: «در اثنای من و رسول خداص از مسجد خارج می شدیم، در آستانه در با مردی روبرو شدیم، آن مرد پرسید: یا رسول الله! قیامت چه وقت است؟ رسول خداص فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده ای؟ انس می گوید: گویی مرد فروماند پس درنگی کرد و آن گاه گفت: یا رسول الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی من خدا و رسول وی را دوست می دارم. رسول خداص فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوستشان داشته ای».

«اگر بر آنان می نگریستی، البته گریزان روی از آنها برمی تافتی و از مشاهده آنها آکنده از ترس می شدی» چنان ترس و هراسی که سینه را پر می کند. به قولی: سبب هراس از اصحاب کهف، هیبتی بود که خداوند Ψ بر آنان افکنده بود. به قولی دیگر: اصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن هایشان بلند شده بود.

وَكذلكَ بَعَثناهُم لِيَتَساءَلُوا بَيْنَهُم قالَ قائلٌ مِنْهُم كَمْ لَبِئْتُمْ قالُوا لَبِئنا يَوْمًا اوْ
بَعْضَ يَوْمٍ قالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِئْتُمْ فابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بورِقِكُمْ هَذِهِ اِلَى الْمَدِينَةِ

فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا
(۱۹)

«و این‌گونه آنان را برانگیختیم» یعنی: بعد از آن خواب طولانی بیدارشان ساختیم «تا میان خود از یکدیگر سؤال کنند» در باره مدت درنگشان در غار و در نتیجه به قدرت عظیم ما پی ببرند و این رخداد بر یقینشان بیفزاید «گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر درنگ کرده‌اید؟» یعنی: در خواب؟ این سؤال بدان جهت در ذهنشان خطور کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به‌یاد داشتند «گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ایم» مفسران می‌گویند: آنان صبحگاه به غار وارد شده بودند و خدای عزوجل در آخر روز از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان برمبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به‌سر می‌برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمی‌تواند بسنجد، از این‌روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کرده و «گفتند: پروردگار شما به‌مقدار درنگ کردنتان داناتر است» یعنی: شما مدت ماندنتان در غار را نمی‌دانید بلکه آن را فقط خدای سبحان می‌داند و بس «پس یکی را از میان خود با این ورق خود» ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است «به شهر بفرستید» به‌قول «واحدی»، آن شهر، شهر «افسوس» بود که ایشان قبلاً ساکن آن بودند و امروزه به آن «طرسوس» می‌گویند «پس باید تأمل کند که کدام یک پاکیزه‌تر است» یعنی: آن رفیق ما که به شهر می‌رود، باید بنگرد که کدام یک

از غذا فروشان شهر، غذایی پاکیزه تر و دستپختی حلال تر دارد. به قولی: مراد این است که باید بنگرد؛ کدام يك از آنان ذبحی پاکتر دارد زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند «پس، از آن» غذایی پاک «برایتان خوراکی بیاورد و باید تلافی کند» یعنی: باید در رفت و آمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود. یا در معامله دقت کند تا فریب داده نشود «و هیچکس را از حال شما آگاه نگرداند» یعنی: چنان عمل نکند که احدی محل اختفای شما را بداند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا
(۲۰)

«چراکه اگر آنان بر شما قدرت یابند» یعنی: اگر از شما آگاه شوند و جای شما را بدانند و بر شما دست یابند «شما را سنگسار می‌کنند» و به قتل می‌رسانند «یا شما رابه کیش خود باز می‌گردانند» همان کیش و آیینی که – قبل از هدایتان – بر آن قرار داشتید «و در آن صورت» یعنی: در صورت بازگشت به دین باطل آنان «هرگز رستگار نخواهید شد» نه در دنیا و نه در آخرت.

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱)

«و بدین گونه» مردم آن سرزمین را «بر حالشان آگاه ساختیم» یعنی: چنانکه آنان را به خواب فروبرده و از خواب برانگیختیم، مردم را نیز از حالشان آگاه ساختیم «تا بدانند که وعده خداوند» به برانگیختن بعد از مرگ «راست است» زیرا حال ایشان در به خواب بردن طولانی و سپس بیدار ساختنشان، همانند حال کسی است که می‌میرد آنگاه برانگیخته می‌شود «و» تا بدانند که «در قیامت هیچ شبهه‌ای نیست» پس ذاتی که بر فروبردنشان در خواب به مدت صدها سال و باقی‌گذاشتنشان بر آن حال بدون غذا و خوراکی‌ای توانا باشد، قطعاً بر زنده کردن مردگان نیز تواناست. به قولی: پادشاه آن عصر از کسانی بود که منکر رستاخیز بودند پس خدای عزوجل این معجزه را به وی نمایاند.

استاد سید ابوالحسن ندوی: ترجیحاً بر آن است که این رویداد در عهد «هاردین» امپراطور رومانی (۱۳۸ - ۱۱۷م) اتفاق افتاد زیرا در این دوران، دین نصرانیت در آن منطقه رونق یافته بود و پادشاهان آن به این دین ایمان آورده بودند.

نقل است که: سبب آگاهی مردم از حالشان این بود که چون رفیقشان با پول نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، آنها او را به این متهم کردند که گنجی یافته است و درحالی‌که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت

بهتزرده شده بود، او را به اتهام یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریانش به سوي غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند. دنباله ماجرا را قرآن این گونه حکایت می‌کند: **«هنگامی که»** آنان **«میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند»** زیرا هنگامی که پادشاه و همراهانش از حالشان آگاه شدند و ایشان را بر آن حال، زنده دیدند خدای عزوجل روح آن جوانان را قبض کرد و ایشان را به سوي خود فراخواند آن‌گاه میان گروهی که خداوند Ψ آنها را از راز کار جوانان و این نشانه عظیم آگاه کرد تا به عقیده بعث بعد از مرگ باور پیدا کنند، در این امر که با غار آن جوانان چه بکنند، اختلاف پیدا شد **«پس گفتند»** عده‌ای از آنان بعد از آن که خداوند متعال اصحاب کهف را میراند **«بر روی آنها ساختمانی بنا کنید»** یعنی: در غارشان را ببندید و ایشان را به حال خود واگذارید و بر در غار ساختمانی به عنوان یادمانشان بسازید. گویند: گروهی که این پیشنهاد را دادند، از کفار آن قوم بودند **«پروردگارشان به حال آنان داناتر است»** نسبت به این گروهی که در باره ایشان نزاع می‌کنند که آنها که بودند، چه بودند و چه مدت در غار درنگ کردند. این جمله معترضه‌ای در میان آیه است. **«سر انجام کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند»** یعنی: سرانجام صاحبان قدرت و نفوذ که بر تصمیم‌گیری در باره آنان مسلط بودند، گفتند: **«حتما بر**

غار آنان مسجدي بنا مي‌کنيم» نقل است که اين گروه صاحب نفوذ، مسلمانان‌شان بودند که پادشاه نيز از ايشان بود و رأي‌شان غالب شد. بناکردن مسجد نيز بر اين حقيقت اشعار دارد که آنان مسلمان بودند. بايد دانست: کساني از پيشينيان که بر سر قبرها مسجد و معبد بنا کرده‌اند، در سنت نبي اکرم ص مورد نکوهش قرار گرفته‌اند پس از احاديث وارده در اين باب چنين دانسته مي‌شود که اين‌کار از بدعت‌هايي بوده که بعد از گذشت زمان طولاني، در دين نصرانيت پديد آمده است لذا در شرع انور ما بناکردن مسجد بر سر مزارات، نماز خواندن در مزارات و ساختمان‌سازي در آنها جايز نيست.

**سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ
وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا
تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (٢٢)**

«به زودي خواهند گفت» جمعي از مردم: «اصحاب كهف سه تن بودند و چهارمين آنها سگشان بود» گروهي كه مي‌گفتند: اصحاب كهف، سه يا پنج يا هفت تن بودند، از اهل كتاب و از مسلماناني بودند كه در زمان رسول خداص درباره تعدادشان با يكديگر اختلاف داشتند «و مي‌گويند» يعني: بعضي ديگر «پنج تن بودند و ششمين آنها سگشان بود، رجم به غيب مي‌كنند» رجم بالغيب: يعني تير درتاريكي انداختن و از روي حدس و گمان يا بي داشتن يقين و دانش سخن گفتن «ومي‌گويند» جمعي ديگر «آنها هفت تن بودند و هشتمين آنها سگشان بود» گويي سخن اين

فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این‌که خداوند Ψ آنها را در سلك راجمین به غیب نیاورد **«بگو: پروردگارم به شماره آنها داناتر است»** ای‌گروه‌های اختلاف‌کننده در این امر. این جمله ارشادی است بر این امر که در چنین‌مقام و موقعیتی بهتر این است که علم این امور به خدای عزوجل برگردانده شود و در باره آن سخن گفته نشود پس نیازی نیست که ما در تعداد اصحاب کهف ژرفنگری کنیم **«نمی‌داند آنان را»** یعنی: نمی‌داند حقیقت وجودشان را، چه رسد به شمار آنان را **«جز اندکی»** از مردم. ابن‌عباس τ می‌گوید: «من از همان اندک هستم و شمار آنان را می‌دانم، آنها هفت تن بودند». **«پس درباره آنان مرأء نکن»** مرأء: در لغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مترتب نیست **«جز به صورت سرسری»** یعنی: جز جدالی سطحی و بی‌تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت ص‌وحی کرده است و بس **«و در باب آنها از هیچ کس از آنان»** یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان **«سؤال نکن»** زیرا آنچه که خداوند Ψ خود در این باب بر تو حکایت کرده، تو را از سؤال‌کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی‌نیاز می‌کند.

وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (٢٣) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (٢٤)

«و هرگز در مورد هیچ چیزی مگو که فردا آن را انجام می‌دهم مگر مقرون به ذکر مشیت خداوند».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که یهود از رسول خداص در مورد اصحاب کهف سؤال کردند، آن حضرتص به آنها گفتند: «فردا به شما پاسخ می‌دهم» و ان شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که رسول خداص فرمودند: «سلیمان بن داود علیهما السلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می‌کنم (مقاربت می‌کنم) و بعدا هر يك از آنها پسری می‌زاید که در راه خدا Ψ می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان شاء الله. اما سلیمان \cup ان شاء الله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول خداص فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر سلیمان \cup ان شاء الله می‌گفت، حانت نمی‌شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می‌یافت».

«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان شاء الله بگویی، سپس به یاد آوردی که ان شاء الله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، ان شاء الله بگویی.

ابن عباس τ می‌گوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یاد آورد که در امری از امور ان‌شاء الله نگفته است، باید همان لحظه ان‌شاء الله بگوید». مراد ابن عباس τ این است که: باید سنت «استثنا» را به جای آورد نه اینکه گفتن ان‌شاء الله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلاً ساقط کننده کفاره یا برطرف کننده حنث (سوگندشکنی) باشد. «و» هرگاه چیزی را فراموش کردی «بگو: توقع است که پروردگار مرا به راهی که از حیث رشد نزدیکتر از این است، هدایت کند» یعنی: امیدوارم که پروردگارم به جای این چیز فراموش شده، مرا به چیز دیگری که خیر یا نفع بیشتر داشته و به صواب نزدیکتر باشد، هدایت کند. یا امیدوارم که پروردگارم از آیات و دلالت نبوت چنان مواهبی به من عطا کند که از داستان اصحاب کهف هم به رشد و هدایت نزدیکتر و دلالت‌کننده‌تر باشد. و چنان هم شد زیرا خداوند Ψ داستانهای زیادی از انبیای گذشته را بر آن حضرتص بیان کرد و ایشان را از امور غیبی زیادی که تا قیام قیامت روی خواهد داد، آگاه گردانید.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (۲۵)

«و در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند» یعنی: اصحاب کهف سیصد و نه سال قمری در غار خود به حال خواب به سر بردند.

**قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ
دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (٢٦)**

«بگو: خدا به مدتی که درنگ کردند، داناتر است» ابن عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمدص، یا زمان بیدارشدنشان تا هنگام مرگشان است». اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگکردنشان در غار است که ۳۰۰ سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند». «علم غیب آسمانها و زمین فقط به او اختصاص دارد» یعنی: علم اموری که از احوال آسمانها و زمین مخفی و غایب مانده است، فقط مخصوص به حق تعالی است و هیچ کس دیگر را بر این امور علمی نیست «چه بینا و شنواست» یعنی: علم او بر همه امور غیبی - اعم از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها - بسی شگفت‌آور است زیرا در پیشگاه علم حق تعالی غایب و حاضر، پنهان و آشکار و کوچک و بزرگ همه برابرند و هیچ تفاوتی با هم ندارند «برای آنان جز او هیچ یآوری نیست» ضمیر «هم: برای آنان» به همه اهالی آسمانها و زمین بر می‌گردد «و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌گیرد» حق تعالی به هر چه اراده کند، حکم کرده و آن را به منصفه ظهور می‌رساند و هیچ کس را در این امر با خود دخیل نمی‌سازد تا از او در کار خویش مشورت یا فرمان طلب کند زیرا آفرینش و

امر همه از آن حق تعالی است و او از شریک، وزیر، یاور و مشاور بی‌نیاز است.

وَآتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا
(۲۷)

«و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن» به تلاوت عبادت، تدبیر، عمل و تبلیغ. به این ترتیب خدای سبحان آن حضرتص را امر کرد که بر تلاوت عاملانه، عابدانه و مدبرانه قرآن مواظبت کند «کلمات او را هیچ‌تغییر دهنده‌ای نیست» یعنی: آنچه که حق تعالی از آن خبر داده و بدان امر کرده، هیچ کس قادر به تبدیل آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند حکم کلماتش را تغییر دهد «و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» ملتحذ: پناهگاه است. یعنی: اگر قرآن رانخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه بری تا تو را از عذاب خداوند Ψ ننگه دارد.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸)

«و با کسانی‌که پروردگار خود را به صبح و شام یاد می‌کنند» با استمرار بر نیایش ودعا در تمام اوقات، یا در دو طرف روز «شکیبایی پیشه کن» خدای سبحان به حبیبش دستور می‌دهد که خود را با گروه فقرای مؤمنان هماوا، همراه، پایدار و مقید

گرداند «خشنودي او را مي‌خواهند» يعني: ايشان گروهی هستند که از عبادت و دعایشان فقط خواهان خشنودي حق تعالی هستند «و بايد که چشمانت از آنان درنگردد» يعني: از آن فقراي مؤمن چشم برمگیر تا به غیرشان از صاحبان شوکت و زینت مشغول گردی. به‌قولي معني این است: چشمانت ايشان را حقیر ننگرند «که آرایش زندگي دنيا» يعني: همنشینی با اهل شرف و سرمایه، یا زینت و تجمل دنيا «را بخوای و از آن کس که دلش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم» با مهر کوبیدن برآن «فرمان مبر» همانند این گروهی که به دنيا مشغول بودند و از رسول خداص خواستند تا فقرا را از مجلس خویش دور گرداند «و» بدان که اینان همان کسانی هستند که «از هوي و هوس خود پیروي کرده» و آن را بر حق ترجیح داده‌اند و بنابراین، شرك را بر توحید برگزیده‌اند «و اساس کارش بر از حد گذشتن است» فرطاً: از تفریط است، تفریط عبارت است از: ضایع کردن حق خدا Ψ و کوتاهی در امر وی به سبب جهالت. سلمان فارسي τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مؤلفه القلوب – عینه بن حصن و اقرع بن حابس و منسوبانشان – نزد رسول خداص آمده و گفتند: یا رسول‌الله! حقیقت این است که اگر شما در صدر مجلس بنشینید و این گروه و بوی بد جبه‌هایشان را از ما دور سازید – منظورشان سلمان، ابوذر، عبدالله بن مسعود و فقراي مسلمان Ψ بودند که جبه‌هایی پشمینه‌ای بر تن داشتند و جز این دیگر لباسی بر تنشان نبود – ما در مجلس

شما می‌نشینیم و از شما احکام و مواعظ را می‌گیریم؛ همان بود که آیه: **(وَآتِلْ مَا أُوحِيَ...)** تا **(إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا..)** نازل شد و این اشراف‌پیشگان بزرگمنش را به دوزخ تهدید نمود. پس رسول خدا ص بی‌درنگ بعد از نزول این آیه برخاستند و به جست‌وجوی این گروه از فقرای مسلمان پرداختند تا ایشان را در آخر مسجد مشغول ذکر خدا Ψ یافتند پس فرمودند: «ستایش بر خدایی که مرا نمی‌راند تا آن‌که مرا به حبس کردن نفسم با مردانی از امتم فرمان داد. ای فقراي مسلمان! زندگي و مرگ من با شماست».

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (٢٩)

«و بگو» به این گروه غافل استکبارپیشه «حق از سوي پروردگارتان رسیده است» نه از سوي غير وي تا در آن تبدیل و تغییری ممکن باشد. یعنی: من این دین حق را از نزد خود برای شما نیاورده‌ام بلکه آن را فقط از سوي الله Ψ آورده‌ام «پس هرکه بخواهد ایمان آورد» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن امر می‌باشد «و هرکه بخواهد کافر شود» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن خبر دادن می‌باشد. یعنی مادامی که حق همین است پس کسی که کافر و گمراه می‌شود، جز بر خود ستم نمی‌کند و جز به زیان خود گمراه نمی‌شود «بی‌گمان ما برای ستمگران» یعنی: برای کسانی که کفر به خدای عزوجل و انکار پیامبران را انتخاب کرده‌اند «آتشی» بزرگ

را «آماده کرده ایم که سراپرده هایش آنان را در برمی گیرد» سرادق: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیه کریمه آتشی را که به آنان احاطه می کند، به سراپرده ای تشبیه کرده که بر هر که در درون آن است، احاطه می کند و او را دربر می گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد «به نوشانیدن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود» مهل: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره ها را بریان می کند» به سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی ای است» این نوشابه آنان «و چه بد آرامگهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن به استراحت می پردازند!! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست.

این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی ها، نوشابه ها و غیر آن از برخورداري ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می دهند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰)
 أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ
 نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَعًا (۳۱)

بعد از آن که حق تعالی حال بدبختان سیه روز را ذکر کرد، در اینجا حال نیکبختان را

بیان کرده و می‌فرماید: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» بدانند که «یقیناً ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، ضایع نمی‌کنیم» در آخرت. «آنانند که بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد» عدن: اقامت همیشگی است، یعنی: ایشان علی‌الدوام در آن بهشت‌ها ماندگارند «از فرودستانشان» یعنی: از زیر غرفه‌ها و از زیر درختان آن بوستانها «جویبارها جاری است، در آنجا با دست‌بندهایی از طلا آراسته می‌شوند» سوار: زینتی است که بر بازو نهاده می‌شود و این زینت شاهان و زنان در دنیا است که در بهشت مردان نیز به آن آراسته می‌شوند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضو به آن می‌رسد». «و جامه‌های سبز از سندس و استبرق می‌پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است که آن را دیبا می‌نامند. رنگ سبز را مخصوص‌ساخت زیرا این رنگ با چشم سازگار است و نیکوترین رنگ‌هاست. چنان‌که علم «الوان» جدیداً به خصوصیات بسیار اعجاب‌انگیز این رنگ پی برده است «در آنجا بر تختها تکیه می‌زنند» تخت‌هایی که بر آنها پرده‌ها و تشک‌ها قرار دارد، یا در آنجا سریرهایی نرم و راحت قرار دارد که خانه و حجله عروس را به آن می‌آرایند «نیک پاداشی است» این پاداشی که خداوند^ﷻ به آنها داده است «ونیکو تکیه‌گاہی است» این متکاه‌ها و سریرها.

**وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا (۳۲)**

«و برای آنان مثلی بزن دو مرد را» یعنی: برای کسانی که به دنیا و آرایش‌های آن فخر می‌کنند و از همنشینی با فقرا احساس حقارت می‌نمایند، آن دو مرد را مثل بزن که یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود؛ «که به یکی از آنها» که کافر بود «دوباغ از درختان انگور» متنوع و گوناگون «دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشانیدیم» یعنی: بر گرداگرد آن دو باغ از تمام جوانب درختان خرما را رویاندیم «و میان آن دو» باغ «کشتزاری قرار دادیم» که بر رونق و بهجت و غنای آن می‌افزود. به قولی: آن دو مرد، دو برادر از بنی‌اسرائیل بودند. به قولی دیگر: آنها دو برادر از مردم مکه و از قبیله بنی مخزوم بودند؛ یکی به نام اسود که کافر بود و دیگری به نام ابی‌سلمه که مؤمن بود.

كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ اَتَتْ اُكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳)

«هر يك از این دو باغ اكل خود را داد» اكلها: یعنی محصول و ثمر و باروبر خود را «و از محصول هیچ کم نکرد» برخلاف آنچه که عادتاً در سایر باغها مشاهده می‌شود زیرا باغها غالباً يك سال میوه بسیار و سال دیگر میوه کم می‌دهند «و میان آن دو جویباری روان کرده بودیم» تا دائماً و بی انقطاع آن دو باغ را آبیاری کند.

وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا (۳۴)

«و برای او» یعنی: برای صاحب آن دو باغ «میوه فراوان بود» یعنی: صاحب آن دو باغ بجز میوه‌های انگور و خرما، صاحب بهره‌های دیگر از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود. به‌قولي: مراد از ثمر در اینجا مال و ثروت از طلا و نقره است «پس به رفیقش» یعنی: به برادر مؤمنش «گفت درحالی‌که با او گفت‌وگو می‌کرد» یعنی: در حالی که با او جدال لفظی داشت و بر او فخر می‌فروخت؛ «من از تو در مال بیش و به اعتبار حشم نیرومندترم» یعنی: من نسبت به تو در تحقق خواسته‌هایم نیرومندتر و موفق‌ترم زیرا من خدم و حشم بسیاری را به خدمت می‌گیرم. بدین‌سان بود که مال و ثروتش او را – همانند هر سرمایه‌دار مغرور دیگری – به کبر و غرور کشانیده بود. گفتنی است که فخر ورزیدن به سرمایه، غره‌شدن به دنیا و برتری‌منشی بر دیگران با تکیه بر ثروت و پول، حال و وضع دائمی توانگران است؛ مگر کسانی‌که خدای عزوجل برآنان رحم کرده باشد – پناه بر خداوند Ψ از چنین حالی.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵)

«و داخل باغش شد» مفسران می‌گویند: آن شخص مغرور و متکبر با این هدف که ثروت و مکنّت خود را به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن می‌گردانید و عجایب و زیبایی‌های آن را به‌وی نشان می‌داد «درحالی‌که او به خود ستمکار بود» با کفر و عجب و خودنگری

خویش «گفت» آن کافر از فرط غفلت، طول
أمل، قلت عقل و ضعف یقین «گمان نمی‌کنم که
هرگز این» باغ «نابود شود».

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶)
«و گمان نمی‌کنم که قیامت برپا شود» به
این ترتیب، او منکر رستاخیز گشته و برادرش
را از کفر خود به فنای دنیا و برپایی
قیامت خبر داد «و اگر هم به‌سوی پروردگارم
بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در
بازگشت خواهم یافت» او پنداشت که اگر هم
به‌فرض و تقدیر - چنان‌که رفیقش عقیده دارد
- به‌سوی پروردگار متعال باز گردانده شود،
پروردگار به او در آخرت بهتر از این باغ
را خواهد داد. البته او این سخن را از
روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در
دنیا غنی و ثروتمند و مورد اکرام و اعزاز
خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز
این‌چنین خواهم بود. شکی نیست که این‌گونه
برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن
معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی
از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر
ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود
استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

**قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ
سَوَّاكَ رَجُلًا (۳۷)**

«گفت به او رفیق» مؤمن «او در حالی که با
او گفتوگو می‌کرد: آیا به آن کسی که تورا
از خاک آفرید، کافر شدی» از آنجا که پدرت
آدم را از خاک آفرید و او اصل و سرمنشأ

توست «سپس از نطفه آفرید» که عبارت است از آب منی «آن‌گاه تو را در هیأت مردی در آورد؟» تو را انسانی نرینه گردانیده و اعضای وجودت را به اعتدال و برابری تمام آراست و وجودت را به پایه اکمال رسانیدی؟ آیا به این بزرگ آفریدگار خویش کافر شدی؟.

این آیه تلویحا به برانگیختن بعد از مرگ اشاره دارد زیرا ذاتی که بر آفرینش ابتدایی قادر باشد، یقینا بر احیای مجدد آن آفریده نیز تواناست.

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸)

سپس برادر مؤمن وی افزود: «لیکن من» اعتقاد دارم که «اوست خدا، پروردگار من» یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می‌شناسم و به‌خدایی او معترفم «و هیچ کس را با پروردگار خود شریک نمی‌سازم» چنان‌که توشریک گردانیدی.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنٍ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَا لَا وَوَلَدًا (۳۹) فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰)

«و چون وارد باغت شدی، چرا نگفتی ماشاءالله» یعنی: چرا در هنگام وارد شدن به باغت نگفتی: «آنچه الله خواسته باشد، همان شدنی است». این سخن را برای آن گفت تا او را به اعتراف بر این حقیقت برانگیزد که آن باغ و هر چه در آن است، آفریده خداوند Ψ و در گرو مشیت اوست؛ پس اگر بخواهد آن را باقی می‌گذارد و اگر بخواهد فانی‌اش

می‌گرداند. و چرا نگفتی: «لا قوة الا بالله»
یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند
نیست.

این سخن را برای آن گفت تا او را بر
اعتراف به عجز و ناتوانی‌اش برانگیزد و به
وی بفهماند که توفیق وی در آبادانی آن
باغ، فقط نتیجه یاری Ψ الله بوده است نه بر
اثر قوت و قدرت خود وی و هیچ کس بر آنچه
که در دست وی از دارایی و نعمت قرار دارد،
جز به یاری خدا Ψ توانا و مسلط نمی‌شود و
هیچ چیز جز به مشیت Ψ الله صورت تحقق به خود
نمی‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول
خدا ص به ابوموسی τ فرمودند: «آیا تو را بر
گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن
گنج لاحول ولا قوة الا بالله است». همچنین در
حدیث شریف به روایت انس τ آمده است:
«خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را - اعم از
خانواده یا مال یا فرزند - ارزانی
نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ما شاء الله لا قوة
إلا بالله) بگوید و در آن، آفتی - بجز مرگ -
ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی
نمی‌دهد، جز اینکه اجل موعود آن فرا رسیده
باشد. از این جهت، برخی از سلف گفته‌اند
: «هرکس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش
آمد، باید بگوید: ما شاء الله لا قوة إلا بالله».

آن گاه شخص مؤمن افزود: «اگر مرا از حیث
مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی» باکی
نیست «پس چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو
به من بدهد» در دنیا یا در آخرت «و بر
آن» باغت «آفتی از آسمان بفرستد» که آن

را بر آن باغ مقدر نموده است. به قولی؛
حسبان: عبارت است از صاعقه «تا به زمینی
بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد» یعنی: بر
اثر آن آفت یا آن صاعقه، باغ توی کافر به
زمینی بی‌گیاه تبدیل گردد که از خشکی و
بی‌گیاهی پاها در آن بلغزد.

أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (٤١)

«یا آب آن» باغت «فرورفته شود» در اعماق
زمین «تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری»
به هیچ نیرنگ و هیچ وسیله‌ای.

وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (٤٢)

«و بر میوه‌های او احاطه کرده شد» یعنی:
سرانجام، آفت آسمانی بر باغش زد و میوه‌های
باغش را نابود کرد و آنچه باید به او
برسد، رسید «پس چنان شد که دست بر دست
می‌مالید» یعنی: از افسوس و اندوه و حسرت،
دست‌هایش را برهم می‌زد «برآنچه در آن باغ
خرج کرده بود» یعنی: بر اموالی که در
آبادانی و سامان‌دهی آن باغ هزینه و صرف
کرده بود «درحالی‌که آن باغ بر داربست‌های
خود فروافتاده بود» یعنی: ستون‌هایی که
تاکهای انگور را بر آن می‌افکنند،
فروریخته بود یا دیوارها و سقفها و
آبادیهای آن بر روی هم‌دیگر فرو ریخته بود
«و» با اندوه و حسرت «می‌گفت: ای کاش با
پروردگار خود هیچ کس را شریک نمی‌گرفتم»
پس چون بر باد رفتن باغش را دید، آرزو
کرد که کاش هیچ چیز را باخدای سبحان شریک

نمی‌آورد تا باغش از نابودی به سلامت می‌ماند. یا این‌سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (۴۳)

«و برای او هیچ گروهی نبود که او را در برابر خداوند یاری دهند» یعنی: آن کسان و خدمتکارانی که او در گذشته به آنها افتخار می‌کرد، هیچ کاری برایش انجام داده نتوانسته و هیچ سودی به حالش نکردند «و خود انتقام‌گیرنده نبود» یعنی: خود هم‌توان و قدرتی نداشت که از الله Ψ به سبب نابود ساختن باغش انتقام بگیرد.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)

«در آنجا فقط ولایت به خداوند حق تعلق دارد» یعنی: در آن موقف، نصرت و کارسازی فقط از آن خدای سبحان است و جز او هیچ‌کس و هیچ نیرویی بر این‌کارسازی توانا نیست. یا معنی این است: در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط از آن حق تعالی است و هیچ‌کس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمی‌کند «اوبهتر است از جهت پاداش» دادن به دوستانش «و او بهتر است از نظر فرجام» یعنی: او بهترین بخشنده نیک‌فرجامی به دوستانش می‌باشد.

باید دانست که در این داستان برای اهل خرد عبرت‌هاست؛ از جمله این‌که: مغرور شدن به آرایشهای زندگی دنیا به کفر می‌انجامد.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا (٤٥)

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن»
یعنی: برای آنان مثلی بزن که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ «که» زندگانی دنیا «مانند آبی است که آن را از آسمان فرورستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم درآمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم درآمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند «پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که بادها پراکنده اش کردند» در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به طوری که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: اینچنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد میکند، فانی میگرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا (٤٦)

«مال و فرزندان زیور زندگانی دنیا» که زندگانی دنیا به آنها رنگ و رونق میگیرد پس چنانچه در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی برسانند «و باقیات الصالحات» یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که

مسلمانان در دنیا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که نزد خدا Ψ محفوظ می‌مانند، آری! اینها «نزد پروردگارت از نظر پاداش بهترند» از آن آرایش‌ها و برای صاحبان خود منفعت بیشتری دربر دارند «و از نظر امید نیز بهترند» یعنی: باقیات الصالحات از چیزهایی که صاحبان اموال و فرزندان به آن چشم می‌دوزند امیدبخش‌ترند زیرا باقیات الصالحات بر اساس وعده راستین حق تعالی ماندگارند، درحالی‌که امیدهای مادی اکثراً دروغین و بی‌پایه می‌باشند.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن‌حبان از ابی‌سعید خدری τ آمده است که رسول خدا ص به اصحاب فرمودند: «در پی به دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول و لا قوة الا بالله.»

وَيَوْمَ نُسِِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (٤٧)

سپس خداوند Ψ به پیامبرش دستور می‌دهد تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یادآوری نماید: «و» یاد کن «روزی را که کوهها را روان کنیم» روان ساختن کوهها؛ عبارت از برکندن و دورساختن آنها از اماکن آنها و به حرکت در آوردن آنها همانند به حرکت درآوردن ابرهاست. این واقعه در روز قیامت است چنان‌که در آیه

دیگری آمده است: (و از تو درباره کوهها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آنها را در روز قیامت ریزریز خواهد ساخت سپس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، نه در آنها کجی‌ای می‌بینی و نه ناهمواری‌ای) «طه / ۱۰۷ - ۱۰۵». «و زمین را بارز شده می‌بینی» بروز زمین؛ آشکار گشتن آن و از بین رفتن چیزهایی است که آن را می‌پوشانند، مانند کوهها، درختان و ساختمانها «و آنان را گرد می‌آوریم» یعنی: تمام خلایق را بعد از برانگیختنشان از همه جا به سوی موقف محشر گرد می‌آوریم «پس هیچ کس از آنان را فرو نگذاریم» مگر اینکه او را به سوی آنجا گرد می‌آوریم.

وَعْرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸)

«و آنان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند» یعنی: همه به صف نزد حق تعالی حاضر کرده می‌شوند پس به آنها می‌فرماید: «به راستی همان‌گونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم» با پای برهنه و بدن لخت و عریان «به سوی ما آمدید» چنان‌که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به سوی یکدیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به سوی بعضی دیگر بنگرند». «بلکه می‌پنداشتید که هرگز برای شما

وَعْدَه گاهي مقرر نمي‌کنيم» يعني: در دنيا بر اين پندار بوديد که برانگيخته نمي‌شويد و براي شما موعدي مقرر نمي‌داريم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهيم.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا (٤٩)

«و کتاب در میان نهاده مي‌شود» مراد از کتاب، نامه‌هاي اعمال است. يعني: کارنامه هر کس در دستش نهاده مي‌شود؛ کارنامه نيکبختان در دست راستشان و کارنامه شقاوت پيشگان در دست چپشان «آن‌گاه مجرمان را از آنچه در آن است، ترسان مي‌بيني» يعني: مجرمان را از افتضاحي که در پي تحويل دادن آن نامه در آن جمع عظيم دامن‌گيرشان مي‌شود و نيز از عذاب دردناک، هراسان و بيمناک مي‌بيني «و مي‌گويند: اي واي بر ما، اين چه نامه‌اي است که هيچ کوچک و بزرگي را فرونگذاشته، جز اينکه آن را به حساب آورده است» يعني: اين نامه هيچ گناه صغيره و کبيره‌اي را فرو نگذاشته، جز اينکه آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و اين‌در مورد گنهکاراني است که مرتکب گناهان کبيره شده و از آنها توبه نکرده‌اند و اينان گناهان صغيره را نيز در نامه‌هاي اعمالشان مي‌يابند. اما کساني‌که از گناهان کبيره پرهيز کرده‌اند، متوجه مي‌شوند که گناهان صغيره از نامه اعمالشان محو شده است چنان‌که آيه (٣١) از سوره «نساء»

بر این حقیقت دلالت می‌کند «و آنچه را که کرده بودند» در دنیا از معاصی «حاضر می‌یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند» یعنی: احدی از بندگان را بی‌گناه مورد مؤاخذه و مجازات قرار نمی‌دهد و از پاداشی که انجام‌دهنده طاعت مستحق آن است نمی‌کاهد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا
(۵۰)

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند» زیرا او از سجده کردن ابا کرد و استکبار ورزید «او از جن بود» حسن بصری می‌گوید: «ابلیس اصل جن بود چنان‌که آدم اصل بشر است». «پس از فرمان پروردگار خود سرباز زد» یعنی: از طاعت وی سرپیچید «آیا» با این حال «او و نسلش را دوستان خود می‌گیرید» یعنی: ای مردم! آیا بعد از آن‌که ابلیس از سجده کردن ابا ورزید و از فرمان الهی سرپیچید، باز هم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید «به جای من؟» در نتیجه، از او و نسلش به جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آنها را بدل من می‌طلبید؟ «و حال آن‌که آنها دشمن شماینند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را

آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟ **«شیطان چه بد جانشینی برای ستمکاران است»** یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذِينَ الْمُضْلِينَ عَضُدًا (۵۱)

«من آنان را» یعنی: ابلیس و نسل وی را **«در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم»** یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل اینکه من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم **«و نه در هنگام آفرینش خودشان»** حتی در آفرینش خودشان هم از آنان همکاری نخواستیم بلکه آنان نیز همچون سایر مخلوقات، به محض اراده و قدرت مطلقه لایزال من آفریده شده‌اند. البته این حجت و استدلال مانند خورشید درخشان است چراکه مشرکان به این حقیقت که خداوند Ψ آفریننده همه اشیاء است، مقرر و معترف بودند **«و من آن نیستم که گمراهان را»** یعنی: شیاطین یا کافران را **«مددکار خود بگیرم»** پس هرگاه در امر آفرینش مددکار من نبوده‌اند، دیگر چرا آنان را در پرستش شریک من می‌گیرید؟!.

شیخ سعیدحوی: در تفسیر «الاساس» می‌گوید: **«در همه عصرها و بویژه در عصر ما، رواج نظریه‌های غلط پیرامون اصل پیدایش هستی و پیدایش انسان، از مهمترین اسباب گمراهی**

بشر بوده اند و این نظریه ها همه از نظر علمی نقض شده اند».

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (٥٢)

«و» یاد کن «روزی را که خدا می گوید» ای مشرکان! «آنهايي را که شریکان من می پنداشتید» و بر این پندار بودید که به شما نفعی می رسانند و برای شما شفاعت می کنند - اعم از بتان و غیر آنها را «ندا دهید» این خطاب در روز قیامت است «پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میانشان موبقی قرار داده ایم» موبق: وادی عمیقی است که خداوند متعال به وسیله آن میانشان جدایی می اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه و مهلکه است.

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (٥٣)

«و مجرمان آتش دوزخ را می بینند و گمان می کنند که در آن خواهند افتاد» گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می دانند و یقین دارند که به دوزخ فرومی افتند «و از آن، جای بازگشتن نیابند» یعنی: از دوزخ گریزگاهی نیابند که به آن بگریزند، یا پناهگاهی نیابند که به آن پناه برند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (٥٤)

در این مقام که مقام برپاداشتن حجت علیه
 مشرکان است، خدای عزوجل نعمت خویش بر
 خلقش را با نزول قرآن به یاد می‌آورد: «و
به راستی گوناگون بیان کردیم» صرفنا:
 یعنی به تکرار و گوناگون بیان کردیم «در
این قرآن برای مردم» یعنی: به‌خاطر آنان و
 برای رعایت مصلحت و منفعت آنان «از
هرگونه مثلی» مانند مثلها و داستانهای
 ذکر شده در این سوره و سوره‌های دیگر را
«و انسان بیش از هر چیز جدل پیشه است»
 یعنی: انسان بیشتر از هر موجودی که جدل
 کردن از او متصور می‌باشد، جدل پیشه است.
 در حدیث شریف به روایت علی‌بن‌ابی‌طالب آمده
 است: شبی رسول خدا ص بر در اتاق من و
 فاطمه کوبیدند و فرمودند: «آیا شما دو تن
 نماز نمی‌گزارید؟» گفتم: یا رسول‌الله! بی‌گمان
 جانهایمان در ید حق تعالی است پس هرگاه
 که بخواهد، ما را از خواب برمی‌انگیزد.
 چون این سخن را گفتم، رسول خدا ص از پشت
 در بازگشتند و پاسخی به من ندادند ولی در
 همان حالی که می‌رفتند شنیدم که بر ران خود
 می‌زنند و می‌گویند: **(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)** .
 حدیث فوق دلالت می‌کند بر این‌که: حجت آوردن
 به قدر الهی در نپیمودن راه کمال، مقرون
 به ادب نیست.

**وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ
 سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (٥٥)**

«و چیزی مانع مردم نشد از این‌که وقتی
 هدایت» یعنی: اسباب هدایت؛ مانند کتاب و
 پیامبر و وحی «به‌سوی‌شان آمد، ایمان

بیاورند و از پروردگارش طلب آموزش کنند مگر به انتظار آنکه سنت پیشینیان برای آنان نیز پیش آید» سنت پیشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از اینکه ایمان نیاوردند و آموزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند «یا» اینکه «به آنان عذاب گوناگون بیاید» قبلا: عذاب گوناگون یا عذاب رویارو و قابل مشاهده است. آری! به رغم مشاهده معجزات و بیان روشن وحی، کفار از همان عصرهای نخستین پدیداری کفر و انحراف، مردمی تهرودپیشه بودند و از پیامبران الهی خواستار عذاب می‌شدند تا عذاب می‌آمد و ریشه‌شان را برمی‌کند پس کفار مکه هم بسان پیشینیان در انتظار آند که همان سنت بر آنان نیز تکرار شود.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا (٥٦)

«و پیامبران را» یعنی: حاملان رسالت خویش به‌سوی امتها را «جز بشارت‌دهنده» برای مؤمنان «و بیم‌دهنده» برای کافران «نمی‌فرستیم» یعنی: به‌همین دلیل، پیامبران ﷺ امکان آن را ندارند که دل‌های مردم را به‌سوی هدایت سوق دهند بلکه این امکان از آن خدای سبحان و در اختیار اوست «و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به‌وسیله آن حق را پایمال گردانند» یعنی: می‌خواهند تا حق را با جدال و شبهه‌های باطل و بیهوده‌شان نابود گردانیده و آن را با این سخنان به پیامبران – که شما جز

بشري مانند ما نيستيد - و امثال آن از سخنان بيهوده، ابطال کنند «و» کافران «آيات من را» يعني: قرآن، حجتها و خوارق عادات پيامبران را «و آنچه را که بدان بيم داده شده اند» از هشدارها و تهديدات «به تمسخر» و ريشخند «گرفتند».

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آدَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (٥٧)

«و کيست ستمکارتر از کسي که به آيات پروردگارش پند داده شده و از آن روگردان شد» و چنان که بايد در آن تدبر و تفکر نکرد و به آن ايمان نياورد «و فراموش کرد آنچه را دستهاي وي پيش فرستاده است» از کفر و گناهان لذا از آنها توبه نکرد؟ يعني: کسي ستمکارتر از چنين کسي که دستاورد و کاروکردار پيشين خود را فراموش کند، نيست «همانا ما بر دلهايشان پرده هاي کشيده ايم تا قرآن را نفهمند» يعني: پرده هاي که ميان دلهايشان و ميان رسيدن فهم و دريافت حقيقت به آنها، حایل و مانع ميشود «و در گوشهايشان سنگيني اي نهاده ايم» که مانع از استماع حق و پذيرش قرآن ميگردد «و اگر آنان را به سوي هدايت فراخواني، باز هرگز راه نيابند» زيرا خداوند ﷻ به سبب کفر و گناهان، بر دلهايشان مهر نهاده و بر اثر اصرار و پافشاري شان بر کفر و عصيان، استعداد پذيرش ايمان و هدايت را از آنان سلب کرده است.

این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خدای عزوجل چنین رفتی که آنها بر کفر خواهند مرد.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَّ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸)

«و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است» یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفر و مجادله و روی‌گردانی از جمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذابشان تعجیل می‌نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند «بلکه برای آنها می‌عادی است» یعنی: برای عذابشان سررسیدی مقرر و معین است «که هرگز از برابر آن پناهگاهی نمی‌یابند» که به‌سوی آن پناه برده و از آن عذاب بگریزند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

«و این شهرهایی است» یعنی: شهرهای عاد و ثمود و امثال آن «که چون ستم کردند» مردم آنها با کفر و معاصی «هلاکشان کردیم و برای هلاکشان موعدی معین کردیم» که بدون پس‌وپیش واقع گردید. پس کافران در هر زمان و مکانی باید از سرنوشت آنان عبرت گیرند و از تکرار این سنت الهی در مورد خود برحذر باشند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (٦٠)

«و یاد کن هنگامی را که موسی» فرزند عمران پیامبر فرستاده شده به سوی فرعون «به نوجوان خود گفت» آن نوجوان، یوشع فرزند نون همراه و مصاحب موسی بود که هم از او علم می‌آموخت و هم خدمتش را می‌کرد. آری! موسی به یوشع گفت: «همیشه راه می‌روم تا به مجمع البحرین برسم» یعنی: دست از سیر و طلب برنمی‌دارم تا به محل جمع‌شدن و تلاقی دو دریا برسم. به‌قولی: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است. به‌قولی دیگر: مجمع البحرین، محل تلاقی دریای روم و اقیانوس اطلس در تنگه جبل الطارق روبروی طنجه است «یا آن‌که بروم مدت‌هایی دراز» و پیوسته تا روزگارانی دراز راه پیمایی کنم.

در حدیث شریف به روایت ابی‌بن‌کعبه از رسول خداص آمده است که فرمودند: «موسی در میان بنی‌اسرائیل مشغول ایراد سخنرانی بود که از او سؤال شد: داناترین مردم کیست؟ در پاسخ گفت: من! این بود که خدای عزوجل بر او عتاب کرد چرا که علم این موضوع را به وی ارجاع نکرده بود. لذا به او وحی‌فرستاد که ای موسی! من بنده‌ای دارم در مجمع البحرین که از تو داناتر است، موسی گفت: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ حق تعالی فرمود: ماهی‌ای را بگیر و آن را در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن

بنده ام در همانجاست. لذا موسی با خدمتکارش به راه افتاد...». این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سرنپیچند.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (٦١)

«پس چون رسیدند» موسی و جوان همراهش. و به قولی: موسی و خضر علیهما السلام «به محل جمع شدن دو دریا» یعنی: به جایی که محل دیدار موسی با خضر علیهما السلام بود «ماهی خودشان را فراموش کردند» مفسران می‌گویند: موسی و یوشع علیهما السلام از ماهی بریان توشه‌ای برگرفته و آن را در زنبیلی نهادند و - چنان‌که گذشت - خدای عزوجل گم شدن آن را نشانه‌ای برای موسی و جوان همراهش بر دریافت مطلوبشان قرار داده بود پس چون به محل تلاقی دو دریا رسیدند در آنجا به استراحت پرداختند، در این هنگام آن ماهی از زنبیل به دریا پرید و صدای افتادنش به دریا یوشع را از خواب بیدار کرد «و ماهی در دریا راه خود را در پیش‌گرفت مانند نقبی» آری! خدای عزوجل ماهی بریان شده را زنده کرد و آن ماهی از زنبیل برجست و به دریا پرید. رفتن ماهی را در دریا به «نقب» تشبیه کرد زیرا آن ماهی آب را چنان می‌شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده

بود، گویی او در آب نخب می‌زد و راه می‌پیمود.
آری! زنده شدن ماهی بریان شده، معجزه‌ای برای موسی و نشانه‌ای بر محل وجود خضر بود.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (٦٢)

«پس چون گذشتند» از مجمع‌البحرینی که می‌عادگاه ملاقات موسی و خضر علیهما السلام قرار داده شده بود «گفت» موسی «به جوان خود: غذای چاشتمان را بیاور که به‌راستی ما از این سفرمان رنج بسیاری دیده‌ایم» به این ترتیب، موسی از یوشع خواست که آن ماهی بریان‌شده را بیاورد تا تناول کنند چراکه خسته و گرسنه شده‌اند. عجب! که موسی تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد و همین‌که از آنجا گذشت، به فرمان خداوند Ψ احساس خستگی نمود.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (٦٣)

«گفت» یوشع به موسی «آیا دیدی؟» یعنی: به سخنم توجه کن «وقتی که به آن صخره» که در محل مجمع‌البحرین قرار داشت «تکیه کرده آرام گرفتیم» یوشع از آن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود «من» در آنجا «ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد از آن‌که داستان آن را یاد کنم» یعنی: شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد

من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به دریا پرید «وبه‌طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت» به راستی سخت موجب شگفتی بود که ماهی مرده بریان شده‌ای که قسمتی از آن هم خورده شده بود، زنده شده به دریا برجهد و اثر روان شدنش در آب هم به صورت کانالی باقی بماند. به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسیٰ اعلام کرد.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (٦٤)

«گفت» موسیٰ «این همان بود که ما می‌جستیم» یعنی: آنچه تو از گم کردن ماهی در آن مکان یادآوری کردی، دقیقاً همان چیزی است که ما به دنبال آن بودیم زیرا این خود همان نشانه‌ای است که حق تعالی برای ما قرار داده و دلالت می‌کند بر اینکه مرد مورد جستجوی ما در همان‌جاست «پس جستجوکنان بر ردپای خود بازگشتند» یعنی: به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند، درحالی‌که ردپای خود را پی‌جویی می‌کردند تا راه را گم نکنند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (٦٥)

«پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند» احادیث صحیح بر این امر دلالت دارند که آن بنده، بلیابن‌ملکان ملقب به خضرؑ بود «که به او رحمتی از جانب خود دادیم» به‌قولی: رحمت همان نبوت است پس بنابراین قول، خضرؑ پیامبر بود. به‌قولی دیگر: مراد از رحمت،

نعمتي است که خداوند متعال به خضر Ψ ارزاني کرده بود و ولايتي است که به وي بخشیده بود. بنابراین قول، خضر Ψ پیامبر نبود «و از نزد خود بدو دانشي آموخته بوديم» خدای سبحان اموري از علم غیب را که مخصوص خود اوست، به خضر Ψ آموخته بود.

نقل است که موسي خضر علیهما السلام را درحالي دید که خود را به جامه اي پوشانده بود پس بر وي سلام کرد. و چون در آن سرزمین سلام کردن رسم نبود، خضر Ψ از وي پرسید: تو کیستي و سلام را در سرزمینت از کجا آورده اي؟ گفت: من موسي هستم. خضر Ψ پرسید: موساي بني اسرائیل؟ گفت: آري! نزد تو آمده ام تا به من از دانشي که به تو داده اند بیاموزاني.

باید دانست که در سیر و سفر موسي Ψ به طلب علم، درسي است بلیغ براي ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هر چند در آن مدارجي از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان مي آموزیم که عالم باید در برابر کسي که از او داناتر است، متواضع باشد.

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (٦٦)

«موسي به او گفت: آیا از تو - به شرط اینکه از رشدي که آموخته شده اي به من یاد دهی - پیروي کنم؟» موسي از خضر علیهما السلام اجازه خواست تا از او پیروي کند، به این شرط که از آنچه خدا Ψ به او آموخته است، به وي نیز بیاموزاند. باید

دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیت وی بر موسی علیهما السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند Ψ مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی \cup ، علم به احکام شرعی بود در حالی‌که دانش خضر \cup ، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهما السلام به معنی افضلیت وی بر موسی \cup نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی علیهما السلام نبی بود و اگر خضر \cup نبی بود، خدای عزوجل موسی \cup را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷)

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی» یعنی: توتاب نمی‌آوری که بر آنچه از علم من می‌بینی، شکیبایی کنی زیرا علم تو با علم من سر وفاق و سازگاری ندارد، علم تو علم ظاهر است و علم من علم باطن، علم تو علم شریعت است و علم من علم غیب.

وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸)

«و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» یعنی: چگونه می‌توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می‌کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء

منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری.

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (٦٩)

«گفت» موسی به خضر علیهما السلام «مرا ان شاء الله شکیبا خواهی یافت» در همراهی خویش «و در هیچ فرمانی تو را خلاف نمی‌کنم» و به طاعت و پیروی تو پایبند خواهم بود. بدین گونه بود که موسی^۱ وعده شکیبایی خود را به مشیت^۲ الله موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیاء^۳ است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشان خویش تکیه نمی‌کنند.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (٧٠)

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «اگر مرا پیروی می‌کنی پس در باره چیزی از من سؤال نکن» از افعال مخالف با شریعت که از من شاهد می‌کنی «تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم» یعنی: باید این من باشم که تفسیر و تأویل افعال خویش و چرایی و چگونگی آنها را برای تو بیان کنم، نه اینکه تو مرا از آنها مورد سؤال قرار دهی. موسی^۴ از باب رعایت ادب شاگرد در برابر استاد، شرط وی را پذیرفت.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (٧١)

«پس رهسپار شدند» و در راه به کشتی‌ای برخوردند پس با کشتی‌نشینان گفت‌وگو کردند

که آنان را نیز با خود بردارند، کشتی‌نشینان پذیرفتند و ایشان را باخود برداشتند **«تا وقتی که سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد»** به قولی: خضرو دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق‌شدن کشتی‌نشینان نینجامد **«گفت»** موسی به‌خضر علیهما السلام **«آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی»** موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید. در بعضی از روایات آمده است: صاحبان کشتی آن دو را بی‌کرایه و به‌طور رایگان با خود در کشتی سوار کرده بودند زیرا آنها خضر را شناخته بودند پس به او و همراهش حرمت نهادند، از این جهت انکار موسی بر خضر شدیدتر بود. یعنی: آیا درست است که آنها به من و تو احسان کنند و تو در برابر آن احسان، کشتی آنان را معیوب کنی؟ **«واقعاً به کاری عظیم مبادرت ورزیدی»** یعنی: عجب کار هول‌انگیز و ناروایی را مرتکب شدی!.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲)

«گفت» خضرو **«آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟»** خضرو همان سخن سابق خود را به وی یادآوری کرد که گفته بود: **(إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)** «آیه / ۶۷».

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳)

موسی به خضر «گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در کارم بر من سخت نگیر» و با من آسان‌گیر باش، نه سخت‌گیر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «این عکس‌العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این دریا کم کرد، نیست.»

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِنَفْسِي زَكِيَّةٍ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَنِي شَيْئًا نُكْرًا (۷۴)

«باز رهسپار شدند» یعنی: خضر و موسی علیهما السلام از کشتی پیاده شده و به راه خود ادامه دادند «تا به نوجوانی برخوردند پس» خضر «او را کشت» خضر همین که به آن پسر بچه که با اطفال دیگر مشغول بازی بود رسید، سرش را از بدنش برکند و او را به قتل رساند «گفت» موسی به خضر: «آیا نفس زکیه‌ای را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟» یعنی: بی‌آنکه کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟ نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی‌گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی» نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵)

«گفت» خضر به موسی: «آیا به تو نگفتم که هرگز نمیتوانی همپای من صبر کنی؟» در اینجا خضر لفظ «لك: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی يك بار دیگر تکرار شده بود.

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶)

«گفت» موسی: «اگر بعد از این از تو چیزی پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن» یعنی: در آن صورت، از رفاقت و همراهی با من صرف نظر کن «همانا از جانب من به حد عذر رسیدی» یعنی: اگر دیگر بار این کار را کردم، تو دیگر در قبال من معذوری و نمیتوانی ترکم کنی زیرا اگر باز هم از تو سؤال بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷)

«پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند» به قولی: آن قریه «ایله» بود «از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان کردن آن دو خودداری کردند» یعنی: مردم آن قریه ابا ورزیدند از اینکه حق واجبی را که در قبال آن دو میهمان بر ذمه‌شان بود، ادا کنند «پس در آنجا» یعنی: در آن قریه «دیواری را یافتند که میخواست فروریزد»

یعنی: هیأت و حالت سقوط بر آن دیوار نمایان بود «پس آن را استوار کرد» یعنی: خضر آن دیوار را کج یافت پس آن را به حالت اولی‌اش برگردانید و استوار کرد. در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد.»
«گفت» موسی «اگر می‌خواستی برای این مزدی می‌گرفتی» یعنی: می‌توانستی در قبال راست ساختن و اصلاح دیوار مزدی بگیری.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (٧٨)

«گفت» خضر به موسی «این است جدایی میان من و تو» یعنی: این ایرادت بر من که چرا از آنان مزدی نگرفتم، جدا کننده من و دوست و دیگر هنگام جدایی من و تو فرارسیده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «یرحم الله موسی، لوددت انه كان صبر حتى يقص الله علينا من اخبارهما: خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می‌ورزید تا خدای عزوجل باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می‌کرد.»

خضر افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت» تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی روبرو شد.

آنگاه خضر به تفسیر و تأویل کارهایش پرداخت:

**أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ
مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا (٧٩)**

«اما کشتي» يعني: کشتي‌اي که من آن را سوراخ کردم «از آن مساکيني چند بود» که ضعيف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند «که در دريا کار مي‌کردند» و جز آن کشتي مال ديگري نداشتند و آن را به مسافران دريائي به اجاره مي‌دادند «پس خواستم که آن را معيوب کنم» با برکندن آن تخته پاره «چرا که دروراي آنان» يعني: در پيش روي آنان، يا در پشت سر آنان «پادشاهي بود» کفرپيشه «که هر کشتي‌اي را به زور مي‌گرفت» يعني: هر کشتي سالم و بي‌عيبي را به زور مي‌گرفت، نه کشتي‌هاي معيوب و ناقص را. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن‌بدد، يا جلندي بن‌کرکر، يا منوار بن جلندي بود.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (٨٠)

«و اما آن نوجوان» که من او را به قتل رساندم «پدر و مادر وي هردو مؤمن بودند» ولي خودش اينگونه نبود «پس ترسيديم از آن‌که برآنان در سرکشي و کفر غالب آيد» يعني: ترسيديم که با پدر و مادر آزاري خويش و عاق شدن ازسوي آنان، در سرکشي و کفران نعمت بر آنها غالب آيد. به‌قولي: خضرا به سبب الهام الهي دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرايش يافته و به‌زودي کفرش منجر به کفر و گمراهي پدر و مادرش نيز خواهد شد چراکه

علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱)

«پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به بهتر از وی عوض دهد» یعنی: به جای آن فرزند، فرزندی بهتر از او را به آنان بدهد «از روی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک‌نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش. در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له: خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر اینکه آن قضا به خیر وی است».

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

«و اما آن دیوار» که من آن را استوار کردم؛ «از آن دو نوجوان یتیم در شهر بود» یعنی: در آن قریه‌ای که قبلاً ذکر شد. ذکر آن به نام «قریه» در آیات قبل و به نام «مدینه» در این آیه، دلیل بر آن است که اسم قریه بر شهر نیز اطلاق می‌شود «و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود» یعنی: در زیر آن دیوار، مالی بزرگ از آن دو نوجوان یتیم پنهان ساخته شده بود. کنز: مال مدفون است «و پدرشان نیکوکار بود» لذا صلاح پدر مقتضی آن بود که رعایت حال فرزندانش بشود و مالشان از نابودی حفظ

گردد «پس پروردگار تو خواست که آن دو نوجوان به حد رشد برسند» یعنی: به کمال بلوغ و تمام رشد خود برسند «و گنجینه خود را بیرون آورند» از آن مخفیگاه پس اگر دیوار فرو می‌ریخت، گنج هم از زیر آن بیرون می‌آمد و چه بسا تلف می‌شد. «که» این کار و این تدبیر «رحمتی از جانب پروردگارت بود» بر آن دو جوان یتیم، به سبب صالح بودن پدرشان «و من آن را از امر خود» یعنی: از اجتهاد و رأی خود «نکردم» بلکه این کارها همه به دستور خداوند Ψ بود «این بود تاویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر ؑ در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اھون الشریں» بود. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا ص در حدیث شریف فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد».

جمهور علماء بر آنند که خضر ؑ در گذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ص که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ يك از کسانی که هم اکنون بر روی زمین زنده‌اند، زنده باقی

نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضرو زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳)

«و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند» سؤال‌کنندگان، کفار مکه بودند که به اشاره یهود از رسول خداص در این باره پرسیدند «بگو: به زودی بر شما از حال وی خبری خواهم داد» از طریق وحیی که بر من نازل می‌شود.

ذوالقرنین بنا به‌قولی همان اسکندر فرزند فیلیبوس یونانی (۳۳۰ ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود. به‌قولی: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به‌قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به‌قولی دیگر: او «سایرس - ۵۹۹ ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت‌گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هرچند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به‌دست آمده که دارای دو شاخ و دو

بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «دایلا» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین‌حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیه او به ذی‌القرنین این است که:

- ۱ - او شرق و غرب زمین را درنوردید.
- ۲ - به آغازگاه تابش خورشید از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.
- ۳ - یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.
- ۴ - یا تاجش دارای دو شاخک بود.

و با آن‌که مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴)

«ما در روی زمین به او تمکین دادیم» یعنی: ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هرکجا که بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند «و از هر چیزی بدو وسیله‌ای بخشیدیم» یعنی: از آنچه که به مطلوب و خواسته وی تعلق می‌گرفت، بدو راه و سررشته و وسیله‌ای بخشیدیم که به سبب آن به مطلوب خویش دست یابد. نقل است که: چهار پادشاه همه دنیا را به تمامی به

تسخیر خویش در آوردند که دو تن از آنان مؤمن و دو تن کافر بودند، دو تن مؤمن عبارت بودند از: سلیمان و ذوالقرنین و دو تن کافر عبارت بودند از: نمرود و بخت‌النصر.

فَاتَّبِعَ سَبَبًا (۸۵)

«پس در پی سببی افتاد» یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروب‌گاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶)

«تا آن‌گاه که به غروب‌گاه آفتاب رسید» یعنی: ذوالقرنین به پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست «و آن را چنین یافت که در چشمه گل‌ولایی فرو می‌رود» حمئه: گل‌آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که خورشید در آبی گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند. گفتنی است که این فقط حکایت دید ظاهری چشم است، نه اینکه خورشید حقیقتاً در آب غروب می‌کند چرا که خورشید از زمین بزرگتر است. آری! در غروب‌گاه به نظر مسافر دریا که شط دریا در معرض دیدش نباشد چنین می‌آید که خورشید در دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود «و نزدیک آن» یعنی: در

نزدیک محل فرورفتن خورشید «قومی را یافت» که آن قوم از کفار بودند «گفتیم» یعنی: الهام کردیم به او که «ای ذوالقرنین! اختیار با توست، یا آنان را عذاب می‌کنی» با کشتن آنان در همان آغاز کار «یا در میانشان روشی نیکو در پیش می‌گیری» با گرامی‌داشتشان و تعلیم شرایع الهی به آنان.

قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا (۸۷)

«گفت» ذوالقرنین: راه دعوتشان به سوی حق را انتخاب می‌کنم «اما هرکه ستم ورزد» بر خود؛ با پای فشردن بر شرك و نپذیرفتن دعوتم «پس زودا که عذابش کنیم» با کشتنش در دنیا «سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود» در آخرت «آنگاه او را عذاب می‌کند» در آن «عذابی سخت» نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)

«و اما هرکه ایمان آورد» به خدا Ψ و دعوتم را تصدیق کند «و عمل کند» به عمل «شایسته» مطابق آنچه که مقتضای ایمان است «پس او پاداشی هر چه نیکوتر خواهد داشت» که همانا بهشت است. همچنین محتمل است که مراد از آن: پاداش دادن وی از سوی ذوالقرنین باشد، یعنی: به او پاداشی نیکو می‌دهم و به او احسان و کرم روا می‌دارم «و به فرمان خود او را به کاری آسان

واخواهیم داشت» که بر وی سخت و دشوار نباشد.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۸۹)

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین در پی راهی غیر از راه اول افتاد، بدینسان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰)

«تا آن‌گاه که به مطلع الشمس رسید» یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که خورشید از آن برمی‌آید پس «خورشید را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کند که برای آنان در برابر تابش آن پوششی قرار نداده‌ایم» نه از خانه و نه از لباس بلکه آنان قومی پابرهنه و لخت و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند. این آیه معرف تاریخ زندگی گروهی بدوی است که بی داشتن پناه‌گاه و لباس، به شکل اولیه زندگی می‌کرده و از صید ماهی تغذیه می‌نموده‌اند. یا معنی آیه این است: میان آن قوم و میان خورشید، جز دریا چیز دیگری حایل نبود. بعضی‌گفته‌اند: چه بسا او به سرزمینی رسید که خورشید در آن دهها روز تابان باقی می‌ماند، نه غایب می‌شود و نه در زیر پرده و حجابی قرار می‌گیرد و این پدیده در شمالی‌ترین منطقه کره زمین است.

كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱)

«چنین بود» داستان شکوه و قدرت ذوالقرنین «و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم» یعنی: آنگاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیت وی را در این امر می‌دانستیم. یا ما بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق‌سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۹۲)

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب از جنوب به سوی شمال است، دنبال کرد.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳)

«تا وقتی که به میان دو سد رسید» به قولی: این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است «در وراي آن دو سد قومی را یافت که نزدیک نبود هیچ سخنی را بفهمند» یعنی: سخن دیگران را نمی‌فهمیدند.

صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه‌اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منیع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «قواقف» زندگی می‌کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (٩٤)

«گفتند: ای ذوالقرنین!» این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنانشان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند. به قولی: فهمیدن سخنان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود. به قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمانشان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: «همانا یا جوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند پس آیا خراجی» یعنی: مالیاتی از اموالمان را «برای تو مقرر کنیم به این شرط که در میان ما و آنان سدی» استوار و نفوذناپذیر «بسازی» که جلو هجوم آنان به سوی ما را بگیرد.

یا جوج و مأجوج دو قبیله از بشر و به قولی از طایفه اترکانند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان در بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر اینکه آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یا جوج و مأجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح اند، یا جوج از قوم تاتار و مأجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد. بعضی برآوردند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت

و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یاجوج و ماجوج قومی ستمگر و خشن هستند که پیشینیان‌شان از بحیره طبریه می‌گذرند و خدای عزوجل در هنگام نزول عیسی^ص از آسمان، آنان را بر می‌انگیزد چنان‌که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است».

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (٩٥)

«گفت» ذوالقرنین «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. سپس از آنان یاری خواست و گفت: «مرا با قوه‌ای مدد کنید» یعنی: نیازی به خراج شما ندارم بلکه مرا به مردانی از خود که با دست و زور بازوی خویش با من همکاری کنند، یاری کنید، یا مرا در تهیه سامان و آلات ساختمانی یاری کنید «تا میان شما و آنان سدی محکم» و نفوذناپذیر «بسازم».

**أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا
قَالَ أَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا (٩٦)**

«برای من قطعات آهن» یعنی: آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار می‌رود «بیاورید. تا آن‌گاه که برابر ساخت میان آن دو کوه را» صدفین: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را

آوردند و پس از آنکه او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح ساخت آن‌گاه «گفت» به عمله و کارگران: «بدمید» بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری «تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید» به قولی: او به نهادن يك دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آن‌گاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آنکه حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت - و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد - سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد «گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم» در نتیجه لایه‌های آهن و سنگ با مس گداخته خوب به هم جوش خورد و چسبید و خالی‌گاه‌های میان آهن‌ها کاملاً مسدود شد و سرانجام این پیکره از آهن و سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدی مستحکم و نفوذناپذیر تبدیل شد. قطر: مس گداخته است.

صاحب تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «جدیدا روش آمیختن مس با آهن برای نیرومند ساختن بیشتر آهن به کار گرفته شده و از افزودن نسبی از مس به آهن، مقاومت و صلابت آهن دوچندان شده است. گفتنی است؛ این روشی بود که خدای عزوجل ذوالقرنین را به آن راه نمود و آن را

قرنها قبل از علم جدید بشر در کتاب جاودان خویش ثبت کرد.»

فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

«در نتیجه یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن بالا روند» به دو دلیل: یکی ارتفاع آن و دیگری صافی و لغزندگی آن «و نتوانستند آن را سوراخ کنند» و از زیر آن نقب بزنند، به سبب محکمی و صلابت و ضخامت آن.

مراغی در تفسیر خود می‌گوید: «سدی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مورخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقه «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازه آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مورخ اسپانیایی «کلاویگو» در سفر سال «۱۴۰۳ م» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، همو در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)

«گفت» ذوالقرنین «این» تمکن و دسترسی من به ساختن این سد «رحمتی از جانب پروردگار من است» یعنی: از آثار رحمت پروردگار بزرگ من بر این قوم، یا بر مردم است زیرا این سد میان یاجوج و ماجوج و

فساد افروزی‌شان در زمین حایل می‌شود «ولی چون وعده پروردگار من» به خروج یاجوج و ماجوج در آستانه روز قیامت «فرا رسد، آن را در هم کوبد» یعنی: این سد را با زمین هموار، هم‌سطح می‌سازد «و وعده پروردگارم» بر خراب ساختن این سد و خروج یاجوج و ماجوج قبل از روز قیامت؛ «حق است» و ثابت و برگشتناپذیر. این آخرین سخن ذوالقرنین است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «اکنون می‌دانیم که این وعده پروردگار متعال تحقق یافته است زیرا چنگیزخان و سلاله او خروج کردند و در زمین - اعم از شرق و غرب آن - فساد عظیم پراکندند و نشانه‌ها و مظاهر تمدن اسلامی را ویران و خلافت عباسی را در سال (۶۵۶ هـ ق) ساقط کردند». در حدیث شریف به روایت زینب بنت جحش رضی‌الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ص از خواب بیدار شدند و درحالی‌که چهره ایشان سرخ شده بود، فرمودند: «ویل للعرب من شر قد اقترب، فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا و حلق...»: ای وای بر عرب از شری که تحقیقا نزدیک شده است، امروز از سد یاجوج و ماجوج به این اندازه گشوده شد - و دست خویش را حلقه کردند - گفتم: یا رسول‌الله! آیا درحالی‌که نیکان در میان ما هستند، هلاک می‌شویم؟ فرمودند: آری! آن‌گاه که فساد و پلییدی بسیار شود». بلی! آن حلقه که پیامبر اکرم ص بدان اشاره کردند، بزرگ و بزرگتر شد تا آن‌که در نیمه اول

قرن هفتم هجري به خروج تاتار و مغول
انجاميد. والله اعلم.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (٩٩)

«و بعضي از آنان را» يعني: بعضي از مردم
را «در آن روز» يعني: در روز خروج
يا جوج و ما جوج «رها مي كنيم تا موج آسا در
بعضي ديگر در آميزند» يعني: مردم در روز
خروج يا جوج و ما جوج درهم مي آميزند و قتل و
كشتار بسيار گشته كشتزارها نابود و
سرمايه ها تلف مي شود. و همه اينها قبل از
برپايي قيامت و قبل از نفخ صور در زماني
است كه براي ما معلوم نيست. يا معني اين
است: مردم در روز قيامت موج آسا درهم
مي آميزند زيرا خروج يا جوج و ما جوج از
نشانه هاي نزديكي قيامت است «و در صور
دميده شود» و دمنده اسرافيل است. به
قولي: اين نفخه دوم است، به دليل اين
فرموده وي: «پس گرد آوريم آنان را،
گرد آوردي» يعني: پس از متلاشي شدن و
تبديل شدن اجسادشان به خاك، آنان را زنده
مي گردانيم سپس همه را به سوي محشر گرد
مي آوريم.

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (١٠٠)

«و آن روز دوزخ را آشكارا پيش كافران
روبرو آوريم» يعني: در روزي كه گردشان
مي آوريم، دوزخ را برايشان مي نمايانيم،
بدانسان كه آن را مشاهده كنند تا مشاهده
دوزخ زجري بليغ و رعبي عجيب در آنان پديد
آورد.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱)
«به همان کسانی که چشمانشان از یاد من در پرده‌ای بود» یعنی: دوزخ را به همان کسانی می‌نمایانیم که چشمان احساس و بصیرتشان از مشاهده آیات و نشانه‌های من در پرده‌ای بود، نشانه‌هایی که هر کس اهل تفکر و عبرت گرفتن باشد، از مشاهده آنها غافل نمانده و خدای عزوجل را با توحید و تمجید وی یاد می‌کند «و» دوزخ را به همان کسانی نیز می‌نمایانیم که «توانایی شنیدن» حق «را نداشتند» به سبب اعراضشان از ادله سماعی.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲)

«آیا کافران پنداشته‌اند که بجز من بندگان مرا» که عبارت از فرشتگان و مسیح و شیاطین‌اند «اولیاء بگیرند» یعنی: معبود خویش گیرند؟ آیا این اندیشه ناصواب و ناممکن‌شان موجب عذاب نیست؟ قطعاً موجب عذاب است، آنها باید بدانند که: «همانا ما جهنم را آماده کرده‌ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد» یعنی: جهنم را آماده پذیرایی کافران ساخته‌ایم که با ورود به آن، با انواع عذابها مورد پذیرایی قرار می‌گیرند و به جایگاههای خود رهسپار می‌شوند چنان‌که برای میهمان متکا و جایگاه آماده ساخته می‌شود. این تعبیر از باب تهکم و استهزای آنهاست.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴)

«بگو: آیا شما را از کسانی که از روی عمل زیان‌کارترین مردمند، آگاه گردانم» یعنی: ای مردم! آیا شما را از کسانی که از روی زیان و خسران اعمال، از بدبخت‌ترین مردم‌اند، آگاه گردانم؟ آری! آگاهتان می‌گردانم؛ آنان: «کسانی‌اند که کوشش آنان در زندگی دنیا گم شده است» گم‌شدن کوشش، بطلان و نابودی و به‌هدر رفتن آن است «و خود می‌پندارند که نیکو کردارند» یعنی: خود مفتون و دل‌باخته راه و روش باطل خویشانند و می‌پندارند که با در پیش گرفتن این راه و روش، کار خوبی انجام داده و از آثار و نتایج آن نفع می‌برند. پس اینان زیان‌کارترین مردمند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵)

«آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگار خویش» یعنی: به دلایل توحید و یگانگی وی از آیات تکوینی و تنزیلی «کافر شدند و» کافر شدند «به ملاقات او» یعنی: به بعث بعد از مرگ و مابعد آن از امور آخرت «در نتیجه اعمالشان تباه گردید» یعنی: اعمالی که انجام دادند و آن را نیک می‌پنداشتند، تباه شد و دلیل تباه شدن آن، کفرشان است «پس روز قیامت برای آنان هیچ وزنی نخواهیم نهاد» یعنی: در آن روز برای آنان نزد ما هیچ قدر و قیمتی نخواهد بود و هیچ بهایی به آنان نخواهیم داد. در حدیث شریف

آمده است: «همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد خدای عزوجل به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: **(فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا)**». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا (۱۰۶)

«این» هشدار را بگیرند که: «جهنم جزای آنان است، به سبب این‌که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند» مفسران در تعیین این «زیانکارترین انسانها» اختلاف نظر دارند؛ به‌قولی: آنان یهود و نصاری اند، به‌قولی: آنها کفار مکه و به‌قولی: آنها راهبان متولی صومعه‌ها اند. همچنین روایت شده است که علیؑ خوارج «حروریه» را نیز از مصادیق آنان دانسته است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» حال و وضع ایشان برضد حال و وضع کسانی است که قبلاً ذکرشان رفت زیرا «باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است» که برای گرامیداشت و تجلیل هر چه بیشترشان آماده شده است. فردوس در کلام عرب: به درختان انبوه و به هم پیوسته‌ای گفته می‌شود که اغلب آنها درخت انگور باشد و فردوس در زبان رومی، به معنای باغ است.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸)

«جاودانه در آنند و از آنجا درخواست انتقال» به جایی دیگر «نمی‌کنند» زیرا باغهای فردوس فرخنده‌تر و گرامی‌تر از آن است که آنان خواستار جایی دیگر غیر از آن شوند. در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباد بن صامت آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از خدا Ψ می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹)

«بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب باشد، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعا دریا به پایان می‌رسد، هر چند مانند آن دریا را به طریق مدد بیاوریم» یعنی: اگر کلمات علم خدا Ψ و حکمت وی نوشته شوند و آب دریا مرکب قلم باشد و قلم هم بنویسد، یقیناً قبل از آنکه کلمات حق تعالی به پایان رسد، آب دریا به اتمام می‌رسد و اگر مانند آن دریا باز به مدد آن آورده شود و مرکب آن قلم گردد، باز هم آب آن دریای دیگر و همین‌طور دریاهای دیگر... نیز به پایان می‌رسد، بی‌آنکه کلمات پروردگار به آخر

برسد زیرا کلمات الهی نامتناهی است. پس هرگاه علم الهی چنین است، دیگر چگونه انسان روی دل به سوي او نکرده و به دین وي در نمی آید؟!

از آیه کریمه، کثرت کلمات پروردگار متعال بر می آید، به نحوی که قلمها و کتابها نمیتوانند آنها را در ضبط و شمار آورند. نظیر آن است آیه: **(وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)** : (و اگر درختانی که در زمین است، همه قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد، قطعاً خدا شکست ناپذیر حکیم است) «لقمان/۲۷».

ابن عباس^ک در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: چون آیه **(... وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)** [الإسراء: ۸۵]: و شما از علم جز اندکی داده نشده اید) نازل شد، یهود گفتند: بلکه به ما علم بسیاری داده شده است زیرا به ما تورات داده شده و هر کس به وي تورات داده شد، بی گمان به او خیر بسیاری داده شده است. همان بود که آیه: **(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ...)** نازل شد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

«بگو: جز این نیست که من هم مثل شما بشري هستم» یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی دانم و اگر خدای عالم الغیب مرا آگاه نمی کرد، نمیتوانستم به شما از

داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم
«به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی،
برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر
انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من
این است: «که خدای شما خدایی یگانه است»
و شریکی ندارد «پس هر کس به لقای
پروردگار خود امید دارد» و چنین توقعی را
که از شأن مؤمنان است در دل می‌پروراند
«باید به کار شایسته پردازد» کار
شایسته: هر کاری است که شرع شریف بر خیر
بودن آن راهنمایی و تأکید کرده و
انجام‌دهنده آن را سزاوار ثواب معرفی کرده
است «و هیچ‌کس را» از خلق «در عبادت
پروردگار خویش شریک نسازد» چه آن کس
نیکوکار باشد، چه بدکردار، چه حیوان
باشد، چه جماد. البته ریا نیز که شرک خفی
است، شامل این نهی می‌شود.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از
ابی‌سعید بن ابی فضاله انصاری آمده است که
فرمود: از رسول خدا شنیدم که فرمودند:
«إذا جمع الله الأولین والآخرین لیوم لا ریب فیہ نادى مناد: من کان أشرك فی
عمل عمله لله أحداً، فلیطلب ثوابه من عند غیر الله؛ فإن الله أغنى الشركاء عن
الشرك: چون خدای عزوجل پیشینیان و پسینیان
را برای روزی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن
نیست گرد آورد، منادی ندا در می‌دهد که:
هر کس با خدا در عملی که برای او انجام
داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب
خویش را از غیر الله طلب کند زیرا خدا
بی‌نیازترین شرکا از شرک است». همچنین در
حدیث شریف آمده است: «روز قیامت اعمال
بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه

خدای عزوجل عرضه می‌شود پس خدای عزوجل
می‌فرماید: این یکی را دور افکنید و آن
یکی را پیش آورید. فرشتگان می‌گویند:
پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی
جز خیر چیزی ندیده ایم؛ می‌فرماید: آری!
ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من
امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از
آن خالصا رضای من بوده است».

(سوره مریم)

مکی است و دارای (۹۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این‌که مشتمل بر داستان بارداری سیدتنا مریم علیها السلام و ولادت عیسی ﷺ است، «مریم» نامیدند. ابن مسعود ؓ در بیان داستان هجرت حبشه می‌گوید: «جعفر بن ابیطالب ؓ صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و اصحابش قرائت کرد».

موضوع این سوره همانند سایر سوره‌های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند Ψ و وحدانیت وی و اثبات بعثت و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیاء است.

کهیص (۱)

خوانده می‌شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد» در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده می‌شود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف. این حروف از حروف مقطعه است و سخن در این باره، در ابتدای سوره «بقره» گذشت.

ذِکْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا (۲)

«بیان رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا» یعنی: این آیات یادی از رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا است. او از انبیای

بنی اسرائیل بود که شغل نجاری داشت و همسرش خاله عیسی است.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳)

«آن‌گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد» به قولی: زکریا بدان جهت پروردگار خویش را آهسته ندا داد که این شیوه، از ریا دورتر است. به قولی دیگر: ندای خاموشانه زکریا از آن روی بود که او سالخورده و ضعیف شده بود و توانایی ندا کردن بلند را نداشت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)

«گفت» زکریا در آن ندای آهسته خود: «پروردگارا! من استخوانم سست گردیده» مرادش این بود که استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور می‌شود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵)

«و همانا من پس از خود از موالم بیمناکم» مراد از موالی در اینجا: اقارب

و اقوام عصبه (پشتي) چون پسرعموها و مانندشانند. آري! اقارب و پسر عموهاي زكريا به امر دين بي‌توجه بوده و از برداشتن بار رسالت سستي ورزيده و اين شايستگي را از كف داده بودند، يا گرفتار دنيا گشته بودند و مشغوليتهاي دنيايي آنها را از برپا داشتن كار دين براي بني‌اسرائيل به خود سرگرم ساخته بود پس زكريا از آن بي‌مناك شد كه با مرگش دين حق از بين برود بنابر اين، از خداي عزوجل خواست تا ولي و سرپرستي را به وي عنایت فرمايد كه بعد از مرگش به امر دين قيام ورزيده و بر رونق بخشیدن به كار آن، حريص و مشتاق باشد **«و زَنِمَ عَاقِرٌ اسْت»** عاقر: زني است كه به سبب كبر سن از زايائي بازمانده است **«پس عطا كن به من از جانب خود ولي»** يعني: وارث و جانشيني. او بدان جهت تصريحاً طلب فرزند نكرد زيرا مي‌دانست كه او و زنش در سن و حالي قرار ندارند كه پيدایش فرزند به حسب عادت از ایشان ممكن باشد. به‌قولي ديگر: مراد او از ولي، فرزند بود.

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (٦)

«تا هم وارث من باشد و هم وارث آل يعقوب» وراثت در اینجا بنا بر قول راجح: وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال، به دليل اين حديث شريف رسول خداص: **«نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت انبيا ميراث نمي‌گذاريم»**. پس معني سخن زكريا اين است كه: آن جانشين، علمي را كه نزد وي و اولاد يعقوب هست،

میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی‌شان قیام ورزد «و او را - ای پروردگار من - پسندیده گردان» در اخلاق و افعال وی، که هم تو از او راضی و خشنود باشی و هم بندگان او را بپسندند و دوست بدارند تا بدین وسیله، او شایسته برداشت علم دین و تعلیم و تبلیغ آن باشد و بتواند شعایر دینشان را برایشان برپا دارد.

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (٧)

خداوند ﷻ دعای وی را اجابت کرد و این ندا را به وسیله فرشتگان به سوی وی فرستاد: «ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم، که پیش از این هیچ همنامی برای او قرار نداده‌ایم» یعنی: قبل از او هیچ کس را به نام یحیی نام ننهاده‌ایم. مجاهد در بیان معنی آن می‌گوید: «قبلا برای او هیچ شبیه و نظیری قرار نداده‌ایم». گفتنی است که بیان خصوصیات یحییؑ بعدا می‌آید. ولی ابن‌جریر معنی اول را ترجیح داده است.

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (٨)

«گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن‌که زنم نازاست و خودم نیز به سبب سالخوردگی به نهایت ضعف رسیده‌ام» یعنی: سن و سالم به آخر رسیده و فرسوده و فرتوت شده‌ام. به قولی: او صدوبیست سال و زنش نودوهشت سال سن داشتند. از این سخن وی چنین برمی‌آید که او از قدرت خدای عزوجل و صنع بدیع وی که از پیری سالخورده

و زني نازا فرزندی پدید می‌آورد، شگفت زده شد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (٩)

«گفت» خداوند متعال از طریق فرشته «همچنین است» یعنی: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی پدید آید «پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است» یعنی: این کار در عین دوری و دشواری از نظر تو اما بر من سهل و ساده و آسان است «و هرآینه خودت را پیش از این – درحالی‌که چیزی نبودی – آفریدم» تو را نیز از عدم محض به ساحت وجود آوردم پس پدید آوردن فرزند برایت از طریق توالد و تناسل، بر من بسی سهل و آسان است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (١٠)

«گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارتت بر باردار شدن زخم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا بارداری در آغازین مرحله، مخصوصاً از زنی که عادت ماهانه وی به سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت‌آسا است «فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز با این‌که سالمی، با مردم سخن نمی‌گویی» یعنی: در عین حالی‌که صحیح و سالمی و چنان بیماری‌ای در تو نیست که از سخن گفتن بازت دارد ولی در آن مدت قادر به سخن گفتن نیستی.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

«پس» زکریا «از محراب» یعنی: جای نمازخواندن (مصلاي) خود «بر قوم خویش در آمد» و مردم برای نماز انتظار او را می‌کشیدند «پس به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح گویند» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد. به‌قولي: برایشان دستخطی نوشت و در آن ایشان را به نمازخواندن صبح و عصر دستور داد. به‌قولي دیگر: دستور داد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان‌الله» بگویند.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲)

«ای یحیی! کتاب را بگیر» یعنی: القصه یحیی - پسرخاله عیسی^ص - متولد شد و به سنی رسید که در آن می‌توانست مورد خطاب قرار گیرد پس به او گفتیم: ای یحیی! کتاب خدا - یعنی تورات - را بگیر «به قوت» یعنی: با جد و جهد و استواری و عزم و با پشت‌گرمی به تأییدات ما «و در کودکی به او حکم دادیم» حکم: در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به‌قولي: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی^ص در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳)

«و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم» یعنی: یحیی^ص را به رحمتی مخصوص از نزد خویش

مفتخر ساختیم. حنان: رحمت، عاطفه و محبت است. به قولی معنی این است: به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطوفت می‌ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می‌داد «و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به سویی خیر هدایتشان می‌کرد «و تقوا پیشه بود» یعنی: یحییٰ از معاصی خدا Ψ پرهیزگار و مطیع وی بود.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)

«و با پدر و مادر خود نیکرفتار بود» و نرم دل و مهربان «و زورگویی نافرمان نبود» یعنی: در برابر والدین یا در برابر پروردگارش، متکبر و عاصی نبود.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

«و سلام بر او» یعنی: امانی از جانب خدا Ψ بر یحیی باد. به قولی معنی این است: خدای عزوجل بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از این‌که شیطان به وی گزندی رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می‌میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته می‌شود» نیز از هول و هراس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناک‌ترین حالاتی که انسان در آن قرار می‌گیرد، همین سه حالت است:

۱ - روزي که متولد مي‌شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می‌آید.

۲ - روزي که می‌میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می‌بیند که قبلاً آنان را نمی‌شناخته و با احکام و قضایای روبرو می‌شود که پیشتر با آنها آشنایی نداشته است.

۳ - روزي که برانگیخته می‌شود؛ زیرا با هول و هراس روز قیامت روبرو می‌شود. پس یحییؑ در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

یحییؑ در شریعت موسوی عالمی کامل نیز بود، مردم را به توبه از گناهان فرامی‌خواند و آنان را در رودخانه اردن برای توبه از گناهان غسل می‌داد، که نصاری به این روش وی اقتدا کردند و او را «یوحناي معمدان» می‌نامند.

نقل است که یکی از حکام فلسطین به نام «هیرودس» دختر برادری بسیار زیبا به نام «هیرودیا» داشت پس خواست تا دختر برادرش را به عقد خود درآورد ولی یحییؑ به دلیل حرام بودن این ازدواج با آن موافقت نکرد، «هیرودس» عموی دختر از بس که مفتون و شیفته او بود از او خواست تا هر آرزویی که دارد با وی در میان گذارد تا آرزویش را برآورده کند، آن دختر با توطئه و تحریک مادرش سر یحییؑ را از وی خواست و او هم یحییؑ را به شهادت رساند. و چون خبر

شهادت وي به عیسیٰ رسید، او دعوتش را در میان مردم نمایان کرد و به تبلیغ و هشاردهی آنان قیام کرد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (١٦)

«و یاد کن» ای محمدص! «در کتاب» یعنی: در این سوره، داستان «مریم را آن‌گاه که در مکانی شرقی کناره گرفت» یعنی: به مکانی در جهت شرق بیت‌المقدس خلوت‌گزین شد. ابن‌عباس[ؓ] می‌گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسیٰ[ؑ] در این جهت از بیت‌المقدس متولد شد. به قولی: مریم علیها السلام به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (١٧)

«پس در برابر آنان حجابی برخود گرفت» تا از چشم مردم پنهان باشد و او را در حال عبادت نبینند. حجاب: پرده و مانع است «پس به‌سوی او روح خود را فرستادیم» که جبرئیل[ؑ] است. حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می‌شود «پس به‌صورت بشری درست اندام بر او نمایان شد» یعنی: جبرئیل[ؑ] به شکل انسانی تمام عیار در دیده مریم علیها السلام نمایان شد به‌طوری که از اوصاف بنی‌آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم پنداشت که او نسبت به وی قصد بدی دارد به همین جهت:

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸)

«گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر پرهیزگار باشی» یعنی: اگر از کسانی باشی که خداترس و پرهیزگارند، من از تو به خدا Ψ پناه می‌برم لذا از پرده‌گاه من بیرون شو. چنان‌که گویند: اگر مؤمنی، به من ستم نکن. نقل است که مریم علیها السلام هنگامی که حیض می‌شد، از پرده‌گاهش به خانه خاله‌اش می‌آمد و چون پاک می‌شد به پرده‌گاه خویش بازمی‌گشت.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹)

«گفت» جبرئیل ؑ «جز این نیست که من فرستاده پرودگار توام» یعنی: چنان نیست که من نسبت به تو قصد بدی داشته باشم بلکه من از جانب همان پروردگاری به سویت فرستاده شده‌ام که به او پناه بردی و از کسانی نیستم که انتظار بدی از آنان می‌رود و آمده‌ام: «برای این‌که به تو پسری پاکیزه ببخشم» زکی: پاکیزه از گناهان که بر پاکی و پاکدامنی رشد می‌کند.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰)

«گفت» مریم علیها السلام «چگونه برایم پسری باشد، با آن‌که هیچ بشری به من دست نرسانیده است» یعنی: هیچ شوهری به من نزدیکی نکرده است «و من هرگز زناکار نبوده‌ام» و فرزند عادتاً با یکی از این دو شیوه به دنیا می‌آید. بغی: زن زناکاری است که مردان را در برابر پول به کام‌خواهی از خود فرامی‌خواند.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَفْضِيًّا (۲۱)

«گفت» جبرئیل «فرمان حق چنین است» که بی‌پدر، پسری به تو عنایت کند «پروردگار تو فرموده که این بر من آسان است» و هیچ دشواری ندارد «و تا او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم» یعنی: تا آن طفل را، یا آفرینش وی را بدون پدر، آیه و نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم که با آن به کمال قدرت ما پی‌برند «و رحمتی از جانب خویش» قرار دهیم، به سبب هدایت و خیر بسیاری که از جانب او به مردم می‌رسد زیرا هر پیامبری برای امتش رحمتی است «و این کاری مقدر شده است» که خدای عزوجل آن را مقدر کرده، قلم آن را نوشته و در علم ازلی قدیم وی ثبت شده پس قطعاً انجام یافتنی است و هیچ برگشتی ندارد. یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲)

«پس مریم به او باردار شد» یعنی: جبرئیل در چاک پیراهن مریم علیها السلام دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم علیها السلام رسید آن‌گاه او به عیسیٰ باردار شد «و به سبب آن حمل به‌جایی دور از مردم کناره گرفت» ابن‌عباس می‌گوید: «مریم در انتهای وادی

بیتلحم که میان آن و ایلیا چهار مایل راه فاصله است، کناره گرفت.».

**فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا
مَنْسِيًّا (۲۳)**

«پس درد زایمان او را به سوي تنه درخت خرمایي کشانید» یعنی: درد زایمان مریم را ناچار و ناگزیر از پناه بردن به تنه درخت خرمای خشکی گردانید، گویی او در طلب چیزی بود تا بر آن تکیه داده و به آن درآویزد چنانکه زن باردار در هنگام شدت درد زایمان به هر چیز ممکني درمی آویزد و چنگ میزند. مخاض: درد زایمان و حالت ولادت است «گفت» مریم علیها السلام «ای کاش پیش از این مرده بودم» مریم آرزوی مرگ کرد زیرا از آن ترسید که به وی در عفت و دینش بدگمان شوند. این آیه دلیل بر جایز بودن آرزوی مرگ در هنگام فتنه است زیرا مریم دانست که با این نوزاد، به فتنه مردم مبتلا میشود «و» ای کاش «یکباره فراموش شده بودم» نسی: چیز بی ارزشی است که از شأن آن این است تا فراموش شود زیرا از فقدان آن هیچ تألمی دست نمی دهد، مانند گم کردن میخ، ریسمان، کفش کهنه و امثال آن که مردم عادتاً به آنها هیچ ارزشی نمی دهند.

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴)

«پس او را از زیرپای او ندا داد» یعنی: چون جبرئیل این سخن مریم علیها السلام را شنید، او را از فرودست وی ندا داد زیرا

جبرئیل ﷺ در زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود. به قولی: منادی خود عیسی ﷺ بود و مادرش را چنین ندا داد: «**که اندوه مخور، بی‌گمان پروردگارت از زیرپای تو جوی آبی پدید آورده است**» سري: جوی آب کوچکی است که خدای عزوجل از فرودست مریم برایش جاری کرد تا از آن بیاشامد. به قولی: مراد از سري در اینجا عیسی ﷺ است زیرا به مردان بزرگ و با عظمت، سري می‌گویند.

وَهْزِي إِلَيْكَ بِجُذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (٢٥)

«و تنه درخت خرما را به سوي خویش بجنبان» یعنی: تنه درخت خرما را بگیر و آن را به سوي خود بتکان «بر تو خرماي تازه اي از درخت می‌ریزند» رطب جني: خرماي تازه اي است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می‌ریزند. عمرو بن میمون می‌گوید: «براي زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی ﷺ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلي آفریده شد که آدم ﷺ از آن آفریده شد...».

آری! مریم (علیها السلام) قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوي حق تعالی روزي پاک بهشتي داده می‌شد^۱ و این گرامی داشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی ﷺ را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته اند: مریم

^۱ نگاه کنید به «آل عمران/۳۷».

قبل از ولادت عیسیٰ Ψ تماماً مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسیٰ Ψ نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به دست آوردن روزی مأمور گشت. علما با این آیه استدلال کرده اند بر اینکه: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند Ψ آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگان می باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (٢٦)

«پس» از این رطب و از این آب گوارا «بخور و بیاشام و دیده آسوده دار» یعنی: روانت را آرام و مطمئن بدار و غم و اندوه را از خود بران «پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: هرآینه من برای خدای رحمان روزه نذر کرده ام» مراد از روزه در اینجا؛ روزه سکوت است «و امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت» مرادش این بود که بعد از دادن این خبر به آنها، با هیچ یک از آنها سخن نخواهد گفت. به قولی: حتی او این خبر را نیز با تلفظ کلمات به آنان نداد بلکه با اشاره مفید و قابل فهم این امر را به آنان فهماند. یادآور می شویم که روزه سکوت در دیانت های پیشین مشروع بود ولی در اسلام مشروعیت ندارد و سنت اسلام، سکوت کردن از زشتگویی است.

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷)

«پس مریم او را» یعنی: عیسی را «پیش قوم خود آورد» از آن جای دور افتاده ای که خود را در آن کنار کشیده بود «درحالی که او را در آغوش گرفته بود» پس چون آنها طفلی را در آغوش وی دیدند؛ «گفتند» در حال انکار و ابراز اشمئزاز از مشاهده این حالت: «ای مریم! به راستی آوردی» یعنی: مرتکب شدی «چیزی زشت را» فریاً: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری را زیرا فرزندی را بی پدر به دنیا آورده ای.

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (۲۸)

«ای خواهر هارون» مراد از این هارون، هارون برادر موسی علیهما السلام نیست زیرا در میان آن دو هزار سال فاصله بود بلکه این هارون مرد نیکوکاری بود که در آن زمان زندگی می کرد. به قولی دیگر؛ معنی این است: ای کسی که ما او را در صلاح و عبادت و زهد مانند هارون برادر موسی علیهما السلام می پنداشتیم، آخر چگونه مرتکب چنین عملی گردیدی؟ یعنی: آنان مریم علیها السلام را در صلاح و عبادت به هارون برادر موسی علیهما السلام تشبیه کردند.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه آمده است که گفت: «رسول خدا ص مرا به سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می خوانید: (يَا أُخْتُ هَارُونَ) درحالی که موسی و سالیان سال قبل از عیسی زندگی می کرد؟! راوی می گوید: پس چون بازگشتم،

این سخنشان را با رسول خداص در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می‌کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...». آری! گفتند: ای خواهر هارون! «پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز زناکار نبود» یعنی: تو از اهل بیت پاک و پرهیزگاری هستی که به صلاح و عبادت معروفند پس چگونه مرتکب چنین کار بدی گردیدی؟.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ
آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰)

«مریم به سویی طفل خود» عیسی ۱ «اشاره کرد» او فقط به اشاره اکتفا کرد و عیسی ۱ را به سخن گفتن دستور نداد زیرا برای خدای عزوجل روزه سکوت نذر کرده بود «گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و در حال کودکی است سخن بگوییم؟» در اینجا بود که معجزه بزرگی به ظهور پیوست:

«گفت» عیسی ۱ «من بنده خداوندم» پس اولین سخنی که عیسی ۱ به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعدا از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند «به من کتاب داده» یعنی: خداوند ۱ در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب

برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی^U در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقین‌ی‌ای خبر می‌داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱)

«و هر جا که باشم مرا مبارک ساخته است» مبارک: بابرکت، بسیار نفع‌رسان برای بندگان و آموزگار خیر و فضیلت است «و مادام که زنده باشم» یعنی: در مدت دوام زندگانیم؛ «مرا سفارش کرده است» یعنی: مرا امر کرده است «به نماز و زکات» مراد از زکات: زکات مال، یا پاکسازی نفس است.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲)

«و مرا در حق مادرم نیکوکار ساخته» بدین‌گونه عیسی^U به قدرت لایزال خداوند^Ψ در حال کودکی دانست که پدری نداشته است «و مرا جبار شقی نگردانیده است» جبار: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی ناامید، یا عاق و نفرین شده مادر است. برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر اینکه گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳)

«و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم» یعنی: بر من در روزی که متولد شدم

سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی‌سازد و مرا به حق و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجددم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم.

پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی^ص آن را در آغوش مادرش اعلام کرد. مالک بن انس^ر می‌گوید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی^ص از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، درحالی‌که قدریه می‌گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵)

«این» کسی که به اوصاف یادشده توصیف شد و گفت: من بنده خدایم... تا به آخر؛ همانا «عیسی پسر مریم است» نه خدا، یا فرزند خدا چنان که نصاری می‌پندارند - العیاذ بالله «همان سخن راست و درستی که آنان در آن اختلاف می‌کنند» یعنی: این سخن، همان سخن راست و درست درباره حقیقت عیسی پسر مریم علیهما السلام است، نه آنچه که گمراهان و مغضوبان در این باره می‌گویند؛ از جمله اینکه به عیسی نسبت فرزند خدا را سبحان را می‌دهند، در حالی‌که: «خدا را نسزد که فرزندی برگیرد» یعنی: درست و

سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد
«منزه است او» و مقدس است از این سخن و
از این نسبت نادرست «چون کاری را اراده
کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: موجود
شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود» چنان‌که به
عیسی^۱ گفت: «کن: موجود باش» و او هم
بی‌درنگ موجود شد. پس کسی که دارای
این‌چنین شأنی است، چگونه این توهم درباره
وی می‌رود که دارای فرزندی باشد؟ زیرا
داشتن فرزند از نشانه‌های نقص و نیازمندی
است که حق تعالی از آن مبرا است.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶)

«و» گفت: عیسی^۱ «در حقیقت خداست که
پروردگار من و پروردگار شماست پس او را
بپرستید، این است راه راست» یعنی: آنچه
به شما درباره این حقیقت که او پروردگار
من و پروردگار شماست، گفتم همانا راه
راستی است که هیچ کجی و انحرافی در آن
نیست و رونده این راه، هرگز گمراه
نمی‌شود.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ۖ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷)

«اما احزاب از میانشان اختلاف کردند»
یعنی: فرقه‌های نصاری یا مجموعه اهل کتاب
در امر عیسی^۱ به اختلاف پرداختند لذا
یهودیان گفتند: او ساحر است همچنین
گفتند: او پسر یوسف نجار است. یوسف نجار
مرد عابد و زاهدی از نزدیکان مریم
علیها السلام بود که همراه با وی به خدمت
بیت المقدس اشتغال داشت. نصاری نیز درباره

عیسی^ص به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند؛ فرقه نسطوریه گفتند: او پسر خداست – العیاذبالله – و فرقه ملکانه گفتند: او سومین سه خداست – العیاذ بالله «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت است.

ابن‌کثیر به نقل از علمای تاریخ می‌گوید: «قسطنطین فرقه‌های نصاری را در یکی از مجامع سه‌گانه مشهورشان گرد آورد و شمار اسقف‌هایشان در آن اجتماع عظیم به دوهزار و صد و هفتاد تن رسید، سپس از آنان درباره عیسی^ص نظرخواهی کرد، آنها درباره او اختلافی جدی و فاحش در میان آورده و آرا و اندیشه‌های بسیار متفاوتی ابراز کردند مگر سیصد و هشت تن از آنان که همه بر یک قول متفق بودند پس قسطنطین که خود به علاوه پادشاهی، فیلسوف نیز بود به آن سیصد و هشت تن گرایش یافت و آنان را به پیشوایی نصاری برگزید و دیگران را طرد کرد. سپس آنها برایش کتابها وضع کرده قوانین و برنامه‌هایی ساختند و پرداختند و بدعت‌های بسیاری را بنا نهادند دین مسیح را تحریف کردند و او در مملکت خویش که شامل سرزمین شام و جزیره و روم بود، برایشان کلیساهای بزرگی بنا کرد و گویند: تعداد این کلیساهای به دوازده هزار بالغ می‌شد».

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۸)

«چقدر شنوا و بینا باشند» یعنی: چقدر شنوایی و بینایی‌شان قوی است «روزی که به سوي ما می‌آیند» برای حساب و جزا زیرا خدای متعال در آن روز بینایی‌شان را نافذ می‌گرداند «ولي این ستمگران» که نیایش و پرستش را در غیر محل و جایگاه آن قرار داده‌اند «امروز» یعنی: در دنیا «در گمراهی آشکار قرار دارند» و از یافتن حق، کر و لال و کور می‌باشند درحالی‌که می‌پندارند بر راه و رسم درستی قرار دارند اما هیئات!

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹)

«و آنان را از روز حسرت بیم ده» یعنی: از روزی که همگان در آن افسوس و حسرت می‌خورند؛ بدکاران بر بدکاری و گناهان خویش و نیکوکاران بر انجام ندادن اعمال خیر بیشتر «آن‌گاه که کار به انجام رسانیده شود» یعنی: آن‌گاه که خداوند Ψ از حساب و داوری فارغ گشته کارنامه‌های اعمال درهم پیچیده شود و اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند «و حال آن‌که آنها در غفلتند» یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برایشان آماده ساخته شده، غافلند در حالی‌که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به‌گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود «و آنان ایمان نمی‌آورند» و این در علم ازلی خداوند Ψ رفته است و هیچ برگشتی ندارد. در

حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری ۳ از رسول اکرم ص آمده است که فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده می شود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته می شود آن گاه ندا در داده می شود: ای اهل بهشت! آیا این را می شناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده می نگرند و می گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده می شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می شناسید؟ آنان گردنهایشان را بلند کرده می نگرند و می گویند: آری! این مرگ است. آن گاه دستور داده می شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می شود: ای اهل بهشت! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول خدا ص این آیه را خواندند و بعدا با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا به سر می برند». در روایتی از ابن مسعود ۳ اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان شاد می شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به گریه و ولوله در می آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۰)

«ماییم که زمین را با هر که بر روی آن است به میراث می بریم» لذا از اهل زمین کسی در آن باقی نمی ماند تا آنچه را که

مردگان از منازل و کالاها و اسباب و وسایل به جا گذاشته اند، به میراث ببرد «و به سوي ما بازگردانیده می شوند» یعنی: در روز قیامت پس هر يك را در برابر عملش سزا یا پاداش می دهیم .

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (٤١)

«و یاد کن» ای محمدص! «در کتاب، ابراهیم را» یعنی: از اخبارش برای مردم در این سوره بخوان زیرا او پدر اعراب است و اعراب همگی به برتری شأن و جایگاه او معترفند تا آنها در نتیجه این یادآوری به هوش آیند و در این امر تأمل کنند که ابراهیم ψ پیرو آیین توحید بود نه از اهل شرك «بیگمان او صدیق و پیامبر بود» صدیق: بسیار راستگو، یا اهل تصدیقی قوی به آیات الله Ψ بود. سیوطی نقل می کند: ابراهیم ψ (۱۷۵) سال زندگی کرد، میان او و آدم ψ دو هزار سال و میان او و نوح ψ هزار سال فاصله بود و درخت انبیا \ddagger از او شاخ و برگ و بار و بر گرفت.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (٤٢)

«چون» ابراهیم ψ «به پدرش گفت» پدر ابراهیم ψ آزر بود چنانکه در سوره «انعام» آیه (۷۴) گذشت «پدرجان! چرا چیزی را که نمی شنود» دعا و استغاثه تو را «و نمی بیند» آنچه را که تو از عبادت و نیایش برایش انجام می دهی «و از تو چیزی را دفع نمی کند» پس نه منفعتی را برای تو جلب

می‌کند و نه زیانی را از تو دفع می‌کند
«عبادت می‌کنی؟» این چیز بی‌ارزش کور و کر،
بتانی بودند که آزر آنها را می‌پرستید.

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (٤٣)
«پدرجان!» این تعبیری است با لحنی
مهرانگیز و لطف آمیز، آمیخته با امید
و آرزو «به راستی که به من از علم چیزی
به دست آمده که تو را نیامده است» ابراهیم
به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به
وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که
به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این
فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از
این موهبت و توانایی برخوردار است که
گمراهان را به راه حقیقت راهنمون گردد.
هم از این‌روی گفت: «پس از من پیروی کن تا
تو را به راهی راست» و درست، رساننده به
مطلوب و نجات‌دهنده از هرگونه آفت
و ناخوشی‌ای «هدایت نمایم».

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (٤٤)
«پدرجان! شیطان را عبادت نکن» یعنی: از
او اطاعت نکن زیرا عبادت بتان اثر اطاعت
شیطان است «هرآینه شیطان عصیانگر خدای
رحمان است» چرا که او فرمان الهی در سجده
کردن برای آدم را فرو گذاشت و عاصی
سزاوار آن است که نعمتها از وی سلب شده و
نقمتها بر وی روی آورند پس پدرجان! در
این وادی سراسر خسران و زیان فرو نرو.

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (٤٥)

«پدرجان! من از آن می‌ترسم که از جانب خدای رحمان عذابی به تو برسد و تو ولی شیطان باشی» و به سبب موالات و دوستی و یاری وی، با وی در عذاب در افتی و در دوزخ قرین و همدم وی گردی.

قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنِ الْهَيْيَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (٤٦)

«گفت» آزر با لحنی سرزنش بار «ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روگردانی» یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ «اگر بازنایستی البته تو را رجم خواهم کرد» یعنی: تو را سنگسار خواهم کرد. به‌قولی: معنای «رجم» این است که تو را دشنام خواهم داد «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (٤٧)

«گفت» ابراهیم «سلام بر تو» یعنی: درود تودیع و متارکه‌ام تقدیم تو باد و بدان که به پاس حرمت پدری از من به تو آزاری نمی‌رسد. پس این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرامی‌داشت و از مصادیق این آیه است: (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا): (و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!) «فرقان/۶۳». «به‌زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره بر من پر مهر بوده است» حفیاً: پروردگار متعال همواره بر من بسیار پرلطف و پرمهر

ونیکیرسان بوده است و هرگاه که او را خوانده ام، دعایم را اجابت کرده است. بدین گونه بود که ابراهیمؑ به پدرش وعده داد که برایش از خدای سبحان طلب مغفرت می‌کند تا بدین وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرمخویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید. البته این وعده ابراهیمؑ به پدرش قبل از علم وی به این امر بود که او بر کفر می‌میرد.

وَأَعْتَزَلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (٤٨)

«و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم» یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم «و پروردگارم را می‌خوانم» به یگانگی «امید آن است که در خواندن پروردگارم شقی نباشم» یعنی: نا امید و دست‌خالی نباشم. یا عاصی و بدبخت و نا امید نباشم. به قولی: مراد ابراهیمؑ از این دعایش این بود که خدای عزوجل به وی فرزند و خانواده‌ای ببخشد تا در دوران عزلت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به وسیله آنان آرامش یابد.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (٤٩)

«پس چون از آنها و از آنچه بجز خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت» یعنی: چون ابراهیم Ψ سرزمین و وطنش را ترک کرد و در راه خدا Ψ به سوی سرزمین بیت المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد «به او اسحاق» فرزندش «و یعقوب» نوه اش «را عطا کردیم» به عوض کسان و نزدیکانی که او ترکشان کرده بود «و همه را پیامبر گردانیدیم» یعنی: هر يك از آنها را پیامبر گردانیدیم. آری! ابراهیم Ψ بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق Ψ از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل Ψ از کنیزش هاجر متولد شده بود، اسحاق (۱۸۰) سال عمر کرد و در «حبرون» که شهر «الخلیل» امروز است، در غار «مکفيله» دفن شد و یعقوب Ψ فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر داییش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، سپس بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

«و از رحمت خویش به آنان بخشیدیم» که مراد از آن: نبوت، کتاب، ثروت، فرزندان و غیر این از مظاهر رحمت است «و لسان صدقی نهایت بزرگ برایشان قرار دادیم» لسان صدق: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر

زبان بندگان است، به طوری که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این‌که: ما امت محمدص برای ابراهیم و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

وَأَنْزَلْنَا فِي الْكِتَابِ مَوْسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا (۵۱)

«و یاد کن» ای محمدص! «در کتاب» یعنی: در این قرآن «موسی را» زیرا فقط تو نیستی که به رسالت برانگیخته شده‌ای بلکه فرستادنت به رسالت در راستای سنت الهی در فرستادن پیامبران؛ به سوی بندگان می‌باشد. این چهارمین داستان در این سوره است. «هرآینه او خالص کرده شده بود» یعنی: ما موسی را برگزیده و او را از ریا و شرک و همه پلیدیهای دیگر پاک و خالص ساختیم «و رسولی نبی بود» موسی رسول بود زیرا خداوند او را به سوی بندگان فرستاده بود و نبی بود زیرا شریعت خدای عزوجل را به آنان می‌آموخت. رسول کسی است که با خود کتابی الهی به همراه دارد اما نبی کسی است که پیام الهی را به مردم می‌رساند، هر چند به او کتاب مستقلاً داده نشده باشد.

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲)

«و از جانب طور ایمن او را ندا دادیم» یعنی: با موسی از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. طور کوهی است در میان مصر و مدین و هنگامی که موسی از مدین به سوی مصر می‌آمد، کلام الهی را از میان

درختي در طور شنيد «و نَزْدِيكَ سَاخْتِمِ اَوْ رَا رَا زْگُوِيَان» يعني: او را به خود نَزْدِيكَ ساختيم؛ با نَزْدِيكَ ساختن منزلت و جاىگاه وي در حاليكه با وي رَا زْگُوِيَان گفتم و او رَا زْگُوِيَان ما را شنيد.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (٥٣)

«و از رحمت خود» يعني: از نعمت خود «برادرش هارون را پيامبر ساخته به او بخشيديم» آنگاه كه موسيؑ از ما چنين درخواست كرد: (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي (٢٩) هَارُونَ أَخِي (٣٠) ...): (و براي من دستياري از كسانم قرار ده؛ هارون برادرم را، پشتم را به او استوار كن و او را شريك كارم گردان) «طه / ٢٩ - ٣٢». هارون چهار سال از موسيؑ بزرگتر بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (٥٤)

«و ياد كن» اي محمدص! «در كتاب» يعني: در قرآن «اسماعيل را، هرآينه وي راست وعده بود» خدای سبحان فقط اسماعيلؑ را به راست وعده بودن توصيف كرد، درحاليكه تمام انبياؑ چنين بودند زيرا اسماعيلؑ به صداقت در وعده مشهور و در اين امر سخت كوشا بود. در صدق وعده وي همين بس كه او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنانکه در سوره «صافات/ ١٠٢» می آید.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (٥٥)

«و اهل خود را به نماز و زکات امر می‌کرد»
به قولی مراد از اهل در اینجا: امتش
و به قولی دیگر: قوم و قبیله اش می‌باشد و
قول دوم قوی‌تر است. مراد از نماز و زکات
در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی
معروف است. «و همواره نزد پروردگارش
پسندیده بود» مرصیا: یعنی اسماعیل و همواره
نزد پروردگارش پاک، پسندیده و شایسته
بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶)

«و یاد کن» ای محمدص! «در کتاب» یعنی: در
قرآن «از ادريس» ادريس و جد پدر نوح و است
که اسم وی «اخنوخ» بود، او را بدان جهت
ادريس لقب دادند که بسیار درس می‌داد زیرا
روایت شده است که حق تعالی بر وی سی‌صحیفه
نازل کرد و او اولین کسی است که با قلم
خط نوشت و اولین کسی است که جامه را برید
و دوخت و جامه دوخته شده به تن کرد و قبل
از وی بشر پوست حیوانات را می‌پوشید و او
اولین کسی است که پیمانه و ترازو و اسلحه
را به کار گرفت و با قابلیان مقاتله کرد
و او اولین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح ﷺ
است «بی‌گمان او راست‌کردار پیامبری بود»
علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص»
تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن
جمله:

۱ - صادق کسی است که راست‌کردار است و
صدیق کسی است که در احوال مختلف، در
راستی و درستی و استقامت خود افزون است.

۲ - مخلص کسی است که برای خدا Ψ کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.
۳ - مخلص کسی است که خداوند Ψ او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به سوی غیر خداوند Ψ باقی نمانده است.

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)

«و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم»
به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنانکه مسلم در صحیحش از حدیث شریف انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر خدا ص در شب معراج بر ادریس \cup در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی است که از شرف نبوت به او داده شده بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ
وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ
الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸)

«آنان» یعنی: پیامبران ذکر شده از اول سوره تا به اینجا. یا مراد جنس انبیا \ddagger است و شامل همه آنان می‌شود «کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان انعام کرد از فرزندان آدم» مراد از فرزندان آدم در اینجا؛ ادریس \cup است که به عهد آدم \cup نزدیک بود «و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم» یعنی: برخی از آن پیامبران \ddagger از نسل کسانی بودند که با نوح \cup به کشتی سوارشان کردیم و ایشان پیامبران دیگر بعد از ادریس تا عهد ابراهیم \ddagger اند «و

از فرزندان ابراهیم» که پیامبران باقی‌مانده‌اند «و از فرزندان اسرائیل» یعنی: یعقوب؛ که موسی، هارون، زکریا، یحیی و عیسی؛ از آن جمله‌اند «و از کسانی که ایشان را هدایت نمودیم» به سوی اسلام؛ این دین واحد الهی در طول تاریخ «و برگزیدیم» تا بدانجا که ایشان را به خلعت پیامبری آراستیم؛ «چون برآنان آیات رحمان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند» یعنی: این گروه پیامبران؛ چون آیات خدای عزوجل را می‌شنیدند، می‌گریستند و برای پروردگار خود در قبال نعمت‌های بزرگی که بر آنان ارزانی کرده بود، به سجده حمد و شکر فرومی‌افتادند. باید دانست که علما با اقتدا به انبیای عظام، بر مشروعیت سجده تلاوت در اینجا اجماع دارند.

در حدیث شریف آمده است: «اتلوا القرآن و ابکوا، فإن لم تبکوا فتبکوا: قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌گریست، خود را به زور بگریانید».

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا
(۵۹)

«آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به‌جای ماندند» بد و ناخلف از امت‌هایشان، که به‌شعار و نشان ایمان و پیروی از انبیا؛ آراسته بودند ولی در افعال و اعمالشان مقصر و برخلاف شیوه انبیا؛ عمل می‌کردند به همین جهت بود؛ «که نماز را تباه ساختند» به قولی: مراد این است که آنها نماز را

بر وجه مشروع به جا نیاوردند. البته روشن است که هر کس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی ازفرائض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترك کند، بیگمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سختتر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترك کند، یا منکر فرضیت آن گردد. در حدیث شریف آمده است: «قطعاً اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار میگیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«و» آن جانشینان ناخلف **«از شهوات پیروی کردند»** یعنی: محرماتی را که نفسهایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را. حسن بصری در معنی آن میگوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعتسراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» **«پس به زودی با غی در رو شوند»** غی: شر است و به قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس^ع میگوید: «غی، وادی در جهنم است». در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی میکنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را میخوانند اما از حنجره هایشان تجاوز نمیکنند. و سه کس قرآن

را می‌خواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علما می‌گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان می‌خورد». چنین روایت شده است از ابی‌عبدالرحمن مقری:.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (٦٠)
«مگر» به شر و زیان روبرو نمی‌شوند «آنان که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند» یعنی: توبه کردند از تقصیراتی که بر اثر تباه‌ساختن نمازها و پیروی از شهوات از آنان سر زده و بنابراین، به سوی خدای عزوجل و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند «پس آن گروه به بهشت در می‌آیند و هیچ ستمی بر ایشان نخواهد رفت» یعنی: از پادشاهانشان هیچ کاسته نمی‌شود، هرچند هم که اندک باشد. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له: توبه‌کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا (٦١)
«همان باغهای جاویدانی که خداوند رحمان به بندگانش وعده داده است» یعنی: به بندگان توبه‌کار شایسته کردارش «به غیب» یعنی: بندگان که به آنها درحالی ایمان آوردند که آنها را ندیده‌اند «در حقیقت وعده او قطعاً آمدنی است» و انجام شدنی؛ از آن جمله بهشت جاودانی که اهلش بدان وارد می‌شوند.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (٦٢)

«در آنجا هیچ سخن لغوي نمیشنوند» لغو: سخن بیهوده و یا وه ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خدای عزوجل نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یکدیگر بر خود را می‌شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می‌شنوند «و روزی‌شان صبح و شام در آنجا برقرار است» و هر غذا و میوه‌ای را که بخواهند، به هر وقتی که بدان عادت دارند - در صبح و شام و غیر آن - نزد آنان مهیاست و بی‌رنج و اندوه آماده است. علما می‌گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (٦٣)

«این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان خود که پرهیزگار باشند، به میراث می‌دهیم» یعنی: این بهشت برین، میراث اعمال شایسته اهل تقوی است؛ بعد از آن‌که آن را بر غیرشان حرام گردانیده ایم.

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (٦٤)

«و ما» فرشتگان «جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آییم» یعنی: ای جبرئیل! به رسول ما بگو؛ ما جز به حکم و فرمان حق تعالی فرود نمی‌آییم. سبب نزول آیه این بود که

رسول خداص از دیرکرد نزول جبرئیل^ص سخت نگران می‌شدند پس خداوند^Ψ جبرئیل^ص را مأمور کرد تا به ایشان خبر دهد که فرشتگان جز به امر وی فرود نمی‌آیند. روایت است که رسول خداص به جبرئیل گفتند: «چه چیز تو را باز می‌دارد از این‌که بیشتر از اکنون به دیدار ما بیایی؟» همان بود که این آیه کریمه نازل شد. **«آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است»** از جهات و اماکن، یا از زمانهای گذشته و آینده **«همه به او اختصاص دارد»** پس ما فرشتگان خود را در هیچ کاری - جز به فرمان حق تعالی - جلو نمی‌اندازیم **«و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست»** یعنی: ای محمدص! حق تعالی تو را فراموش نکرده است - هرچند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا
(۶۵)

«پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دوست» یعنی: حق تعالی آفریننده و مالک آسمانها و زمین و چیزهایی است که در میان آنهاست **«پس او را پرست و در پرستش او شکیبا باش»** یعنی: بر تحمل تکالیف و دشواریهای این پرستش پایداری کن **«آیا برای او همنامی می‌شناسی؟»** یعنی: برای او همتا و نظیری نیست تا در امر نیایش و عبادت با او مشارکت ورزد. به قولی معنی این است: او را درنامش که **«الله»** است شریکی

نیست، به این معنی که هیچ چیز - اعم از بتان یا غیر آنها - هرگز به نام «الله» نامگذاری نشده اند.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (٦٦)

«و انسان می‌گوید» مراد از انسان در اینجا: انسان کافر است «آیا وقتی بمیرم، راستی بیرون آورده خواهم شد» از قبر «زنده شده؟» استفهام در اینجا مفید انکار و استبعاد است.

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد. پاسخ آن انسان کافر منکر معاد این است:

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (٦٧)

«آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما قبلا او را آفریده ایم و حال آنکه چیزی نبوده است؟» یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، در آغاز آفرینش خود نمی‌اندیشد و در این حقیقت تأمل نمی‌کند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده ایم؟ اگر او در این حقایق تأمل کند، از آن به امکان اعاده آفرینش راه یافته و خیلی ساده به این حقیقت می‌رسد زیرا مسلما ابتدای آفرینش يك موجود از بازآفرینی و اعاده آن دشوارتر و شگفت انگیزتر است.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (٦٨) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (٦٩)

«پس به پروردگارت سوگند که البته آنان را با شیاطین محشور می‌سازیم» یعنی: آنان را بعد از بیرون آوردن از قبرهایشان همراه با شیاطینشان که گمراهشان ساخته‌اند، به‌سوی محشر گرد می‌آوریم «سپس در حالی که به زانو در افتاده‌اند» از فرط آنچه که به آنان از هول موقف قیامت و ترس از حساب دست می‌دهد؛ «همه آنها را پیرامون جهنم حاضر می‌گردانیم. آنگاه از هر شیعه‌ای کسانی از آنان را که بر خدای رحمان سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون می‌کشیم» یعنی: از هر دسته و طایفه‌ای از طوایف گمراهی و فساد، سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین آنها را که عبارت از رهبران و رؤسای شر و فسادند، جدا می‌کنیم و بیرون می‌کشیم. شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰)

«پس از آن، خود به کسانی که به درآمدن در دوزخ سزاوارترند، داناتریم» یعنی: قطعاً همان گروهی که در برابر خدای رحمان سرکش‌ترند، همانان به سوختن در آتش هم سزاوارترند.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (۷۱)

«و از شما هیچ کس نیست مگر این‌که وارد شونده آن است» یعنی: ای فرزندان آدم! هیچ یک از شما نیست مگر این‌که به دوزخ وارد خواهد شد. ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است «این امر بر پروردگارت

حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواه‌ناخواه روی می‌دهد. در این‌باره احادیثی هم آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابن‌مسعود π از رسول خدا ص است که فرمودند: «مردم همگی به صراط وارد می‌شوند و ورود آنان ایستادشان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می‌گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می‌گذرند - همچون اسبان نیکو و تیزتک - و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می‌گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می‌باشد و درحالی از آن می‌گذرد که صراط او را برمی‌گرداند تا به زیر اندازد. صراط پلی لغزنده است که پاها در آن قرار نمی‌گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک^۱ وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می‌ربایند تا به دوزخ درافکنند».

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲)

«آن‌گاه کسانی را که تقوی پیشه بوده‌اند، نجات می‌دهیم» یعنی: کسانی را که در دنیا

^۱ نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می‌نامند.

از موجبات آتش دوزخ پرهیز و پروا کرده اند نجات می دهیم. موجبات آتش دوزخ عبارت است از: کفر به خدای عزوجل و نافرمانی وی. پس چون مردم همگی بر صراط درآیند، حق تعالی کسانی را که تقوی پیشه‌اند و از وی پروا کرده‌اند، به وسیله ایمان و اعمال صالحشان از صراط می‌گذرانند و از افتادن در آتش نجاتشان می‌دهد **«و ظالمان را آنجا به زانو در افتاده فرو می‌گذاریم»** که از صراط به دوزخ سقوط کرده در آن باقی می‌مانند، درحالی‌که بر زانوهایشان افتاده‌اند و توانایی بیرون شدن از آن را ندارند. عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳)

«و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند» به جای اینکه به آن ایمان آورند، از آیات ما می‌گریزند و با آن معارضه می‌کنند، نه به حجت بلکه با استدلال فاسد زیرا این کافران؛ **«به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: کدام یک از ما دو گروه جایگاهش بهتر است»** مراد از دو گروه: مؤمنان و کافرانند. گویی آنان گفته‌اند: آیا گروه ما از نظر منزل و مسکن؛ بهتر، از روی جاه و مرتبه؛ بزرگتر و از نظر پیروان و یاران و خدم و حشم؛ بیشتر است یا گروه شما **«و»**

کدام يك از ما دو گروه «نيکوتر است از روي مجلس» ندي و نادي: مجتمع و محفل يك گروه است. يعني: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از اين استدلال فاسدشان اين است که: ما چگونه با اين همه ناز و نعمت و کوكبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داريم و شما اندکترينها و بي همه چيزها، بر حق و حقيقت؟.

در بيان سبب نزول روايت شده است: گوینده اين سخن نضربن حارث و امثال وي از قریش بودند که وقتي اصحاب رسول خداص را در تنگدستي و فقر با لباسهاي ژنده و خانه هاي درهم تکيده ميديدند و خود را در خرمي و آرايش و رفاه و با جامه هاي فاخر، اين سخن را به آنان ميگفتند؛ گويي معيار حق و باطل همین است!!

پروردگار متعال در پاسخ آنان ميفرمايد:

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاً وَرَثًا (۷۴)

«و چه بسيار قرنها را پيش از آنان هلاک کرديم» قرن: امت و گروه است «که اثاثي بهتر و ظاهري فريباتر داشتند» اثاث: مال است به طور مطلق؛ از شتر و گاو و گوسفند تا کالا و پول و غيره. به قولي: اثاث، فقط متاع خانه است؛ مانند فرش، لباس، پرده، تخت، تکیه گاه و امثال آن. رثيا: يعني نیکو منظرتر بودند در پيش مردم از روي خوشپوشي، يادداشتن قد و قواره و اندامهاي ظاهر فريب و زيبا و برخورداري از ناز و نعمت.

بلي! برويد و بنگريد که چه بسيار امتهاي متمدن و فرورفته در ناز و نعمت را نابود کرديم که شما قبيله قریش در مقايسه با آنها از اين نظر چيزي به حساب نمي آييد.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (٧٥)

«بگو» اي محمدص به اين مشرکان «هرکه در گمراهي است، خدای رحمان به او افزون مي دهد، افزون دادني» يعني: هر کس در دنيا سر به هوای نفس برداشته و رهرو بيراهه ضلالت گرديده است، بي گمان خداوند متعال اين امر را جزاي او گردانیده که در گمراهي سخت تيره و تاري فرو گذاردش و بر گمراهي اش بيفزايد تا با بار گناه سنگين تري به سراي عقبی برود «تا وقتي ببينند آنچه به آنان وعده داده مي شود» که «يا عذاب» است در دنيا با کشته شدن و اسارت «يا ببينند قيامت را» و آنچه که برآنان از عذاب اخروي فرود مي آيد؛ «پس» در اين هنگام «خواهند دانست که جاى گاه چه کسي بدتر و به اعتبار لشکر ناتوان تر است» يعني: اين گروهی که بر مؤمنان فخر مي فروختند که در مقام و مجلس، آرايشها و زينتهای مادي و ناز و نعمتهای دنيوي از آنان بهترند، در روز قيامت خواهند دانست که خود در جاى گاه و منزلگاه بدتري قرار دارند نه نيکوتري و در سپاه و نیرو و توان خویش ضعيفتر و ناتوان تر از گروه مؤمنانند، نه قوي تر و نيکوتر از ایشان.

باید گفت: منطقی که این آیه از کفار نقل و نقد می‌کند، امروزه منطق بیشتر مردم است زیرا بسیاری از مردم در عصر حاضر نیز، آگاه یا ناآگاه به پیشرفت‌های خیره‌کننده ملت‌های متمدن در غرب استدلال کرده و این پیشرفت‌ها را نشانه برحق بودن آنها می‌پندارند پس منطق کفار در همه زمانها و مکانها باهم مشابه است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (٧٦)

«و خداوند بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید» یعنی: ایشان را بر هدایت پایدارتر گردانیده و بر یقین و بصیرتشان می‌افزاید، این بدان‌جهت است که خیر جلب‌کننده خیر است پس خداوند Ψ پاداش متقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقینشان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود «و باقیات الصالحات نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر است» یعنی: مسلماً طاعات و عباداتی همچون نماز و ذکر: (سبحان‌الله والحمدلله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم) و دیگر طاعاتی که به سعادت ابدی می‌انجامد، بازدهی‌های نافع‌تر و ثمری ماندگارتر دارد، نسبت به نعمت‌های دنیوی‌ای که کفار از آن بهره‌مندند «و» این باقیات الصالحات «از جهت فرجام نیکوتر است» مرد: فرجام، عاقبت و بازگشت است. پس این آیه ردی است بر آن پندار کفار که به مؤمنان گفتند: (أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا) «آیه / ٧٣».

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷)

«آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید» یعنی: آیا تو را از داستان آن کافری که به آیات ما کفر ورزید آگاه کنیم؟ «و گفت: قطعاً به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد» در آخرت؛ اگر آخرتی در کار باشد.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه: (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ...) از خباب بن ارت روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاصبن وائل وامی داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای وام خود را کردم اما او در رد تقاضایم گفت: نه! به خدا سوگند که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا سوگند که به محمد ص کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می‌پردازم! همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸)

«آیا بر غیب آگاه شده است» تا بداند که در بهشت است و در آنجا مال و فرزندان بسیاری دارد «یا از خدای رحمان عهده گرفته است؟» یعنی: یا مگر لاله‌الله گفته است تا او را با آن مورد مرحمت قرار دهیم؟ یا عمل شایسته‌ای پیش‌فرستاده که به

دریافت پاداش آن امیدوار باشد؟ زیرا عهدهی که نزد خدای عزوجل است این است که: مؤمن را فقط آن‌گاه به بهشت وارد کند که اعمال شایسته‌ای انجام داده باشد.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹)

«نه چنین است» که او تصور کرده بلکه «به زودی آنچه را می‌گوید، خواهیم نوشت» و این گفته‌اش را به حسابش ضبط و ثبت خواهیم کرد و در برابر آن او را در آخرت مجازات خواهیم نمود «و عذاب را برای او خواهیم افزود، افزودنی» یعنی: به‌جای آنچه ادعا می‌کند، عذابی بر بالای عذابش می‌افزاییم.

وَنَرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰)

«و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم» یعنی: او را می‌میرانیم و مال و فرزندی را که می‌گوید به او داده می‌شود، ما به ارث می‌بریم و در آخرت او بسی تهی دست است «و پیش ما تنها می‌آید» در روز قیامت، درحالی‌که نه برایش مالی است و نه فرزندی بلکه همه را از او گرفته‌ایم.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱)

«و به‌جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برایشان سبب عزت باشند» یعنی تا آن خدایان در دنیا برایشان یار و مددکار و مایه عزت و افتخار باشند، یا در آخرت برایشان شفاعتگر باشند.

اما خداوند ﷻ این پندار بی‌اساسشان را رد نموده می‌فرماید:

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)

«نه چنین است، به زودی عبادتشان را انکار می‌کنند» یعنی: قضیه چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه به زودی آن معبودان، پرستش کفار را برای خود محکوم کرده و این صفت را از خود نفی می‌کنند؛ آن روز که خدای سبحان آنها را گویا و ناطق گرداند «و ضد آنان می‌گردند» یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می‌شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده‌اند، دشمن و مخالفشان می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرُهُمْ أَزًّا (۸۳)

«آیا ندانسته‌ای که ما شیاطین را به سراغ کافران فرستادیم» یعنی: شیاطین را بر آنان مسلط ساختیم «که آنان را می‌جنبانند، جنبانیدنی» یعنی: شیاطین کافران را بر انجام معاصی تحریک نموده و آنها را به ارتکاب معاصی برمی‌انگیزند و از راه منحرفشان می‌کنند.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴)

«پس برضد آنان شتاب نکن» به اینکه از ما بخواهی تا به سبب مصمم بودنشان بر کفر و عناد، بر نابودکردنشان تعجیل کنیم؛ «جز این نیست که ما برای آنها مدت می‌شماریم، شمارکردنی» یعنی: ما روزها، شبها، ماهها و سالهای عمرشان را تا به‌پایان رسیدن اجل‌هایشان و اعمالشان را برای جزا و

نفس‌هایشان را برای فنا می‌شماریم و چون می‌عادشان به سر آمد، آنها را فرومی‌گیریم.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵)

«روزي که پرهیزگاران را به‌سوي رحمان» یعنی به‌سوي بهشت وي و سراي کرامتش؛ «سواره چون میهمانان گرامي محشور می‌کنیم» چنان‌که در حدیث شریف به روایت علیؓ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «و الذي نفسي بيده ان المتقين اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بيض لها اجنحه عليها رحال الذهب: سوگند به ذاتي که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌اي که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

وَسَوْقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا (۸۶)

«و مجرمان را» با تندي و خشم «در حال تشنگي به‌سوي دوزخ می‌رانیم» وردا: آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم، مانند شتری که به آب وارد می‌شود.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷)

«اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برایشان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند «جز آن کس که از جانب خدای رحمان عهده‌ي گرفته است» عهد و پیمان الهی به معنای گواهی‌دادن به یگانگی خدای عزوجل، عدم شرك آوردن به او و

پرداختن به حق این گواهی است لذا هیچکس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است: از رسول خداص شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این‌که هر صبح و شام از خدای عزوجل برای خود عهده بگیرد؟ گفته شد: یا رسول‌الله! این عهد چیست؟ فرمودند: هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأنني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمدا عبدا ورسولك، فلا تكلني إلى نفسي، فإنك أن تكلني إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقربني من الشر، وإني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهدا توفينيهِ يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد: بارخدايا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می‌سپارم که گواهی می‌دهم به این‌که: خدایی جز تویی یگانه نیست و برایت شریکی نمی‌باشد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده‌ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهده قرار ده که در روز قیامت آن را برایم وفا کنی، بیشک تو وعده را خلاف

نمی‌کنی. پس چون این دعا را بخواند، خدای عزوجل بر آن مهري نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می‌گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای ندا می‌کند: کجایند کسانی که نزد خدا Ψ عهد و پیمانی دارند؟ آنگاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی‌خیزد و وارد بهشت می‌شود».

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹)

«و گفتند: خدای رحمان فرزند اختیار کرده است» این سخن یهود و نصارا و کسانی از اعراب است که پنداشتند؛ فرشتگان دختران خدایند! البته این سخنی است بدون دلیل و در نهایت زشتی و وقاحت: «واقعا چیز زشتی را آور دید» اد: کار بسیار سنگین و بزرگ و امر بسیار زشت و ناباب است. یعنی سخنی بس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته‌اید.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتْفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰)

«چیزی نمانده است که آسمانها از این سخن بشکافند» تفتطرن: شکافته شدن است «و زمین بشکافد» یعنی: نزدیک است که زمین نیز از این سخن پاره شود و چاک بخورد «و کوه‌ها بیفتند» و منهدم شوند برای بزرگداشت خدای ذوالجلال «پاره پاره شده» یعنی به شدت فرو ریخته، درهم تکیده و پارچه پارچه شده زیرا این پدیده‌ها همه آفریده حق تعالی و بر مبنای یگانگی او استوارند، از این جهت فرمود:

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱)

«از این‌که برای رحمان فرزندی قایل شدند»
یعنی: به سبب خشم گرفتن الله ﷻ بر کفار به علت سخن بس زشتی که گفتند، نزدیک است آسمانها و زمین بشکافند و کوه‌ها تکه تکه شوند.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲)

«و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند»
یعنی: برای او فرزند گرفتن درست و زیبایی نیست زیرا این نقص و نیازی است که خدای رحمان از آن منزّه و برتر است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳)

«هر که در آسمانها و زمین است جز بنده وار پیش خدای رحمان نمی‌آید»
یعنی تمام مخلوقات – اعم از فرشتگان، انس و جن – ناگزیرند که روز قیامت در حالی نزد خداوند ﷻ بیایند که به عبودیت برای او مقرر و معترف و در برابر او فرمانبردار، فروتن و ذلیلند پس چگونه یکی از آنان برای او فرزند خواهد بود؟ نسفی‌می‌گوید: «تکرار و اختصاص اسم رحمان به یادآوری در این آیات، بیانگر این حقیقت است که سرچشمه اصول و فروع همه نعمتها خدای رحمان است پس ای انسان مشرک! باید چشمت را به سوی حقیقت باز کنی و بدانی که تو و هر چه که نزد توست از عطای اوست». بنابراین، کسی که به خدای سبحان فرزندی نسبت دهد، در حقیقت او را جزئی از خلقش قرار داده و سزاوار بودن اسم رحمان را برایش انکار کرده است.

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (٩٤)

«و یقیناً آنها را به احصا آورده» یعنی: حق تعالی همه کسانی را که در آسمانها و زمین اند، تحت حصر و حساب آورده «و شمار کرده است آنان را، شمارکردنی» یعنی: بعد از آنکه آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدي از آنان بر او مخفي نیست و کسی نمیتواند از حاضر شدن در پیشگاه وي تخلف کند.

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (٩٥)

«و روز قیامت همه آنها تنها به سوي او خواهند آمد» یعنی: هريك از آنان در روز قیامت به تنهایی درحالی نزد خداوند می آیند که هیچ یار و یآوری با آنان نیست و هیچ مال و دارایی ای ندارند پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می دهند؟!

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (٩٦)

سپس به مؤمنان این بشارت عظیم می رسد: «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای رحمان برای آنها» در دلهای بندگان «محبتی قرار می دهد» بی آنکه ایشان با کسی رابطه دوستی برقرار کنند و نیز خود خدای رحمان ایشان را دوست می دارد. در حدیث شریف آمده است: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جَبْرِيْلَ: إِنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبَبْهُ، فَيَنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ

ينزل له المحبة في أهل الأرض، وإذا أبغض الله عبداً نادى جبريل: إني قد أبغضت فلاناً، فينادي في أهل السماء، ثم ينزل له البغضاء في الأرض: چون خداي عزوجل بنده اي را دوست بدارد، جبرئيل را ندا مي‌کند که اي جبرئيل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئيل در آسمان ندا مي‌کند، سپس در میان اهل زمین نیز برايش محبت فرود آورده مي‌شود. و چون خداي عزوجل بنده اي را دشمن بدارد، جبرئيل را ندا مي‌کند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آن‌گاه جبرئيل در اهل آسمان ندا مي‌کند، سپس در زمین نیز برايش دشمني فرود آورده مي‌شود».

فَإِنَّمَا يَسِرَّنَا بِلسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷)

«جز اين نيست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختيم» اي پيامبرص! با فرود آوردن آن به گویش و لهجات چنان‌که قرآن را به تفصيل و وضوح نیز بيان کرده ايم که بر تو سهل و روان باشد «تا متقيان را» يعني: کسانی را که لباس تقوا وعفت در بر کرده اند «به آن مژده دهی و مردم ستيزه جو را» که با حق ستيزنده و دشمنند «به آن بيم دهی».

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۹۸)

«و چه بسيار هلاک کرديم پيش از آنان از قرنی» يعني: از امتهای و نسلهاي گذشته را که به آیات الهي کفر ورزیده و پيامبرانش را تکذيب مي‌کردند «آيا کسی از آنان را

مي يابي» يعني: آيا يكي از آنان را
مي بيني؟ «يا صدايي پنهاني از
آنان ميشنوي؟» هرگز! زيرا تمام آنها نابود
شدند پس اين گروه نيز بايد به هوش آيند و
از چنان سرنوشتي پروا كنند. ركز: صداي
آهسته و پنهاني است. به قولي: ركز صدا يا
حركتي است كه به سبب آهسته بودن، قابل
فهم نباشد.

(سوره طه)

مکی است و دارای (۱۳۵) آیه است.

موضوع آن: موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال يك مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده است. در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان می‌شود، سپس داستان موسی و در سه مرحله مطرح می‌گردد آن‌گاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم بیان می‌شود و در پایان هم به اقامه حجت علیه معاندان پرداخته می‌شود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهما السلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آنجمله داستان موسی و آدم علیهما السلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده و از دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان می‌کند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النون.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دوهزار سال قبل از

آفرینش آسمانها و زمین، سوره های (طه) و (یس) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می شود، خوشا به حال سینه هایی که این قرآن را برمی دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می کنند».

طه (۱)

خوانده می شود: «طاها» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره ها، در سوره «بقره» گذشت و «طه» از جمله این حروف است. به قولی دیگر: «طه» از حروف مقطعه نیست بلکه معنای آن این است: ای محمد ص! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. ابن ابی باری گفته است: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول خدا ص در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد». ابن عباس ؓ می گوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت ص، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می ایستادند (که این گونه به پا ایستادن، فشار آور بود) پس خداوند Ψ این آیه را نازل کرد».

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲)

ضحاک در بیان سبب نزول می گوید: چون خدای عزوجل قرآن را بر پیامبرش نازل کرد، ایشان و یارانشان در نماز بدان قیام می کردند پس مشرکان قریش گفتند: این قرآن بر محمد نازل نشده است مگر برای آن که او

در رنج و سختی بیفتد. پس خداوند متعال نازل فرمود: «قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج افتی» بلکه برای آن نازل کردیم که در سعادت و راحت قرار گیری پس موضوع چنان نیست که باطلپرستان پنداشته‌اند زیرا ما به هر کس علم و حکمت قرآنی داده‌ایم، یقیناً برای او خیر و خوبی و راحت جاودانی را خواسته‌ایم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین: هر کس که خداوند خیرخواه او باشد، او را در دین دانشمند می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند Ψ در روز قیامت برای حکم و داوری نهایی میان بندگان بر کرسی خویش بنشیند، خطاب به علما می‌گوید: من علم و حکمت خویش را در شما قرار ندادم مگر بدان جهت که می‌خواهم بر شما بیامرزم با وجود آنچه که از شما سرزده است و هیچ باکی هم ندارم». همچنین در تفسیر: (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) نقل شده است: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی‌باشد.

إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳)

«جز این‌که پندآموز کسی باشد که می‌ترسد» یعنی: ما قرآن را برای آن نازل کرده‌ایم تا یادآور و پندآموز کسانی باشد که به ایشان توفیق تقوا می‌دهیم لذا برعهده تو

نیست که آنان را به ایمان آوردن مجبور کنی.

این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دوجهانی، در گرو پایبندی به کتاب خدا Ψ است و بدون آن سعادت میسر نیست.

تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَا (٤)

«کتابی است نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است» مراد آیه کریمه خبردادن به بندگان از کمال عظمت نازلکننده قرآن و بزرگی جلال و مقام وی است تا به قرآن - چنانکه حق ارج نهادن به آن است - ارج گذاشته و آن را مدینه فاضله سعادت جاودانی خویش بشناسند چنانکه حق تعالی با همین هدف در ادامه میفرماید:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (٥)

«خدای رحمان بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش علو و ارتفاع یافت، علو و ارتفاعی که برای آن مثل و مانندی نیست. گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنانکه در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکیف درنگ نمی‌کردند. از امام مالک: پرسیدند که خدا Ψ چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطه عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از

آن بدعت است». یادآور می‌شویم که قول صحیح در باره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (٦)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست «و» نیز از آن اوست «آنچه در میان آنهاست» از موجودات «و آنچه زیر خاک است» از اشیاء.

گفتنی است که امروزه در پرتو علوم جدید، بخشی از عظمت این مقطع از آیه کریمه (یعنی دنیای زیرخاک) متجلی گردیده است.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (٧)

«و اگر سخن را آشکارا گویی» یعنی صدايت را بدان بلند کنی «پس او سخن نهان و نهان‌تر را می‌داند» سر: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به‌گونه راز در میان می‌گذارد و نهان‌تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می‌گوید - یعنی حدیث نفس می‌کند - یا سخنی است که به خاطرش خطور می‌کند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می‌نامند. یعنی: اگر تو خدای سبحان را به صدای بلند بخوانی، بدان که او از این امر بی‌نیاز است زیرا او سخن سر و نهان و آنچه را که از سر و نهان هم نهان‌تر است، می‌داند پس اساساً به بلند کردن صدا در ذکر و دعا نیازی نیست و نباید مناجات انسان با

پروردگار به این هدف باشد که آن را به پروردگار متعال بشنواند اما جاری نمودن ذکر و دعا بر زبان همراه با تصور معنای آن در ذهن و ضمیر، برای کسب برکات و فیوضات عظیم و برآوردن اهداف دیگری مانند کسب رضا و قرب الهی، یاری رساندن قلب به وسیله ذکر، مشغول ساختن حواس به مقصودی برتر و برگردانیدن آن از تفکر در امور دنی؛ مشروع و مطلوب و از افضل اعمال است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

«الله، جز او معبودی نیست، برای اوست نامهای نیکو» یعنی نیکوترین نامها مطلقاً به الله Ψ اختصاص دارد، به سبب اینکه این اسمای حسنی بر کمال و جلال حضرت حق Ψ دلالت میکنند. یادآور میشویم که اسمای حسنی الهی - چنانکه در حدیث صحیح وارد شده - نودونه اسم است و بیان آن در سوره «اعراف/۱۸۰» گذشت.

پس آیا بعد از جلوه این همه اسما و صفات، دیگر کسی هست که ادعا کند قرآن از نزد غیر الله Ψ است؟ آیا گرفتن بتانی از سنگ و چوب و غیره به عنوان شریک خدای سبحان درست است؟ و آیا کسی که به این صفات نیکو و عظیم موصوف باشد، کتاب نازل کرده او، متضمن سعادت دو جهانی نیست؟

این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عربین خطاب τ انجامید - که داستان اسلام عمر τ معروف است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (٩)

«و آیا خبر موسی به تو رسیده است» یعنی: ای پیامبرص! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعاً به تو رسیده است و تو نیک می‌دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی‌ات نمی‌باشد.

از این آیه چنین برمی‌آید که سیاق داستان موسی متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام ص در برابر دشواری‌هایی است که از تکالیف نبوت می‌دیدند.

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (١٠)

«هنگامی که آتشی دید» موسی ص در شبی تاریک و بارانی، از مدین سرزمین پدرنش شعیب ص به سوی مصر در حال سفر بود، فصل زمستان بود و هوا ناملایم؛ که بناگاه آتشی را دید «پس» چون آتش را دید «به خانواده اش گفت: درنگ کنید» یعنی: در جای خود بایستید «زیرا من آتشی دیدم» یعنی: از دور آتشی انسانگیز را دیدم «امیدوارم که شعله‌ای از آن برای شما بیاورم» قبس: شعله و اخگری از آتش است که شخص آن را می‌گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد «یا بر آن آتش راهنمایی بیاوم» که مرا به سوی راه راهنمایی کرده و راه را به من

بازشناساند. گفتني است که موسي U در آن شب تاريك، راه را نیز گم کرده بود.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲)

«پس چون بدان رسید» يعني چون موسي U به نزديك آن آتش رسید، آتش سفیدی را دید که در میان درخت سبزي برافروخته است پس «ندا داده شد» يعني خداوند متعال او را ندا داد که: «اي موسي! همانا من پروردگار توام» که هم اينك باتو سخن مي‌گويم. اين آيه به ما مي‌آموزد که چون مي‌خواهيم کسي را به کاري مکلف کنیم، بايد خود را با اوصاف خويش به او بشناسانيم.

«پس نعلين خود را از پا درآور» خداوند U موسي U را به بيرون آوردن کفشها و برهنه ساختن پاهایش دستور داد زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گوياتر و به تشریف و تکریم و رعايت ادب نزديکتر است: «هرآينه تو در وادي مقدس طوي هستي» مقدس: يعني پاک يا مبارك. طوي: نام وادي در سرزمين سينا است.

این جمله به ما مي‌آموزد که چون کسي را به کاري دستور مي‌دهيم، بايد علت و دليل آن را نیز براي بيان کنیم.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳)

«و من تو را برگزيده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی مي‌شود» هم اکنون به سوي تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذيرش و با آمادگي و هشيارى.

در اینجا خدای عزوجل به موسی^۱ تواضع و ادب را آموخت و این دلیل بر آن است که نقطه آغازین در امر تربیت، همانا آموختن ادب است.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (١٤)

«همانا من الله هستم، خدایی که جز من خدایی نیست» یعنی: ای موسی! کسی که تو را ندا میکند، همانا خداوند یگانه لاشریک است «پس مرا پرستش کن» زیرا مختص بودن الوهیت برای من، موجب مخصوص ساختنم به عبادت و پرستش نیز هست «و نماز را برپا دار برای یادکردن من» یعنی: نماز را برپا دار تا مرا یاد کنی. یا معنی این است: هرگاه به یاد آوری که نمازی بر ذمه ات هست، آن نماز را برپا دار. چنانکه در حدیث شریف به روایت انس^۲ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به خاطر آورد، آن را به جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصا نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است.

این آیه دلالت میکند براینکه معرفت خداوند^۳ گام اول در پیمودن راه حق است و نیز دلالت میکند براینکه بعد از توحید، فریضه ای بزرگتر از نماز نیست پس باید مربیان جامعه اسلامی به این حقایق توجه داشته باشند.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (١٥)

اي موسي! «هرآينه قيامت آمدني است» پس براي آن عمل خير انجام ده، از قبيل عبادت الله ﷻ و اداي نماز «نزديك است پنهانش بدارم» يعني: نزيك است خبر آمدن قيامت را از بندگان پنهان بدارم؛ اگر كه در دادن اين خبر همراه با پنهان ساختن وقت آن، حكمتي در كار نبود. يا معني اين است: ميخواهم حتي آن را از خودم هم پنهان بدارم. اين بدان معني است كه خداوند متعال بر پنهان داشتن وقت قيامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بليغترين عبارتي كه اعراب در پنهان سازي يك امر به كار ميبرند، تعبیر کرده است. يا معني اين است: ميخواهم قيامت را آشكار و محقق گردانم «تا هر كسي به موجب آنچه ميکند، خبر داده شود» يعني: قيامت را بر پا مي دارم تا هر كسي را در برابر سعي و تلاشش - اعم از خير يا شر - جزا دهم.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (١٦)

«پس نبايد كه تو را از آن باز دارد» يعني: اي موسي! نبايد تو را از ايمان و عمل براي قيامت باز دارد «كسي كه به آن ايمان ندارد» از كفار «و خواهش نفس خود را پيروي کرده است» با فروروي در لذتهاي حسي فاني حرام «كه آن گاه هلاك شوي» اگر كه از ايمان و عمل براي قيامت بازمانی. ابن كثير ميگويد: «مخاطب اين دستور، همه آحاد مكلفانند».

وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷)

«و» خداوند Ψ از موسی \cup پرسید: «ای موسی! در دست راست تو چیست؟» سؤال کردن از عصای موسی \cup برای بیدار ساختن و توجه دادن او به موضوع عصاست تا بعد از تأمل وی در آن و تشخیص مؤکد این امر که این همان عصای حقیقی اوست که می‌شناسد، معجزه در آن روی دهد، در غیر آن خدای عزوجل می‌دانست که در دست موسی \cup چیست لذا سؤال کردن از آن موردی نداشت. بعضی از مفسران می‌گویند: خداوند Ψ برای اینکه موسی \cup را با کلام خود بر سر انس و الفت آورد، این سؤال را از وی کرد.

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸)

«گفت» موسی \cup «این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم» هنگامی که در راه رفتن خسته شوم «و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم» یعنی شاخه‌های درختان را با آن می‌تکانم تا برگ آنها فروریزد و گوسفندانم بخورند. به‌قولی معنی این است: با آن گوسفندانم را به جلو می‌رانم و اداره می‌کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن برمی‌آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری را نیز بدان برمی‌آورم. البته منافع عصا بسیار و شناخته شده است. ابن‌عباس ك می‌گوید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیا ﷺ و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری می‌گوید: «در عصا شش خاصیت است: ۱ - سنت انبیا ﷺ است.

- ۲ - زینت صالحان است.
 - ۳ - سلاحی علیه دشمنان است.
 - ۴ - کمکی برای ضعیفان است.
 - ۵ - غمی برای منافقان است.
 - ۶ - افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است».
- گفتنی است؛ اجماع علما بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى (۱۹)

«فرمود» خداوند متعال: «ای موسی! آن را بیفکن» از دست خود؛

فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰)

«پس» موسی «آن را» بر زمین «انداخت و ناگاه ماری شد دوان» به سبب آن‌که خدای سبحان اوصاف و اعراض عصا را برگردانید بدان سان که تبدیل به مار پرجنب‌وجوشی شد که به سرعت و چابکی می‌دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب‌وجوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را فروبلعید پس چون موسی این صحنه را دید، ترسید و وحشت‌زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی‌کرد. شهید سید قطب: در تفسیر خود می‌گوید: «عصای موسی به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می‌افتد ولی ما متوجه آن نمی‌شویم؛ آری! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیون‌ها ذره مرده و جامدی

که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اسیر حواس و اسیر تجارب خویش است...!».

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۱)

«فرمود» خدای سبحان به موسی: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حال نخستین آن بازخواهیم گردانید» بعد از آنکه تو آن را بگیری.

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى (۲۲)

«و دست خود را به جناحت ببر» جناح انسان: پهلو و زیر بازوی اوست «تا سپید و درخشان بیرون آید» با آنکه پوست بدن موسی گندمگون بود «بدون هیچ عیبی» سوء: عیب است و کنایه از بیماری برص می‌باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳)

«می‌خواهیم که به تو بنمایانیم» با این دو معجزه بزرگ «بعضی از آیات بزرگ خود را» یعنی بعضی از معجزات بزرگ و دلایل قدرت خود بر انجام هر کاری را.

أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴)

اي موسي! «به سوي فرعون برو» به عنوان فرستاده اي از جانب ما «که او سر به طغيان برداشته است» يعني کافر شده و از حد در گذشته است.

ملاحظه ميکنيم که خدای عزوجل قبل از فرستادن موسي^۱ به سوي فرعون، به او معجزاتي داد تا اين مأموريت را بر وي آسان و قدرتهاي ديگر را در ديد او کوچک و حقير گرداند. البته اين آموزشي است براي ما که چون ميخواهيم کسي را به تکليف دشواري مکلف گردانيم، بايد قبل از هر چيز او را به وسايلي مجهز کنيم که اين مأموريت را بر وي آسان گرداند.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵)

«گفت» موسي^۱ «پروردگارا! سينه ام را گشاده گردان» تا بتواند آزارهاي مردم و تکاليف رسالت را بردارد و تحمل کند.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶)

«و کارم را» در تبليغ رسالت و انجام واجبات آن «براي من آسان ساز».

وَاخْلَعْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸)

«و از زبانم گره هاي بگشاي» يعني: گره هاي از گره هايي را که در زبان من است باز کن، به اندازه اي که بتوانم پيام هاي تو را به مردم تفهيم کنم. نقل است که اين گره ولکنت، از دوران کودکی موسي^۱ در زبان وي موجود بود زیرا او در کودکی مويي را از بدن فرعون برکنند پس فرعون خشمگين شد و از

شر وي بيمناك گشت. در اين اثنا زنش گفت: او كودك است و نمي‌داند كه چه مي‌كند؛ آن‌گاه براي اثبات اين امر، جرقه‌اي از آتش و خرمائي را نزد وي نهاد و موسي U به‌جاي خرما آن جرقه آتش را در دهان خود گذاشت پس لكنت زبان وي از اثر آن بود. روايت شده است كه در زبان امام حسين E نيز لكنتي بود و رسول خدا ص فرمودند: «اين‌را از عمويش موسي U به ارث برده است». آري! موسي U گشودن گره از زبان خود را در حدي طلب كرد كه بتواند افهام و تفهيم كند لذا همه گرفتگي زبان وي از بين نرفت و بعد از رفع آن گره، باز هم در زبان وي لكنتي بود چنان‌كه خداوند P در جاي ديگري از سخن فرعون چنين حكايه مي‌كند: (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ) : (آيا من از اين كس كه خود بي‌مقدار است و نمي‌تواند درست بيان كند، بهتر نيستم؟) «زخرف / ۵۲» و نيز به دليل اين‌كه موسي U خود گفت: «تا سخنم را بفهمند» يعني: از زبانم به‌قدري گره را باز كن كه زبانم در هنگام تبليغ رسالت گويا شود به گونه‌اي كه سخنم را بفهمند.

وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰)

«و براي من از خانواده‌ام وزيري قرار ده» يعني پشتيبان، ياور و پناهگهي كه به من كمك كند و در پاره‌اي از امور دستيار من باشد. سپس از او با تعيين ياد كرد وگفت: «برادرم هارون را».

اشدُّدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱)

«پشتم را به او استوار کن» یعنی: پروردگارا! توانایی مرا به سبب هارون مستحکم گردان.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي (۳۲)

«و او را شریک کارم گردان» در امر رسالت. بدین‌گونه بود که موسی برای هارون برادرش شفاعت کرد تا همانند وی پیامبری الهی باشد و به وی در امر رسالت کمک کند. روایت شده است که عائشه رضی‌الله عنها در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی^ص در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه رضی‌الله عنها فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی^ص برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كَيْ نَسْبَحَكَ كَثِيرًا (۳۳) وَنَذُكَّرَكَ كَثِيرًا (۳۴)

«تا» من و برادرم هارون «تو را فراوان تسبیح گوئیم و بسیار یادت کنیم» در نماز و در خارج از آن.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (۳۵)

«زیرا تو خود بر احوال ما بینایی» و می‌دانی که من در توفیق یافتن به رسالت خود، ناگزیر از داشتن این موهبتها هستم زیرا بدون «شرح صدر»، انسان نمی‌تواند دعوت الی‌الله را به درستی انجام دهد، بدون آسان ساختن کار؛ قلب دعوتگر می‌شکند، بدون

گشاده بودن زبان؛ حجت اقامه نمی‌شود و مقصود به دست نمی‌آید و بدون داشتن برادری هم‌پشت و غمخوار که از او مشورت خواسته شود و دردها و رازها با او در میان گذاشته شود، دعوتگر تنهایی و غربتی هولناک احساس می‌کند. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص چنین دعا کردند: «اللهم اني أسألك مما سألك أخي موسى...: خدایا! من از تو آنچه را که برادرم موسی ص درخواست کرد، درخواست می‌کنم». آن‌گاه همه خواسته‌های موسی ص را که در این آیات آمده است، درخواست کردند و به جای (برادرم هارون) فرمودند: «علیا أخي: علی برادرم را»؛ که این درخواست مشارکت علی ع با ایشان، به مشارکتش در دعوت و ارشاد حمل می‌شود، نه در نبوت زیرا در حدیث شریف دیگری آمده است که چون آن حضرت ص در غزوه تبوک علی ع را در مدینه جانشین خویش کردند، به او فرمودند: «آیا بدین امر راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی ص باشی؛ مگر این‌که بعد از من پیامبری نیست».

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶)

«فرمود» خدای منان در پاسخ به درخواستهای موسی ص «ای موسی! خواسته‌ات به تو داده شد» یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینه‌ات، آسان نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در

نبوت، همه را به تو دادم. و اینها در مجموع هشت خواسته بود.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷)

«و به راستی بار دیگر هم بر تو منت نهادیم» این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمتهای خدای منان بر موسی^ص در گذشته اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون میباشد. من: احسان و دادن نعمت است.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸)

سپس در تفسیر آن نعمت میفرماید: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی میشد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعدا بیان میشود، به مادر موسی^ص در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحیی که به انبیا[ؑ] فرستاده میشود.

أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (۳۹)

سپس حق تعالی از مضمون الهام نمودن خود به مادر موسی^ص چنین حکایت میکند: «که او را» یعنی موسای کوچک را «در تابوتی بگذار» تابوت: صندوقچه ای از چوب یا از غیر آن است که چون بر روی آب قرار گیرد، در آن فرونمی رود «پس صندوق را در دریا

بیفگن» یم: دریا یا رودخانه بزرگ است و مراد از آن در اینجا رودخانه نیل می‌باشد «**تا دریا او را به ساحل افگند**» خداوند متعال به نیل فرمان داد تا موسی را در کرانه روبروی منزل فرعون به ساحل افگند «**و دشمن من و دشمن وی**» یعنی فرعون «**او را برگیرد**» که چنین شد و فرعون او را برگرفت. در روایات آمده است: فرعون در کرانه نیل بر سر برکه‌ای نشسته بود که آن صندوق را دید پس دستور داد که آن را باز کنند، بناگاه در آن پسر بچه‌ای زیبا و شاداب را دید که شدیداً محبت وی و همسرش به او جلب شد چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «**و محبتی از جانب خودم بر تو افگندم**» خداوند بر موسی محبتی از جانب خود در دل‌های بندگانش افگند که هیچ کس او را نمی‌دید؛ مگر این‌که دوستش می‌داشت. به قولی معنی این است: خداوند متعال به موسی محبت ورزید پس مردم نیز به او مهر ورزیدند «**و تا زیر نظر من پرورش یابی**» یعنی: تا با عنایت و رعایتی از جانب من که مخصوص به توست، پرورش یابی.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۖ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا ۚ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (٤٠)

سپس حق تعالی در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی، چنین می‌فرماید: «**آن‌گاه که خواهر تو**» مریم بر کرانه رودخانه نیل «**می‌رفت**» تا مسیر صندوقچه را با نگاهش دنبال کند و ببیند که سرانجام آن صندوقچه

چه می‌شود، به کجا و به دست چه کسی می‌رسد؟ در این اثنا فرعون و زنش را یافت که در جست‌وجوی زن شیردهی هستند که موسی را شیر دهد پس خواهرش به آنان گفت: «**آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده‌دار شود؟**» یعنی: او را پرورش دهد؟ نقل است که هر زن شیردهی را آوردند، موسی را پستان او را نگرفت اما مادرش را که آوردند، پستان وی را گرفت «**پس تو را به‌سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود**» یعنی: تا مادرت به بازگشت فرزندش به آغوش خود شادمان شود، بعد از آن‌که او را در دریا افکند و فراقش بر وی بسیار سخت و دشوار گشت «**و غم نخورد**» به سبب حادثه ناگواری که ممکن بود بعد از رها کردنش به دریا برایت پیش بیاید.

و در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی، می‌فرماید: «**و شخصی را کشتی**» موسی در نوجوانی به فرد قبطی‌ای که با فرد اسرائیلی‌ای درآویخته بود و اسرائیلی او علیه وی کمک خواسته بود، مشتی زد و او را کشت و کشتن او نه به عمد بلکه از روی خطا بود، از سوی دیگر موسی در آن وقت دوازده سال بیشتر نداشت «**پس تو را از غم نجات دادیم**» همان غمی که از بیم مجازات کشتن او به تو دست داده بود «**و چنان‌که باید و شاید تو را آزمودیم**» یعنی: تو را باری پس از بار دیگر، از محنت‌هایی که در آن می‌افتادی - و ذکر برخی از آنها گذشت - رهایی بخشیدیم، قبل از آن‌که تو را به رسالت برگزینیم. به‌قولی معنی این است: تو

را باربار با انواع ابتلا آزمودیم. این عبارت اشاره‌ای اجمالی است به رخدادهاي سخت و محنتباري که موسي با آنها روبرو شد؛ مانند هجرت از وطن، ترك ياران و عزيزان و فرار توأم با وحشت با پاي پياده، نبود توشه راه، به اجاره دادن نفس خود و غيره حوادثي که در اثناي رهسپار شدن از مصر به سوي مدين با آنها روبرو شد **«پس چند سالي در ميان اهل مدين درنگ كردي»** يعني: در راه فرار خويش از مصر، به مدين آمدي و در آنجا چند سال درنگ كردي. مدين در هشت منزلي مصر در سرزمين عرب واقع است که موسي به آنجا گريخت و در آنجا ده سال نزد شعيب پيامبر، خدمت و اقامت کرد و اين ده سال خدمت وي، مهر **«صفورا»** دختر شعيب با بود **«سپس اي موسي! در زمان مقدر آمدي»** يعني: در وقتي آمدي که قضا و قدر سابق من بر آن رفته بود که در آن با تو سخن گفته و تو را به رسالت خويش برگزینم.

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (٤١)

«و تو را براي خودم ساختم» يعني: تو را براي وحي و رسالت و برپاداشت حجت مآماده ساخته و در ميان خود و خلق خويش به سفارت برگزیدم.

أَذْهَبُ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي دُكْرِي (٤٢)

«برو تو و برادرت با آيات من» يعني: تو و برادرت هارون به ميان مردم برويد و حجت‌ها، برهانها و معجزاتي که آنها را

نشانه‌ای بر صحت رسالتت قرار داده‌ایم
به مردم برسانید. یادآور می‌شویم که آن
معجزات، عبارت بود از معجزات نه‌گانه عصا،
ید بیضا، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های
دوازده‌گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش،
قورباغه، خون و برکندن کوه «و در یاد
کردن من سستی نکنید» یعنی: در ذکر و یاد
من و تبلیغ رسالتم، از خود کوتاهی و ضعف
نشان ندهید.

أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۴۳)

«به سوی فرعون بروید، هرآینه او سر به
طغیان برداشته است» در کفر و ادعای
ربوبیت و به سرکشی برخاسته است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (۴۴)

«و با او سخنی نرم بگویید» قول لین: سخن
برکنار از خشونت است. مراد: ترك خشونت و
درشتی از سوی موسی و هارون علیهما السلام
در مواجهه با فرعون و گفتن سخنانی نرم و
ملایم به اوست، همچون این سخن: (هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ
تَرْكَبَ): (آیا سرآن داری که به پاکیزگی
گرایی؟) «نازعات/۱۸». «شاید که پند پذیرد
یا بترسد» یعنی: فرعون را با سخنی نرم و
ملایم مورد خطاب قرار دهید زیرا این شیوه
سزاوارتر به آن است که او را در آنچه که
از ذکر و فکر تبلیغ می‌کنید به تأمل و
امعان نظر وادارد و در نتیجه از عذاب
موعود من که از زبان شما به آن آگاهی
پیدا می‌کند، بترسد.

دلیل اینکه حق تعالی پند پذیرفتن را بر ترسیدن مقدم ساخت زیرا پندگرفتن از کسی متصور است که درباره یک موضوع تأمل و تحقیق کند در حالی که ترسیدن از کسی متصور می‌باشد که از یک امر به واهمه بیفتد. یعنی اگر او به وسیله تأمل، به راستگویی شما پی نبرد و پند نپذیرد، لااقل این قدر از وی متصور است که در واهمه افتد و بترسد.

این آیه، درس و اندرز بزرگی برای دعوتگران راه الله Ψ است.

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَى (٤٥)

«آن دو» یعنی موسی و هارون علیهما السلام گفتند: پروردگارا! ما از آن می‌ترسیم که او بر ما تعدی کند» یعنی: در آزار و شکنجه ما شتاب کند «یا آنکه طغیان کند» علیه حق و در آزار رساندن به ما.

ترس از دشمنان در حق انبیا و اولیاء \ddagger - در عین معرفت و قربی که به حق تعالی دارند - ترسی طبعی است و نمایانگر عام بودن این سنت خداوند Ψ در بندگانش می‌باشد.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (٤٦)

«فرمود» خداوند متعال «نترسید» از فرعون زیرا «قطعاً من همراه شما هستم» با نگرانی و تأیید و یاری کردن آن علیه وی

^۱ نسائی و ابن جریر در تفسیر آیه کریمه، روایت طولانی‌ای را از ابن عباس نقل کرده‌اند پس هرکه دوست دارد از آن آگاهی یابد، به «کتاب تفسیر» از «سنن نسائی» یا به «تفسیر ابن کثیر» مراجعه نماید.

«می‌شنوم و می‌بینم» آنچه را که میان شما و او روی می‌دهد پس قطعاً بدانید که من از حال شما غافل نیستم لذا نگران نباشید.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَأْيَةً مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (٤٧)

«پس به‌سوی او بروید و بگویید: ما دو تن فرستادگان پروردگار تو هستیم» به‌سویت «پس بنی‌اسرائیل را با ما بفرست» یعنی از سر راهشان برخیز، آنان را از اسارت آزاد کن و اجازه بده تا با ما به سرزمین شام بروند «و آنان را عذاب نکن» زیرا فرعون بنی‌اسرائیل را سخت عذاب می‌کرد؛ پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت و برآنان چنان کارهای سخت و طاقت‌فرسایی تحمیل می‌کرد که همه از دست وی به‌جان آمده بودند؛ مانند کارهای دشوار ساختمانی، انتقال بارهای سنگین، حفاری زمین و غیره «به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه‌ای آورده‌ایم» که این نشانه عبارت است از: دو معجزه عصا و ید بیضا «و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند» یعنی: هرکه از هدایت پیروی کند، از خشم خدای عزوجل و از عذاب وی به‌سلامت می‌ماند. پس این سلام، سلام تحیت و شادباش و درود نیست.

شایان ذکر است که جمله: **(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى)** در مکاتبات رسول اکرم ص برای شاهان و امیران که حاوی دعوت آن حضرتص از آنان به‌سوی اسلام بود، نوشته می‌شد.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (٤٨)

«هرآینه به سوي ما وحي فرستاده شده است» از سوي خدای سبحان «که عذاب» دنیا و آخرت «بر کسی است که تکذیب کند» آیات خداوند ﷻ و رسالت پیامبران را «و روی بگرداند» از پذیرش این آیات و ایمان به آنها و اطاعت حق.

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ (٤٩)

بعد از آنکه هارون و موسی علیهما السلام این پیام الهی را به فرعون رساندند، او: «گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟» فرعون پروردگار را به آن دو منتسب ساخت نه به خود، به سبب اینکه او منکر ربوبیت و پروردگاری حق تعالی بود و سخن آنها را در این مورد که خدای عزوجل پروردگار او نیز هست، تصدیق نکرد. علت اینکه او فقط موسی را مخاطب ساخت نه برادرش را، این بود که موسی اصل بود و هارون تبع.

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (٥٠)

«گفت» موسی «پروردگار ما کسی است که برای هر چیزی آفرینشی را که درخور اوست، بخشیده» یعنی به هرچیز صورت و شکلی بخشیده که با منافع منوط به آن منطبق و با وضعیت آن سازگار است؛ مثلا دست را برای گرفتن، پا را برای راه رفتن، زبان را برای نطق و بیان، چشم را برای نگریستن و گوش را برای شنیدن خلق کرده و به هر نوعی از انواع مخلوقات، شکل و هیأتی بخشیده که با خواص و ممیزات آن تناسب دارد. به قولی

معنی این است: او به خلق خود هرچیزی را که نیازمند آیند و از آن بهره می‌برند، بخشیده است **«سپس آن را هدایت نموده است»** یعنی هر مخلوقی را به‌سوی راه‌های بهره‌گیری از آنچه که به وی بخشیده، هدایت نموده است بنابراین، هر مخلوقی در مسیر وصول به هدفی که برای آن آفریده شده، از هر چیزی که مورد نیاز آن است، بهره می‌گیرد. این آیه از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که همه علوم تجربی و انسانی، در افق‌های بی‌کرانه آن سیر می‌کنند.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱)

«گفت» فرعون به قصد گریز از الزام حجت موسی **«پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟»** زیرا آنان نیز به پروردگاری که تو به‌سوی او دعوت می‌کنی، اقرار و باور نداشتند بلکه بتان و مانند آنها از مخلوقات را می‌پرستیدند؟.

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (۵۲)

«گفت» موسی در پاسخ فرعون **«علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است»** یعنی: بی‌گمان تمام اعمالشان نزد خداوند Ψ در لوح محفوظ ثبت شده است پس لابد همه را در روز قیامت از آن اعمال مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد **«پروردگارم نه خطا می‌کند»** در علم چیزی از چیزها **«و نه فراموش می‌نماید»** آنچه را که در حیطة علم وی است از این اشیا - پس همه چیز در حیطة علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (٥٣)

«همان کسی که زمین را برایتان گهواره ای ساخت» هموار و آماده که با کمال آسانی و سهولت بر آن زندگی می‌کنید و در آن برای شما هرگونه منافع تأمین شده است «و برای شما در آن، راهها ترسیم کرد» و هموار و مهیا ساخت که بر آنها می‌روید و از میان دشتها و دره‌ها و دریاها به‌سوی مقاصد خویش رهسپار می‌شوید «و از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به‌وسیله آن انواع مختلف از نباتات را، جفت جفت بیرون آوردیم» یعنی: از انواع گوناگون گیاهان و رستنی‌ها، جفت‌جفت، به رنگها، بویها، اشکال و مزه‌های مختلف، ترش و تلخ و شیرین، برخی برای استفاده انسان و برخی برای استفاده حیوان و تغذیه طبیعت، بیرون آوردیم. از این جهت فرمود:

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى (٥٤)

«بخورید» از آنها «و چهارپایانتان را بچرانید» در آنها. بدین‌گونه است که خدای عزوجل بر انسان منت می‌گذارد که آفرینش این گیاهان و رستنی‌ها با اصناف و انواع مختلف و گوناگون خود، هم برای خودش آماده و مناسب است و هم برای چهارپایانی که مسخر و رام کرده اویند «قطعاً در اینها برای خردمندان» اولی النهی: صاحبان خرده‌های برتر «نشانه‌هایی است» یعنی دلالت‌ها، حجت‌ها و برهان‌هایی است بر وجود

ذات کبریایی‌ای که همه چیز در این زمین را برای خدمت انسان رام کرده است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵)

«از این زمین شما را آفریده ایم» یعنی در ضمن آفرینش آدم، شما را از خاک همین زمین آفریده ایم و گوشت و خون و استخوانتان همه با تغذیه از همین زمین پرورده شده است «و در این» زمین «شما را باز می‌گردانیم» بعد از مرگتان پس در آن دفن می‌شوید و اجزای وجودتان در آن پراکنده و از هم پاشیده می‌شود تا بدانجا که از جنس خود زمین می‌گردد «و از آن» یعنی از زمین «باردیگر شما را بیرون می‌آوریم» با برانگیختن و حشرونشر.

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى (۵۶)

«و هر آینه همه آیات خود را به فرعون نمایانندیم» مراد از آن: نشانه‌ها و معجزات نه‌گانه ذکر شده در سوره «اسراء» است. به‌قولی دیگر: مراد از آیات، حجت‌های خدای سبحان است که بر توحید وی دلالت می‌کنند «ولی او تکذیب کرد» آیات ما و رسالت موسی را «و نپذیرفت» دعوت وی را به‌سوی ایمان.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷)

«گفت» فرعون «ای موسی! آیا آمده‌ای تا با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟» یعنی: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای - که این خود نوعی از سحراست - تا در مردم این توهم را القا کنی که

پیامبر برحقی هستی و پیرویت بر آنها واجب است آن‌گاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟ علت این‌که فرعون ملعون بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی^ص برماند و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی‌گردان کند.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوَّى (۵۸)

سپس فرعون افزود: «پس بدان که ما نیز قطعاً سحری همانند آن را برای تو به میان خواهیم آورد» یعنی ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با تو معارضه خواهیم کرد. بدین‌گونه بود که فرعون کوشید تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و وطنی بدهد. البته این شیوه همیشگی ستمگران با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به اتهامات بی‌اساسی از این‌دست متهم می‌سازند. سپس افزود: «پس میان ما و خودت موعدی بگذار» یعنی روز معلوم و مکان معینی را «که نه ما آن را» یعنی آن وعده را «خلاف کنیم و نه تو» فرعون تعیین موعد را به موسی^ص تفویض کرد تا کمال اقتدار خیالی‌اش را به‌نمایش گذاشته باشد «آن هم در مکانی هموار» یعنی: میعادگاه ما باید مکانی هموار و آشکار باشد تا حق در آن بر همگان نمایان شود. به‌قولی معنی این است: میعادگاه باید مکانی باشد میانه در میان

فریقین که مسافت رونده به سوی آن، از هر دو سو یکسان باشد. یا: باید مکانی در میانه شهر باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحَى (۵۹)

«گفت» موسیؑ «وَعَدَهُ گاه شما روز زینت باشد» روز زینت، روز جشنی بود که مردم خود را در آن می‌آراستند و از کارهایشان دست می‌شستند. دلیل این که موسیؑ آن روز را معین کرد، این بود تا مردم همه با فراغتی که دارند در آن اجتماع شرکت کنند و در نتیجه دعوت حق بر همه نمایان شود. سپس موسیؑ افزود: «و این که مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند» تا روشنی بر همه جا پرتوافکن باشد و بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره مردم باقی مانده باشد و بنابراین، آنها در معجزه من هیچ شکی نکنند. این آیه درسی است بلیغ برای دعوتگران که باید مناسبترین وقت را برای ارائه دعوت خویش به مردم، انتخاب کنند.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰)

«پس فرعون برگشت» یعنی از آن مجلس برخاست و رفت و از موسیؑ روی برگرداند تا به کار گردآوری ساحران پردازد «و همه نیرنگ خود را گرد آورد» یعنی: ساحران را و نیرنگی که بدان دل بسته بود گرد آورد «سپس باز آمد» بر سر وعده‌گاه.

**قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ
افْتَرَى (٦١)**

«موسی به آنان» یعنی به فرعون و سران قومش و ساحران «گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید» یعنی: به دروغ ادعای پروردگاری نکنید و به بهتان و افترا به خدای عزوجل شرک نوزید «که آن گاه شما را به عذابی» سخت «هلاک می کند» و ریشه کن می گرداند «و قطعاً هر که افترا کرد به مطلب نرسید» یعنی: هر کس برخدا Ψ افترا کرد و دروغ بست، زیانکار شد و هلاک گشت. این آیه نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که به هیچ حال نباید از موعظه غفلت کنند.

فَتَنَّا عُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى (٦٢)

«پس ساحران میان خود درباره کارشان گفت و گو کردند» یعنی: ساحران چون سخن موسی Ψ را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به سویی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. یا ساحران بعد از شنیدن این موعظه موسی Ψ ، با یکدیگر نزاع و کشمکش کردند و ما دقیقاً مضمون این کشمکش را نمی دانیم. ولی گمانه زنی برخی از مفسران بر آن است که این اختلافشان درباره موسی Ψ بود که آیا او هم ساحری مانند آنهاست یا خیر؟ «و راز را پنهان گفتند» یعنی: آنها در میان خود پنهان از موسی Ψ به نجوا پرداختند.

قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى (٦٣)

«گفتند» ساحران «البته این دو تن ساحرند» و قطعا موضوع این است «میخواهند که شما را از سرزمینتان» مصر «با سحر خود بیرون کنند» همان سحری که آن را آشکار ساختند. ساحران این سخن را با تأثیرپذیری از آنچه که فرعون ترویج کرده بود، گفتند و همان سخن او را تکرار کردند «و میخواهند که آیین پسندیده شما را از بین ببرند» یعنی: آن دو اگر در سحر خود غالب شدند، سران و اشراف قوم به سویشان گرایش یافته و از آنان در آیینشان پیروی میکنند و مال و انجام این کار آن است که آیین و رسم و راهتان در بسیط زندگی‌ای که از زندگی‌سایر امتهای برتر و پیشرفته‌تر است، برمیافتد. همچنین احتمال دارد که مرادشان از «طریقه مثلی» همان سحرشان باشد زیرا ساحران به سبب سحر خویش، در آن روزگار معزز و مورد احترام بودند و از این بابت برایشان درآمدها و هدایایی فراهم بود پس ترسیدند که اگر مغلوب هارون و موسی علیهما السلام گردند، این همه درآمد از آنان قطع شود.

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى (٦٤)

«پس نیرنگ خود را گرد آورید» باید - در این نیرنگ - عزم همه شما عزمی گروهی بوده و با اتفاق و همفکری کامل به منصفه ظهور آید «باز به صف پیش آید» به طور هماهنگ و به هم فشرده تا نظم امورتان آراسته‌تر و هیبت و شکوهتان در برابر موسی جلوه‌گرتر

باشد «در حقیقت امروز هرکه غالب آمد، رستگار می‌شود» این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برایشان بود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (٦٥)

سپس «گفتند» ساحران «ای موسی! یا تو می‌افگنی» اولاً عصای خود را قبل از ما «و یا ما نخستین کسانی باشیم که می‌افکنند» آنچه را باید از سحر بیفکنند.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَأِدَّا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (٦٦)

«گفت» موسی^ص به آنان «بلکه شما بیفکنید» بدین‌گونه، از آنان خواست که قبل از وی سحرشان را به میدان افکنند؛ به سه دلیل:
۱- تا معجزه وی بعد از افگندن آن نیرنگها، آشکارتر تجلی کند.
۲- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افکنند آن‌گاه عصایش همه برساخته‌هایشان را ببلعد.
۳- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

«پس ناگهان بر اثر سحرشان چنین به نظرش آمد» یعنی به خیال و گمان موسی^ص و همین‌طور به خیال و واژه هر بیننده دیگری چنین آمد «که ریسمانها و چوبدستی‌هایشان می‌دوند» و همچون مارها و افعی‌ها به سرعت حرکت می‌کنند.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (٦٧)

«پس موسی در ضمیر خود ترسی را یافت»
یعنی: موسی به حکم سرشت و طبیعت بشری، در
هنگام مشاهده کارهای هیجان آور و
واهمه افکن جادوگران احساس ترس کرد که
مبادا مغلوب شود.

فَأَنَّا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ (٦٨)

«گفتیم: نترس که تو خود برتری» با غلبه و
پیروزی بر آنان.

**وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْفَافًا صَنِعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ
حَيْثُ أَتَىٰ (٦٩)**

«و آنچه در دست راست داری» یعنی: عصا را
«بینداز تا هر چه را بر ساخته اند» از
عصاها و ریسمانهای جادویی و قلبی «فرو
برد، درحقیقت، آنچه بر ساخته اند، نیرنگ
جادوگر است» و جز خیال و افسون چیز دیگری
نیست «و جادوگر هر جا برود رستگار نمی شود»
یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای
سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با
سحرش بر آورده نمی شود.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ (٧٠)

«پس ساحران به سجده در افتادند» یعنی:
موسی و عصایش را افگند و عصای او، عصاها و
ریسمانهایشان را فروبلعید و چیزی از آنها
در میان نماند، در این هنگام ساحران
دانستند که کار موسی و از باب سحر و جادو
نیست بلکه کار او از جانب خدایی است که بر
همه چیز تواناست آن گاه بی درنگ در برابر
خدای عزوجل به سجده افتاده و به رسالت

موسی و ایمان آوردند و «گفتند: به پروردگاران و موسی ایمان آوردیم» و اینچنین است حال منصفان که چون نشانه وحجتی را ببینند، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند.

از ابن‌عیاض روایت شده است که گفت: «ساحران هفتاد تن بودند و در حال سجده، بهشت و جایگاه‌های خود در آن را دیدند». از مفهوم «القی: افکنده شدند» چنین برمی‌آید که ساحران چنان تحت تأثیر تابش انوار حقیقت قرار گرفته و سریعاً به سجده در افتادند که گویی به افتادن در سجده مجبور ساخته شده‌اند.

صاحب تفسیر «کشاف» می‌گوید: «سبحان‌الله! کار ساحران چه قدر شگفت‌آسا بود؛ آنها دوبار افگندند: نخستین بار ریسمانها و عصاهای خود را از روی کفر و جحود و دومین بار سرهای خود را برای شکر و سجود؛ و میان این دو افگندن چه فرق بزرگی است!!». امام رازی در تفسیر خود می‌گوید: «ساحران از مشاهده پنج دلیل و نشانه به حقیقت پی بردند:

۱ - آشکار بودن حرکت عصا، به‌گونه‌ای که چنان حرکتی با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۲ - افزایش حجم عصا در هنگام تبدیل شدن آن به افعی؛ که چنین چیزی نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۳ - نمایان بودن اعضای وجود افعی - از چشم و دهان و غیره - که این امر نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۴ - فروردن افعي هرآنچه را که برساخته بودند - با همه کثرت آنها - که این نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۵ - بازگشت عصا به شکل چوبدستي کوچکی به همان هیأت عصای اولیه. که این هم با حيله و نیرنگ ممکن نیست».

قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأَلْصَقِبَّنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ آيُنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى
(۷۱)

«فرعون» چون این معجزه خیره کننده و خضوع ساحران در برابر آن را دید، خطاب به ایشان «گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟» یعنی: آیا بدون اذن و دستوری از سوی من، سخن موسی را تصدیق کرده و او را در دینش پیروی نمودید «قطعا او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است» یعنی: قطعا موسی ساحرترین و بلندپایه ترین شما در فن سحر است. یا او معلم و استاد شماست که به شما سحر آموخته است. فرعون با این سخن خواست تا در اذهان مردم شبهه ای پدید آورد که ایمان نیاورند، در غیر آن او خوب می دانست که نه ساحران از موسی سحر آموخته اند، نه او رئیس آنان بوده است و نه میان موسی و ساحران هیچ رابطه و پیوندی وجود داشته است. سپس افزود: «پس بيشك دستها و پاهاي شما را يکي از جانب راست و ديگري از جانب چپ قطع مي کنم» من خلاف: عبارت است از قطع دست راست و پای چپ، یا عکس آن «و شما را بر تنه های درخت خرما بر دار می آویزم» علت

اینکه فرعون تنه‌های درخت خرما را انتخاب کرد، این بود که تنه درخت خرما خشن و آزار دهنده است و نیز این کار سبب تشهیر و آزار روحی آنها می‌شود **«و البتہ خواهید دانست که عذاب کدام يك از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است»** عذاب من یا عذاب‌پروردگار موسی؟ و هرچند این آیات دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی‌کنند اما مفسران گفته‌اند که فرعون تهدیدش را در مورد ساحران عملی کرد و آنان در زیر شکنجه او، بر ایمان مردند. ابن‌عباس^۳ می‌گوید: **«آنان در اول روز ساحرانی مکار و در آخر روز شهیدانی پاک و نیکوکردار بودند»**.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲)

«گفتند» ساحران در پاسخ فرعون **«ما هرگز تو را بر آنچه که نزد ما از بینات آمده است، ترجیح نمی‌دهیم»** یعنی: قطعاً تو را بر آنچه که موسی^۴ از حجت‌ها و معجزات روشن از نزد خدای سبحان برای ما آورده است، بر نمی‌گزینیم **«و»** هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم **«بر کسی که ما را آفریده است»** به‌قولی: این جمله، قسم است. یعنی: سوگند به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم **«پس هر حکمی می‌خواهی بکن»** از کشتن و به‌دار آویختن **«جز این نیست که تو فقط در این زندگانی دنیاست که حکم می‌رانی»** و نفوذ سلطه تو بر ما، فقط محدود به همین زندگی دنیاست؛ با آنچه که از انواع آزار و

شکنجه و قتل بر ما روا می‌داری اما بعد از آن، تو را بر ما هیچ سلطه‌ای نیست و ما سرای پاینده و پایدار را انتخاب کرده ایم.

إِنَّا أَمْنَا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى
(۷۳)

«همانا ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا بر ما گناهان ما را بیامرزد» یعنی: گناهانی که از ما گذشته است - اعم از کفر و غیر آن «و» تا بیامرزد بر ما «آنچه از سحر راکه ما را بر آن مجبور کردی» در ستیز و معارضه با موسی «و خدا بهتر و پاینده‌تر است» یعنی: بهتر است از تو در پاداش دادن به مطیعانش و پاینده‌تر است از تو در عذاب نمودن عاصیانش. البته این پاسخی است به جسارت فرعون که گفت: **(وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى)** «آیه / ۷۱».

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا (۷۴)

«در حقیقت هر که نزد پروردگارش مجرم برود» یعنی به حال کفر برود «جهنم برای اوست، در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد» نه در جهنم می‌میرد به مرگی راحت و نه زنده می‌ماند به زندگی‌ای گوارا و لذتبخش پس شخص جهنمی درد و زجر می‌کشد چنان‌که زندگان درد و زجر را لمس می‌کنند ولی با وجود آن‌که در زیر فشار عذاب در حال جان‌کندن قرار دارد، نمی‌میرد و با آن‌که جرعه مرگ را مزه‌مزه می‌کند اما احساس درد و ألم در او از بین نمی‌رود.

در حدیث شریف به روایت احمد و مسلم از ابی سعید آمده است که رسول خدا ص خطبه ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتي بهم ضبائر علي نهر يقال له نهر الحياة أو الحيوان، فينبتون كما ينبت الغطاء في حميل السيل: أما اهل دوزخ كه آنان به راستي اهل آن هستند پس نه در آن مي ميرند و نه زنده مي مانند. ولي كساني كه اهل دوزخ نيستند، آتش آنان را مي ميراند ميراندني، سپس شفيعان برمي خيزند و شفاعت مي كنند آن گاه آنان را گروه گروه بر نهری مي آورند كه به آن نهر حیات یا حیوان گفته مي شود پس در آن نهر سبز مي شوند و مي رويند چنان كه خاشاك و سبزه ها در كف آب سيل مي رويد». همچنين در حدیث شریف آمده است: «يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من إيمان: كساني كه در قلبشان به اندازه هم سنگ ذره اي از ايمان بوده است، از آتش بيرون آورده مي شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَا (٧٥)

«و هر کس نزد او مؤمن بیاید درحالی که به پشتوانه و تأیید ایمان «اعمال شایسته انجام داده باشد» و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ «پس این گروه برایشان درجات بلند است» یعنی: برایشان منازل رفیع و والاست. سپس حق

تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده
و می‌فرماید:

جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (٧٦)
«جنات عدن» یعنی بهشت‌های همیشه‌ماندگار
«که از زیر آن جویبارها روان است،
جاودانه در آن می‌مانند و این است پاداش
کسی که به پاکی گراییده است» و از کفر و
گناهان موجب آورنده دوزخ پرهیز کرده است.
ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که این آیات،
حکایت سخنان ساحران در پاسخ فرعون است.

**وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا
تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى (٧٧)**

«و هر آینه به سوي موسي وحي فرستادیم»
هنگامی که فرعون بعد از مشاهده همه
معجزات و مجازات‌های نازل شده بر قوم خود،
باز هم اجازه نداد که بنی‌اسرائیل با موسی
رهسپار سرزمین شام گردند؛ «که بندگانم را
شبانه ببر» از مصر، بی‌آنکه کسی از حالتان
آگاهی یابد «و راهی خشک در دریا برایشان
باز کن» یعنی با عصایت بر دریا بزن پس
راهی خشک در وسط دریا برایشان شگافته
می‌شود. یادآور می‌شویم که آن دریا، دریای
قلزم (بحر احمر) بود «که نه از فرارسیدن
دشمن بترسی» یعنی: ایمن هستی از این‌که
دشمن به تو برسد و تو را دریابد «و نه
بیمناک باشی» از فرعون یا از غرق شدن در
دریا.

این امر که خدای عزوجل بستر دریا را
برایشان چنان خشک گردانید که نه در آن

آبی بود و نه گلی، بیشک معجزه‌ای بس بزرگ
برای موسی^ص بود.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸)

«پس فرعون با لشکریانش» از مصر به تعقیب
موسی و قومش بیرون آمد و «آنها را دنبال
کرد پس فروپوشانید آنان را از دریا آنچه
فروپوشانید» تکرار برای بزرگ نمایاندن و
تصویر هولناک بودن این واقعه است. یعنی
امواجی بزرگ و سهمگین، فرعون و فرعونیان
را در خود فروپوشانید. به قولی معنی این
است: همان چیزی آنان را فروپوشانید که تو
داستان آن را شنیده‌ای.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى (۷۹)

«و فرعون قوم خود را گمراه کرد» از راه
رشد و هدایت «و هدایت نمود» آنان را
به سوی راه نجات، هنگامی که آنها را با
خود به راهی کشانید که بنی‌اسرائیل از
میان دریا آن را پیموده بودند.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى (۸۰)

و گفتیم به بنی‌اسرائیل بعد از
نجات‌دادنشان از دست فرعون: «ای
بنی‌اسرائیل! درحقیقت ما شما را از
دشمنتان» فرعون «نجات دادیم و در جانب
راست طور با شما وعده نهادیم» یعنی به
موسی^ص فرمان دادیم که شما را با خود به
طور بیاورد تا درحضور شما با او سخن
بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب

به موسیٰ و بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبایشان بودند، با موسیٰ به وعده گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرار داشت «و بر شما من و سلوی فرورستادیم» در دشت تیه، جایی که سخت نیازمند آن بودید. تفسیر من وسلوی (ترنجبین و بلدرچین) در سوره بقره (آیه ۵۷/ گذشت).

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱)

«از طيبات آنچه که شما را روزی دادیم، بخورید» مراد از طيبات: لذایذ و خوراکی‌های حلال است «و در آن» یعنی در روزی من «از حد تجاوز نکنید» یعنی از آنچه که جایز است به سوی آنچه که جایز نیست، تجاوز نکنید. به قولی معنی این است: نعمت الله Ψ را انکار نکنید که در آن صورت طغیانگر و تجاوزکار خواهید بود «آن‌گاه خشم من بر شما فرود می‌آید و هر کس خشم من» یعنی عذاب من «بر او فرود آید، قطعاً در هلاکت افتاده است» فقد هوی: یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲)

«و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید» یعنی آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه کند و به خدا Ψ و فرشتگان و

کتابها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد و «باز به راه راست رهسپار شود» یعنی تا می‌میرد بر این شیوه استقامت ورزد. به‌قولی، مراد این است که: علم پیاموزد تا به‌وسیله آن به‌سوی حقیقت راهیاب شود.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که هدایت کامل، اثری از ایمان، عمل صالح و توبه است.

وَمَا أَعْجَبَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳)

«و ای موسی! چه چیز - غافل مانده از قوم خود - تو را به شتاب آورد» وعده مقرر چنان بود که موسی و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طورآیند، موسی با آنان به راه افتاد اما سپس به‌شوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان به‌شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید پس خدای عزوجل در مقام انکار به وی فرمود: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ و این دلیل برآن است که سبقت جستن رهبر به‌سوی امر خیر و تنها گذاشتن امت - هر چند به نیت درستی هم باشد - انتخاب وضع سلیم نیست و مقرون به صلاح نمی‌باشد.

قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴)

«گفت» موسی «قوم من، اینان در پی منند» یعنی: در نزدیکی من هستند، هم اینک بعد

از من می‌رسند و میان من و آنان مسافتی اندک بیش نیست. سپس دلیل و موجب عجله خود را بیان نموده فرمود: «و من - ای پروردگارم - به سوي تو شتافتم» به وعده‌گاه «تا خشنود شوي» یعنی: تا بر خشنودیت از من بیفزایی.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵)

«فرمود» خدای سبحان «اما ما قومت را پس از عزیمت تو در فتنه افگندیم» یعنی آنان را مورد آزمایش و ابتلا قرار دادیم و در بلا و محنت افگندیم «و سامری آنها را گمراه کرد» یعنی: آنها را در سردرگمی و گمراهی از حق فروافگند، با فراخواندنشان به پرستش گوساله طلایی و اجابت گفتنشان از این خواسته وی. سامری از قبیله‌ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش از بنی‌اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادتی که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افکنند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد. یادآور می‌شویم که بنی‌اسرائیل هنگامی که قصد خروج از مصر را داشتند، زیوراتی را از قبطیان به عاریت گرفته بودند.

فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶)

«پس موسی» بعد از به پایان رساندن میعاد
چهل شب مناجات در طور و گرفتن تورات
«خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت»
أسفا: تأسف سخت و شدت خشم است «گفت: ای
قوم من، آیا پروردگار شما به شما» بر
زبان من «وعدۀ نیک نداد» وعدۀ دریافت هر
خیری در دنیا و در آخرت؟ از جمله به شما
بهشت را وعدۀ داد؛ چنانچه بر طاعت وی
پایداری ورزید و به شما وعدۀ داد که کلام
خود در تورات را بر زبان من به شما
بشنوید تا به آنچه که در آن است عمل
کنید و در نتیجۀ مستحق پاداش عمل خویش
گردید «آیا مدت بر شما دراز شد» یعنی:
آیا زمان و مدت جداییام از شما طولانی شد
که به سبب آن، وعدۀ های الهی را فراموش
کردید، درحالی که هنوز از آن مدت بیش از
یک ماه و چند روز نگذشته است؟ «یا خواستید
خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید» یا
با این عمل خود خواستید کاری کنید که به
سبب آن خشم و عذاب الهی گریبانگیرتان شود
و بر شما فرود آید «که با وعدۀ من مخالفت
کردید» زیرا قوم موسی^ص به وی وعدۀ داده
بودند که تا او از طور به سویشان باز
میگردد، به طاعت خدای عزوجل قیام کنند.
به قولی: آنان به او وعدۀ داده بودند که
در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین که
او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از
پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَاهَا
فَكَذَلِكَ أَلْفَى السَّامِرِيُّ (٨٧)

«گفتند: ما به اختیار خود باتو خلاف وعده نکردیم» بلکه بر خلاف کردن وعده مجبور بودیم زیرا این سامری بود که نیرنگ پلیدی در کارکرد. سپس به بیان این نیرنگ وی پرداخته گفتند: **«ولی از زر و زیور قوم بارهائی سنگین بر دوش داشتیم»** نقل است که بنی اسرائیل چون میخواستند با موسی^ص از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که میخواهند در جشن یا عروسی‌ای که دارند از آنها استفاده کنند لذا به این زیورات موقتا احتیاج دارند. زیورات را **«اوزار: گناهان»** نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برایشان حلال نبود **«پس آنها را افگندیم»** یعنی: به منظور رهائی از گناه، آن زیورات را در آتش افگندیم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به‌کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید **«و سامری همین گونه بینداخت»** یعنی: همین‌گونه که ما انداختیم، سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افگند آن‌گاه از مجموعه آن زیورات برای ما گوساله‌ای از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل^ص را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مشتی برگرفته آن را بر گوساله طلایی افگند و بر اثر آن، گوساله بانگ برمی‌داشت.

ابن‌کثیر می‌گوید: «بنی‌اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوی دیگر به گوساله‌پرستی روی آوردند، بدین‌سان بود که از يك چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولي در برابر يك جنایت بزرگ گردن نهادند چنان‌که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن‌عمر رضي‌الله عنهما درباره خون پشه‌ای که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول خداص - حسینؑ - را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می‌پرسند؟!».

این نکته قابل تأمل است که سامری از روحیه ورع، زهد و پرهیزگاری مردم سوء استفاده کرد پس از این امر به این نتیجه دست می‌یابیم که اگر مردم از علم و آگاهی درست بی بهره باشند، ممکن است همیشه از آنان چنین سوء استفاده‌هایی بشود چنان‌که عبدالله بن سبا از روحیه ورع و پرهیزگاری موجود در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضي‌الله عنهما سوء استفاده کرد و در زیر نقاب دفاع از فرهنگ پرهیزگاری، عملکرد عثمانؓ را به زیر سؤال برد و آن فتنه‌گور را که هنوز امت اسلامی از آثار تفرقه‌بار آن رنج می‌برد، برانگیخت. البته در هر زمان مسلمانانی ساده‌لوح وجود دارند که با آویختن به ریسمان زهد بارد و جاهلانه، رهسپار وادی ضلال مبین و گرفتار دام شیطان لعین می‌شوند.

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (٨٨)

«پس» سامري از اين طلاها «برايشان پيكر گوساله‌اي كه صدائي داشت بيرون آورد» يعني: گوساله سامري بانگ و آواز برمي‌داشت چنان‌كه گوساله زنده بانگ برمي‌دارد. خوار: بانگ گاو است. به‌قولي: سامري در فن پيكرتراشي مهارت بسياري داشت لذا در پيكر آن گوساله چنان شگافه‌اي قرار داده بود كه چون باد در شكم آن داخل مي‌شد، آوازي از آن بر مي‌خاست بنابراین، در آن گوساله حياتي وجود نداشت «پس» سامري و كساني كه با او در اين كار موافقت و همراهي کرده بودند، خطاب به بني اسرائيل: «گفتند: اين خدای شما و خدای موسی است» لذا او را بپرستيد «پس فراموش کرده است» يعني: موسی U راه را گم کرده و جاي اين خدایش را پيدا نکرده زیرا از آن آگاهی نداشته پس رفته است تا آن را در طور جست‌وجو کند و بیابد. به‌قولي معني اين است: موسی U فراموش کرد تا به شما بگويد كه اين گوساله خدای او و خدای شماست. يا ضمير در (نسی) به سامري بر مي‌گردد. يعني: سامري پروردگار حقيقي خود را از ياد برد، يا اين امر را فراموش کرد كه گوساله نمي‌تواند خدا باشد، به دليل آيه ذيل:

أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (٨٩)

«مگر نمي‌بينند كه به‌سويشان سخني را باز نمي‌گرداند» يعني: آيا آن گمراهان كورمغز در اين امر اندیشه و تفكر

نکرده اند که آن گوساله پاسخ سخنشان را نمی‌دهد «و مالک هیچ سود و زیانی برایشان نیست» پس چگونه می‌پندارند که او خداست؟.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰)

«و در حقیقت هارون به آنان» یعنی به پرستشگران گوساله «پیش از این» یعنی: پیش از آن که موسی از طور به سویشان بازگردد؛ «گفته بود که ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته‌اید» یعنی: شما به سبب این گوساله در فتنه افتاده و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و به خاطر آن از راه حق گمراه شده‌اید پس آن را پرستش نکنید «و بی‌گمان پروردگار شما خدای رحمان است» نه گوساله بی‌جان «پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید» در عبادت خداوند Ψ لذا از سامری در دستور وی به پرستش گوساله، پیروی نکنید.

پس ملاحظه می‌شود که هارون Ψ به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اولاً: آنان را با این سخنش: **(إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ)** همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده‌اید؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: **(و إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ)** و همانا پروردگار شما خدای رحمان است؛ به سوی معرفت الله Ψ دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: **(فَاتَّبِعُونِي)** از من پیروی کنید؛ به معرفت نبوت فراخواند.

رابعاً: آنان را با این سخنش: **(وَأَطِيعُوا أَمْرِي: و از فرمان من اطاعت کنید)؛** به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱)

«گفتند» منحرفان بنی اسرائیل در پاسخ هارون **«همیشه مجاور خواهیم بود بر»** پرستش **«این گوساله تا موسی به سوی ما بازگردد»** آنگاه می‌نگریم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می‌کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون **«از آنان کناره گرفت»**.

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳)

سرانجام موسی **«از طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون بر اوضاع چیره شود و بساط آن انحراف را برچیند: «گفت» موسی «ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شدند»** با پرستش گوساله **«چه چیز تو را بازداشت که از من پیروی کنی؟»** یعنی: به من به پیوندي و مرا از این عملکردشان آگاه گردانی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر Ψ از من پیروی نکردی و با این گمراهان به مبارزه برخاستی؟ **«آیا از فرمانم سرپیچی کردی؟»** یعنی: چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدا Ψ و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟ یادآور می‌شویم که موسی **«قبل از**

رفتن به کوه طور، به برادرش فرمان داده بود که: (در میان قومم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه فسادگران پیروی نکن) «اعراف / ۱۴۲».

قرطبی می‌گوید: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بویژه اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است».

قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴)

«گفت» هارون \cup «ای پسر مادرم» او مخصوصاً بدین سبب مادر را ذکر کرد که دل موسی \cup را بر سر مهر آورد «نه ریش مرا بگیر و نه سرم را» یعنی با من این‌گونه از سر خشم و پرخاشگری برخوردار نکن. نقل است که موسی \cup با دست چپ خود ریش هارون \cup را و با دست راستش موی سر وی را گرفته بود و به انگیزه خشم و غیرت در راه خدا Ψ او را همچنان به سوی خود می‌کشید. سپس هارون \cup به بیان عذر خویش در عدم جنگیدن با گوساله‌پرستان پرداخت و گفت: «من از آن ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداخته‌ای» یعنی: ترسیدم که اگر از میانشان بیرون روم و ترکشان کنم، یا اگر با آنان بجنگم، متفرق شوند زیرا اگر از میانشان بیرون می‌رفتم، یا علیه آنان مبارزه می‌کردم، قطعاً گروهی از من پیروی می‌کردند و دیگران همراه

سامري بر پرستش گوساله باقي مي‌ماندند لذا از آن بيم داشتم که در آن صورت به من بگويي: اين تو بودي که جمعشان را پراکنده ساخته اي.

گویند که شمار همه آنان در آن زمان ششدهزار تن بود که جز دوازده هزار تن، بقيه همه به پرستش گوساله روي آوردند «و» نیز ترسیدم که بگويي «**سخنم را نگاه نداشته‌ی**» يعني: به سفارشم درباره آنها عمل نکردي و نصیحتم را پاس نداشته‌ی. و آن این سفارش موسي به هارون علیهما السلام بود: **(اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ)**: (در میان قوم من جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن) «اعراف / ۱۴۲». همچنان هارون به سوي موسي علیهما السلام عذر دیگری پیش افگند، با این سخنش: (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف / ۱۵۰».

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵)

«موسي گفت: اي سامري! منظور تو چه بود؟»
و چه چیز تو را به این کار واداشت؟.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶)

«گفت» سامري «من به چیزی بینا شدم که دیگران به آن بینا نشدند» به قولی: مراد او همان رؤیت جبرئیل بود که او را سوار بر اسبی دید پس در ضمیرش چنین افگنده شد که از رد پای اسب وي مشت خاکی برگیرد. گفتني است؛ خاک زیرپاي جبرئیل و اسبش بر هیچ جمادي نمی‌افتد مگر این‌که آن جماد

زنده می‌شود چنان‌که سامری گفت: «**پس مشتی خاک از رد پای فرستاده خدا**» یعنی جبرئیل **«برداشتم و آن را در پیکر افگندم»** یعنی در همان پیکری که از زر گداخته به قالب گوساله ریخته و پیراسته بودم **«و نفس من همین وصف را پیش من بیاراست»** و مرا به این دام فریب انداخت پس در این امر نه الهامی الهی داشتم، نه برهانی نقلی یا عقلی بلکه این فقط از آرایش دهی‌های نفسم بود و بس. این سخن سامری اعترافی از سوی وی به اشتباه است، نه توبه و ندامت.

قرطبی می‌گوید: «از امام ابوبکر طرطرشی: پرسیدند: چه می‌گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع می‌کنند و سپس برخی از آنان می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آن‌که بی‌هوش بر زمین می‌افتند آن‌گاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در پاسخ گفت: خدای عزوجل بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب خدا Ψ و سنت رسول ω نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برایشان گوساله‌ای بانگ برآورد ساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌ای که چون رسول خدا ص با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟

لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به خدا Ψ و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالسشان حضور یابد و آنان را بر باطلشان مدد کند، این است مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمدبن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین»^۱.

**قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ
وَأَنْظِرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا
(۹۷)**

«گفت» موسی ﷺ به سامری «پس برو» از میان ما و بیرون رو از نزد ما «هرآینه بهره تو از زندگی این باشد که بگویی: به من دست نزنید» یعنی: همان گونه که تو به چیزی دست زدی که دستزدن به آن برایت جایز نبود – یعنی بر خاک پی موکب جبرئیل – پس اکنون سزای تو این است که نه کسی به تو دست زند و نزدیک شود و نه تو هم به کسی دست میزنی و نزدیک می شوی. گویند که سامری به هر کس که نزدیک می شد، هر دو را تب (سهم) می گرفت. آری! موسی ﷺ امر کرد که سامری از میان قومش تبعید شود و به بنی اسرائیل دستور داد که نه با وی درآمیزند، نه به وی نزدیک شوند و نه با وی سخن گویند؛ به مثابه جزایی برای وی در این دنیا «و بیگمان تو را موعدی دیگر است که در آن با تو خلاف نشود» یعنی: هرگز خداوند Ψ آن وعده

^۱ قرطبی: ۲۳۷/۱۱-۲۳۸.

را در حق تو خلاف نمی‌کند و آن روز قیامت است «و اینک به‌سوی معبود خود که پیوسته در خدمتش معتکف بودی» و بر پرستش آن پایبند و پایدار «بنگر، که البته می‌سوزانیمش» به آتش. به‌قولی معنی این است: او را می‌کوبیم و به وسیله سوهان ذره ذره اش می‌کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می‌کنیم، پراکندنی» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می‌افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

«معبود شما تنها آن خدایی است که هیچ معبود برحقی جز او نیست» نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افگند «به هرچیز از روی دانش احاطه کرده است» یعنی علم حق تعالی همه‌چیز را در بر گرفته است. پس هر کس چنین شأن و جایگاهی داشته باشد، بیشک تنها او شایسته پرستش است. ای بی‌خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟!

بدین‌سان بود که موسی^۱ به فتنه سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹)

«این‌گونه بر تو حکایت می‌کنیم» یعنی: ای محمدص! چنان‌که داستان موسی^۱ را بر تو حکایت کردیم، همین‌گونه بر تو حکایت می‌کنیم: «از اخبار آنچه گذشته است» از حوادث و رخدادها در امتهای پیشین تا این

اخبار، آرام‌بخش جان و تسلي دهنده خاطر و دليل صدق و راستگوييات باشد «و مسلماً به تو از جانب خود ذكري داده ايم» مراد از ذكر در اينجا: قرآن كريم است كه كتابي همانند آن به هيچيك از انبيا[ؑ] داده نشده است.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰)

«هر كس از آن» يعني از قرآن «روي برتابد» لذا به آن ايمان نياورده و به آنچه در آن است عمل نكند «پس او در روز قيامت باري را بر مي‌دارد» يعني او در آن روز به سبب اين روگرداني خود، گناهي بزرگ و مجازاتي سنگين را بر دوش مي‌كشد.

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱)

«در آن» مجازات كه آتش دوزخ است «جاودانه هستند و چه بدباري است» آن بار سنگين «برايشان كه روز قيامت خواهند داشت» يعني: اين گناه بزرگشان در روز قيامت چه سربار بدّي برايشان است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲)

«روزي كه در صور دمیده مي‌شود» مراد نفخه دوم، يعني نفخه رستاخيز است كه مردم بعد از آن براي محاسبه حشر مي‌شوند «و در آن روز مجرمان را كبودچشم برمي‌انگيزيم» مراد: مشركان و گنه‌كاراني‌اند كه به سبب گناهاني كه خداوند Ψ بر آنان نيامرزيده است، مؤاخذه مي‌شوند. يعني: آنان را تشنه برمي‌انگيزيم زيرا سياهي چشم‌هايشان بر اثر

تشنگی به کبودی می‌گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدنهایشان و از جمله چشمانشان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳)

«به طور پنهانی در میان خود می‌گویند» یعنی به آهستگی و آرامی به یکدیگر می‌گویند: «شما درنگ نکرده‌اید» در دنیا «جز ده شب» یعنی بر اثر شدت فشار و سختی‌ای که در آن قرار دارند، مدت اقامتشان را در دنیا یا در قبرهایشان بسیار کوتاه می‌پندارند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴)

«ما به آنچه می‌گویند» در میان خویش در حال رازگویی «داناتریم آن‌گاه که نیک‌روشن‌ترین آنان» امثلهم طریقه: یعنی عادل‌ترین آنها در سخن گفتن، کامل‌ترین آنها در رأی و خرد و داناترین و نیک‌آیین‌ترین آنها در نزدشان «می‌گوید: درنگ نکرده‌اید» در دنیا «جز یک روز» نسبت‌دادن این سخن به آگاه‌ترین و رهیافته‌ترینشان برای آن است که سخن او بر شدت هول و هراسشان دلالت‌کننده‌تر است، نه اینکه این سخن به صدق و راستی نزدیک‌تر باشد.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵)

«و از تو درباره کوهها می‌پرسند» یعنی: از حال و وضع آنها در روز قیامت می‌پرسند که: آیا در آن روز کوهها باقی می‌مانند، یا از

بین می‌روند؟ «بگو: پروردگارم آنها را» در قیامت «ریز ریز می‌کند به پراکندگی» با برکندن آنها از ریشه، یا منفجر ساختن آنها، به گونه‌ای که ریزریز ذرات آنها در هوا پخش و پریشان گردد.

فَيَذُرُّهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶)

«پس آنها را میدانی هموار می‌گذارد» یعنی کوهها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوههایی که بر آنها قرار داشته، رها می‌کند و فرومی‌گذارد. قاع: زمینی است هموار، صاف، بی‌گیاه و بی‌بنا.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷)

«نه در آن هیچ فرودی می‌بینی و نه هیچ بلندی» عوج: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها. امت: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچک.

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

«در آن روز، همه از داعی پیروی می‌کنند» یعنی مردم از منادی خدا Ψ به سوی محشر که اسرافیل است پیروی می‌کنند و او چنین ندا در می‌دهد: به سوی پهن‌دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید. البته اگر آنها به منادی خدای عزوجل در دنیا نیز لبیک اجابت می‌گفتند، این برایشان نجات‌بخش بود و در آن صورت از منادی در محشر

درحالی پیروی نمی‌کردند که هیچ سودی برایشان دربر نمی‌داشت «هیچ کجای از آن پیروی نیست» یعنی: هیچ راهی برای گریز از پیروی آن منادی نیست و هیچ کس این توانایی را ندارد که از پیروی او منحرف شده و راهی دیگر در پیش گیرد بلکه همه شتابان به‌سوی او حرکت می‌کنند «و صداها همه برای خدای رحمان خاشع می‌گردد» یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد «و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی» همس: صدای آهسته و نرم، یا صدای پای حرکت‌کنندگان است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹)

«در آن روز شفاعت سود نبخشد» برای کسی از هیچ شفاعتگری، هر کس که باشد «مگر برای کسی که خدای رحمان او را اذن داده است» یعنی: مگر شفاعت کسی که خدای رحمان به او اذن شفاعت داده است «و او را از روی گفتار پسند کرده است» یعنی: به‌خاطر آن سخن، شفاعتگر را مورد پسند قرار داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده می‌شود که اکنون نمی‌توانم آنها را برشمارم پس خداوند Ψ مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس می‌فرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخت

شنیده می‌شود و شفاعت کن؛ که شفاعت پذیرفته می‌شود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر می‌شود آن‌گاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدداً باز می‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت ص از چهاربار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰)

«آنچه را پیش روی آدمیان است» از امر قیامت «و آنچه را پس از آنان است» از امر دنیا «می‌داند، حال آن‌که آنان به او احاطه عملی ندارند» یعنی دانش‌های آنان نه به ذات حق تعالی احاطه دارد، نه به صفات و نه به معلومات وی.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱)

«و چهره‌ها برای حی قیوم خضوع می‌کنند» یعنی: چهره‌ها به ذلت و فروتنی هر چه تمام، برای آن خدای زنده و پاینده خضوع و فروتنی می‌کنند «و بی‌گمان به‌مطلب نرسید هر کس بار ظمی را بر دوش داشت» یعنی: زیانکار شد هر کس که چیزی از بار ستم را بر دوش داشت. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هر کس بار شرکی را بر دوش گرفت. در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، والخيبة كل الخيبة من لقي الله وهو به مشرك، فإن الله تعالى يقول: (إِنَّ الشَّرْكَ أَظْلَمُ عَظِيمًا): هان! از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم

تاریک‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که خدا را درحالی ملاقات می‌کند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است» «لقمان لقمان/۳۱».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)

«و هر کس کارهای شایسته کند» چون انجام دادن عبادات و طاعات و کارهای خیر «درحالی که مؤمن باشد» به خداوند ﴿پس نه از ستمی می‌ترسد» یعنی از این‌که بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرد، نمی‌ترسد «و نه از هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات است.

این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳)

«و این گونه آن را» یعنی قرآن را «به صورت قرآنی عربی نازل کردیم» یعنی: آن را به زبان عربی که فصیح‌ترین زبانهاست، نازل کردیم تا همه آن را بفهمند زیرا زبانی به فصاحت و روشنی زبان عربی وجود ندارد «و در آن گونه‌گونه وعید آوردیم» یعنی در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا درپیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از خدای

عزوجل پروا کرده از معاصي وي بپرهيزند و از مجازات وي حذر کنند «يا براي آنان پندي بياورد» يعني: يا موعظه ها و هشدارهاي قرآن در دل هايشان پند و عبرتي پديد آورد. به قولي معني اين است: يا قرآن در دلهايشان زهد و ورعي ايجاد کند.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)

«پس خدا، فرمانرواي برحق بلند مرتبه است» يعني خدای سبحان از الحاد ملحدان و از آنچه مشرکان در وصف وي ميگویند، برتر است زیرا او فرمانرواي بر حقي است که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و از جمله؛ ثواب و عقاب همه به دست اوست «و در خواندن قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، شتاب نکن».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول اکرم ص از اشتیاق فراواني که به وحی نازل شده الهي داشتند، هنگامی که جبرئیل و وحی می آورد، شتاب کرده و پیش از آنکه او از وحی فارغ شود، به خواندن آیاتی که در آن لحظه بر ایشان در حال نزول بود، مبادرت می کردند پس خدای متعال ایشان را از این کار نهی کرد. نظیر این آیه است فرموده حق تعالی در سوره قیامت: **(لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ):** (به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی) «قیامت/۱۶». به قولي معني اين است: وحی را به مردم قبل از آنکه بیان تأویل و توجیه آن بر تو فرود آید، اعلام نکن «و بگو: پروردگارا! بر

دانشم بیفزای» یعنی: از پروردگارت درخواست کن که بر دانشت بیفزاید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص چنین دعا می‌کردند: «اللهم أنفعني بما علمتني وعلمني ما ينفعني، وزدني علما والحمد لله علي كل حال وأعوذ بالله من حال أهل النار: بار خدایا! مرا از آنچه به من آموخته‌ای، بهره‌مند گردان، آنچه را مایه بهره‌مندی من است به من بیاموزان و بر دانشم بیفزای و ستایش در هر حال از آن خداوند است و به خداوند عزوجل پناه می‌برم از حال اهل دوزخ».

آیه کریمه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیه آن - تا هر پایه‌ای که خدا Ψ بخواهد - ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند درنوردد. نسفی به نقل از علما می‌گوید: «خدای عزوجل پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم».

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵)

«و به یقین پیش از این به سوي آدم حکم فرستادیم» یعنی به آدم \cup پیش از بخشیدن فرزندان به وی امر و سفارش کردیم که از آن درخت معین نخورد «ولي فراموش کرد» عمل به عهده را که در باره آن به وی حکم صادر کرده بودیم و آنچه را که از او در مورد آن پیمان گرفته شده بود لذا از آن درخت معین خورد «و برای او عزمی استوار نیافتیم» عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن

بر انجام کاري و به اجرا گذاشتن باورها در هر امري است. البته آدم خود را به اين امر که از آن درخت معين نخورد، ملزم و مصمم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شيطان وي را وسوسه کرد، طبيعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشري دامنگیر وي گشت لذا نتوانست از نخوردن ميوه آن درخت شکیبایي کند. يا معني اين است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و دارای عزم استواري نیافتیم بلکه اين کار وي از روي فراموشي و نسيان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶)

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد، همه سجده کردند» تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره / ۳۴» گذشت.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷)

«پس گفتیم: ای آدم! درحقیقت، این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی است» خطرناک زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضلтан معترف شد «پس زنهار تا شما را از بهشت بیرون نکند که آن‌گاه در رنج افتی» در زمین چرا که در زمین همه چیز بسان بهشت آماده نیست و تو در زمین گزیری از آن نداری که در کار به دست آوردن اسباب زندگانی؛ مانند کشاورزی، دامداری، بنایی و غیره، هرگونه رنجی را به جان بخری در حالی‌که در بهشت

از این خبرها نیست و آنجا همه چیز بی‌رنج و زحمت فراهم است. دلیل اینکه حق تعالی فقط از افتادن آدم V در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می‌باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸)

«در حقیقت برای تو در بهشت این» امتیاز هست که نه در آن گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی» یعنی: تو در بهشت از انواع برخوردارها و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع نعمت‌ها – چون خوردنی‌های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی‌های فاخر و تن‌آرا – متنعم می‌گردی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى (۱۱۹)

«و هم این‌که در آنجا نه تشنه می‌گردی و نه گرم‌زده آفتاب» چنان‌که تشنگی و گرم‌زدگی، ساکنان زمین را آزار می‌دهد لذا در بهشت از این تیره‌بختی‌ها هیچ اثری نیست. و اساس رنجها و نگون‌بختی‌های دنیا منوط است به: سیر و سیراب کردن شکم، پوشاندن تن و مسأله مسکن.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰)

«پس شیطان به‌سوی وی وسوسه انداخت» یعنی: شیطان با آدم و حوا به‌گونه پنهانی وارد گفت‌وگو شد و «گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی» یعنی: درختی که هر کس از

آن بخورد، اصلا نمی‌میرد و «بر ملکی که زایل نمی‌شود» و به‌پایان نمی‌رسد؛ «راهنمایی کنم؟» البته این سخن از سوی ابلیس - علیه اللعنه - دروغی بیش نبود تا آن‌دو را اندک‌اندک و نرم‌نرم، به‌سوی معصیت خدای سبحان بکشاند.

شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه‌دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره‌برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱)

«آن‌گاه» آدم و حوا «از آن درخت خوردند پس بر آنان شرمگاه‌هایشان نمایان شد» تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در سوره «اعراف» گذشت «و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت بر خود» یعنی: برگ‌های درختان بهشت را به هم وصله می‌زدند تا عورت خود را بپوشانند. به قولی: آن دو شروع به چسبانیدن برگ‌های درخت انجیر بر خود کردند «و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و راه را گم کرد» یعنی: آدم با خوردن از آن درخت، خداوند متعال را نافرمانی کرده به‌بیراهه رفت و راه صواب را گم کرد. به‌قولی معنی این است: با فرودآورده شدن به‌دنیا زندگی گوارای آدم بر وی تیره و تار شد.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ (۱۲۲)

«سپس» بعد از آنکه آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ستم کرده است «پروردگارش او را برگزید» و به خود نزدیک ساخت «پس به رحمت بازگشت بر وی» یعنی: حق تعالی توبه او را از معصیتش پذیرفت و بر او بخشود «و هدایتش کرد» به سوی توبه و مغفرت.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ (۱۲۳)

«فرمود» حق تعالی به آدم و حوا «شما هردو، از بهشت فرود آید» به سوی زمین «برخی دشمن برخی دیگر» یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می‌آید «پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد» با ارسال پیامبران؛ و فرفرستان کتابها؛ در آن صورت «هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می‌شود» در دنیا «و نه رنج می‌کشد» با تیره‌بخت شدن در آخرت.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ (۱۲۴)

«و هر کس از ذکر من روگرداند» یعنی: هر کس از دین من، تلاوت کتاب من و عمل به آنچه

که در آن است، دل بگرداند «درحقیقت، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت» یعنی: بیگمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی‌بهره می‌ماند و هرچند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به‌سر می‌برد. در روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش می‌باشد «و روز قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم» یعنی: او را درحالی حشر می‌کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به‌قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵)

«می‌گویند: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن‌که بینا بودم» در دنیا؟.

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶)

«می‌فرماید: همان‌طور که آیات ما بر تو آمد» یعنی: آن‌گاه که در دنیا آیات و نشانه‌های ما بر تو آمد، تو خود همین‌طور عمل کردی و از دیدن حق نابینا شدی چراکه «تو آنها را فراموش کردی» یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی «همان‌گونه امروز فراموش می‌شوی» یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می‌گرددی زیرا جزا از جنس عمل است.

باید دانست که فراموش کردن لفظ قرآن به همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول خدا ص ناظر به آن می‌باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فنسيه إلا لقي الله يوم يلقاه وهو أجزم: هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این‌که خدای عزوجل را در روزی که با وی ملاقات می‌کند، درحالی ملاقات می‌کند که بی‌زبان است و نمی‌تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان‌دهنده.

وَكذلكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى
(۱۲۷)

«و همچنین سزا می‌دهیم هر که را اسراف کرده و به آیات پروردگار خود ایمان نیاورده» بلکه آنها را تکذیب کرده است. اسراف: افراط گرایی و فرورفتن در شهوات و خواهش‌های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است «و هرآینه عذاب آخرت سخت‌تر» یعنی: بزرگ‌تر و وحشتناک‌تر از عذاب دنیا است «و پاینده‌تر است» یعنی: دوام‌دارتر و پایدارتر است زیرا هیچ انقطاعی ندارد. از این روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص برای مرد و زنی که قصد لعان کردن را داشتند، فرمودند: «بی‌گمان عذاب دنیا از عذاب آخرت آسان‌تر است». یعنی: ای مرد لعان کننده! اگر تو به دروغ به زنت نسبت زنا داده‌ای،

بدان که اجزای حد قذف بر تو در دنیا آسان‌تر از قبول عذاب آخرت است پس بگو که به دروغ بر زنی اتهام بسته‌ام. و اما تو ای زن! اگر مرتکب فحشا گردیده‌ای، اجزای حد زنا بر تو در دنیا آسان‌تر از تحمل عذاب آخرت است پس اگر چنین است به حقیقت اعتراف کن و از عذاب آخرت بپرهیز.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْفُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸)

«آیا برایشان» یعنی: برای اهل مکه «روشن نشده است که چه بسیار نسلهایی را پیش از آنان نابود کردیم که اینک آنان در سراهای ایشان رفت و آمد میکنند» یعنی از منازلشان بهره‌مند میشوند. یا در دیار آن هلاک‌شدگان رفت و آمد میکنند و این رفت و آمد به هنگام بیرون‌شدنشان برای تجارت و طلب معیشت و کسب و کار است که آنها در این آمدورفت‌ها، سرزمین‌ها و شهرهای امتهای گذشته – چون اصحاب حجر و ثمود و قریه‌های قوم لوط – را خراب و خالی می‌بینند پس اگر بیندیشند، بی‌گمان این مشاهدات از جمله امور سخت عبرت‌انگیز است لذا آنان باید از سرنوشت آن امتهای درس عبرت بگیرند تا آنچه بر آنان فرود آمد، بر اینان فرود نیاید «بی‌گمان در این امر برای خردمندان» که خردشان آنها را از کارهای زشت و ناروا باز می‌دارد «نشانه‌هایی است» عبرت‌انگیز و هشدار دهنده.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹)

«و اگر نبودي سخني که سابقا از پروردگار تو صادر شد» که عبارت است از: وعده خدای سبحان در به تأخیر انداختن عذاب از امت محمدی ص تا سرای آخرت، «هرآینه» مجازات و عذاب گناهانشان «لازم شده بود» و حتما گریبانگیرشان می‌شد پس عذاب به هیچ حال نه از آنان دور و نه به تأخیر افکنده می‌شد «و اگر اجلي معین نبودي» یعنی: اگر نزد خدای عزوجل برای این گروه تکذیب‌کننده موعد معینی نبود، قطعا عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می‌آمد پس آنان نباید به این وضع و حال خویش فریفته شوند. از این جهت حق تعالی برای دلجویی پیامبرش می‌فرماید:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰)

«پس بر آنچه می‌گویند» در این باره که تو جادوگری دروغگو هستی و مانند آن از طعن و تکذیب‌های ناروا «شکیبا باش» و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس‌وپیش نمی‌افتد «و با حمد پروردگار خویش تسبیح گوی» مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه ذکر می‌شود، ادای نمازهای پنج‌گانه است. آری! تسبیح گوی «قبل از طلوع آفتاب» اشاره به نماز صبح است «و قبل از غروب آن» اشاره به نماز عصر است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل

نمی‌شود». «و برخی از ساعات شب تسبیح بگویی» یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند «و» تسبیح گوی در «اطراف روز» به‌قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به‌قولی دیگر: جمله (و قبل غروبها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، نمازهای نافله است. به‌قولی دیگر: مراد گفتن سبحان‌الله در این اوقات است «باشد که خشنود گردی» یعنی بدان امید که از نزد خدای سبحان به چیزی نایل گردی که روانت را خشنود و دلت را شاد گرداند. در حدیث شریف آمده است: «يقول الله تعالى: يا أهل الجنة، فيقولون: لبيك وسعديك، فيقول: هل رضيتم؟... إني أعطيتكم أفضل من ذلك، فيقولون: وأي شيء أفضل من ذلك؟ فيقول: أحل عليكم رضواني فلا أسخط عليكم بعده أبداً: خدای متعال می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: پروردگارا! به فرمان حاضریم و فرمانت خجسته است. می‌فرماید: آیا خشنود شده‌اید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که خشنود نباشیم درحالی‌که برای ما چیزهایی عطا کرده‌ای که به هیچیک از خلقت نداده‌ای؟ می‌فرماید: ولی من به شما بهتر از این را نیز می‌دهم. می‌گویند: چه چیز بهتر از آن است؟ می‌فرماید: بر شما خشنودی و رضوان خویش را فرود می‌آورم و بعد از آن، دیگر هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

از این آیه چنین بر می‌آید که: تسبیح‌گفتن همراه با حمد خدا Ψ به اضافه صبر و شکیبایی در برابر آزار دشمنان دین، ادب مسلمان در مقاومت و ایستادگی رویاروی سخنان و ستیزه‌های اهل کفر است چنان‌که تسبیح گفتن همراه با حمد خدا Ψ ، وسیله مسلمان در نیل به مدارج سعادت دنیا و آخرت نیز می‌باشد.

وَلَا تَمُدَّنْ عَيْنِيَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱)

«و به‌سوی آنچه که گروهی از آنان را» یعنی از کفار را بدان «بهره‌مند ساخته‌ایم» از آرایش‌های زندگی دنیا «چشم مدوز» بلکه همت خویش را در به‌دست آوردن نعمت‌های جاودانی‌ای که نزد ما است صرف کن «آرایش زندگانی دنیا است» یعنی: اینها فقط تجمل و زینت و بهجت‌گذرای آن؛ از مال و منال و منازل و فرش و ظرف و وسایل سواری راحت و غیره است «تا آنان را در آن بیازماییم» یعنی: تا این بهره‌ها و آرایش‌ها را آزمایش و ابتلایی از جانب خویش برای آنان گردانیم «و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده‌تر است» یعنی: آنچه که خداوند Ψ برای توست از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می‌کند، به‌رحال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است. یادآور می‌شویم که تفسیر نظیر این آیه در سوره «حجر / ۸۸» گذشت.

بنا بر همین ارشاد الهی بود که رسول خدا ص گریزنده‌ترین مردم از دنیا و زاهدترینشان

از آن بودند و هیچ چیز را برای فردای خود ذخیره نمی‌کردند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا، قَالُوا: وَمَا زَهْرَةُ الدُّنْيَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَرَكَاتُ الْأَرْضِ: بِيْگَمَانِ از شدیدترین آنچه که بر شما بیمناک هستم، چیزهایی است که خدای متعال بر شما از آرایش دنیا فرامی‌گشاید. اصحاب پرسیدند: آرایش دنیا چیست یا رسول‌الله؟ فرمودند: بَرَكَاتُ زَمِينٍ».

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲)

«و اهلت را به نماز فرمان ده» مراد از اهل: خانواده آن حضرتص اند. به قولی دیگر: مراد تمام امتشانند «و خود بر آن شکیبا باش» با مداومت بر آن. روایت شده است که هرگاه به خانواده پیامبرص رنجی می‌رسید، آن حضرتص ایشان را به خواندن نماز فرمان داده و این آیه کریمه را تلاوت می‌کردند «ما از تو روزی‌دادن را نمی‌طلبیم» یعنی ما از تو نمی‌طلبیم که خود و خانواده‌ات را روزی بدهی «ما تو را روزی می‌دهیم» و آنان را پس‌نگران روزی نباش و همه همت خویش را صرف آخرت کن «و عاقبت از آن تقوا است» یعنی: سرانجام نیک و پسندیده که بهشت است، از آن اهل تقوا و پرهیزگاری است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «یَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا بَنِي آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمْلاً صَدْرَكَ غَنِي وَأَسْدَ فِقْرَكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَلَأْتُ صَدْرَكَ شُغْلًا وَلَمْ أُسَدِ فِقْرَكَ: خداوند

متعال می‌فرماید: ای فرزندان آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینه‌ات را از بی‌نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینه‌ات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی‌کنم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ص فرمودند: «من کانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأتها من الدنيا إلا ما كتب له، ومن كانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة: هر کس همه هم و غمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می‌کند و فقرش را در میان چشمانش قرار می‌دهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی‌آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به سوی وی روی می‌آورد».

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳)

«و گفتند» کافران «چرا» محمد ص «از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد» چنان‌که انبیای قبل از وی می‌آوردند؟ مراد: معجزاتی است که خود آنان پیشنهاد می‌کردند؛ چون تبدیل کردن کوه صفا به طلا، پدید آوردن چشمه‌سارها و جویبارها در وادی مکه و امثال آن. پس خدای عزوجل این پیشنهادشان را رد کرد و فرمود: «آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه‌های پیشین است؟» یعنی

دلایل روشن تورات، انجیل، زبور و سایر کتب منزله «برایشان نیامده است؟» درحالی که در این کتابها و صحیفه‌ها هم به نبوت پیامبر اسلام ص تصریح شده و هم به بعثتشان بشارت داده شده است؟ پس از آنجا که این کافران به صدق و صحت آن کتب منزله معترفند، این خود بر بی‌پایه بودن انکارشان کافی است زیرا بیان روشن و صریح آن کتابها در مورد نبوت پیامبر اسلام ص، بر انکارشان مهر بطلان کوبیده و بیراهه‌رویها و گردنکشی‌های آنان از تن دادن به حقیقت را باطل و بی‌اثر می‌گرداند. به‌قولی معنی این است: آیا خبر هلاک کردن امت‌هایی که کفر ورزیده و به انگیزه عناد، نشانه‌ها و معجزات افزون‌تری درخواست کردند، به آنان نرسیده است؟ یا معنی این است: آیا به شما معجزه‌ای که ما در معجزات و بزرگترین آنها در باب اعجاز است، نرسیده؟ که این ابرمعهزه قرآن کریم می‌باشد، کتابی که نه فقط گواه صحت سائر کتب منزله است و در آن برهانهای روشن آن کتابها وجود دارد بلکه معجزه نیز هست، درحالی‌که آن کتابها معجزه نبودند.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَ وَنُخْرِى (۱۳۴)

«و اگر ما آنان را» یعنی: کافران را «پیش از وی» یعنی: پیش از بعثت محمد ص «به عذاب هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند» در روز قیامت «پروردگارا! چرا پیامبری را به‌سوی ما نفرستادی؟» در دنیا «تا آیات تو را»

که آن پیامبرت برای ما می‌آورد، «پیروی می‌کردیم، پیش از آن‌که خوار شویم» با فرود آمدن عذاب در دنیا «و رسوا گردیم» با ورود به دوزخ در روز قیامت.

قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى
(۱۳۵)

«بگو» ای محمدص به مخالفان کفر پیشه ستیزه جوی خود؛ «همه منتظرند» یعنی هر یک از ما و شما منتظر رخدادی هستیم که کار، سرانجام به سویی آن خواهد انجامید «پس در انتظار باشید» سرانجام کار را؛ «زودا که بدانید چه کسانی اهل راه راست هستند» یعنی: چون قیامت فرارسد، خواهید دانست که چه کسی برحق است؛ «و چه کسی راه یافته است» به سویی حق و از بی‌راهه روی وارسته می‌باشد؟ ما، یا شما؟.